کتابخانه آستان قدس مشهد
شماره ثبت ۳۲۰۵۶۷
تاریخ آبا ۸۰

پانچ شد

باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت:	۱۲۶۵۹
رده‌بندی دیویی:	۱۳۱۳ ج ۳۵۸ ش ۲۹۷٫۷۷۲ مرجع ☐
سرشناسه:	شبستری، علی بن حسن.
عنوان قراردادی:	ریاض الواعظین
عنوان:	جنة الصائمین
شرح پدیدآور:	
کاتب:	تاریخ کتابت:
محل نشر: تهران	ناشر: کارخانه کربلائی محمد آقا تاریخ نشر: ۱۳۱۴ ق
صفحه شمار: ۲۱۹ ص.	مصور ☐ درسی ☐ گراور یا افست ☐
زبان: فارسی	ابعاد: ۲۱×۱۶ نوع خط: نسخ
روش تهیه:	وقفی ☐ اهدایی ☐ خریداری ☐ ارسالی ☐
واقف: نامعلوم	تاریخ ثبت: آبان ۸۰
یادداشتها:	کتاب جنة الصائمین از مجلدات ریاض الواعظین می باشد
موضوع(ها):	۱. دعاها. ۲. دعاهای ماه رمضان.
شناسه(های) افزوده:	الف. عنوان.
فهرستنگار: منفی	تاریخ فهرستنگاری: مرداد ۸۸

نام کـ
مؤلف
شارح
تاریخ تـ
موضوع
طول
وقفی /
تاریخ وقف
ملاحظات

آستان قدس ۳۱۰۲۲

کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

نام کتاب: جنة الضائمین ۲۹۷/۷۵۴

مؤلف متن: علی بن حسن الشبستری محشی: ج ۳۲۵۸ ق

شارح: — مترجم:

تاریخ تحریر: ۱۳۱۳ نوع خط: نسخ تعداد سطر:

موضوع: زبان: فارسی عدد اوراق: ۲۱۹

طول: ۲۱ عرض: ۱۶ شمارهٔ عمومی: ۱۲۶۵۹

وقفی / خریداری

تاریخ وقف: نام کاتب:

ملاحظات

کتابخانه آستان قدس مشهد
شماره ثبت ۳۲۰۵۶۷
تاریخ آبان ۸۰

هذا کتاب
جنة الصائمین من مجلدات
ریاض الواعظین للعبد الجانی
الخاطی الراجی رحمة رب العالمین علی
حسن الشبستری الموطن والتبریزی المسکن
الملقب بالواعظ اثابه
وجعل الجنة مثواه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی جعل الصوم لعباده جنة من العذاب وجعل للصائمین زلفی وحسن مآب وصبره کفارة الذنوب وامانا من العقاب نحمده حمدا لا یحصی عدده ولا ینفد امده ونشکره شکرا ما دامت السماء بدور وما بقی الایام والدهور والصلوة والسلام علی من تحیرت فیه العقول الذی هو مبدء الفروع والاصول وقال تعالی فی شانه وما محمد الا رسول وسیما علی وصیه وخلیفته زوج البتول وآله الذین هم معیار الرد والقبول **باب فی الصوم وما یناسبه** نقلا قال الله تبارک وتعالی فی سورة البقرة یا ایها الذین امنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون بعد از ندا بحکم وصفت ذکر حکمی از احکام شرعیه میکند ومیفرماید ای آن کسانی که گرویده اید فرض کرده شد بر شما روزه داشتن هم چنانکه فرض شده بود بر آنانکه پیش از شما بودند تا شاید که شما بپرهیزید از معاصی بدانکه آدمی بهر نزه و بازی نیافریده اند زیرا که خلقت آدمی خلقتی است عظیم ومرتبه او مرتبه ایست جسیم در عالم وجود بنواو را بو گردانید لیکن خلعت وجود ابدی باو پوشانید او را دائم وباقی وابدی ساخت چنانکه فرمود یا بن آدم خلقتک للبقاء لا للفناء اگر چه قالب و خاک است واز عالم سفلی است لیکن حقیقت او از عالم علویست گوهری اگر چه در ابتدا آفرینش او آمیخته با خاک واو بخته بهیمیت وسبعیت وشیطنت ولیکن هر گاه قبول تربیت ادب کند وپند ناصح گوش کند وقول طبیب حاذق استماع نماید راه راست رود البته از این آلودگی وآمیزش ناخوشی پاک وپاکیزه وبهبودی خواهد شد وشایسته آن شود که در جوار حضرت الهیت قرار گیرد وهمسایه پادشاه عالم کند

ودر سلک

٣ ودر سلک ملائکه منسلک گردد وشیوه ایشان گیرد لا یعصون الله ما امرهم ویفعلون ما یؤمرون واین مرتبه کمال درجه آدمیست ... مرتبه بزرگی است چنانکه سید انبیاء فرموده کفی بی فخرا ان اکون لک عبدا ... وفخر وبزرگی همین بس آنکه بنده چون تو پادشاهی باشم پس او را در این مرتبه لذتی حاصل شود که نه زبان او طاقت بیان ونه قلم را حوصله تحریر آن تواند بود پس ملاحظه کنید ای صاحبان بصر ودیده بگشایید ای ارباب خبرت نظر بگشایید فکر فرو برید دقیقه بخود آیید اندک بحال خود نگرید به بینید که خداوند در عطوفت در مقام پند ونصیحت وتربیت شما چه نحو تقریر وبیان مینماید که نداء شریفه را متصل بحرف ندا نموده وهو نداء من الحبیب للحبیب بعد از آن بحرف تنبیه ایها ذکر کرده بجهة آنکه اگر حبیب در اول نداء متنبه نبود باشد او را آگاه نماید وهو تنبیه من الحبیب للحبیب تا آنکه حبیب با محبوب متوجه شود واز خواب غفلت بیدار گردد وکلام محبوب را استماع نماید اگر مقصود حبیب از ندا وتنبیه امر است از اوامر مامور به را بعمل بیاورد واگر منظور او نهی است از مناهی از آن اجتناب کند موید این است تحریر آنکه از حضرت صادق ع روایت شده مرویست که چون ندای حق تعالی بندگان را متضمن لذتی است از این جهة بر او طیه ومهد او امر ونواهی نموده تا ازاله تعب عبادت کند ویشیر الی ان المحب یبادر الی امتثال امر المحبوب حتی لو امره بالقاء نفسه فی النار لفعل وقال الحسن ع اذا سمعت الله یقول یا ایها الذین فارفع راسک وسمعک فانه لامر تؤمر به او لنهی تنهی عنه در باطن امر خطاب عام است یعنی شامل میشود جمیع مکلفین را ایها الناس کتب علیکم یا بعبارت یا معشر الجن والانس تا همه مکلفین داخل شوند اما تخصیص خطاب در ظاهر با اهل ایمان جهة آنست ایشانند که قبول امر خدا تعالی میکنند دیگر آنکه عبادت بدون ایمان صحیح نیست ووجوب صوم بر اهل ایمان مخصوص وجوب آن نیست بر غیر ایشان بر کفار نیز صوم واجب باشد چه کفار باجماع امامیه مخاطبند بشرایع زیرا که هر چه از لوازم تکلیف در کفار موجود است بالجمله خدا تعالی بعد از ذکر حرف نداء وتنبیه بلفظ امنوا ذکر نموده که بقول اصحاب لسان شهادة من الحبیب للحبیب که غایة لطف نموده که ترا ببدا شرف ومدحت ندا کرده یا ایها الذین امنوا مذهب جمیع فقهاء آنست که کنایه از عتق عتق باشد واز کنایات عتق آنست که سید بنده را بنام آزادان برخواند وندا کند اگر گوید یا فلان وآن نام نام آزادان بود آزاد شود حق تعالی ترا بنام خود که مؤمنست خوانده که ای مؤمنان فرض کرده شد بر شما روزه داشتن امید هست که علامت آزادیت باشد از دوزخ بباید دانست که مراد از ایمان چه چیز است اگر در هر کس بوده باشد از آتش جهنم آزاد است در معانی الزلفی عن ابی صالح قال قلت لابی عبد الله ع اوقفنی علی حدود

الایمان

الأیمان فقال شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله والاقرار بما جاء من عند الله وصلوة الخمس واداء
الزکوة وصوم شهر رمضان وحج البیت والولایة ولینا وعداوة عدونا والدخول مع الصادقین وقال الله تعالی یا ایها
الذین امنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین مفسرین عامه و خاصه نقل کرده اند که مراد از صادقین آل محمد اند
از آنجمله ابا حمزه ثمالی روایت کرده است که امام محمد باقر ع فرمود یا ابا حمزه بندگی خدا نمیکند مگر آنکسیکه خدا را شناخته
و آنکه خدا را نشناخته است بندگی غیر خدا کرده است و در گمراهیست عرض کردم اصلحک الله شناختن خدا چه چیز است
فرمود تصدیق خدا و تصدیق محمد رسول او و دوستی علی و پیروی او و بامامه هدی بعد از او و بیزاری جستن بسوی خدا از دشمنان
ایشان اینست معرفت خدا عرض کردم اصلحک الله دین خود را بچه عمل کامل کردانم فرمود محبت دوستان خدا و عداوت
دشمنان او و بیزاری نمودن از ایشان چنانکه خدا تعالی امر فرموده است عرض کردم اولیاء الله و اعداء الله کدامند فرمود
اولیاء الله محمد است و علی و فاطمه و حسن و حسین و علی ابن الحسین بعد از آن امر بما رسیده و بعد از من فرزندم جعفر و
مرا بجعفر وصیتی فرموده و او تسبیح بود فرمود هرکه با ایشان تولا جوید با اولیاء الله تولا جسته است و با اصحاب است خدا
تعالی او را امر کرده است عرض کردم اصلحک الله اعداء الله کیانند فرمودند چهار بتند عرض کردم چهار بت
کدامند فرمود و ناعر و رکع عیکر مع العامل و هرکسیکه متدین بدین ایشان باشد و هر کس این جماعت را دشمن دارد
دشمن باشد است دشمنان خدا او نیز امیر المؤمنین ع فرموده اند که الله یاد داریده چون یا ایها الذین امنوا
اتقوا الله الخ نازل شد سلمان عرض کرد یا رسول الله این آیه خاص است یا عام رسول خدا فرمود اما امر شده عام
است بر جمیع مؤمنین و اما صادقون خاص است و نازل شد بخصوص برادرم علی و اوصیاء من پس از او تا روز قیامت
همه گفتند بلی اعلموا ایها المؤمنون از جمله صادقین که در این آیه شریفه گذشت حسین بن علی است که جزء اعظم ایمان
است هرکس خواهد که با آنحضرت باشد گریه کند بر آن مصائبی که بر آنحضرت وارد شده است قال رسول الله ص
کل عین باکیة یوم القیمة الا عین بکت علی ولدی الحسین فانها ضاحکة مستبشرة بنعیم الآخرة و ایضا از
جمله اعمال این ماه اینست که در روز اول ماه سنت است که غسل کند در آب جاری و سی کف آب بر سر بریزد تا با
طهارت معنوی باشد تا ماه رمضان آینده و از حضرت صادق ع منقول است که چون در اول ماه چنین کند از جمیع
دردها و بیماریها در تمام سال ایمن باشد و حضرت امام حسین ع را در شب اول ماه زیارت کردن سنت است و از
حضرت صادق ع منقولست که هرکه در شب اول ماه رمضان یا میان یا شب آخر زیارت آنحضرت کند گناهان از او
بریزد مانند برگ از درختان و از گناهان بیرون رود مانند روزی که از مادر متولد شده است و ثواب حج و عمره

خدا او را عطا کند ای برادران دینی زیارت و گریه بر آنحضرت نیکو کنید تا بثواب هر دو مستفیض باشید السلام علی بن
خاتم الانبیاء السلام علی بن سید الاوصیاء السلام علی بن فاطمة الزهراء السلام علی بن خدیجة الکبری
السلام علی بن سدرة المنتهی السلام علی بن جنة المأوی السلام علی بن زمزم و صفا السلام علی المرمل بالدماء
السلام علی المهتوک الخباء السلام علی المسلوب الرداء السلام علی المذبوح من القفاء اگر کسی اینحالت امام مظلوم
بخاطر بیاورد نمیتواند که خودداری نمود و گریه نکند مگر کسیکه قساوت قلب او شدید باشد بروایت ابی
مخنف که آن مظلوم بشمر ولد الزنا فرمود حال که لا بدی از کشتن من تا سقینی شربة من الماء ایها الاخباث ابدا
در خواب هستید یا بیدار اید و اینحالت انتظار میباشید یا در غفلت میباشید که آن سرور یکه و تنها افتاده و شمر
ملعون بر سینه آنجناب نشسته آن ملعون گفت هیهات بخدا سوگند که بخواهی قطره از آب چشید تا آنکه بکشی مرگ را از روی غصه
بعد از آن مظلوم دید که اینمرد ابلق و پیر است و صورت او شبیه بصورت سگ و خوک است فرمود صدق جدی
رسول الله ص الخبیث گفت جد تو چه گفته آنحضرت فرمود جد من فرموده است ای پدرم یا علی یقتل ولدک هذا
رجل ابرص ابقع اشبه الخلق بالکلاب و الخنازیر یعنی ای علی میکشد فرزند تو حسین را مردی ابلق که مبتلا است
بنا خوشی برص و شبیه ترین خلق بسگان و خوکان چون آن ولد الزنا این کلام را شنید بر غضبش افزود پس
بروایت بحر المذاب گفت حال که جد تو ترا خبر داده است آیا ابن مطلب اللعین ترا میکشم به بدترین کشتنها پس آن
ولد الزنا بمروت شمشیر خود را بر حلق آن مظلوم گذاشت و شروع نمود بکشیدن دید شمشیر او نمی برد آن غریب
فرمود یا ویلک اتظن ان یقطع سیفک موضعا طالما یقبلها رسول الله ص و بروایت دیگر آن ملعون خنجر را
تاب آن حضرت گفت مرا تشبیه بکلاب میکنی والله ما اذبحک الا من قفاک پس آن ولد الزنا آن بدن پاره پاره را
برگردانید و روی او را بخوابانید پس بروایتی که از مناقب نقل شده آن ولد الزنا بیکشرم و حیا بدوازده ضربت سر
انور آن غریب را از بدن اطهرش جدا نمود و بروایت کتاب لسان الذاکرین که در ضربت اول آن مظلوم گفت یا الله و
در دوم وامحمداه و در سیم واعلیاه و در چهارم وا فاطمتاه و در پنجم واحسناه و در ششم و احسیناه و در هفتم
وا جعفراه و در هشتم وا عباساه و در نهم وا عقیلاه و در دهم و احمزتاه تا آنکه زینب و ام کلثوم ماندند در داد
الا لعنة الله علی القوم الظالمین **مجلس دویم** در بیان صوم است قال الله تبارک و تعالی یا ایها الذین امنوا
کتب علیکم الصیام الخ بدانکه چون گوهر آدمی در اول آفرینش ناقص است مرتبه میباشد و ممکن نگردد
او را از این نقص بدرجه کمال رسانید مگر بسعی و کوشش و معالجه چنانچه معدن برنج و قلع و مس و آهن در

بنده اول ناقص هستند و بدین جهت معاونند بهر هرگز نتواند بدست طلا و نقره رسیدن و نه اینکه هر کس بسعی خود تواند مس
طلا نمود مگر بتحصیل کیمیا و هر کس کیمیا را نشناسد و بدست هر کس نرسد آن کیمیا اثر تواند که بهر چند روز از او متنعم در دنیا است
دنیا خوشه چینی میکند اما دولت دنیا چیست اما آن اثر و ثمره این کیمیا اینست که ترا از اسفل السافلین باعلی علیین و اوج بهشت و
بدرجه ملکیت و بسعادت ابدی و نعیم سرمدی که حیاتش مرگ ندارد و جوانیش پیری نه و پادشاهیش زوال و شادیش
ملال ندارد رساند اینست که خدا تعالی بطریق ملاطفت این نسخه سعادت ازلی خود بوساطت پیغمبر ختمی مرتبت و اوصیاء او
نزد ما بتحصیل از ایشان داده ای کسانیکه تصدیق توحید و نبوت و ولایت کرده اید واجب و فرض کرده شده بر شما
روزه گرفتن که بابیست از ابواب سعادت و طریقیست از طرق عبادت و اطاعت بدانکه هر کس را فی الجمله تاملی داشته
باشد لذت نداء خدا را بخوبی میبرد یعنی ما قال العارف الانصاری اگر کوئی بنده من از آسمان میکند ز خنده یعنی
اگر خدا یکدفعه مرا بگوید عبدی مرا جان خوش آید که از مصدر ربوبیت با آن جلالت و عظمت شان ایها المؤمنون را
بمقام خطاب آورده مخاطب میکند ای آنکسانیکه مرا بتوحید گرویده اید بسبب این توحید در نزد ما مقرب
شده اید ملک چه تحفه و عزیزه که در خزانه لاهوتیه مخزون و مکتوم بود بر اهدیه تو فرستادم اگر انهم بازی بادی
تقرب بتو است یعنی و آن اینست که کتب علیکم الصیام واجب و فرض کرده شد بر شما روزه گرفتن و در تفسیر عسکری
آورده که این ندای اصحاب قلوبست یعنی از حضرت رب الارباب خطاب مستطاب اللسان هلال مشاهد شد اینکه مفرح
قلوب و مفرح کروب است میگوید که فرض بر شما شد ای اهل یقین امساک شما باید از جمیع ملکوتات چرا که شما طالب
مشاهده اید و متوجهان این مطلوب را صوم واجبست از مالوفات طبیعیه هم چنانکه نوشته شد بود بر انبیاء
و اولیاء که پیش از شما بودند بسبب این باز رستند از رجس بشریت و واصل شدند بمقام امن و قرب ای
برادر دینی در خطابات الهیه درست تامل می نمائی و لذت میبری در اشارات و رموزات شریفه درست تعقل
باید کرد که لفظ کتب را بصیغه مجهول آورد اگر چه کاتب و فرض کننده اوست سبحانه اما حواله بخود ننموده
برای آنکه در اینان صوم زحمت و مشقت است ولیکن صفت رحمت که در او رافت و راحت است حواله بخود کرده کتب
ربکم علی نفسه الرحمة چنانکه در آثار آمده که چون بنده مؤمن را بقبر در آورند و سر قبر را استوار کرده دوستان
و مصاحبانش همه باز گردند و او را در کنج لحد تنگ و تاریک تنها بگذارند حق تعالی از روی لطف و بنده نوازی
خطاب کند با و عبدی بقیت فریدا وحیدا ای بنده من در کنج لحد تنها مانده اند و دوستان و یاران که از برای
ایشان در حق من عصیان میکردی و رضای ایشان بر رضای من اختیار کردی ترا اینجا تنها بگذاشتند فانا ارحمک

الیوم

الیوم رحمة تتعجب الخلائق منها پس خطاب فرماید بفرشتگان که ای ملائکه من این غریب بیکس و بی یار و دور از وطن
و دیار خود جدا افتاده و از هم نشینان خود دور شده و الحال در این کنج لحد تنها مانده است آنچه مقدور شما
میشود بر وی کرم و احسان نمائید و در آن جنت برای او گشاده و قبر او را موسع و منور سازید و انواع ریاحین و
موائد نزد او حاضر بکنید و بعد از آن او را ایمن واگذارید که بمقتضا الله مونس کل وحید مونس و همنشین او
خواهم بود تا روز قیامت ای عزیزان غایت لطف و مهربانی خداوند را در باره خودتان ملاحظه نمائید چونکه
صوم از عبادت شاقه بود بجهت تطییب نفس و تانیس خاطر بدان و ترغیب بر فعل آن بعنوان البلیة اذا عمت
وطابت برای دلداری مکلفین که روزه گرفتن زحمت کلی دارد و از امور شاقه است لهذا بعد از گفتن این فرض
شد بر شما روزه گرفتن بلافاصله میفرماید کما کتب علی الذین من قبلکم که این عبادت خاص بر شما نیست
بلکه هیچ امتی از ربقه این عبادت و طاعت آزاد نبوده اند چنانکه فرض شده است بر کسانیکه پیش از شما
بودند مقصود اینست تا بدانند مومنین که این کار که ایشان افتاده پیش از ایشان دیگران بوده است
فان الصوم عبادة شاقة والشیء الشاق اذا عم سهل تحمله ویرغب کل احد فی اتیانه والظاهر ان
التشبیه عاید الی اصل ایجاب الصوم لا الی کمیة الصوم المکتوب و بیان وقته فکان الصوم علی آدم ایام
البیض وصوم عاشوراء کان علی قوم موسی و التشبیه لا یقتضی التسویة من کل جهة کما یقال فی الدعاء
اللهم صل علی محمد وآل محمد کما صلیت علی ابراهیم وآل ابراهیم لیس التشبیه من باب الحاق الناقص
بالکامل بل لبیان حال من یعرف بمن لا یعرف و قیل هو فی اصل الصلوة لا فی قدرها و قیل معناه اجعل
لمحمد وآله صلوة بمقدار الصلوة لابراهیم وآله وفی آل ابراهیم خلائق لا یحصون من الانبیاء ولیس فی آله نبی
فطلب الحاق جملة فیها نبی واحد بما فیه انبیاء هر گاه کسی بدیده بصیرت ملاحظه نماید میداند که این تحفه عزیزه
که خواست الهی است چه قدر عظیم و بزرگی دارد که او را در افضل زمان متحم فرموده که در کتاب اربعین شیخ بهائی
ره مذکور است عن امیر المؤمنین قال ان رسول الله صلعم خطبنا ذات یوم فقال ایها الناس انه قد اقبل الیکم
شهر الله بالبرکة والرحمة والمغفرة شهر هو عند الله افضل الشهور و ایامه افضل الایام و لیالیه افضل
اللیالی و ساعاته افضل الساعات بدانکه در اضافه شهر بسوی الله اگر چه جمیع نسبت بخدا دارند گویا به
واسطه زیادتی اختصاص است با او از سایر ماهها چنانکه از حدیث مشهوری که از اهل سنت و شیعه نقل آن کرده
اند فهم آن میشود که صوم این اختصاص مخصوص بخدا ساعتی دارد قال الله تعالی کل عمل ابن آدم له الا الصوم و هو

لی وانا اجزی به ودر روایتی ان الصوم لی وانا اجزی علیه یعنی بدرستیکه روزه بمن تعلق دارد وجزای آن بر من است
واگر بصیغه مجهول خوانده شود وانا اجزی به معنی چنین میشود که من خود جزای او باشم لان الصوم انما کان لنعم
متشرفا بالتبتل الیه وان کانت العبادة کلها له کما شرف البیت بالنسبة الی نفسه واعلم ان الصوم کف وترک
وهو فی نفسه سر لیس فیه عمل یشاهد وجمیع اعمال الطاعات بمشهد من الخلق ومرای ولا یطلع علیه الا الملک
المنان ترجمه فقرات خطبه اینست فرمودند ایها الناس بدرستیکه روکرده برشما ماه خدا با برکت ورحمت
وآمرزش ماهیست که نزد خدا بهترین ماهها است وروزهایش بهترین روزها وشبهایش بهترین شبها وساعتها
هاآن بهترین ساعتهاست ودر فضیلت همین ماه از معارج النبوة منقول است که حضرت رسول صلعم فرمود که در شب
معراج در سدرة المنتهی فرشته دیدم که به بزرگی وی فرشته ندیده بودم وطول او هزار هزار ساله
راه بود وهفتاد هزار سر داشت وبر هر سری هفتاد هزار روی وبر هر روئی هفتاد هزار دهان وبر هر
سری هفتاد هزار گیسو داشت وبر هر گیسوی هزار هزار لؤلؤ بود معلق بقدرت الهی ودر درون هر لؤلؤ بحری
بود از نور ودر آن بحر ماهیان جولان میکرد که هر ماهی طول آن دویست ساله راه بود وبر پشت هر ماهی نوشته
بود لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله وآن فرشته یکدست بر روی ودیگری بر پشت وبتسبیح الهی
مشغول بود وچون تسبیح گفتی از حس صوت او عرش بلرزه درآمدی پس از جبرئیل ع از حال او سوال نمودم
جبرئیل گفت این ملکیست که خدای تعالی او را دو هزار سال قبل از آدم آفریده ودر بهشت مرغزاریست
برابر عرش واین ملک در آنجا میبود وچهار هزار فرسنگ در چهار هزار فرسنگ جای قرار وی بود واز آنجا وی را
با هیچ کار او را ندادند پس رفتم وبر او سلام کردم از اشتغال بتسبیح سلام من نشنید چون جبرئیل او را واقف کرد
بتعظیم من بال عزت واقبال گشوده ومرا در بغل گرفت وبوسه بروی من داد ومرا بشارت داد که حقتعالی امت ترا
ببرکت ماه رمضان بیامرزید پس من خوشنود شدم وچون نظر کردم در پیش روی وی صندوقی دیدم که هر
صندوقی هزار قفل از نور بود پس از آن ملک بعد از استفسار بمن گفت که در این صندوقها برات آزادی روزه داران
امت تست از آتش جهنم ومن بنزد طوبی انکواهم طوبی لک ولامتک ازجملة قبولی روزهای امت بسبب روزه
گرفتن حضرت امام حسین ع است در کتاب نجاة الخافقین مرویست که چون امام حسین ع هشت ساله شد ماه
رمضان پیش آمد آنحضرت نیت روزه کرد چون ظهر شد تشنگی بر آنحضرت غلبه نمود بحدی که رنگ مبارکش
بزردی مبدل گردید حضرت فاطمه ع حال فرزند دلبند خود را چون چنان دید بیتاب گردید ولطفها اظهار

فرمود

فرمود افطار نمود پس حضرت رسول ص وعلی ع وحسن ع فرمودند که افطار نما عرض کرد اگرچه اطاعت شما لازم است اما
معلوم نا روزه را بشام رسانم در آنحال جبرئیل نازل شد گفت حقتعالی میفرماید که حسین مهمان ماست او را
بما واگذارید عرض کرد یا رسول الله نود هزار ملک مامورند که بروند وانار ابهشت معطر رسانند
خلاصه وقتیکه هنگام افطار رسید آن بزرگواران افطار بر آن امام عالم وعالمیان حاضر نمودند افطار
نمود پس آن بزرگواران مطالب وی را فهمیدند پس جناب رسول خدا ص فرمود چشمه کوثر که زبان مرواریدی
وناخوت در راستی از ابتو بخشیدم که در روز قیامت زواران وگریه کنندگان وتعزیه داران خود را سیراب کنی
پس ولی مطلق فرمود ای نور دیده مرا باغیست که درختهای او را جناب رسول خدا ص بدست مبارک خود کاشته او را
بتو دادم پس خاتون قیامت فرمود ای نور دیده آب ونمک دنیا را بمهر من انداخته اند همه انهار آن بوستان تو بخشا
کردم وامام حسن ع فرمود تا مادامیکه دوستان ترا بهشت داخل نکنم خود داخل بهشت نشوم در آنحال
جبرئیل عرض کرد هر عبادتیکه کرده ام همه را بدوستان تو بخشیدم پس از جانب خالق عالم پیغام رسانید گفت که
خداوند عالم میفرماید که چون حسین بن علی امروز گرفته هدیه او برماست اول عهد کردم که بوساطت روزه
حسین روزه تمام دوستان حسین را تا روز قیامت قبول نمایم وآنکه بطفیلی ضیافت حسین جمیع روزه داران را
مهمان منند وآنکه ابتدا از گناهکاران او به بخشم در قیامت که جد وپدر ومادر وبرادر او از من راضی باشند بعد
از شنیدن این مژدهها شروع بطعام کرده تحمید وتمجید الهی را بجا آوردند دوستان فاطمه زهرا ع مهر خود را
که آب ونمک دنیا باشد بدوستان فرزند خود بخشید فرمود اما بخود آنحضرت در روز عاشورا قسمت تشنه
تشنه بدرجه شهادت فائز گردید بغم ما قیل نقضی علی عطش والماء ماء لابی وجدی وامی وانتم لیس تتقونا
بروایت ابن شهر آشوب آن مظلوم تشنه کام از غلبه عطشی که داشتند بر آنگروه حمله نمودند وایشانرا
متفرق ساختند وخود را بشریعه فرات رسانیدند کادت نفسه ان تطلع من شدة العطش واسب
آنحضرت نیز تشنه بود که نزدیک بهلاکت رسیده بود آن مظلوم غریب با حیوان خطاب فرمود انت عطشان و
انا عطشان والله لا ذقت الماء حتی تشرب چون آن حیوان کلام آن تشنه کام را شنید شال راسه
ولم یشرب پس آن مظلوم فرمود اشرب وانا اشرب پس آنحضرت بجهت ترحم بر آن حیوان تشنه زبان دست
مبارک خود را داخل در آب نمود وکفی از آب برداشت که بیاشامد ناگاه ملعونی از لشکر شقاوت
که از طائفه کلب بود نظر بآن مظلوم نمود که جرعه آبی نزدیک دهن مبارک خود برده ونزدیک است که لب

جنگید

۱۰ خشکیده المظلوم باب سد فی الفو تیری مثلثه بر کمان کذاشت و بجانب آنحضرت انداخت و آن تیر آمد بر لبهای
خشکیده و دهن انور که مکرر جناب پیغمبر ص میبوسید وارد شد و خون مثل فواره از دهن آن
بزرگوار جاری شد المظلوم تشنه کام بر شیعیان بعد از این واقعه جانسوز نوشیدن آب سرد چگونه گوارا
خواهد شد المظلوم هر وقت شیعیان متذکر شوند که جناب مقدستش را بعوض آب تیر بدهان منورت
زدند هر آینه بجای اشک باید خون از دیده جاری نمایند آب سرد بر ایشان گوارا نشود و تأسی نمایند
بجناب صادق آل محمد ص چنانچه در کامل الزیاره از داود رقی نقل شده که من در خدمت آنحضرت مشرف
بودم که آنجناب آب طلبید و آشامید دیدم که اشک از دیدهای مبارکش روان شد پس فرمود خدا لعنت
کند کشنده حسین را هر بنده که بیاشامد آبرا و المظلوم را بخاطر آورد و لعنت نماید بر قاتلان المظلوم
جناب اقدس الهی منویسد در نامه عمل او هزار حسنه و محو نماید از نامه عمل او هزار سیئه و بلند نماید
در نامه عمل او هزار درجه و ثواب او مثل ثواب کسی است که صد هزار بنده در راه خدا آزاد کرده باشد
و حقتعالی محشور میکرداند او را در روز قیامت با دل سرد و خنک تا آخر از قیامت بر او تأثیر نکند بار المظلوم
غریب آن تیر را از دهن مبارک خود کشید و دهن مبارک پر از خون کردید الا لعنة الله علی القوم الظالمین
مجلس سیم یا ایها الذین امنوا الی آخر ای انکسانیکه ایمان آورده اید واجب و فرض شد بر شما روزه
گرفتن چنانکه واجب شده بود بر انکسانیکه پیش از شما بودند بدانکه اگر کسی را فی الجمله ادراکی و تأملی
داشته باشد خواهد فهمید که خداوند تبارک و تعالی در مقام تربیت و ادب آدمی در این تکلیف
چه قدر لطفها کرده و چه مقدار اعتناها آورده اولا بحرف نداء مخاطب ساخته و بعد بحرف تنبیه از خواب
غفلت آگاه نموده که هر دو نشانه محبت است فیما بین حبیب و محبوب و قیم شهادت بایمان ستاهم باسمهم و تیمنهم
برسمه و بعد لفظ کتب بصیغه مجهول آورده و نسبت فعل را بخود حواله ننموده که غایت لطف است و مهربانی
و دیگر آنکه فرموده که این عمل تنها برای شما نبوده بلکه دیگران از انبیاء و امم ایشان بوده است و دیگر
ثمره کلیه این لطفها و معذرتها و مشقتها را عبارت از اینکه تا شاید بپرهیزید از معاصی چه روزه داشتن
کاسر شهوتیست که مبدء معاصی است پس روزه باید که از قوه شهوه که سبب معاصیست شکسته شود و اینکه
ثمره این روزه گرفتن بر آستانه بر خود جناب اقدس الهی و مورث رفع پردهها و حجابها که میان حبیب و
محبوب بود بسبب معاصی بوده باشد بباید دانست که لطف بر خدای تعالی واجب است که درباره بندگان

بزر

۱۱ نماید باید که سبب تقرب بندگان نزدیک خداوند عز و جل باشد اینست که صوم مراد در شرافت اوقات مقرر فرموده که
حضرت رسالتپناه صلی الله علیه و آله در خطبه اش میفرماید هو شهر دعیتم فیه الی ضیافة الله و جعلتم
فیه من اهل کرامة الله اگر کسی در مضامین این فقرات درست تأمل نماید خواهد فهمید قدر و مرتبه مرد
مؤمن و نهایت مهربانی خداوند بمؤمن نسبت بانکسانیکه ایمان آورده اند میفرماید که شهر رمضان المبارک
ضیافتخانه خداوند لا شریک است و مؤمنین مهمانان خوانده شده اند و دعوت کننده خاتم انبیاء است مهمان مؤمن
میزبان مؤمن داعی صادق و مصدق و علاوه شهادت آنحضرت درباره صائمین که اگر روزه داران با این
مجلس بروند از اهل کرامت هستند در خصوص اینها چه قدر اکرام و احترام خواهد شد در مصابیح القلوب
مرقوم است که روزی سید انبیاء در مناجات بخلاق عالم و قاضی الحاجات عرض کرد الها امت عیسی را مائده دادی در شان
امت مرا آنچه خلعت گران بها مخلع کردانید خطاب آمد که امت عیسی شکم پرست بودند و امت تو خداپرست
ایشانرا خوان فرستادم و امت ترا رمضان بر آن خوان سه قرص بود و بر خوان رمضان سه دهه اولش رحمت
و دهه دوم مغفرت و سیم آزادی از آتش جهنم بر آن خوان عسل بود و بر این خوان حلاوت عبادت
بر آن خوان ماهی بریان بود و بر این خوان دل بریان روزه داران بر آن خوان سرکه بود و بر این خوان سرکه
تائبان و شکستن نفس نافرمان پس در اینمقام هر کس نسبت بفهم خودش باید خود را از نجاست و خباثت
ظاهر و باطن پاک و پاکیزه نماید که از آن مجلس خاص با اختصاص برانند و بیرون نیندازند و از جمله آداب
مهمان آنست که خود را مطیب و معطر کند از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر کس روز اول این ماه
کفی از گلاب بر روی بزند از خواری و پریشانی نجات یابد و اگر هر روز کند در آن و از این بلاها ایمن گردد و
هر کس یک کف از گلاب در روز اول ماه بر سر بزند در آن سال از مرض سرسام ایمن گردد مؤلف گوید که
از برکت حضرت رسالتپناه است آنکه در کتب اخبار مرویست که گل گلاب از عرق جبین نازنین سید المرسلین
خلق و آفریده شد چنانکه از حضرت رسول ص منقول است که در شب معراج از عرق پیشانی من قطره چند
بر زمین چکید و گل سرخ از آن روئید پس آن گل بدریا افتاد ماهی و دعموص هر دو در آن آویختند
پس خدای تعالی بایشان فرمود که شما هر دو او را ترک کنید که من او را باقی دارم و بروایتی همان چکیده
عرق در دریا افتاد و ماهی و دعموص در آن منازعه داشتند پس خدای تعالی بانها امر فرمود که از این
واگذارید تا از آن گل خلق نمایم و بالحال حقتعالی فرموده که صورت هر دو شما را در عقب آن تصویر نمایم

که باید

که نائی فما ند پس خداوند عالم کل سرخ از ان چکیده عرق مبارک بیافرید و در عقب ان پنج صنوبر از ان داد و تا
انها بصورت ماهی که دو طرفهان ناله دارد و دو بصورت عموس که دو طرفان بی ناله و هو ... یکی دیگر از
انها یکطرفان بنابه ماهی و طرفی دیگر شبیه بعموس و این همان کل کلابست از انست که حومت و برکه ان بی
نهایت است چنانچه در کتاب عین الحیوة اورده اند از ملا الجهنی منقول است که روزی بمجلس حضرت صادق
علیه السلام رفتم و کلی در دست من بود با انحضرت دادم پس انحضرت ان کل را ببوئید و بر دیده های مبارک گذاشت
و فرمود هر کس کلی را ببوید و بر دیده بنهد و صلوات بر محمد و ال او بفرستد هنوز کل را بر زمین نگذاشته
باشد که خدا بیامرزد گناهان او را بیامرزد و ایضا از حضرت امام علی النقی ع منقول است که هر کس کلی را ببوید
بر دیده ها گذاشته صلوات بر محمد و ال او بفرستد حق تعالی برای او حسنات بقدر ریگ بیابان عالج که در
میان مکه و شام و عراق کشیده است بنویسد و بای حال انکه این واقعه تعجبی نیست از انکه عرق مبارک
انحضرت هزار مرتبه از مشک و عنبر خوشبوتر بود چنانکه از ام سلمه منقول است که حضرت رسول در
خواب بود و عرق بر جبین مبین نشسته بود من از ان عرق مبارک چند قطره در قاروره کردم اتفاقا دختر
از دوستان من عروس میکردند من از ان عرق مبارک ویرا معطر کردانیدم پس از بوی عطر او مادام
الحیوة منفک نشد و هر گاه الغضو بشستی رایحه طیبه از ان بر میخاست و از ان عروس دختری متولد شد
و همان رایحه از او نیز مشموم گشتی تا اورده اند که هر فرزندی از اولاد او بطنا بعد بطن متولد گشتی بوی
در همه انها بود تا ان خاندان در مدینه به بیت العطارین مشهور گشت ایضا فی اداب الصیام قال النبی
صلی الله علیه و اله من صام شهر رمضان فی انصات و سکوت و کف سمعه و بصره و لسانه و یده
و جوارحه من الحرام و الکذب و الغیبة و الاذی قربه من الله جل ثناه حتی یمس رکبته رکبة ابراهیم
و لم یکن بینه و بین العرش الا فرسخا او میلا لم یحفظ مسیره ایهما قال یعنی راوی حفظ ننموده که حضرت
رسالت پناه فرسخا فرموده یا میلا گفته تردید از راوی حدیث بوده و ایضا عن النبی ص انه قال
اذا اصمت فلیصم سمعک و بصرک و لا تکونن یوم صومک کیوم فطرک یعنی فرقی بوده باشد در میان
روز روزه گرفتن و روز خوردن پس روزه دار لازم است که باداب و شرایط عمل بیارد تا مقبول
درگاه خدا افتد بوده باشد چنانکه وارد شده است که در عقبات و قناطر پل صراط از اسوال خواهند
کرد در عالم الزلفی مسطور است عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله اذا کان یوم القیمه

امر الله مالکا بسعر النیران السبع و یامر رضوان ان یزخرف الجنان الثمان و یقول یا میکائیل مد الصراط علی متن ۱۳
جهنم و یقول یا جبرئیل انصب میزان العدل تحت العرش و یقول یا محمد قرب امتک للحساب ثم یامر الله
ان یعقد علی الصراط سبع قناطیر طول کل قنطرة سبعة عشر الف فرسخ و علی کل قنطرة سبعون الف ملک
یسئلون عن هذه الامة رجالهم و نسائهم علی القنطرة الاولی عن ولایة علی بن ابی طالب ع و حب اهل بیت
محمد ص فمن اتی به جاز علی القنطرة الاولی کالبرق الخاطف و من لا یحب اهل بیته سقط علی ام راسه فی قعر
جهنم و لو کان معه من اعمال البر عمل سبعین صدیقا و علی القنطرة الثانیة عن الصلوة و علی الثالثة عن
الزکوة و علی الرابعة عن الصیام و علی الخامسة عن الحج و علی السادسة عن الجهاد و علی السابعة عن العدل
فمن اتی بشیء جاز علی الصراط کالبرق الخاطف و من لم یات عذب عمده شرایط مقبولیت عبادات
در روز قیامت ولایة علی بن ابیطالب است و مما ورد فی تفسیر قوله تعالی و لا تخسروا المیزان ای لا تظلموا
علینا حقه ان الولایة هی المیزان للعباد یوم المعاد فاذا وضعت السماء و الارض و ما بینهما من الجبال
الراسیات و الشامخات مقابل لا اله الا الله محمد رسول الله لا یقوم لها وزن و اذا وضعت الولایة مقابلها
و هی علی ولی الله رجح المیزان لان الولایة معها التوحید و النبوة لانها جزء من التوحید جزء من النبوة
و هی جامعة لسر التوحید النبوة و خاتمة لها فلهذا اذا جاء العبد و فی میزانه الجبال الراسیات من الصالحات
و لیس فیها ولایة علی التی هی الایمان و الدین لا وزن له بل ولایة علی کمال سائر الادیان لان الله
لم یبعث نبیا یدعو الناس الیه و یدل علی عبادته الا و قد اخذ ولایة علی طوعا او کرها فکل دین لیس معه
علی و ولایته فلا کمال له ناقص لا یقبل و لا یوزن الا الطیب و الوزن یومئذ الحق و الحق هو العدل
و العدل هو الولایة لان الحق علی لقوله ص علی مع الحق و الحق مع علی فمن کملت موازینه بحب
علی رجح و افلح فاولئک هم المفلحون و هم الذین یتقبل الله اعمالهم ایها الاحباب هر کس خواهد که میزان
اعمال او ثقیل گردد گریه کند بر سید مظلوم امیر المومنین که از وصف او شنیدی و قوت قلب و بسبب محبت
او زیاد گردد بدانچه خوب بهااکر به است مضان المبارک که افضل الشهور است معاویة بن وهب که از عظما اصحاب
صادق ال محمد است میگوید که روز عاشورا بخانه امام جعفر صادق ع رفتم در وقتی رسیدم که انحضرت
در سجده بود من در کناری نشستم انجناب سجده را طول داد ملاحظه کردم که در سجده میگوید اللهم یا من
خصنا بالکرامة و وعدنا الشفاعة و حملنا الرسالة و جعلنا ورثة الانبیاء اللهم اغفر لی و لاخوانی

المؤمنین و لزوّار ابی عبدالله الحسین علیه السلام که در سعی و دیدن مالهای خود را بذل میکنند و بدنهای خود را برنج و تعب می افکنند از برای
نیکی کردن بما و خوشحال کردن پیغمبر تو و از جهت ثوابی که امید دارند از برای ایشان مهیا نما انچه مکافات ده ایشان را
و ببخش گناهان ایشان را و رضای خود را با ایشان عوض بر شان و شب و روز ایشان را محافظت کن و کفایت کن انها را از شر
هر ظالم و جبار و حمایت نما ایشان را از شر قوی و ضعیف و از شر شیاطین انس و جن و عطا کن ایشان را از انچه طمع می
دارند در زیارت سید الشهداء علیه السلام اللهم ارحم تلک الوجوه التی غیّرتها الشمس در زیارت حضرت ابی عبدالله
الحسین علیه السلام و رحم کن ان رخسارها را که بر قبر جد حسین مالیده شده است و ارحم تلک الاعین التی جرت دموعها رحمة
لنا و ارحم تلک القلوب التی حزنت لاجلنا و ارحم تلک الصرخة التی کانت لاجلنا اللهم انی استودعک
تلک الانفس و تلک الابدان حتی ترویهم من الحوض یوم العطش الاکبر و تدخلهم الجنة و تسهل علیهم
الحساب و من مدتها در انجا نشستم و انحضرت در سجده دعا بزیارت کنندگان و گریه کنندگان حضرت امام
حسین علیه السلام میکرد چون از سجده برخواست من نزد وی رفتم و سلام کردم دیدم انحضرت افروخته رو و متغیر الحال
و شکسته بال بود و قطرات چشم مانند مروارید غلطان بر رخسار مبارک جاری بود عرض کردم فدای تو شوم سبب
گریه شما چیست حضرت فرمود یا ابن الوهب هذا الیوم یوم قتل الحسین و الباکین علیه فی العرش اکثر ممن فی
الارض و تدعون الملائکة کلهم لزوار الحسین علیه السلام و من مات ندم عن ترک زیارة الحسین علیه السلام لو اردت ان تلقی
الله و لم یکن علیک ذنب و تصافحک الانبیاء فزر الحسین و ابک علیه فی هذا الیوم ایها الاحباب
ما هم امروز امام مظلوم را زیارت میکنیم و هم گریه مینماییم و هم تجارت السلام علی خامس اهل الکساء السلام
علی غریب الغرباء السلام علی قتیل الادعیاء السلام علی ساکن کربلاء السلام علی الدماء السائلات السلام
بر خونهای جاری شونده السلام علی الاعضاء المقطعات سلام بر اعضای قطعه قطعه شده السلام علی الرؤوس
المشالات سلام بر راسهای بلند شده بر بالای نیزه‌ها در ملهوف منقولست که ابن سعد عنید امر کرد که زنان
خون جگر و اطفال بی پدر را اسیر نمودند و حمل نسائه علی الاحلاس اقتاب بغیر وطاء مکشوفات الوجوه بین
الاعداء و هن ودایع خیر الانبیاء و ساقوهن کما یساق سبایا الترک و الدیلم یعنی زنان را سوار بر بالای
شتران نشانیدند که سرپوشی از برای انها نبود و ظاهر بود روهای ایشان در میان دشمنان
و حال ایشان امانتهای پیغمبر آخر الزمان بودند و میراندند ایشان را چنانکه میرانند اسیران ترک و دیلم را و
مجموع سرها را از بدن ایشان جدا نمودند بر اهل لشکر قسمت نمودند و انجا هفتاد و هشت بود انسرهای

منوّر را در بالای نیزه‌ها نمودند بردند برای یزید پلید یعنی و رؤوساً سامیات علی القنا کمثل بدور و افقها
سعودها یعنی جانم بفدای انسرهای منوری باد که بر بالای نیزه‌ها زده بودند و مانند ماه تابان مهد خورشید
و بکمال سعادت خود رسیده بودند مخضبة بالدم منها لحاها فما طالما لله طال سجودها یعنی پیشانیهای
ایشان بخون ایشان رنگین شده بود اه اه از پیشانیهای بخون رنگین شده که بجهت عبادت پروردگار همیشه در
سجده بود نداه و اویلا با محاسن انسرهای مبارک را میبریدند ناگاه در انوقت نظر جناب زینب خاتون
دلخون بران سر بریده عزیز بخون افتاده پس سر نورانی برادرش بران هیئت دید مؤلف گوید بعد از جدا
شدن سر اطیب اطهر انحضرت را خواهرش ندیده بود معلوم که نمیتوانم تقریر ان هیئت سر مبارک را بگویم که
در چه هیئت عجیبه بود و انیقدر بدانید که ان خاتون معظمه دید انچه دید تاب نیاورد بی اختیار چنان پیشانی
خود را بر چوب محمل زد که بشکست قال الراوی حتی رأینا الدم یخرج من تحت قناعها الا لعنة الله علی القوم
الظالمین **مجلس چهارم** قال الله تعالی اسمه و جل شانه یا ایها الذین امنوا الخ بدانکه خداوند عالم
جل ذکره احکام تکالیف بندگان را در قران مجید فرد فرد فرموده است که همه ایشان بغرض صحیح و حکمت صریح
قرار کرده است یا امری باشد از او امر یا نهی از نواهی و منظور از بیان امر و اجتناب از نهی بغیر از منفعت دنیا و
دین انسان نبوده است و نخواهد بود بلکه از تحصیل تکالیف مرتبه حاصل گردد که موجب تقرب عند الخالق
بوده باشد چنانکه معلوم میگردد از قول خدای تعالی میفرماید ای انکسانیکه ایمان اورده اید فرض شده است بر شما
روزه گرفتن لعلکم تتقون شاید شما صفت تقوی حاصل کرده که پرهیز نمایید از چیزهای که بنده را از معبود
دور گردانند گویا علت غائی از امر بروزه همین تحصیل صفت تقوی است که موجب قبول همه عبادات است چنانکه میفرماید
انما یتقبل الله من المتقین جز این نیست که خدای تعالی عمل را از متقین قبول مینماید بدانکه تقوی در لغت بمعنی صیانت
است و در عرف شرع متقی کسی است که واقی نفس خود باشد از هر چه ضرر باو رساند در آخرت و تقوی را سه مرتبه
است یکی توقی از عذاب مخلد بسبب تبری از شرک و علیه قوله تعالی و الزمهم کلمة التقوی دوم تجنب از هر چه موجب
گناه باشد از فعل یا ترک فعل حتی صغائر و اینکه بعضی تفسیر متقی کرده اند بانکه اجتناب کند از همه محرمات و اقدام
نماید بهمه واجبات یا انکه حق تعالی او را در منهیات نبیند و در ماموراتش گم نکند یا بوسیله عمل صالح خود را از غضب خدا
نگه دارد راجع باینمعنی است و این قسمتی که متعارف باسم تقوی در شرع شریف و هو المراد من قوله و لو ان اهل القری
امنوا و اتقوا لفتحنا علیهم ابواب السماء سیم تنزه بنده از هرچه شاغل سر او باشد از حق و تبتل و ما او

سيما از ظاهر و باطن باين معنى كه از همه ماسوى منقطع شده بالكلية و من جميع الوجوه توجه بحضرت مولى نمايد اين تقوى
حقيقى است كه مراد است از كريمه وَاتَّقُوا اللّٰهَ حَقَّ تُقَاتِهِ از كعب الاحبار معنى تقوى پرسيدند گفت در راه كه پر از خار
و خاشاك باشد عبور بايد كنند از وى گفت چگونه در آن راه سلوك نمايند گفت دامن خود را از آن برداريم و
خويشتن را از آن باز داريم تا هيچ خارى دامن گير ما نشود و در اعصار ما تقدم گفت تقوى از اين قبيل است باين معنى كه در
راه دين كه سلوك نمايد از مناهى بر وجهى اجتناب كه از خار و خاشاك معصيت خود را نگه ميدارد و بعضى
اين معنى را در سلك نظم كشيده گفته اند شعر خَلِّ الذُّنُوبَ صَغِيرَهَا وَكَبِيرَهَا فَهُوَ التُّقَى وَاصْنَعْ كَمَاشٍ فَوْقَ
أَرْضِ الشَّوْكِ يَحْذَرُ مَا يَرَى لَا تَحْقِرَنَّ صَغِيرَةً إِنَّ الْجِبَالَ مِنَ الْحَصَى الحاصل اگر كسى تحصيل اسباب تقوى را كه عبادات
اند روزه گرفتن با آداب و شرايط است در ماه رمضان نمايد كه افضل و اكمل و اشرف ماههاست چنانكه در خطبه
شريفه مذكور است أَنْفَاسُكُمْ فِيهِ تَسْبِيحٌ وَنَوْمُكُمْ فِيهِ عِبَادَةٌ وَعَمَلُكُمْ فِيهِ مَقْبُولٌ وَدُعَاؤُكُمْ فِيهِ مُسْتَجَابٌ
فَاسْأَلُوا اللّٰهَ رَبَّكُمْ بِنِيَّاتٍ صَادِقَةٍ وَقُلُوبٍ طَاهِرَةٍ أَنْ يُوَفِّقَكُمْ لِصِيَامِهِ وَتِلَاوَةِ كِتَابِهِ فَإِنَّ الشَّقِيَّ مَنْ حُرِمَ
غُفْرَانَ اللّٰهِ فِي هٰذَا الشَّهْرِ الْعَظِيمِ پس اى عزيزان شرافت ماه را ملاحظه نمائيد كه ميفرمايد نفس كشيدن
شما را ثواب تسبيح دهند يعنى اجر و مزد آنكه ياد هند كه سبحان الله بگويند ثواب سبحان الله با اين مرتبه است از وى
يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ع مَنْ قَالَ سُبْحَانَ اللّٰهِ مِائَةَ مَرَّةٍ كَانَ مِمَّنْ ذَكَرَ اللّٰهَ كَثِيرًا قَالَ نَعَمْ وَرُوِيَ
أَنَّ سُلَيْمَانَ بْنَ دَاوُدَ كَانَ مُعَسْكَرُهُ مِائَةَ فَرْسَخٍ فِي مِائَةِ فَرْسَخٍ خَمْسٌ وَعِشْرُونَ لِلْجِنِّ خَمْسٌ وَعِشْرُونَ لِلْإِنْسِ خَمْسٌ
وَعِشْرُونَ لِلطَّيْرِ خَمْسٌ وَعِشْرُونَ لِلْوُحُوشِ وَكَانَ لَهُ أَلْفُ بَيْتٍ مِنْ قَوَارِيرَ عَلَى الْخَشَبِ فِيهَا ثَلَاثُمِائَةِ مَنْكُوحَةٍ
وَسَبْعُمِائَةِ جَارِيَةٍ سِرِّيَّةٍ وَقَدْ نَسَجَتِ الْجِنُّ لَهُ بِسَاطًا مِنْ ذَهَبٍ وَإِبْرِيسَمٍ فَرْسَخَانِ فِي فَرْسَخٍ وَكَانَ يُوضَعُ مِنْبَرُهُ
فِي وَسَطِهِ وَهُوَ مِنْ ذَهَبٍ فَيَقْعُدُ عَلَيْهِ وَحَوْلَهُ سِتُّمِائَةِ أَلْفِ كُرْسِيٍّ مِنْ ذَهَبٍ وَفِضَّةٍ فَيَقْعُدُ الْأَنْبِيَاءُ عَلَى
كَرَاسِيِّ الذَّهَبِ وَالْعُلَمَاءُ عَلَى كَرَاسِيِّ الْفِضَّةِ وَحَوْلَهُ النَّاسُ وَحَوْلَ النَّاسِ الْجِنُّ وَالشَّيَاطِينُ وَتُظِلُّهُ الطَّيْرُ
بِأَجْنِحَتِهَا حَتَّى لَا تَقَعَ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَتَرْفَعُ رِيحُ الصَّبَا الْبِسَاطَ فَتَسِيرُ بِهِ مَسِيرَةَ شَهْرٍ فِي يَوْمٍ وَرُوِيَ أَنَّهُ كَانَ
يَأْمُرُ الرِّيحَ الْعَاصِفَ تَسِيرُ وَالرُّخَاءَ تَحْمِلُهُ فَأَوْحَى اللّٰهُ إِلَيْهِ وَهُوَ يَسِيرُ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنِّي قَدْ زِدْتُ فِي مُلْكِكَ
أَنْ لَا يَتَكَلَّمَ أَحَدٌ بِشَيْءٍ إِلَّا أَلْقَتْهُ الرِّيحُ فِي سَمْعِكَ فَيُحْكَى أَنَّهُ مَرَّ بِحَرَّاثٍ فَقَالَ لَقَدْ أُوتِيَ ابْنُ دَاوُدَ مُلْكًا عَظِيمًا
فَأَلْقَاهُ الرِّيحُ فِي أُذُنِهِ فَنَزَلَ وَمَشَى إِلَى الْحَرَّاثِ فَقَالَ إِنِّي مَشَيْتُ إِلَيْكَ لِئَلَّا تَتَمَنَّى مَا لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ لَتَسْبِيحَةٌ
وَاحِدَةٌ يَقْبَلُهَا اللّٰهُ خَيْرٌ مِمَّا أُوتِيَ آلُ دَاوُدَ وَفِي حَدِيثٍ لِأَنَّ ثَوَابَ التَّسْبِيحِ يَبْقَى وَمُلْكُ سُلَيْمَانَ يَفْنَى بَلَى

خواهيد

خواهيد شما عبادت را و عملهاى شما را و مقبول دعاهاى شما را و مستجاب است پس سؤال كنيد از خدا تعالى بانيات صادقه
و قلوب طاهره از رزايل و خباثت تا اينكه توفيق بدهد شما را بر گرفتن روزه اين ماه و توفيق بدهد شما را تا اينكه
تلاوه قرآن نمائيد تا از ميسر او محروم نمائيد كما قال رسول الله ص يا سلمان المؤمن اذا قرء القرآن فتح الله
عليه ابواب الرحمة وخلق الله بكل حرف يخرج من فمه ملكا يسبح له الى يوم القيمة فانه ليس شيء بعد
تعلم العلم احب الى الله من قرائة القرآن وان اكرم العباد الى الله تع بعد الانبياء العلماء ثم حملة القرآن
يخرجون من الدنيا كما يخرج الانبياء ويحشرون من القبور مع الانبياء ويمرون على الصراط مع الانبياء و
ياخذون ثواب الانبياء فطوبى لطالب العلم وحامل القرآن مما لهم عند الله من الكرامة والشرف وقال ع
ان اردتم عيش السعداء وموت الشهداء والنجاة يوم الحسرة والظل يوم الحرور والهدى يوم الضلالة فادرسوا
القرآن فانه كلام الرحمن وحرز من الشيطان ورجحان الميزان پس اى عزيزان منظور از تمهيد اين مقدمات آنست كه مرد
كامل عقل اين ايام را غنيمت دانسته و فرصت را از دست ندهد بلكه توشه را در راحله از براى روز قيامت تحصيل
نمايد چنانچه در حديث قدسى آمده قال الله تعالى يا ابن آدم اكثر من الزاد فان الطريق بعيد بعيد وجدد السفينة فان
البحر عميق عميق وخفف الحمل فان الصراط دقيق دقيق واخلص العمل فان الناقد بصير بصير واخر
نومك الى القبر وفخرك الى الميزان وشهوتك الى الجنة وراحتك الى الآخرة ولذتك الى الحور وكن لي
اكن لك وتقرب الي باستهانة الدنيا وتبعد من النار ببغض الفجار وحب الابرار و مراد از بغض فجار برائة
از دشمنان آل محمد است و منظور از حب ابرار عبارت از على بن ابيطالب است و ائمه اطهار و در كتاب تاويل الآيات
مسطور است كه از سلمان فارسى روايت شده كه او گفت بوديم ما در خدمت پيغمبر در مسجد آنسرور ناگاه اعرابى
وارد گرديد و مسائل بسيار سؤال نمود و جواب شنيد بعد از آن عرض كرد يا رسول الله بتحقيق كه بعضى از قوم ما
در سفر حج در خدمت شما بودند و از براى ما خبر آوردند اينكه تو على بن ابيطالب را خليفه جانشين خود كردانيدى
و طاعت و ولايت و محبت او را بر قاطبه خلق فرض و لازم كردانيدى يا رسول الله بيان فرما كه آيا اين امر از جانب خدا
يا آنكه قرابت و خويشى على ع بسبب شما تو را بر اين امر بر انگيخت كه ولايت و محبت او را بر تمام خلق واجب كردانيدى
رسول الخدا ص در جواب آن اعرابى فرمود بلكه اين امر از جانب خدا تعالى است كه فرض و لازم فرمود ولايت و محبت
او را بر اهل آسمانها و تمام اهل زمين تا اعرابى بتحقيق كه جبرئيل در آن وقت نازل گرديد و عرض كرد يا محمد
بتحقيق كه پروردگار تو سلام ميرساند تو را پس از سلام ميفرمايد بتحقيق كه من واجب كردانيدم محبت على بن ابيطالب

۳۲۰۵۶۷۲
۱۲۴۵۹

۱۸ ومودت او را بر تمام اهل آسمانها و زمینها واجب کرده از خلق معلوم نیست در محبت او یعنی عدد احدی از خلق در خصوص
ولایت آنجناب پذیرفته نشد پس امت خود را بمحبت او امر کن پس کسیکه دوست داشته باشد او را بدرستیکه بواسطه
محبت من و محبت او دوست داشته آورا آگاه باش بدرستیکه خداوند عز و جل خلق نکرد هیچ خلقی را و نازل نکرد
هیچ کتابی را مگر آنکه از برای آن سید و بزرگی قرار داد پس قرآن سید کتب است و ماه مبارک رمضان سید ماههاست
و شب قدر سید شبها و فردوس سید جنان و بیت الله سید بقاع زمین و جبرئیل سید ملائکه و من سید پیغمبران و علی
سید اوصیا و حسن و حسین سید جوانان بهشت هستند و از برای هر علی نیز سیدی هست و محبت علی سید اعمال است
و سید انجیرها است که باعث تقرب بسوی خدای تعالی میگردد یا اعرابی چون روز قیامت میشود منبر از برای ابراهیم
در طرف راست عرش نصب نمایند و منبری از برای من در طرف چپ عرش نصب نمایند بعد از آن یک کرسی از نور میآورند
ما بین این دو منبر نصب میکنند پس ابراهیم بالای منبر خود قرار گیرد و من هم بر منبر خود بالا میروم و علی بن ابیطالب
علیه السلام بالای آن کرسی بنشیند پس من ندیدم هیچ حبیبی بهتر از علی که میان دو خلیل واقع شده
باشد یا اعرابی جبرئیل بسوی من نازل نگردید مگر آنکه سؤال کرد مرا از حال علی و بسوی آسمان عروج ننمود مگر
آنکه گفت علی را از من سلام برسان الحاصل ای عزیز الان که در این دهرها کسب اسباب تقربات الهی را کند و از جمله آن
اسباب دوست داشتن و گریه کردن بر امام حسین است که دوستان و گریه کنندگان بر او در بهشت اند در مجالس معتبر
از حذیفه روایت کرده است که گفت دیدم روزی حضرت رسول را که دست جناب امام حسین را گرفته میفرمود که
ایگروه مردم این است حسین بن علی بشناسید و بدانید و قسم میخورم بخدائی که جانم بدست قدرت اوست که او و دو
بهشت اند و دوستان او هم در بهشت باشند و دوستان دوستان او نیز در بهشت باشند الله اکبر از کنز الغرائب نقل شده در تحفه
که روزی امام حسین در خدمت جد بزرگوارش بود برخاست که بخدمت مادرش برود پس از خدمت رسول خدا مرخص
شده بیرون آمد قدری راه تشریف برد که جناب رسول خدا جگر گوشه بتول را ملاحظه نمود با حزن و ملال
بدان سبب دل مبارک آنحضرت شکسته فرمود ای جان رسول خدا محزون مشو عرض کرد یا جدا دلم مایل دیدن مادرم فاطمه زهرا
و برادرم حسن مجتبی است میخواهم بخدمت ایشان مشرف شوم باران میآید مرا نگذارد که فیض خدمت ایشان دریابم
کنم جناب رسول خدا دید که بنا گذارد باید همان ساعت باران ایستاد تا آنکه آنجناب بکمال اطمینان به پیش مادر و برادر
تشریف فرمود لا اله الا الله ای احبا نیک رسول خدا از باران محافظت نمود دل مبارکش نگذارد که قطره
باران بر بدن نازکش رسد که روا است که اشقیا و کفار بی ایمان آن بدن نازنین را تیر باران نمایند بنحوی که تیرها مانند تگرگ

۱۹ بر سر آن فرزند طه ببارد که خون از زخمهای آن حبیب خداوند همچو باران بهاران بر روی خاک کربلا جاری شود شعر
تنی که داشت نگه مصطفی ز باران بکجا رفت و آنکه سائد بتیرباران لا حول و لا قوة الا بالله پس چه چنین
مهربان کو بود قطره باران بر بدن مبارک آن شاه شهیدان راضی نشد کجا بود در کربلا که بدن پاره پاره سید الشهدا
در زیر سم اسبها گروه اعدا مشاهده نماید که چه نوع غلطید به کسی اهل بیت نگریستند و مانند ابر بهار میگریستند
نزدیک بود که از کثرت تیر و پیکان روح شریفش از جانب قفس عنصر پرواز کند حتی شمر شریر نقل کرده که یک ساعت
امام حسین را اندوهگین مینمایدکه دید آنحضرت از غیرت و حمیت بر میخواست و میافتاد و گاه گاه نعره میکشید
خون مانند فواره از حلقه های زرهش میجوشید و با این حالت نظر از خود بر داشت یاری اهل بیت بطرف خیمه گاه میکشید و فریاد
میکرد و کسی بغیر یادش نمیرسید ای زمین کربلا جسم حسین را بر گرفتی و از او محافظت نمودی و جراحتهای او را مداوا کردی
و تو همیشه دوای دردها هستی الا لعنة الله علی القوم الظالمین **مجلس پنجم** قال الله تعالی فی سورة البقرة
یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام الخ یعنی آمنوا بتوحید الله و بنبوة محمد رسول الله و بامامة علی ولی
الله بدانکه این ندا که از مصدر ربوبیت با آن جلالت و عظمت آنکسانی را که محل معرفة الله شده اند میفرماید یا ایها
بنمایید چه مرتبه عظمی و چه پایه قصوی است با آن جلالت شأن این مرد مؤمن را بمقام خطاب بینا و ورد لطف آنکسانیکه
مرا توحید کرده اید بسبب این توحید در نزد ما مقرب شده اید بتحفه عزیزه که در خزانه لاهوتیه مخزون و
مکتوم بود برای هدیه تو فرستاده ام که آنهم باعث زیادتی تقرب تو است و آن اینست که واجب و فرض کرده ام برای شما
روزه گرفتن بنا باید دانست که خطاب با جمله مکلفانست ولکن چون مؤمنان صلاحیت این خطاب دارند در جواب لبیک گویند
با اینجهة ایشانرا تخصیص داد چنانکه کسی دعوت کند جماعتی را و قومی بیایند و قومی نیایند آنانکه آمدند بخطاب خلو
تشریف دهند چه این تشریف در حق غائبان نه شایسته باید اگر چه ایشان نیز مدعو باشند حق تعالی بابتدا کار
بخطاب عام گفت یا ایها الناس بعد گفت یا معشر الجن و الانس تا همه داخل شوند آنکه گفت اعبدوا ربکم و اول
عبادة الله معرفته آنانکه باین حلقه در آمدند و پا در این خطر نهادند باختیار کردن ایمان ایشانرا متمیز کرد بخطاب
شرف با ایشان سخن گفت یا ایها الذین آمنوا آنکه اجابت کرده قدم در حجره تکلیف نهاد فردا ایشانرا گویند
این سکنا بدرای و با این سرای فراخ در آی و جنة عرضها کعرض السماء و الارض و از کوی ملامت بیرون آی و
بسرای سلامت در آی که ادخلوها بسلام آمنین از اسلام بسرای سلام و از حجره ایمان بجای امان داخل باش و آنکه
دعوت مرا اجابت نکرد با ایشان برانم که ملعونین اینما ثقفوا اخذوا ای مطرود بن هر که سر بخط فرمان من

منها قيلوا انفيلا امبا شنده كه ازمن بكشتن خودرا بكشتن درابر انده لعنت ودران سر راندة فظيعت كه
اخسئوا فيها ولا تكلمون انكه فرمامراد ايمان مخالفت كنند باچو نسلك باشد باخو سك اينجا چو نسلك است
فمثله كمثل الكلب اينجا خوسك باشد كه اخسئوا فيها اين عبارة اعني اخسئوا سك را كويند الحاصل علاوه براينها
پس مصلحتها ظاهره وحكمتها باطنه بر روزه مترتب است كه عقول ناقصه واوهام ضعيفه از ادراك ان عاجز است
كما قال الصادق ع الصوم يميت مراد النفس وشهوة الطبع وفيه صفاء القلب وطهارة الجوارح وعمارة الظاهر
والباطن والشكر على النعم والاحسان الى الفقراء وزيادة التضرع والخشوع والبكاء وحبل الالتجاء الى
الله تعالى وسبب انكسار الهمة وتخفيف السيئات وتضعيف الحسنات وفيه من الفوائد ما لا يحصى وكفى
بما ذكرناه منه لمن عقله ووفق لاستعماله وايضا عن الصادق عليه السلام عن النبي ص قال لاصحابه
الا اخبركم بشيء ان انتم فعلتموه تباعد الشيطان منكم كما تباعد المشرق من المغرب قالوا بلى يا رسول
الله قال الصوم يسود وجهه والصدقة تكسر ظهره والحب في الله والموازرة على العمل الصالح يقطعان
دابره والاستغفار يقطع وتينه ولكل شيء زكوة وزكوة الابدان الصيام عن مجالس المفيد عن عبد
الله بن عباس بن عبد المطلب انه سمع النبي ص يقول ان الجنة لتنجد وتزين من الحول الى الحول لدخول
شهر رمضان فاذا كان اول ليلة هبت ريح من تحت العرش يقال لها المثيرة تصفق ورق اشجار الجنان
وحلق المصاريع فيسمع لذلك طنين لم يسمع السامعون احسن منه ويبرزن الحور العين حتى يقفن
بين شرف الجنة فينادين هل من خاطب الى الله فيزوجه ثم يقلن يا رضوان ما هذه الليلة فيجيبهن بالتلبية
ثم يقول يا خيرات حسان هذه اول ليلة من شهر رمضان قد فتحت ابواب الجنان للصائمين من
امة محمد ص ويقول له عز وجل يا رضوان افتح ابواب الجنان يا مالك اغلق ابواب جهنم عن الصائمين من
امة محمد يا جبرئيل اهبط الى الارض فصفد مردة الشياطين وغلهم بالاغلال ثم اقذف بهم في لجج
البحار حتى لا يفسدوا على امة حبيبي محمد ص صيامهم قال ص ويقول الله تبارك وتعالى في كل ليلة من
شهر رمضان ثلث مرات هل من سائل فاعطيه سؤله وهل من تائب فاتوب عليه وهل من مستغفر
فاغفر له وهل من مقرض المليء غير المعدم الوفي غير الظالم قال ص وان الله اعتق في اخر كل يوم من شهر
رمضان عند الافطار الف الف عتيق من النار فاذا كانت ليلة الجمعة ويوم الجمعة اعتق في كل ساعة
منهما الف الف عتيق من النار وكلهم قد استوجب العذاب واذا كان اخر شهر رمضان اعتق الله في ذلك

اليوم بعدد ما اعتق من اوله الى اخره بدانكه هركس طالب اينمطلب است اينهمه فوائد خواص ثوابها از براى او حاصل
شده باشد بجهت او ميسر كردد بايد احتما نمايد از خوردن واشاميدن بلكه كرسنكى وتشنكى را بر خود قرار دهد چنانچه
حضرت خيمى مآب در خطبه فرموده اند واذكروا بجوعكم وعطشكم فيه جوع يوم القيمة وعطشه در كتاب بحر المعاد ستيد
المرسلين فرموده جاهدوا انفسكم بالجوع والعطش فان الاجر في ذلك كاجر المجاهد في سبيل الله والفكر نصف
العبادة وقلة الطعام هي العبادة وان الله تعالى يباهي الملائكة بمن قل طعامه في الدنيا يقول انظروا الى عبدي
ابتليته بالطعام والشراب في الدنيا فتركهما من اجلي اشهدوا يا ملائكتي ما من اكلة يدعها الا ابدلته بها في درجات   الدنيا
الجنة وقال لا تميتوا القلوب بكثرة الطعام والشراب فان القلب كالزرع يموت اذا اكثر عليه الماء از همان كتاب
از كتاب مقامات النجاة روايت شده كه حضرت عيسى از شوق مناجات جناب اقدس الهى شصت روز هيچ چيز نخورد وازكثرت شوق
مناجات با قاضى الحاجات بر ضمير انور ش خيال اكل وشرب خطور ننمود پس ناكاه در اثناى ان خيال نان بسيار خطور نمود
في الفور لذت مناجات منقطع شد نكاه كرده نانى در نزد خود حاضر ديد پس انحضرت نشست وبجهت انقطاع از
لذت مناجات با قاضى الحاجات ميكريست فاذا شيخ قد اظله فقال له عيسى بارك الله فيك يا ولى الله فاني كنت في حالة
فخطر ببالي الخبز فانقطعت عني قال الشيخ اللهم ان كان الخبز قد خطر ببالي منذ عرفتك فلا تغفر لي بل كان
اذا حضرني شيء اكلته من غير فكر وخاطر در همان كتاب حضرت فرموده المؤمن ياكل في معا واحد والمنافق
ياكل في سبعة امعاء نيز از كتاب مقامات النجاة نقل شده در ذيل اين حديث فرموده ليس المراد زيادة الامعاء بل قال
اهل الحديث له معان الاول ان المراد هو كون المؤمن ياكل الحلال وحده في ظاهر الشريعة فهو معا واحد
اما الكافر والمنافق فياكل الحلال وحده والحرام وحده والشبهات وحدها او ياكل اثنين اثنين او ياكل الجميع
معا فهو سبعة امعاء ووافقنا على هذا المعنى صاحب الصحاح الثاني ما قاله الغزالي في كتاب احياء العلوم
من ان معناه ان تكون شهوته سبعة اضعاف شهوة المؤمن ويكون المعا كناية عن الشهوة لان الشهوة هي التي تقبل
الطعام وتاخذه كما ياخذ المعا والثالث ما قاله ايضا انه ياكل سبعة اضعاف ما ياكله المؤمن واز كتاب عزبور
نقل شده روايت نموده لو سئلت اهل المقابر عن اعراضهم التي ماتوا بها لقالوا التخمة وهي امتلاء البطن و
نيز از ان نقل شده كه هرون الرشيد چهار طبيب حاذق را كه يكى هندى وديكرى رومى وديكرى عراقى وديكرى سوادى
در نزد خود جمع نمود وبايشان كفت هريك ارشاد دوائى بكوييد كه درد در ان نباشد فقال الهندى هو الاهليلج
الاسود وقال الرومى هو حب الرشاد الابيض وقال العراقي هو الماء الحار وقال السوادي وكان اعلمهم الاهليلج

الأسود يعقص المعدة وهذا داء وحب الرشاد يرق المعدة وهذا داء والماء الحار يرخي المعدة وهذا داء و
لكن الدواء المجرب لا داء فيه ان لا تاكل الطعام حتى تشتهيه ان ترفع يدك عنه وانت تشتهيه فقالوا صدقت
از تفسیر ملا فتح الله باتفاق امامیه و معظم اهل سنت سوره هل اتی در شان علی ع و فاطمه و حسن ع و حسین ع و فضه
خادمه نازل شده و از جمله ایشان ثعلبی که از اعاظم اهل سنت است باسانید خود در تفسیر خود بر این وجه ورد که آیه
ان الابرار تا آخر بلکه تمام سوره در شان اهل بیت کرام نزول یافته و در سبب نزول او چنین ذکر کرده اند که در بعضی ایام
امام حسن ع و امام حسین ع خسته شدند حضرت رسالت با جمعی از اصحاب بعیادت آن دو نور دیده مرتضی و میوه دل زهرا رفتند
و بحضرت شاه اولیا امر فرمود که یا ابا الحسن برای این دو نور دیده خود نذری کن تا حضرت قاضی الحاجات ایشان را شفا دهد و
لباس صحت و عافیت در ایشان پوشد پس آن سید اوصیا نذر فرمود که اگر حق تعالی دو فرزند مرا شفا دهد من سه
روز روزه دارم چون آنحضرت نذر فرمود حضرت فاطمه و حسن و حسین و خادمه ایشان فضه موافقت فرمودند چون حق تعالی
لباس عافیت در ایشان پوشانید عزیمت کردند که بنذر خود قیام نمایند بنیت روزه کردند حضرت فاطمه در روز اول یک
صاع جو آرد کرد و پنج قرص بپخت و چون شب درآمد نماز شام ادا فرمودند و طعامی که مهیا ساخته بودند حاضر کردند که
افطار کنند ناگاه آوازی بگوش ایشان رسید السلام علیکم یا اهل بیت محمد ص من مسکینی ام از مساکین و محتاج و گرسنه
مرا طعام دهید تا حق تعالی شما را از موائد جنت محظوظ گرداند پس علی ع قرص خود را باو تصدق فرمود و اهل بیت همه
بآن مقتدا اقتدا فرمودند و در آن شب بآب افطار کردند و فضه نیز و در روز دوم فاطمه بدستور روز اول پنج قرص مهیا ساخت
و چون شب درآمد خواستند که افطار کنند ناگاه آوازی بگوش ایشان رسید که یا اهل بیت محمد ص یتیمی ام بی پدر و سرگشته
گرسنه مرا طعام دهید پس شاه اوصیا قرص خود را باو تصدق فرمود و اهل بیت و فضه نیز متابعت کردند و در آن شب نیز
بآب افطار کردند در روز سیم آن نسل طاهره پنج قرص دیگر بپخت چون خواستند که افطار کنند ناگاه آوازی بگوش
ایشان رسید که من اسیرم از اسیران محمد ص و گرسنه ام مرا طعام دهید تا حق تعالی شما را از خوان جنت حظی کامل و نصیبی
شامل ارزانی فرماید شاه اولیاء قرص خود را باو داد و اهل بیت و فضه نیز قرصها را بآن اسیر بخشیدند و در آن شب نیز
بآب افطار کردند روز چهارم حضرت شاه اولیا دست حسن و حسین گرفته بخدمت حضرت رسالت رفت و آن دو نور دیده زهرا از جوع
و ضعف میلرزیدند چون چشم مبارک حضرت رسالت بایشان افتاد فرمود یا ابا الحسن ایشان را چه حال است که چنین ضعیف
و ناتوان شده اند شاه اولیا صورت حال را بعرض سرور انبیاء رسانید آنحضرت بجانب خانه فاطمه روان شد چون
بحجره طاهره زهرا درآمد دید که فاطمه در مصلای خود بعبادت مشغول است و از بی قوتی و گرسنگی شکم او بر پشت

جبرئیل

سینه پس آنحضرت چون قرة العین خود را با آن حالت دید آه از درون مبارک برآمد و گفت واغوثاه یا الله اهل بیت محمد یموتون
جوعا پس جبرئیل در رسید و عرض کرد ای محمد بگیر این را و خوش باش بآن کرامتی که خدا تعالی در حق اهل بیت تو فرموده است سوره
هل اتی یوفون بالنذر و یخافون یوما کان شره مستطیرا تا آخر نازل فرمود سبحان الله عجب دینیست در اینجا امیر المؤمنین
بفقیر و مسکین و اسیر تصدق فرمود و اهل بیت هم اقتدا باو میکردند و اویلا ای شیعه تو ببین که اهل بیت رسالت از کوفیان
بی ایمان وارد کوفه شدند ایشان هم این شیوه را رعایت نمودند که اهل کوفه باطفال ایشان نان و خرما و جوز میدادند
چنانچه در بحار الانوار مسطور است قال مسلم الجصاص فصار اهل الكوفة يناولون الاطفال الذين على المحامل بعض التمر
والخبز والجوز فصاحت بهم ام كلثوم قالت يا اهل الكوفة ان الصدقة علينا حرام فصارت تاخذها من ايدي الاطفال
وافواههم وترمي به الى الارض راوی میگوید چون مردمان مشاهده احوال آن برگزیدگان خالق تعالی میکردند میگریستند پس جناب
ام کلثوم وقتیکه صدای گریه ایشان شنید سر خود را از پرده محمل بیرون کرده فرمود یا اهل کوفه تقتلنا رجالكم و
تبكينا نساؤكم فالحاكم بيننا وبينكم الله يوم فصل الخطاب الا لعنة الله على القوم الظالمين

مجلس ششم

قال الله تعالى اياما معدودات فمن كان منكم مريضا او على سفر فعدة من ايام اخر پس روزه بدارید روزی
چند شمرده شده یعنی موقت بعدد معلوم کما یقال مال معدود ای محصور معین مراد روزه ماه رمضان است
که بیست و نه روز یا سی روز است و نصب ایاما بصیاما نیست لوقوع الفصل بینهما بلکه باضمار صوموا است که صیام دلالت بر آن
میکند نزد بعضی معنی اینست که صوموا کصومهم فی عدد الایام یعنی روزه شما مانند روزه اهل کتاب است در عدد
روزها پس هر که باشد از شما که مکلف بروزه باشد که قوت روزه گرفتن ندارد یا مرضش بجهت روزه داشتن زیاده
زیاده میشود در کمیت و کیفیت یا اگر بسفر باشد که در آن قصر باید کرد پس بر او است شمار از روزها که افطار کرده
در سفر یا مرض از روزهای دیگر و اصح در نزد امامیه هر مرضی که صعود او خوف باشد یا عسر بر آن شود واجب است
افطار کردن و اما سفر با شرایط قصر صلوة موجب افطار است و علت صوم بر سی روز بودن آنست در کتاب وسایل
عن حسن بن علی ع جاء نفر من اليهود الى رسول الله قال يا محمد ص فاخبرني لاي شيء فرض الله الصوم على امتك
بالنهار ثلثين يوما وفرض على الامم اكثر من ذلك قال النبي ص ان آدم لما اكل من الشجرة بقي في بطنه ثلثين
يوما ففرض الله على ذريته ثلثين يوما الجوع والعطش والذي ياكلونه من الليل تفضل من الله وكذلك
كان على آدم ففرض الله على امتي ثم تلا هذه الآية كتب عليكم الى اياما معدودات قال صدقت يا محمد
وهكذا في التورية قال فما جزاء من صامها فقال ص ما من مؤمن يصوم شهر رمضان احتسابا الا اوجب الله

مضاً اوّل هذا بذنب الحرام من جسده والثانية يقرب من رحمته والثالثة يكون قد كفر خطيئة ابيه آدم و
رابعة يهوّن الله تعالى عليه سكرات الموت والخامسة امان من الجوع والعطش يوم القيمة والسادسة يعطيه
الله براءة من النار والسابعة يطعمه الله تعالى من ثمرات الجنة قال صدقت يا محمد ص بدانكه مراد از ذرية آدم همين امت
مرحومه اند زيراكه ايشان اين سي روز را روزه ميگيرند شبها افطار ميكنند صوم وصال بر ايشان حرامست و بادر شرائع امم
درين حديث شريف كفايت ميكند قال رسول الله ص الصوم جنّة من النار وللصائم فرحتان حين يفطر و
حين يلقى ربه عز وجل والذي نفس محمد بيده لخلوف فم الصائم عند الله اطيب من ريح المسك و روايت كرده اند كه
موسى ع قوم را وعده كرده بود كه بعد از هلاك فرعون كتابي بيارم بشما از نزد حقتعالى كه هرچه شمارا بايد در ان
مبين و مفصل باشد چون از دريا نجات يافتند و فرعون غرق شد طلب ان كتاب نمودند موسى ع از حقتعالى درخواست كه
ان كتاب را باو فرستد حكم شد كه سي روز روزه دار پس از ان بطور آي تا با تو سخن گويم موسى ع سي روز روزه داشت و روز
سي ويكم بطور رفت و چون از دهن او بوي روزه ميامد كراهت داشت از انكه با حقتعالى سخن گويد پس برگي از درخت
مسواك كرد و گويند چوب درخت خوش بوي بجا بود از انجه بوي روزه زايل گشت ملائكه گفتند كه ما از بوي تو بوي مشك ميشنيديم
از ان مسواك رفع كردي لاجرم ندا رسيد كه بوي دهن روزه دار نزد حقتعالى از بوي مشك خوشتر است باكه خلوف فم الصائم اطيب
من طيب المسك حقتعالى فرمود كه ده روز ديگر روزه دار تا از انچه عوض كند پس موسى ع امتثال امر الهي نموده ده روز ديگر روزه
گرفت و نيز در فضيلت روزه از حضرت صادق ع مرويست كه نوم الصائم عبادة وصمته تسبيح وعمله مقبول ودعاؤه
مستجاب در من لا يحضره الفقيه از حضرت رسالت مآب ص منقولست ان الله تبارك وتعالى وكل ملائكته بالدعاء
للصائمين از رسول خدا ص منقولست كه آنحضرت بجابر انصاري فرمود و اشارت بماه مبارك كرده گفت يا جابر هذا شهر رمضان
من صام نهاره وقام وردا من ليلته وعفّ بطنه وفرجه وكفّ لسانه خرج من ذنوبه كما خرج من الشهر قال
جابر يا رسول الله ما احسن هذا الحديث فقال رسول الله ص وما اشدّ الشرط يعني چه سخت است بجا آوردن اين شرط
چنانچه آورده اند كه مردي شتري گم كرده بود و عهد نموده كه اگر آنرا بيابد بيك درهم بفروشد كسي باوي گفت كه چنانچه فرض
كن كه يافته و بيك درهم فروختي انچه تجسس كني وتعب كشي مرد گفت تو چه داني كه لذت گم شده يافتن چه قدر است
پس شتر را يافت و بعهد وفا نمودن بر او ناگوار بود پس گربه در گردن او بسته بازار برد و گفت شتر بيك درهم و گربه
بدويست درهم و هر دو را بيك بيع فروشم مردي گفت قيمت اين شتر چه بسيار مناسب بود اگر اين قلاده در گردن نداشتي
ايعزيزان انصاف نمايند در معني اين حديث شريف قال النبي ص ويقول الله تبارك وتعالى في كل ليلة من شهر رمضان

ثلث مرات هل من سائل فاعطيه سؤله وهل من تائب فاتوب عليه هل من مستغفر فاغفر له وهل من يقرض المليّ
غير المعدم الوفي غير الظالم قال الله تبارك وتعالى يا ابن آدم تزوّدوا فانك مسافر ولا بدّ من الزاد للمسافر
يا ابن آدم خزائني لا تنفد ابدا ويميني مبسوطة بالعطاء وبقدر ما تنفق ننفق عليك وبقدر ما تمسك امسك عليك
يا ابن آدم من اهتمّ للرزق فقد شكّ في كتابي ولم يصدّق انبيائي ومن كذّب انبيائي فقد جحد ربوبيّتي ومن جحد
ربوبيّتي القاه في جهنّم على وجهه بدانكه اعظم از جمله شرائط كه موجب قبول روزه باشد شرط محبت و مودت
علي بن ابيطالب ع و اولاد او ست چنانچه در اين حديث اشاره بان شده است روي الصدوق ره عن عبد الله بن عمر قال
سئلنا رسول الله ص عن علي بن ابيطالب فغضب وقال ما بال قوم يذكرون من له عند الله منزلة كمنزلتي
ومقامي الّا النبوّة الا ومن احبّ عليّا فقد احبّني ومن احبّني رضي الله عنه ومن رضي الله عنه كافاه بالجنة الا ومن احبّ عليّا
لا يخرج من الدنيا حتى يشرب من الكوثر ويأكل من طوبى ويرى مكانه من الجنة الا ومن احبّ عليّا قبل الله منه صلوته
وصيامه وقيامه واستجاب دعاءه الا ومن احبّ عليّا هوّن الله عليه الموت وجعل قبره روضة من رياض الجنان
الا ومن احبّ عليّا اعطاه الله بكل عرق في بدنه حوراء وشفع في ثمانين من اهل بيته وله بكل شعرة في بدنه مدينة
في الجنة الا ومن احبّ عليّا بعث الله عليه ملك الموت كما يبعثه للانبياء ودفع الله عنه هول منكر ونكير ونوّر قبره و
فسح مسيرة سبعين عاما وبيّض وجهه يوم القيمة وكان مع حمزة سيد الشهداء الا ومن احبّ عليّا اثبت الله الحكمة
في قلبه واجرى على لسانه الصواب وفتح الله عليه ابواب الرحمة الا ومن احبّ عليّا ناداه ملك من تحت العرش يا عبد الله
استأنف العمل فقد غفر الله لك الذنوب كلها الا ومن احبّ عليّا سمّي في السموات والارض امين الله وباهى الله به
ملئكة السموات وحملة العرش الا ومن احبّ عليّا جاء يوم القيمة ووجهه كالقمر ليلة البدر الا ومن احبّ عليّا وضع
الله على رأسه تاج الملك والبسه حلّة العزة والكرامة الا ومن احبّ عليّا كتب الله له براءة من النار وجوازا على الصراط واماناً
من العذاب ولم ينشر له ديوان ولم ينصب له ميزان وقيل له ادخل الجنة بلا حساب الا ومن احبّ عليّا ومات على حبّه
صافحته الملائكة وزارته الانبياء وقضى الله له كل حاجة الا ومن احبّ عليّا آل محمد ص امن من الحساب والميزان
والصراط الا ومن مات على حبّ آل محمد انا كفيله بالجنة مع الانبياء ومن ابغض آل محمد جاء يوم القيمة مكتوب بين
عينيه آيس من رحمة الله الا ومن مات على بغض آل محمد مات كافرا الا ومن مات على بغض آل محمد لم يشمّ رائحة
الجنة قال ابو رجاء كان حماد بن زيد يفتخر بهذا الحديث ويقول هذا هو الاصل بدانكه از محبت آل محمد را نشانها ست
محبت گريه كردن بر حال ايشانست خصوصا بابي عبد الله الحسين ع بجا و در زبدة الصايف از كنز الغرائب نقل كرده كه

اعرابی به خدمت رسالت‌مآب آمد و آهوبچه صید کرده بجناب نبوت هدیه آورد تا که حضرت امام حسن پیدا شد از آن آهو
بچه با او داد که این از شماست امام حسین به مسجد که آن آهوبچه را در دست برادر دید میلش بآن کشید و نزد رسول خدا آمد و گفت
یا جد برادرم را آهوبره داده من نیز میخواهم و این سخن را اعاده میکرد و رسول خدا او را تسلی میداد و دلداری میفرمود امام حسین
خواست که بگریه درآید ناگاه ماده آهو را دیدند که بتعجیل می‌آید و بچه خود را پیش انداخته و پهلو بر زمین می‌زد و میدواند
تا پیش رسول خدا رسید بزبان فصیح گفت یا رسول الله السلام علیک یا رسول الله دو بچه خود داشتم یکی را صیاد
گرفته نزد تو آورد و الحال ندائی بمن رسید که بزودی بچه خود را پیش انداز و بخدمت شتاب که عالم ربانی آگاه که حکم کرد که شیر رسول
خدا بچه آهوبره میخواهد که گریان نشود و ملائکه بنظاره او از صوامع خود سر بیرون کرده اند اگر او بگرید همه ملائکه بگریه
درآیند پس بشتاب پیش از آنکه اشک بر رخسار مبارکش فرود آید یا رسول الله گوی را ضمن را دوید تا من برسید
بحمد الله تعالی که هنوز اشک بر روی مبارک او فرود نیامده خروش از اصحاب برآمد با ناله صلوات بر اوج سموات رسانیدند
و رسول آن بچه را بامام حسین داد و آن آهو باز دعای خیر گفت پس شاهزاده حسین با برادر بحجره طاهره درآمد
صورت واقعه را تقریر کردند ای عزیزان خداوند عالم و ملائکه و رسول خدا نمیخواستند که اشک بر چهره آن شاهزاده
روان گردد تا نمیدانم باعث چه بود که آن حضرت شمشیر و تیر قوم عنود خوار رخسار آن سرور را خون‌آلوده گردانید چنانچه
مسطور است که چون سپاه ضلالت آن حضرت را دیر ایستاده و وقف دیدند فهمیدند که دیگر دست بجدال نخواهد گشاد و راضی بقضا شده
تن بمرگ خواهد داد پس بحکم ابن سعد پلید آن امام مظلوم را هجوم آوردند و آن مظلوم را در میان گرفتند تا که ابو الحتوف جعفی
ملعون تیری بجانب آن سرور انداخت که بر پیشانی نورانی آنحضرت نشست و خون از آن چهره اطهر روان گردید الا
لعنة الله علی القوم الظالمین **مجلس هفتم** بسم الله الرحمن الرحیم قال الله تبارک و تعالی ایاما معدودات فمن
کان منکم مریضا او علی سفر فعدة من ایام اخر پس مراد آنست که حقتعالی اول روزه را واجب کرد و آنرا بیان نکرد که یک
روز است یا دو روز یا بیشتر بعد از آن تبیین نمود بایام معدودات که بیست و نه روز است یا سی روز تمام ای عزیزان اگر کسی را
فی الجمله ادراکی و شعوری داشته باشد در مضامین نکات این آیه شریفه و فقره منیفه بنظر تأمل و بچشم تفکر تعقل
نماید میداند که خداوند چه لطف و عطوفت و چه اظهار مرحمت و چه مقدار ابراز رأفت در حق این امت کرده میفرماید و
بگرید چند شمرده شده معینه پس هر که باشد از شما که مکلف بروزه باشد که قوه روزه گرفتن ندارد یا اگر در سفری
باشد پس او را افطار کردن روزه‌های دیگر همان عدد را گرفتن یعنی در حینی که اینکه علتی یکی مرض و دیگری سفر
برطرف شود و دادم از شما روزه گرفتن را میخواهم و برحمت شما باینحالت رضا ندارم چنانچه محمد بن مسلم از ابی عبد الله علیه السلام نقل

کرده

کرده لم یکن رسول الله صلی الله علیه و آله یصوم فی سفر تطوعا و لا فریضة و بعد از آن فرمود که این در کراع الغمیم بود بحضرت با اصحابش
بروزه بودند پس آب طلبید افطار کرد و اصحاب را نیز بافطار امر فرمود بعضی روزه را تمام کردند و افطار نکردند حضرت
ایشان را عصات نام نهاد و بروایت دیگر فرمود اولئک هم العصاة بحضرت باقر فرمود که هم العصاة الی یوم القیمة و انا
لنعرف ابنائهم و ابناء ابنائهم الی یومنا هذا پس انجا اینکه با امت مرحومه چنان رفتار نماید که بی نصاست که
فرصت را از دست ندهد کار امروز را بفردا نکند حال آنکه فردا را کار دیگر باشد شبها و روزها اینها را غنیمت
شمارد و اسباب مغفرت که موجود است از خود مفقود نماید پس جد و جهد نماید بلکه خود را قابل درگاه خداوند نسازد و لکن بیان خام
دارد و بهانهای پخته را از خود بیرون کند و فریب شیطان مخور و عبادت و طاعت را از خود و از اشغال خود نماید در مجمع المعارف مسطور
است که بحضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض شد که جمعی از شیعیان شما هستند که گناهان میکنند و میگویند که ما برحمت
خدا امیدواریم و همچنین هستند تا مرگ ایشان در یابد فرمود که دروغ میگویند ایشان شیعه ما نیستند بارزوی نفس
خود مایل شده اند و گمان میکنند امیدوارند هر که امید چیزی دارد در تحصیل آن سعی میکند هر که از چیزی ترسد
از آن گریزان میباشد و این مثل آن نیست که امید زراعت دارد و وارسی میکند اگر بدانند با فتح ضایع شده هرگز وارسی
نکند پس امید باعث زیادتی شوق عمل و سعی میباشد نه مانع از آن و از همین جهت امید بی سعی ممکن است و هر که
زراعت نکرده باشد و گوید امیدوارم از کرم خدا که زمین من خرمن شود او را از ابلهان و سفاهت نموده نه امید نفهمید که
خدا را از کرم خلاف این شیوه از این میخواهد که تخم و آب و زمین و اسباب او را از وقوف زراعت و فرصت داده که با آنکه
سعی چند و ز سبیل حبه چند خوشه و از هر خوشه صد دانه بر دارد و خدا در عمل صالح زیاده بر یکی هفتصد می
دهد خاصه در این ماه مبارک ثواب هفتاد نماز واجب در غیر این ماه و ثواب تلاوت یک آیه از قرآن در این ماه مثل ثواب ختم
قرآنست که در غیر این ماه تلاوت نماید ای عزیزان کریمی خداوند کریم تو را مغرور نسازد چنانکه معنی کریمی را دانسته
پس اهتمام نماید بلکه از جمله عبادت کنندگان بوده باشید فی الامالی عن جابر عن ابی جعفر الباقر قال کان رسول
الله صلی الله علیه و آله اذا نظر الی هلال شهر رمضان یقبل بوجهه الی الناس فیقول یا معشر المسلمین اذا طلع هلال شهر رمضان
غلت مردة الشیاطین و فتحت ابواب السماء و ابواب الجنان و غلقت ابواب النار و استجیب الدعاء و کان علی
الله عند کل فطر عتقاء یعتقهم من النار و نادی مناد کل لیلة هل من سائل و هل من مستغفر حتی اذا طلع هلال
شوال نودی المؤمنون ان اغدوا الی جوائزکم فهو یوم الجائزة ثم فی النبوی اذا کان اول اللیل نادی مناد من بطنان العرش
الا لیقم العابدون فیصلون ما شاء الله ثم ینادی مناد فی شطر اللیل الا لیقم القانتون فیقومون و یصلون

الدرجه

إلى وقت السحر فإذا كان وقت السحر نادى منادٍ ألا ليقم المستغفرون فيقومون ويستغفرون فإذا طلع الفجر نادى منادٍ
ألا ليقم الغافلون فيقومون من فرشهم كالموتى نُشروا من قبورهم الحاصل از حضرت صادق منقول است که هرگاه روزه داری
بايد که روزه دارد گوش تو و چشم تو و موی تو و پوست تو و جميع اعضای تو يعنی از محرمات بلکه از مکروهات و فرمود که نبايد روز روزه
تو مانند روز افطار تو باشد و ايضاً از آن حضرت منقول است که فرمود روزه همين نخوردن و نياشاميدن نيست بلکه بايد که در وقت روزه
نگاه داريد زبان خود را از دروغ و بپوشانيد ديدهای خود را از نامحرم و با يکديگر نزاع مکنيد و حسد مبريد و غيبت مکنيد و سوگند دروغ
مخوريد بلکه سوگند راست مخوريد و دشنام مدهيد و فحش مگوييد و ستم مکنيد و بيهوده مکنيد و دلتنگ مشويد و غافل نباشيد از ياد
خدا و نماز و خاموش باشيد از آنچه نبايد گفت و صبر کنيد و راستگو باشيد و دوری کنيد از اهل شر و اجتناب نماييد از گفتار باطل و دروغ
و مراء و خصومت کردن با مردم و گمان بد بردن و سخن چينی کردن و خود را مشرف بر آخرت دانيد و منتظر فرج و ظهور قائم آل محمد
باشيد از روز موعود و ثواب آخرت باشيد و توشهٔ اعمال صالحه از برای سفر آخرت بر داريد و بر شما باد به آرام دل و آرامی تن و خشوع و
خضوع و شکستگی و مذلت مثل بندهای که از آقای خود ترسد و ترسان باشيد از عذاب خدا و اميدوار باشيد به رحمت او و بايد
پاک باشد ای روزه دار دل تو از عيبها و باطن تو از حيلهها و مکرها و پاکيزه باشد بدن تو از کثافتها و بيزاری بجوی بسوی خدا
از آنچه غير او ست و درست گردان ولايت خود را از برای او و خاموش باش از آنچه حق تعالی نهی کرده است ترا از آن در آشکارا
و پنهان و بترس از خدا آن قدر که سزاوار است ترسيدن او در پنهان و آشکارا و ببخش روح و بدن خود را به خدا در ايام روزه
و فارغ گردان دل خود را از برای محبت او و ياد او و بدن خود را بکار فرما در آنچه خدا ترا امر کرده است و خوانده است بسوی آن
اگر همهٔ اينها را بعمل آوری آنچه روزه داشتن است بعمل آورده و فرمودهٔ خدا را اطاعت کرده و آنچه کم کنی از آنها که بيان کردم از برای
تو بقدر آن از روزهٔ تو کم میشود از فضل و ثواب آن و بدرستی که پدرم گفت که رسول خدا صلعم شنيد که زنی روزه دار جاريهٔ خود را دشنام
داد حضرت طعامی طلبيد و آن زن را فرمود بخور زن عرض کرد من روزهام حضرت فرمود چگونه روزه داری و جاريهٔ خود را دشنام دادی و روزه
از خوردن و آشاميدن تنها نيست بدرستی که حق تعالی روزه را حجابی گردانيده است از ساير امور قبيحه از کردار بد و گفتار بد چه بسيار
کم اند روزه داران و بسيار اند گرسنگی کشندگان و حضرت امير المؤمنين فرمودند که چه بسيار روزه داری که بهره نيست او را از روزه
داشتن بغير از تشنگی و گرسنگی و چه بسيار عابد که نيست او را بهره از عبادت بغير از تعب و خوشا خواب زيرکان که بهتر است از بيداری
و عبادت احمقان و خوشا افطار زيرکان که بهتر است از روزه داشتن بيخردان زيرا که خواب عاقلان با چون نيت صادق
و قلب طاهر واقع ميشود از جملهٔ عبادات ايشان است بلکه ارواح ايشان در عالم قدس با ارواح انبيا و اوصيا و خلص مؤمنان محشور می
گردند و برؤيای صادقه بر اسرار غيب مطلع ميگردند و راهها از برای ايشان قرب ايشان است و افطار خردمندان چون از روزه داران بهتر است

بوجه

بوجهی که حق تعالی خواسته افطار مينمايند بهتر است از روزهای احمقان که روزه را دستگاه خودفروشی کرده اند و برای عجب و مردم فريبی
کرده اند و مشترط صوم عمل مينمايند خلاصه از جملهٔ اعمال انبياء صلوات است بر حضرت ختمی مآب آن حضرت رسول صلعم فرمود
هر که در ايام ماه مبارک صلوات بفرستد بر من خدا سنگين گرداند ترازوی عمل او را در روزی که ترازوها سبک
باشد در کتب بسيار مذکور است که در روز قيامت بنده از اين امت را بنزد ميزان ميآورند و اعمال او را بسنجند کفهٔ حسنات
او سبک باشد و امر شود که او را بدوزخ برند آن بنده از ملائکه ميپرسد که بار خدايا چه حکم صادر شد ملائکه ميگويند که امر شده ترا
بجهنم ببريم آن بنده گريان شود و گويد عزا و الهای اي کاش زمانی برحال خود گريه کنم ملائکه گويند آن گريه در دنيا ميبود
تا امروز فايده بتو رسد لکن امروز هيچ فايده ندارد و آن بنده گويد که من از فرزندان آدمم و تاب تحمل آتش ندارم و هرگز بخدا
خواهی گمان ندارم که مرا که از امت محمدم با يهود و نصاری در يکجا جمع کند ملائکه گويند اينک محمد صلعم در سايهٔ عرش کرسی
کرامت نشسته است او را بخوان شايد که بفرياد تو رسد آن بنده از روی عجز فرياد کند السلام عليک يا رسول الله اغثنی
آن بزرگوار که آواز او را بشنود تا کنار دوزخ بيايد و گويد که بيچاره در چنگ زبانيه گرفتار است و ملائکه آن حضرت را
تعظيم نمايند و آن بنده او را نشناسد گمان کند که فرشته از فرشتگان است و بر زبانيه فرمايد که اين بنده را بمن واگذاريد
که ديگر بفرمايم که عمل او را وزن نمايند از جانب رب العزة بر زبانيه خطاب رسد که اين بنده را بحبيب من سپاريد تا بار ديگر عمل
او را وزن نمايند پس آن سرور دست آن بيچاره گرفته بنزد ميزان آورد و بفرمايد که بار ديگر اعمال او را وزن نمايند که کفهٔ
حسنات کم آيد آن سرور دست مبارک در جيب کرده صحيفه بيرون آورد که در آن بر نوشته باشد انداز در کفهٔ حسنات او بر زند
في الحال کفهٔ سيئات او سبک آيد و راجح آيد خطاب رسد که بنده را به بهشت برند چون آن حضرت با آن بنده در بهشت ملاقات افتد آن
بنده عرض نمايد که شما چه کس بوديد که مرا بميزان آورديد و آن چه رقعه بود که در ترازوی خير من گذاشتيد آن جناب فرمايد که منم پيغمبر تو
محمد رسول خدا که بمن استغاثه نمودی و آن رقعه صلواتی که در دنيا بمن فرستادی بمحبتان ديگر زيان امان از آن امانتی
که در خزانهٔ خدا تعالی است در کتاب تحفة المجالس که در آثار آمده که در روز قيامت بنده را حاضر کنند چون نامهٔ عمل خود را به کثرت
گناه سيئات ببيند سر در پيش افکنده و راه دوزخ پيش گيرد که ناگاه ندا رسد ای بنده اگر چه گناه تو بسيار است اما امانتی از تو
نزد ما هست موکلان بفرمودهٔ رب العزة آن امانت را تسليم او کنند بگشايد در سفينه در غايت صفا مشاهده کند که از ابسند
و حرير پيچيده اند گويد کريما اين را که بتو سپرده ام فرمايد که روزی در دنيا نشسته بودی که ذکر مصيبت حسين بن علی را می
کردند متألم شدی گريه کردی و چند قطره اشک از ديده ات چکيد از آن ضبط کرديم بمن فروش بهر قيمتی که ميخواهی پس انبيا را
حاضر سازند که او را قيمت نمايند اول آدم گويد قيمت اينرا آنست که صاحب او را از خزانه امروز نگاهدارد حق تعالی فرمايد

قيمت

۳۲ وبیمنا کردیه تا نوبت بحضرت پیغمبر رسید آنحضرت عرض کند الٰهی پسر این پسر ز راز جهه فرزندی که کثیر ابد و ختمه نبوت بهمت نماید امام حسین عرض
کند خداوندا همت اینکه است که حسنا صاحبش ترا آسان نمایی و از صراط بگذرانی و از تشنگی قیامت او را بر هنما و از دید مهیل
کنی و از ثواب شهدا او را بهره مند گردانی و در بهشت او را رفیق من نما خداوند متعال میفرماید که قبول کردم از هر درجه
که خواهی او را داخل بهشت کن یا شیعه الحسین جامی ابرار کشته اشک چشم اشک خشم گریه بر حال تست نا گه ترا
از زو کرده است لیتکم فی یوم عاشور اجمعا تنظرونی کیف استسقی لطفلی فابوا ان یرحمونی راوی گوید حضرت
امام حسین عم بمیدان تشریف آورد بحالتی که دیده شد بو کا نظر بر عبا خود نماید ناگاه قنداقه جناب علی اصغر بدست
مبارک گرفته و میگفت اگر بزعم شما من گنه کارم در هیچ مذهب این طفل گناه ندارد بلی جرعه آب باین طفل جگر کباب
دهید ویلکم قتلتم اولادی و بنی عمومتی و جمیع اهل بیتی و شیعتی و قد بقی هذا الطفل یتلظی عطشانا فاسقوا
هذا الرضیع من غیر ذنب اتاه الیکم فانه الطفل الصغیر وله ثلثة ایام ما ذاق الماء اما من احد یاتینا بشربة من
الماء و بروایتی میفرمود یموت عطشا یا نسل الجمله ویشرب هذا الماء ترک و دیلم حرمله ملعون بر حلق
مبارک جناب علی اصغر زد آنحضرت انخون را گرفته بهوا میانداخت و میگفت اللهم انی اشهدک علی هولاء الملاعین
فانهم عزموا علی ان لا یبقوا احدا من ذریة ال محمد الا لعنة الله علی القوم الظالمین مجلس هشتم بسم الله
الرحمن الرحیم قال الله تبارک و تعالی وعلی الذین یطیقونه فدیة طعام مسکین فمن تطوع خیرا فهو خیر له وان تصوموا
خیر لکم ان کنتم تعلمون ترجمه و بر آنانکه ایشان طاقت او دارند و توانند روزه داشتن را و نخواهند که بدارند فدا دادن
است که از خوردن بدرویش است هر درویشی را بازای هر روزی نصف صاع بقول حنفی و یک مد نزد فقهای دیگر و این از ائمه
هدی منقول است پس هر که زیاد کند بطوع و رغبت خود نیکوی را و بیان را مقدار فدیه هدیه یا بیشتر از یک مسکین را اطعام
کند یا جمع کند میان طعام و صیام این تطوع بهتر است مراو را از سبب یافتن اجر و آنکه روزه دارید ای مطیعان
بهتر است مر شما را از فدیه و تطوع خیر اگر هستید که بدانید فضیلت صوم را و برائه ذمه خود را جواب شرط محذوف است
حاصل آنکه آن بر آن ای اختیار نمود یعنی اگر بدانید فضیلت روزه اختیار کنید بدان گرد او را ذکر نزد بعضی این حکم در اول
اسلام بود و بعد از آن بآیه فمن شهد منکم الشهر فلیصمه منسوخ شد چه در اول حال روزه داشتن برایشان دشوار
بود بجهت آنکه بآن معتاد نشده بودند چون معتاد کردند حکم تخییر منسوخ گشت و واجب شد روزه داشتن و نزد بعضی دیگر
منسوخ نیست بلکه مراد حامل مقرب است و مرضع قلیل اللبن و شیخ و شیخه ذو العطاش پس حقیقه چون اول ذکر مرضی
کرد که مسقط فرض است او اسباب دیگر هست که در عرف از امراض نمیگویند لکن صوم با آن دشوار است حکم او را در این آیه بیان فرمود

۳۱ پس تعبیر آنست که وعلی الذین یطیقونه ثم عرض لهم ما یمنع الطاقة فدیة و یا آنکه لا در یطیقونه محذوفست یعنی که نتوانند روزه
داشتن چون پیران از کار افتاده و امثال ایشان فدیه دهد و این قول بهیئت صادق است و شبهه نیست که این اولی از نسخ بدلیل ان تخصیص
خیر من النسخ چنانکه در اصول مقرر است او بنا بر قول آنانکه مجموع آیه را منسوخ میدانند منافات ندارد بقول آنانکه اگر رفع وجوب مستلزم
رفع جواز نیست قوله وان تصوموا کلام مستانف است و در تقدیر آنکه صومکم خیر عظیم لکم روزه داشتن شما نیکوئی عظیم است
مر شما را اگر هستید که بدانید فضایل صوم را بنظر عقل و اگر بدانید آن را بنظر عقل عالم شوید بآن بسمع بدانکه نزدیک
ترین باهیئت در جمع عالم نور و سهلترین عملیست در فوز بمقام بهجت و سرور همانا است بیان عبادات به تبعید یا و اقات در
روضة الواعظین قال عم یا معشر المسلمین اذا طلع هلال شهر رمضان غلت مردة الشیاطین و فتحت ابواب السماء
و ابواب الجنان و ابواب الرحمة و غلقت ابواب النار و استجیب الدعاء و کان لله عز وجل عند کل فطر عتقاء
یعتقهم من النار و نادی مناد کل لیلة هل من سائل هل من مستغفر اللهم اعط کل منفق خلفا و اعط کل ممسک
تلفا حتی اذا طلع هلال شوال نودی المومنون ان اغدوا الی جوائزکم فهو یوم الجائزة ثم قال ابو جعفر اما
والذی نفسی بیده ما هی بجائزة الدنانیر والدراهم قال الباقر عم ان لله تبارک و تعالی ملائکة موکلین بالصائمین
کل لیلة عند افطارهم ابشروا عباد الله فقد جعتم قلیلا و ستشبعون کثیرا بورکتم و بورک فیکم حتی اذا کان
اخر لیلة من شهر رمضان نادوهم ابشروا عباد الله فقد غفر الله لکم ذنوبکم و قبل توبتکم فانظروا کیف تکونون
فیما تستانفون قال رسول الله صلعم ان شهر رمضان شهر عظیم یضاعف الله فیه الحسنات و یمحوا فیه السیئات و یرفع فیه
الدرجات من تصدق فی هذا الشهر بصدقة غفر الله له و من احسن فیه الی ما ملکت یمینه غفر الله له و من کظم فیه
غیظه غفر الله له و من حسن فیه خلقه غفر الله له و من وصل رحمه غفر الله له ثم قال ان شهرکم هذا لیس
کالشهور انه اذا اقبل الیکم اقبل بالبرکة والرحمة و اذا ادبر عنکم ادبر بغفران الذنوب هذا شهر الحسنات فیه مضاعفة
و اعمال الخیر فیه مقبولة من صلی منکم فی هذا الشهر لله تعالی رکعتین یتطوع بهما غفر الله له ثم قال ان الشقی حق الشقی
من خرج منه هذا الشهر و لم یغفر ذنوبه فحینئذ یخسر حین یفوز المحسنون بجوائز الرب الکریم و قال ان لله تعالی فی کل لیلة
من شهر رمضان عتقاء و طلقاء من النار الا من افطر علی مسکر فاذا کان اخر لیلة منه اعتق فیها مثل ما اعتق
فی جمیعه قال رسول الله لما حضر شهر رمضان و ذلک لثلث بقین من شعبان قال لبلال ناد فی الناس فجمع الناس
ثم صعد المنبر فحمد الله و اثنی علیه ثم قال ایها الناس ان هذا الشهر قد حضرکم و هو سید الشهور فیه لیلة
خیر من الف شهر یغلق فیه ابواب النیران و یفتح فیه ابواب الجنان فمن ادرکه فلم یغفر له فابعده الله و من ذکرت

عنده

عمده فلم يصلّ علىّ فلم يغفر له فابعده الله ومن ادرك والديه فلم يبرّ عليهما فلم يغفر له فابعده الله ليغفران بهی شقاوت
بدبختانست كه كسى درماه مبارك با اين همه فتوحات بطالت بيكار بود و بندگى نسازد و نبايد بسحر بشتابد و مناجات ها ونادارى كه اسباب مغفرت
از هر طرف روبيارد نواز انها محروم باشد فانّ الشقى من حُرم غفران الله فى هذا الشهر العظيم وقال تبارك وتعالى يا ابن آدم
انّ الشيطان لكم عدوّ فاتّخذوه عدوّا واعلموا اليوم الذى تحشرون فيه الى الله تعالى فوجا فوجا وتقفون بين يدى الله
صفّا صفّا وتقرؤن الكتاب حرفا حرفا وتسئلون عمّا تعملون سرّا وجهرا ثم يساق المتقون الى الجنان وفدا وفدا
والمجرمون الى جهنّم وردا وردا اكفاكم من الله وعدا ووعيدا قال الله فاعرفونى وانا النعم فاشكرونى وانا الغفار
فاستغفرونى وانا المقصود فاقصدونى وانا العالم بالسرائر فاحذرونى فى الطرائف نقلا من مسند الائمة اخطب
خوارزم عن ابى سليمان راعى رسول الله قال سمعت رسول الله يقول ليلة اسرى بى الى السماء قال لى الجليل
جلّ جلاله آمن الرسول بما انزل اليه من ربّه فقلت والمؤمنون فقال صدقت يا محمد من خلّفت فى امّتك قلت
خيرها قال علىّ بن ابيطالب قلت نعم يا ربّ قال يا محمد انى اطّلعت الى الارض اطّلاعة فاخترتك منها فشققت
لك اسما من اسمائى فلا اذكر فى موضع الا وذكرت معى فانا المحمود وانت محمد ثم اطّلعت الثانية فاخترت عليا
وشققت له اسما من اسمائى فانا الاعلى وهو علىّ يا محمد انى خلقتك وخلقت عليا وفاطمة والحسن والحسين والائمة
من ولده نورا من نورى وعرضت ولايتكم على اهل السموات والارض فمن قبلها كان من المؤمنين ومن جحدها كان عندى
من الكافرين يا محمد لو ان عبدا من عبيدى عبدنى حتى ينقطع ويصير كالشنّ البالى ثم اتانى جاحدا لولايتكم ما غفرت له يا محمد
تحبّ ان تراهم قلت نعم يا ربّ قال التفت الى يمين العرش فالتفتّ اذا انا بعلىّ بن ابيطالب وفاطمة والحسن والحسين وعلىّ
بن الحسين ومحمد بن علىّ وجعفر بن محمد وموسى بن جعفر وعلىّ بن موسى ومحمد بن علىّ وعلىّ بن محمد والحسن بن علىّ والمهدى فى
ضحضاح من نور قيام يصلّون وهو فى وسطهم يعنى المهدى كانه كوكب درّى فقال يا محمد هؤلاء الحجج وهو الثائر
من عترتك وعزّتى وجلالى انه الحجة الواجبة لاوليائى والمنتقم من اعدائى يا شيعة الحسين بدانيد بعد از انكه حجة
الله در فقرات بعضى الفاظ از زبان در بار فرموده باشد بايد چطور از ايشان انتقام گيرد قالت يا جدّاه نظر الى حفيدا
الى رحلك وبيتك امر بقول محمد بن كوا با اينجا منحصر شده بود كه نظر خود را با اطراف انداخته بود و با اسباب اهل بيت خود
مى نمود كه كسى متعرض ايشان نشود وقد شغلت بنفسك عن ولدك واهاليك وكار تو باينجا رسيد كه ديگر دست از اولاد
وعيال برداشتى وبكار خود پرداختى يعنى اينقدر زخم بر بدن تو زدند كه كار تو را ساختند كه حال افتاده وعيال را فراموش كردى
وه صنم مرا سنگ وچشم از اهل حرم سكينه مظلومه خود بپوشيد يا شيعة الموالى ميگويد اين كدام وقت است كه زينب كبرى وارد

فلما كشتيد اى شمر حرامزاده امام مظلوم خود چه ديدى و شمر ملعون گفت لبهاى او حركت ميكرد دعا نمود دعاء مجلس
عنده يا شمر قبل تفرّق وتناء ويكدفعه ديگر زانو بنشينم بين از جان او اسير ما دعانا يغطى وجهه بردائه
دعانا الحج وحده بدوائه دعانا ظلّ الحبيبه يا شمر عن حرّ الهجير ونفحة الرمضاء گو يا جناب زينب خبر شد كه ان بدن
مجروح را بعد از كشتن سه روز با تيغ بى برهنه در آفتاب خواهند گذاشت دعانا برد الخيام وقائم يا شمر بالتجاد
ذى الضراء بكلّ ادا برادر خود را بگذارد انم بجهاكه يكدفعه ديگر امام بيمار پدر خود را بد بنمايد دعانا رش الماء فوق
جبينه فلعلّه يصحو من الاغماء در مقتل ابن عربى نوشته است كه ان ظالم لعين شمر زنا بالا برد و بر سر زينب زد كه اى
دختر على بر گرد كه ديگر برادر ترا نخواهى ديد زينب بگريه در آمد و ان صدا اكبر به دختر على بلند شد بگوش امام مظلوم
رسيد چشم باز كرد وفرمود اى خواهر دست اطفال ما را بگير و داخل خيمه شو كه مرا در زير شمشير نه بينى بعد از ان از كار ظالم
كرد آنچه كرد و ناله بر سر اهلبيت و محبان بجهت آن روز قيامت بعد از ان امام عصر ميفرمايد بجد بزرگوار قد سكنت
حواسك وخفيت انفاسك ورفع على القنا راسك و در حديث است كه چون امام مظلوم را شهيد كردند لرزه در عالم
افتاد و شورش در ملائكه آسمانها واهل عرش برپا شد عالم تاريك شد بادهاى سرخ سياه وزيد از آسمانها خون باريد و
از زمين خون جوشيد كوهها خراب شدند درياها بموج آمد ماهيها خود را از دريا بيرون انداختند صداى نوحه ملائكه
بلند شد منادى از افق اعلا ندا كرد قتل الامام ابن الامام قتل والله الحسين بكربلاء الا لعنة الله على القوم الظالمين

مجلس نهم بسم الله الرحمن الرحيم قال الله تعالى شهر رمضان الذى انزل فيه القرآن هدى للناس وبيّنات
من الهدى والفرقان يعنى ماه رمضان انماهيست كه فرستاده شده در او قرآن هدى للناس وبيّنات اين هر دو
حالند از قرآن يعنى منزل شده است در ماه رمضان قرآن در حالتى كه راه نماينده است مردمان را باعجاز خود از ضلالت كفر
و دلالتهاى روشن است از حلال و حرام و ارحدود و احكام وساير شرايع اسلام كه جدا كننده است ميان حق و باطل در انواع
گفته كه شهر رمضان مبتدا است و ما بعد ان خبر است و ميتواند كه خبر مبتداى محذوف باشد تقدير انكه ذلكم شهر
رمضان يعنى ان صيامى مذكور ماه رمضان است و بنابراين دو تقدير موصوف شهر رمضان است و رمضان مصدر رمض است
بمعنى حرق پس شهر را ان رمضان شد و علم ماه صيام گشته و منع صرف ان بجهة علميت والف و نون مزيدتان است و قوله
من صام رمضان بر حذف مضاف است بجهة امن از التباس يعنى شهر رمضان و تسميه ماه رمضان بجهة ارتماض و احتراق
مكلفان است از جوع و يا بجهة ارتماض ذنوب و يا بجهة واقع شدن ان در ايام مضر حرارت و مراد بانزال القرآن ان
ابتداى نزول است و ان در ليلة القدر بود و يا اينكه معنى انست كه انزل فى شانه القرآن وهو قوله كتب عليكم الصيام

وگویند المراد بقوله اُنزِلَ فیهِ القرآن انزال آنست در فرض و ایجاب صوم پس بنابرین معنی فرضیه ثابت شد کما یقول اُنزل فی
الزکوة امر فی فرضها از جمله اینها اعمال احسان و تصدق نمودن است چنانچه در خطبه می‌فرماید تصدقوا علی فقرائکم و
مساکینکم و وقروا کبارکم وارحموا صغارکم یعنی صدقه دهید از مال خود فقیران و مسکینان خود را و گرامی دارید
اینها جمع از خود که بکبر سن و طول عمر موصوف باشند و ترحم کنید بر خردان و ضعیفان خود بدانکه استدلال کرده اند بعضی
مساکین بر فقرا درین فقره بنابر آنکه مغایرت میان معطوف و معطوف علیه شرط است بر آنکه مساکین غیر فقرا باشند و هر دو
یکجماعت نیستند چنانچه مذهب جمعی است و میباید دانست که خلاف نیست در آنکه هر دو شریکند درین معنی که قوت سال
خود و عیال خود نداشته باشند و کسی نباشد ایشان را که حاصل آن بقوت سال ایشان وفا کند و خلاف در آنست که کدام پریشان
حال ترند فراء و ثعلب و ابن سکیت و ابو حنیفه از علماء اهل سنت و شیخ طوسی و ابن جنید گفته اند که مساکین از فقرا پریشان حال
ترند بدلیل قوله تعالی او مسکیناً ذا متربة چه مراد بذا متربه کسیست که از نهایت احتیاج بر خاک افتاده باشد قال فی الصحاح و مسکین
ذو متربة ای لاصق بالتراب و جمعی دیگر مثل اصمعی و شافعی از علما اهل سنت و شیخ محمد بن ادریس حلی از علمای امامیه بر آنند که
فقرا پریشان حال ترند و شیخ ابو جعفر طوسی در جمل این مذهب داده است بدلیل قوله تعالی اِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاکِینِ
و ابتدا بر آن دلالت بر زیادتی اهتمام دارد بشأن ایشان و بدلیل آنکه حضرت نبوی از فقر تعوذ کرده اند و طلب مقام استعاذه
از آن در نامه و مسکنت را خوش کرده اند چنانچه فرموده اند اللّهم احینی مسکیناً و امتنی مسکیناً واحشرنی فی زمرة المساکین و
حق آنست که مسکین پریشان حال تر است و تفصیل اینها در شرح اربعین شیخ مسطور است هر کس خواهد بآنجا رجوع نماید
الحاصل تصدق کردن در این ماه افضل است از آنکه در غیر آن نماید مخفی نماند که کسی که در راه خدا انفاق مال میکند باید
بداند که از برای آن اداب چند است یکی آنکه چون بدل او کند که مالی در راه خدا بدهد یا این و صدقه بکند بداند که شیطان از آن
غافل شده است و ملک بدل او گذرانیده است و فرصت غنیمت شمارد و بزودی قصد خود را بجای آورد که در تاخیر آفات
بسیار است دوم اینکه چون باحتیاج کسی مطلع شد تا کمان برد و پیش از اظهار کردن با و انفاق کند و آبروی او را
محافظت نماید و نگذارد که مضطر بسؤال شود زیرا که بعد از سؤال آنچه میدهد قیمت آبروی است که ریخته است و احسان نام
نیست حضرت امیر المؤمنین ع از برای شخصی که امید از او بحضرت داشت چیزی فرستاد و امر کرد هر گز از کسی چیزی مطلبید
از آنحضرت و نه از غیر او شخصی عرض کرد که ایمرد هر گز چیزی از تو سؤال نکرده است و از آنچه فرستادی کمتر هم کفایت او
میکرد حضرت فرمود که خدا مثل ترا در میان مؤمنین بسیار نکند من عطا میکنم و تو بخل میورزی هر گاه من کسی را که امید
بمن دارد عطا نکنم مگر بعد از سؤال او پس باو نخواهم داد مگر قیمت آنچه را که گرفته ام زیرا که او را در معرض این در آورده ام

کنابرو را که در پیش خاتم پیغمبران بنهاد الذین من یسیم صدقات خود را در یکی از اوقات شریفه بدل مثل روز عید غدیر و ماه ذی الحجه خصوص
دهه اخر آن و مرویست که پیغمبر خدا صعود بر این خلق بود در ماه رمضان مثل باد بود که هیچ چیز را نگاه نمیداشت بعضی از زنان پیغمبر
گفته اند که در ماه رمضان در پی در کلی چیزی سیر نخورد تا از دنیا رفت هر گاه میخواست سیر بخورد و لیکن آنچه داشت بر دیگران میداد
و گرسنگان را بر خود مقدم میداشت روایت است که موسی بن عمران عرض کرد که پروردگارا بعضی در جات محمد و امت او را بمن بنمای
خطاب رسید که ای موسی ترا طاقت دیدن آنها نیست و لیکن ترا بمن بنمایم یکی از منازل جلیله پیغمبر اخر الزمان را که بواسطه آن
او را بر تو و بر جمیع مخلوقات خود تفضیل داده ام پس پرده اسمانها از پیش دیده موسی بر داشته شد نگاه کرد دید منزله که
نزدیک بود که از پرتو انوار آن و قرب آن بحضرت خاص الهی موسی قالب تهی کند عرض کرد پروردگارا بچه چیز باین کرامت رسید
فرمود بصفتی که مخصوص او کردانیدم که ایثار و اختیار کردن فقر بر خود و عیال خود است ای موسی از امت او احدی نزد من نیاید
که وقتی از اوقات یکبار این خود رضو و اختیار کرده باشد مگر اینکه شرم میکنم حساب او و او را در هر جا از
بهشت که خواهد جا میدهم از آنجناب نبوی منقولست که بدرستی که خدا یکجزء و خدائی نیست دفع میکند بصدقه مرض و
مصیبت و سوختن و غرق شدن و خراب شدن بر سر فرود امدن و دیوانگی و از یکانه افاق شهیش بیما هفتاد نوع از شرها شمرد
که خدا بسبب از برکت صدقه آنها را دفع کند و از آنحضرت مرویست که هر کسی در روز قیامت در سایه صدقه خود خواهد بود
تا مردم از حساب فارغ شوند و فرمود که زمین قیامت آتش است مگر سایه مؤمن که صدقه او بر او سایه افکند و نیز از آنجناب مرویست که
هر گاه سائلی در شب بصورت مردی سؤال کند او را رد مکنید این تخصیص بجهة آنست که احتمال میرود ملکی بصورت مردی در شب
سؤال میکند بجهة امتحان و مرویست که بموسی وحی شد که ای موسی سائل را اکرام کن بدادن چیز کمی یا سخن نیکی بدرستیکه نزد تو میاید
کسی که نه انس است و نه جن بلکه از جمله ملائکه است که امتحان میکنند ترا در نعمتی که من بتو داده ام و سؤال میکنند ترا از آنچه بتو
چگونه رفتار خواهی نمود و از اینجهة پیغمبر ص ترغیب فرمودند بر ترک رد سائل اگر چه بر اسبی سوار باشد از حضرت امام
محمد باقر ع مرویست که نیکوئی و صدقه بر طرف میسازد فقر را و میافزاید در عمر و دفع میکند از صاحب خود هفتاد قسم مرگ بد را و از حضرت
امام جعفر صادق ع مرویست که دوا کنید بیماران خود را بصدقه و دفع نمائید بلا را بدعا و طلب روزی کنید بصدقه بدرستیکه
صدقه از میان نمی‌کند هفتصد شیطان بیرون می‌اید یعنی چون کسی قصد تصدق کند هفتصد شیطان او را وسوسه میکنند هیچ چیز
بر شیطان گرانتر از آن نیست که صدقه بمؤمن داده شود و این صدقه ابتدا بدست خدا میرسد پیش از آنکه بدست فقیر رسد و نیز از
آنجناب مرویست که مستحبست از برای آنها چیزی بسائل بدهد از سائل التماس کند که برای او دعا کند هر که در وقت صبح صدقه
بدهد خدا نحوست آن روز را از او دفع کند و در حدیث دیگر از آنحضرت مرویست که هر که در اول روز تصدق کند خدا

بزرگ

شبرا که در انشب آن اسمانها را زینت میشود او برمیدارد و انحضرت چون نماز عشا را انجا بجا میآورد و پاسی از شب میگذشت بنابر آن کرد
از گوشت و نان و پول بود بدوش مبارک میگرفت بدر خانهای اهل مدینه میبرد و باشان تقسیم مینمود و کسی انحضرت را نمیشناخت
تا ان دنیا رفت فقرا چون دیدند نان تقسیم موقوف شد یافتند که انحضرت بود از انحضرت پرسیدند که سایلی از ما سؤال کند
و او را نمیشناسیم چه حضرت فرمود عطا کن بهر که رو بدرت آرد و بتوانی که رحم بر دل تو میاید شخصی از انحضرت سؤال کرد که شخصی چیزی
سید هند که بفقرا دهد حضرت فرمود که ثواب است عشر ثواب هند است و ان ثواب هند چیزی کم میشود و اخبار بسیار
در ثواب تصدق آب وارد شده است و در حدیثی آمده است که او اجر را که در اخرت ثواب میدهند بصدقه افضل ابتدا از انحضرت امام محمد
باقر علیه السلام روایت که خدا دوست میدارد خنک کردن جگر تشنه را و هر که سیراب کند جگر تشنه را از انسان یا حیوان و غیر ان خدا تعالی
او را در سایه عرش خود جا میدهد در روزی که هیچ سایه نباشد مکر سایه او از حضرت امام جعفر صادق روایت است که هر که
اب دهد کیاهی را در جائی که اب باشد مثل کسیست که بنده ازاد کند و هر که اب دهد کسی را در موضعی که اب یافت نشود مثل
کسیست که نفسی را زنده کند و کسی که یک تن را زنده کند مثل انست که همه خلق را زنده کرده باشد پس در هر حال هر کس را
لازم است که هر چیزی که او را بخدا تعالی نزدیک سازد بتحصیل آن سعی و کوشش نماید که راه تقرب بقرب خدا او را حاصل
گردد روزها و شبها اینها را غنیمت شمارد بلکه در دقایق و ساعات ان غفلت ننماید که شاید دوره او بسر شود مثل و نه
مومنین و متقین و صالحین بوده باشد از حضرت منقول است که انحضرت بابوذر فرمود ای ابا ذر بایدکرد فرمود که اسامه لازم
طریق بهشت باش و مکن انا اختیار داشتن بغیر ان ارایش خواهشها دنیا و خوشی نعمتها و همیشه فرحناک بود در او
وطلب نمیکرد عیش او پس اسامه گفت یا رسول الله چیز است آسان تعیین چیزیکه راه حق را بسبب او قطع توان کرد
فرمود سبب گرسنگی دائم و تشنگی بودن در روزهای گرم بسبب روزه داری و باز داشتن نفس از خواهشها نفسانی و پیروی هوا و هوس
شیطان و دوری کردن از اهل دنیای فانی ای اسامه لازم باش روزه داری را که روزه نزدیک سازنده است بنده را بسوی
خدا تعالی و چیزی خوشتر نیست نزد خدا تعالی از بوی دهن روزه دار که ترک کرده است خوردنی و آشامیدنی را برای رضای پروردگار
عالمیان و اختیار کرده است او را بر ماسوای او و خریده است اخرت را به دنیا پس اگر توانی که مرگ در رسد و تو گرسنه باشی
بجهت تشنه بکن که تو بسبب این امر میرسی به بلندترین منازل و مقام نیکان و شهدا و صالحان ای اسامه ای عزیز ان هر کس
خواهد که بمرتبه مقربان و صالحان برسد دوست دارد علی بن ابیطالب را که دوست انحضرت در هر کس بوده باشد
اگر غلام حبشی باشد بمنزلتی و مقامی میرسد که عقول عقلا و اوهام بلغا مبهوت و حیران است چنانچه در حدیث معتبر
عن المفضل بن عمر عن الصادق ع قال بینا رسول الله ص فی ملاء من اصحابه واذا اسود تحمله اربعة من الزنوج

ملفوف

ملفوف فی کساء بمصونه الی قبره فقال رسول الله ص علی بالاسود فوضع بین یدیه فکشف عن وجهه فقال لعلی ع هذا رباح
غلام آل النجار فقال علی ع والله ما رآنی قط الا وحجل فی قیوده وقال یا علی انی احبک قال فامر رسول الله ص بغسله و کفن
فی ثوب من ثیابه وصلی علیه وشیعه المسلمون الی قبره وسمع الناس دویا شدیدا فی السماء فقال رسول الله ص انه قد شیعه
الف قبیل من الملائکة کل قبیل سبعون الف ملک والله ما نال ذلک الا بحبک یا علی قال ونزل رسول الله ص فی لحده ثم
اعرض عنه ثم سوی علیه اللبن فقال له اصحابه یا رسول الله رأیناک قد اعرضت عن الاسود ساعة ثم سویت علیه
اللبن فقال نعم ان ولی الله خرج من الدنیا عطشانا فتبادرت الیه ازواجه من الحور العین بشراب وولی الله غیور فکرهت
ان احزنه بالنظر الی ازواجه فاعرضت عنه یا شیعة الحسین غلام حبشی بجهة دوست داشتن علی بن ابیطالب پیغمبر امر فرمود
او را غسل دادند و کفن کردند خود انحضرت او را نماز کرد اما امام حسین پسر امیر المومنین ع بود و دید پیغمبر جسد شریف
که انحضرت را و ترکوه عریانا علی الرمضاء تا سه روز بالای ریکهای گرم کربلا عریان ماند کسی او را غسل نکرد و کفن ننمود کاش
لشکر یزید کسانی بالنجاست اکتفا میکردند دیگر رجوع نداشته والله کاری کردند که جگر فاطمه و علی و پیغمبر را کباب
نمودند چنانچه قائم آل محمد عجل الله فرجه در زیارت خود اشاره میفرماید قد عجبت من صبرک ملئکة السموات فاحدقوا بک
من کل الجهات واثخنوک بالجراح وحالوا بینک وبین الرواح ولم یبق لک ناصر وانت محتسب صابر تذب عن نسوتک
واولادک حتی نکسوک عن جوادک فهویت الی الارض جریحا تطؤک الخیول بحوافرها وتعلوک الطغاة ببواترها
قد رشح للموت جبینک واختلفت بالانقباض والانبساط شمالک ویمینک تدیر طرفا خفیا الی رحلک وبیتک وقد
شغلت بنفسک عن ولدک واهالیک الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس دهم

قال الله تعالی شهر رمضان
الذی انزل فیه القرآن هدی للناس وبینات من الهدی والفرقان قوله تعالی هدی للناس وبینات من الهدی والفرقان
حالان من القرآن ای انزل وهو هدایة للناس الی الحق وهو آیات واضحات مکشوفات مما یهدی الی الحق ویفرق بین
الحق والباطل من الکتب السماویة الفارقة بین الهدی والضلال فان الهدی قسمان جلی مکشوف وخفی مشتبه فوصفه اولا
بجنس الهدایة ثم قال انه من النوع البین الواضح ویقال الهدی الاول اصول الدین والثانی فروعه نقل من آیات الاحکام
واحسن قول در تسمیه رمضان قول ابن سکیت است که ان ماخوذ از رمضه و رمضاء است اذا جعلته بین حجرین ملسین ثم دققته
و این جهت انست که صائم طبیعه خود را در میان دو سنگ جوع و عطش می نهد بجهة تلیین جواس بر آنکه نفس معاص انشود
در مقتضای خود بعضی گویند که اشتقاق رمضان از رمض و رمض باران خریف است که عالم را زکردن تابستان بشوید همچنین
اینماه گناهان را بشوید و اجود در رفع شهر رمضان انست که خبر مبتدا محذوف باشد و تقدیر اینکه هو شهر رمضان الایام

المعدودات

المعدودات و در بعض اخبار چنان که در کافی از امام محمد باقر روایت است که آن حضرت فرمودند مگویید که این رمضان آمد و رمضان
رفت و رمضان نیز زیرا که بتحقیق رمضان اسمی است از اسمای الهی عزوجل و آن نمیرود و نمی آید اینست جز این نیست فانی میرود و می آید
ولیکن بگویید ماه رمضان بدانکه در فضیلت ماه مبارک رمضان این کفایت میکند چه قدر جلالت و عظمت دارد که خداوند عالم
فرموده است که جمیع احکام مکلفین را در آن بیان فرموده و قرآن را در این ماه نازل کرده باید و از دنیا تنبیه نما نمود اعلم ان للصوم ثلاث
درجات صوم العموم وصوم الخصوص وصوم خصوص الخصوص اما صوم العموم فهو كف البطن والفرج عن قضاء الشهوة واما صوم
الخصوص فهو كف السمع والبصر واليد والرجل وسائر الجوارح عن الآثام واما صوم خصوص الخصوص فصوم القلب عن الهمم
الدنية والافكار الدنيوية وكفه عما سوى الله بالكلية فيحصل الفطر في هذا الصوم بالفكر فيما سوى الله تعالى واليوم الآخر
مخفی نماند که از برای روزه سه درجه است اول روزه عوام و آن عبارتست که در روزها شکم و فرج خود را از مقتضای شهوات
نگاه داشته باشد و این نوع روزه فایده نمی بخشد مگر مجرد استخلاص از عذاب و دویم روزه خواص و آن عبارتست از آنچه
مذکور شد بزیادتی محافظت چشم و گوش و زبان و دست و پا و سایر جوارح و اعضا از معاصی و گناهان بر این روزه مترتب میگردد آنچه
از برای روزه دار وعده داده شده از ثوابهای بی پایان سیم روزه خواص خواص و آن عبارتست از آنچه مذکور شد با محافظت دل
از اشتغال بافکار دنیویه و اخلاق رذیله و نگاه داشتن آن از غیر خدا بالکلیه و افطار این روزه یاد در صحیح قیامتست یا بیاد
غیر خدا کردن و حاصل این روزه آرزو کردن آنست غیر خداست چنانکه فرموده قل الله ثم ذرهم بگو خدا و هر چه غیر اوست گذار و این روزه
انبیا و صدیقین و مقربین است و ثمره این روزه مشاهده جمال الهی و رسیدن بچیزیست که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی
نشنیده و بخاطر احدی خطور نکرده پس هر کس هر قدر تعظیم و تکریم و احترام و اکرام این ماه را بعمل بیاورد نزد خدا بسی عظیم
شان و قدر [illegible] از اینست که در حدیث آمده است که در روز قیامت ماه رمضان بر صورت [illegible] و بلند قامت
مینماید و در [illegible] خلعتهای بهشت [illegible] چند [illegible] که جز خدا [illegible] پس منادی از حضرت عزت ندا
کند که این ماه رمضانست [illegible] سبب تو نیک بخت شده اند [illegible] بدبخت گردیده اند پس فرمان باید هر مومنی که تعظیم
اکرام و حرمت این ماه داشته است و امتثال اوامر حق تعالی و اجتناب از نواهی در آن کرده بیا و از این خلعتها برگیرد و بپوشد روی
به بهشت نهد پس مومنین از آن خلعتها پوشند و به بهشت روند جماعتی بکر میایند که ایمان داشته باشند ماه رمضان
گناهان کبیره کرده اند و مرتکب قبایح شده اند از آن جامه ها برگیرند و بپوشند حال آن جامه ها در بدن ایشان آتش شده و
رشته های آن مارها و عقربها گردند که ایشان را میگزیده باشند پس ایشان فریاد برآورند که خداوندا این جامه ها چرا بر ما این
گونه آتش و مار و عقرب گردیدند و بر دیگران چنان نشدند ایشان در ماه رمضان طاعت و عبادت کردند شما ظلم و

معصیت ایشان در بهشت با ایشان [illegible] شما در دوزخ با عذاب الیم باشید بدانکه از جمله اعمال [illegible] که حضرت رسالت پناه در خطبه
فرمایند صلوا ارحامكم واحفظوا السنتكم وغضوا عما لا يحل النظر اليه ابصاركم وعما لا يحل الاستماع اليه اسماعكم
وتحننوا على ايتام الناس يتحنن الله على ايتامكم یعنی نوازش نمایید یتیمان خود را تا در حق ایتام شما احسان و نیکی نمایند صله رحم بیان
است قبل در صله رحم نیکی و احسان و بدیدن و مطایبه و جلوس نزد ایشان قال صلوا ارحامكم ولو بالسلام حتى قطع رحم نمودن
عمر را کوتاه میکند صله رحم نمودن عمر را زیاد مینماید حفظ نمایید زبان خود را و بپوشید چشمهای خود را از آنچه حلال نیست نظر کردن
بر آن و بپوشید گوشهای خود را از آنچه حلال نیست گوش کردن بر آن و ترحم و مهربانی کنید بر ایتام مردم تا اینکه مهربانی نماید
خدا تعالی بر یتیمان شما بدانکه بعضی علما رحم را در اینمقام مخصوص دانسته اند بهر قرابتی که حرام باشد نکاح زنی و شوهر او و ظاهر
آنست که مراد از رحم مطلق خویشاوندی و قرابت باشد اگر چه قرابت دور باشد بسبب تحقق نکاح نشود و موید اینست آنچه علی
ابراهیم در تفسیر آیه کریمه فهل عسيتم ان توليتم ان تفسدوا في الارض وتقطعوا ارحامكم نقل کرده و گفته که این آیه مذکور در
شان بنی امیه نازل شده است [illegible] و توبیخ ایشان بر آنچه از ایشان نسبت به اهل البیت صادر شد به نسبت خویشی بنی امیه با ایشان
ظاهر است که [illegible] ترجمه این آنست که آیا امید و توقع هست از شما ای منافقان که متولی امور خلایق شوید امر امارت
سلطنت را بر گیرید که فساد کنید در روی زمین و قطع صله رحم نمایید از روی کبر و اشتهای نفس اولئك الذين لعنهم الله این
گروه که مفسد و اعراض از صله رحم مینمایند آنانند که لعنت کرده است خدا تعالی و دور انداخته است از رحمت خود ایشان را الحاصل عمده
صله رحم اینکه وصل نمایند بآن و آن رحم آل محمد است که خدا تعالی امر فرموده است ما را اینکه صله کنند و وصل نمایند با ایشان
و احسان کنند مودت و دوستی ایشان را و در روایت که حضرت رسالت پناه فرمودند محبت من و محبت اهل بیت من نفع میدهد
شخص را در هفت موضع که احوال آنها عظیم و بزرگ است اول آنها در وقت مردن دوم در قبر سیم در برزخ و محشور شدن چهارم
در نزد صراط پنجم در نزد میزان اعمال ششم در نزد کتاب اعمال و از جمله فضایل حفظ چشم است از نظر کردن بنامحرم و [illegible]
بسیار در مذمت آن وارد است که هر که نظر در نامحرم نماید سزاوار است که از چشمهای آتش جهنم پر [illegible] باشند قال النظرة
سهم مسموم من سهام ابليس فمن تركها خوفا من الله اتاه الله ايمانا يجد حلاوته في قلبه چشم را خداوند عالم برای آن
آفریده که بصنایع و عجایب الهی نظر کند موحد باشد اینکه نظر نماید بآنچه که رضای الهی در آن نباشد و از صفات احفظ اللسان
عن الهذيان والكذب والنميمة والفحش والجفاء والمراء والغيبة والزامه السكوت وشغله بذكر الله وتلاوة القرآن
وقد قال نبينا الغيبة تفسد الصوم وعن مجاهد خصلتان يفسدان الصوم الغيبة والكذب سيما من الغيبة المحرمة
که منصوص کتاب الله قال الله تعالى ولا يغتب بعضكم بعضا ايحب احدكم ان ياكل لحم اخيه ميتا فكرهتموه یعنی چنانکه کراهت دارید

از خوردن

از خوردن گوشت برادر مرده خود از غیبت چنین باشد که در حقیقت خوردن گوشت برادر مرده است زیرا که غایب چون میت زبان
ندارد که بتو جواب دهد و نه میشنود تا بحجت و فقها تشبیه غایب را چون مرده و میت شمرده اند در قول تعالی از یکدیگر واما آنکه
برادر گفت زیرا که هر دو از نسل آدم هستند یا آنکه هر دو از امت پیغمبر و شیعه علی بن ابیطالب‌اند که وارد شده هما ابوا هذه الامة
واما گوشت بجهة آنست که غیبت نکرد مگر بصفتی که معتاب اگر هر گاه نباشد افترا است چنانچه لحم خارج است حقیقت سخن است
همچنین است صفت قائله بنفس و در احادیث آمده ایاکم والغیبة فان الغیبة اشد من الزنا قال لان الرجل یزنی ویتوب فیتوب الله
علیه وان صاحب الغیبة لا یغفر له حتی یغفر صاحبها یعنی ناهد از غیبت بپرهیزید که بدتر و سخت‌تر از زنا است پرسیدند
چگونه بدتر است فرمودند زیرا که حق الناس است عفو نیست تا آنکه صاحبش ببخشد اما تنها توبه بخشیده میشود بلا اشکال هر گاه
محسنه ... واما در آن هر گاه در اظهار محلی اشد باشد اقرب ترک اظهار و اکتفا بتوبه است فی قوله کذب من زعم انه
ولد من حلال وهو یاکل لحوم الناس یعنی میگوید کسیکه گمان برد حلال زاده است و غیبت مردم میکند قال یؤتی باحدکم
القیمة فیوقف بین یدی الله ویدفع الیه کتابه فلا یری حسناته فیقول الهی لیس هذا کتابی فانی لا اری طاعتی فیقال
ان ربک لا یضل ولا ینسی ذهب عملک باغتیاب الناس ثم یؤتی باخر ویدفع الیه کتابه فیری فیه طاعات کثیرة فیقول
الهی ما هذا کتابی فانی ما عملت هذه الطاعات فیقال فلان اغتابک فدفعت حسناته الیک حاصل آنکه صفت حسنات
ما را بنامه دیگری ثبت حسنات نکرد این در نامه عمل غیبت چه معتاب مظلومیت و غیبت مظلومین منظور الله است در همه اصناف
مخلوقات و قلم قضا با این سیره جاری شد حتی مقربان درگاه احدیت از صنف ملائکه بعد از آنکه در الواح عامه مشاهده قبایح
اعمال آدمیان نمودند غیبت نموده عرض کردند اتجعل فیها من یفسد فیها ویسفک الدماء ونحن نسبح ونقدس لک
از اینکه در معنی غیبتی بود از ملائکه نسبت با آدمیان خطاب عتاب رسید ای ملائکه انی اعلم ما لا تعلمون ای قلم
طاعات ملائکه را با اسم اولاد آدم مرقوم نما که حکم ما چنین قرار گرفته که هر کس غیبت دیگری نماید طاعات او را بدو
انتقال نمایم ملائکه بخروش آمدند که الها ملکا صمدا در عوض ایشان را تو خود فرموده در الواح ثبت نمودیم ما هم با جهة
دلیر شدیم غیبت ایشان را بر استحقاق تقریر نمودیم حالا طاعات ما را با ایشان میبخشد از فضل جلال الهی رسید ای ما
عیب بیند کان جود کوئیم اما از دیگری نپسندیم خداوند عالم را حکمتها بسیار است که عقول ما بهمه آن نمیتواند رسید
پس ای عزیزان شان مومن موحد را ملاحظه نماید که خداوند عالم دوست دارد بنده خود را نمیخواهد که کسی
عیب او را آشکار نماید در نزد مردم خوار و ذلیل بوده باشد سبحان الله خداوند عالم راضی نمیشود بنده و الله عقل
متحیر است مگر روز عاشورا صدای امام حسین را نشنیدند که با گردن کج کرده در مقابل اهل کوفه مشایستاده میگفت

یا اهل

یا اهل الکوفة انشدکم بالله هل تعرفونی قالوا نعم انت ابن رسول الله قال انشدکم الله هل تعلمون ان جدی رسول الله ۱۰۴
وان امی فاطمة بنت محمد وان ابی علی ابن ابیطالب وان جدتی خدیجة الکبری وان حمزة عم ابی وجعفر الطیار
فی الجنة عمی وان هذا سیف رسول الله وانا متقلده وان هذه عمامة رسول الله وانا لابسها وفرمود جدم در
حق من و برادرم حسن فرموده که الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة قالوا اللهم نعم قال فبم تستحلون دمی قالوا
ببغض ابیک و در مهیج الاحزان از سید سجاد روایت کرده فرمود که چون پدرم این خطبه را خواند جواب ان قوم شقاوت را
شنید آمد بسوی خیمه و سلک از دیده‌هایش میریخت چون بخیمه سید سجاد زینب خاتون گفتگوی آنحضرت و جواب آن قوم را
شنیده بود گفت یا اخی هذا کلام من ایقن بالقتل فرمودند بلی ای خواهر کیف لا یوقن بالقتل من لا معین ولا مجیر پس گریه
گلویش را گرفت و بگریه در آمد چون زینب مظلومه گریه برادر را دید گفت واثکلاه یعنی الحسین نفسه ای وای برادرم خبر
مرگ میدهد وا محمداه وا علیاه وا فاطمتاه وا حسناه وا حسیناه الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس یازدهم بسم الله الرحمن الرحیم شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن هدی للناس وبینات من الهدی و
الفرقان و در حدیث آمده من صام رمضان ایمانا واحتسابا غفر الله ما تقدم من ذنبه در کتاب معالم الزلفی عن الباقر ع
قال بنی الاسلام علی خمس دعائم اقام الصلوة وایتاء الزکوة وصوم شهر رمضان وحج بیت الحرام والولایة لنا
اهل البیت بدانکه بعد از نماز و زکوة اهم فرایض است و پایه سیم ارکان اسلام است منکرش کافر است و اگر کسی عالما
وعامدا بدون عذر شرعی افطار نماید در ماه رمضان فقها رضوان الله فرموده که تعزیر کرده میشود پس اگر بعد از تعزیر نیز
افطار نماید همچنان تعزیر میکنند و اگر بعد از تعزیر دوم نیز افطار کند پس در مرتبه سیم کشته میشود و بعضی گفته اند
در مرتبه چهارم بکشند عقوبت اخروی تارک صوم بسیار است در مجموعه ورام اذا وضع العبد الصالح المطیع لربه فی
القبر استوحشته اعماله الصالحة مثل الصلوة والصیام والحج والصدقة قال ویجیئی ملائکة العذاب من قبل
رجلیه فیقول الصلوة الیکم عنه فلا سبیل لکم علیه فقد طال القیام لله تعالی علیها فیاتونه من قبل
راسه فیقول الصیام لا سبیل لکم علیه فقد طال ما اظماه لله فی دار الدنیا فلا سبیل لکم علیه فیاتونه
من قبل جسده فیقول الحج الیکم عنه فقد اتعب بدنه وانصب نفسه وحج لله فلا سبیل لکم علیه فیاتونه من
قبل یدیه فیقول الصدقة کفوا عنه خلوا عن صاحبی فکم من صدقة خرجت من هاتین الیدین حتی وقعت فی ید
الله ابتغاء وجهه فلا سبیل لکم علیه قال فیقال له طبت هنیئا طبت حیا ومیتا قال ویاتیه ملائکة الرحمة
فتفرش له فراشا من الجنة ودثارا من الجنة فیفسح له فی قبره مد بصره ویؤتی بقندیل من الجنة لیستضیئی بنوره

۱۴

الی یوم القیمة الحاصل فضیلت و نزدا از این بیشتر است و همین که خدا تعالی فرموده قرآن را نازل فرموده تا ببینند که قرآن
عبارت از مرکب و کاغذ و لفظ و معنی و نقش و صورت که ما بین دو جلد گذاشته اند نخواهد بود و کلام از ارشاد نبی از رسول خدا
روایت کرده که خواندن قرآن افضل است از ذکر و ذکر افضل است از صدقه و صدقه افضل است از روزه و روزه سپر است از آتش و نیز فرموده
فرموده که خواندن قرآن را بهر حرفی که در نماز خواند اگر ایستاده است صد حسنه و اگر نشسته است پنجاه و اگر در غیر نماز است با طهارت
است بیست و پنج حسنه و بی طهارت ده حسنه این ثوابها در غیر ماه رمضان است قرآن خواندن در ماه رمضان چنانچه علامه مجلسی
اعلی الله مقامه در زاد المعاد ذکر نموده که رسول خدا فرموده هر که نماز سنتی در اینماه بکند حقتعالی برات آزادی از آتش جهنم بنویسد
و هر که در اینماه نماز واجبی ادا کند خدا عطا کند باو ثواب هفتاد نماز واجب که در ماههای دیگر کرده باشد منظور این است که هر عملی
و خیر از نماز و صدقه و قرآن خواندن و غیر اینها از شخص صادر بود باشد در این ماه مقابل و برابر هفتاد است و اولی آداب و شرایطی دارد
از برای خواندن قرآن کما فی مصباح الشریعة عن الصادق علیه السلام انه من قرء القرآن و لم یخضع له و لم یرق علیه و لم ینشئ
حزنا و وجلا فی سره فقد استهان بعظم شأن الله و خسر خسرانا مبینا فقاری القرآن یحتاج الی ثلثة اشیاء قلب
خاشع و بدن فارغ و موضع خال فاذا خشع لله قلبه فر منه الشیطان الرجیم و اذا تفرغ نفسه من الاسباب تجرد قلبه
للقرائة فلا یعترضه عارض فیحرمه نور القرآن و فوائده و اذا اتخذ مجلسا خالیا و اعتزل من الخلق بعد ان
اتی بالخصلتین الاولیین استأنس روحه و سره بالله و وجد حلاوة مخاطبات الله و عباده الصالحین و علم لطفه
بهم و مقام اختصاصه لهم بفنون کراماته و بدایع اشاراته فاذا شرب کأسا من هذا المشرب فحینئذ لا یختار
علی ذلک الحال حالا و علی ذلک الوقت وقتا بل یؤثره علی کل طاعة و عبادة لان فیه المناجاة مع الرب بلا واسطة
فانظر کیف تقرء کتاب ربک و منشور ولایتک و کیف تجیب اوامره و نواهیه و کیف تمتثل حدوده فانه کتاب
عزیز لا یاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید فرتله ترتیلا و قف عند وعده و وعیده و تفکر
فی امثاله و مواعظه و احذر ان تقع من اقامتک حروفه فی اضاعة حدوده و روی عنه علیه السلام قال و الله لقد تجلی الله
لخلقه فی کلامه و لکن لا یبصرون یعنی قرآن مثل طور است چنانچه در طور خدا تعالی تجلی نمود از برای موسی که حبیب و محبوب
بایکدیگر مناجات کردند کلام خدا چنین است و لیکن مردم نمی بینند بجهت آنکه بصیرت ندارند لیث بن سلیم روایت کرده از
حضرت رسالت که فرمود روشن سازید بخواندن قرآن خانهای خود را و خانهای خود را قبرستان ننمائید بجهت ترک قرائت قرآن
بنحوی که یهود و نصاری کرده اند که نماز در مسجدهای خود میگذارند و خانهای خود را معطل میسازند بدانید که هر که
در خانه تلاوت قرآن بسیار کند خیر و برکت در او بسیار شود و چه قرآن خواندن را میگیرند اهل خود را و آسمان روشن میشود همچنانکه

ستارگان

ستارگان روشن میگردانند اهل زمین را پس هر گاه ظاهر شود فتنها و بلاها و تیره شود بر شما راه نجات مانند شبهای تار پس
در آن هنگام فعلیکم بالقرآن یعنی پس بر شما باد بقرآن که توسل بشوید بقرآن و تفکر کنید به بینید که او شما را اهتمام
میکند و شفیع شما خواهد بود و شفاعت او مقبول شود و گواه است ما پیش بهبند از دست متابعت او بردار یکه
هر که پشت سر انداخته هلاک کند و هر که قرآن را پیشوا خود ساخت نجات یافت نمایه شما قرآن است که آیتیست بحق و ناطق
است بحق و جدا میسازد باطل را از حق ظاهر دارد و باطن دارد چه زشت و هموار ظاهر و چه بسیار عمیق است باطن او و باطن
او باطنها است و عجایب او بشماره در نمی آید و غرایب او کهنه نمیشود و چراغهای هدایت در اوست و نشانهای حکمت الهی در او
و راهنما است بسوی عرفان حق حضرت مقدس نبوی فرموده انی امرؤ مقبوض و اوشک ان ادعی فاجیب و قد ترکت فیکم
الثقلین احدهما افضل من الاخر و در روایت دیگر احدهما اطول من الاخر کتاب الله حبل ممدود من السماء الی الارض
طرف بید الله و طرف بایدیکم فتمسکوا به و لا تزلوا و لا تضلوا و در روایت دیگر احدهما اکبر من الاخر و الاصغر
منهما عترتی لا تقتلوهم و لا تقهروهم فانی سألت اللطیف الخبیر ان لا یفترقا حتی یردا علی الحوض فاعطانی فقد
هرهما فاهربه و خاذلهما خاذلی و ولیهما ولیی و عدوهما عدوی ای محبان امام همام اسفا که پیغمبر در باره
عترت و قرآن خوب رعایت نمودند قرآن را تحریف کردند و اولاد او را بقتل و اسیری رعایا کردند شعر کافر
دلان که سبط نبی را ز کین کشند دعوی دین کنند خداوند دین کشند قرآن کنند حفظ ز باطل کشند تیغ تکبیر کنند و
امام مبین کشند که عصر روز تاسوعا نامه از ابن زیاد بعمر بن سعد حرامزاده رسید نادی عمر یا خیل الله ارکبی
و ابشری بالجنة حضرت امام حسین علیه السلام در پیش خیمه خواب بود و جناب زینب هر گز که این اوضاع را دیده
بود با اضطراب بسر امام همام آمد میگفت یا اخی اما تسمع هذه الاصوات قد اقتربت حضرت بیدار شد
فرمود یا اختاه انی رأیت الساعة جدی محمدا و ابی علیا و امی فاطمة و اخی الحسن و هم یقولون انک رایح الینا
عن قریب قال فلطمت وجهها و صاحت و قال لها الحسین مهلا لا تشمتی القوم بنا در این حال جناب عباس عرض کرد
یا اخی آتاک القوم پس امام مظلوم از جای برخاست و فرمود یا عباس ارکب بنفسی انت یا اخی حتی تلقاهم و تقول لهم ما
بالکم و تسألهم عما جاء بهم پس بدیده ناس ابو الفضل العباس با حبیب بن مظاهر و زهیر بن قین بجلی و هیجده نفر دیگر
روانه شدند فقال لهم العباس ما بدا لکم و ما تریدون قالوا قد جاء امر الامیر ان نعرض علیکم ان تنزلوا
علی حکمه او نناجزکم حضرت عباس فرمود که شما تعجیل در قتال میکنید اندکی صبر کنید که برادر بزرگوارم را خبر دار
کردانم ایشان آرام گرفته گفتند او را خبر کن و جواب او را بیار فانصرف العباس یرکض الی الحسین یخبره بالخبر سبحان الله

ايمانان را بعرض آنجناب رسانيدند رجع النبي فان استطعت ان تؤخرهم الى غد و تدفعهم عنا العشية و امشب بگذار تا
مهلت دهند تا امشب را در درگاه خدا نماز كنيم و او را بخوانيم و در درگاه او تضرع و زارى و استغفار كنيم فهو يعلم انى احب الصلوة
له و تلاوة كتابه و كثرة الدعاء و الاستغفار و بروايتى حضرت عباس از ايشان مهلت طلبيد عمر سعد بسوى ابن زياد
جبا كرد چون مجدد مظلوم كربلا امدند از رسول نامقبول فرياد كرد كه انا قد اجلناكم الى غد فان استسلمتم سرحنا بكم
الى عبيد الله بن زياد و ان ابيتم فلسنا بتاركيكم الا لعنة الله على القوم الظالمين مجلس دوازدهم قال الله تعالى
شهر رمضان الذى انزل فيه القرآن الخ بدانكه مشخص است كه طبيعت جوانيه انسانيه مستلزم شهوت نفسانيه است و بدون
اكل و شرب تعيش بنى آدم و نظم بقاء نوع عالم محال است ليكن اينها اشرف و افضل شهوات منه الهدى اراده حتمية الهية
تعلق گرفته است كه عبادات در اينها متخلق باخلاق الله و متصف بصفات الله باشد چنانچه خداوند عالم منزه است از اكل و
شرب و ساير شهوات طبيعيه همچنين عبد نيز موصوف باين صفات در ظاهر و همچنين در صفات باطنيه نيز متشبه بخالق شود از نفى
حسد و حقد و اثبات مرحمت و شفقت نيز دست يابد بلكه جميع عبادات الله چه عبد از كثرت عبادات و طاعت بدرجه از قرب مى
رسد كه صفات عظيم از او ظهور مى رسد العبودية جوهرة كنهها الربوبية چنانچه درباره بايزيد از عبادات شنيده شده است
مثل بسطامى و غيره پس حقيقت خاصيت شود مكر بسبب علايق جسمانيه و اتصاف بصفات رحمانيه از ترك علايق و شهوات نفسانيه و
ببرادر و اولاد و عموم رحمت نيست بلكه دو دشمن برابر باشد الحاصل لكل شيء ربيع و ربيع القرآن هو شهر رمضان بدانكه
از براى تلاوت قرآن اداب ظاهريه و باطنيه است اما ظاهر مثل طهارت و استعاذه و تعظيم المصحف و الدعاء اولا و آخرا اما
باطنيه مثل حضور قلب و تدبر و تفهيم و تخلى از موانع فهم و تخصيص نفسه بكل خطاب و تأثر قلبه بآثار مختلفة و الترقى بقلبه
الى ان يسمع الكلام من الله لا من نفسه و التبرى من حوله و قوته و من الالتفات الى نفسه بعين الرضا و از امير المؤمنين
مرويست كه هر كه بطوع و رغبت در دين اسلام درآيد آشكارا تلاوة قرآن كند او را در هر سال دويست دينار
از بيت المال مسلمانان اگر در دنيا او را از او منع كنند در قيامت تمام از او بدهند در وقتيكه بسيار احتياج داشته باشد
و از حضرت رسول مرويست هر كه قرآن بخواند گويا نبوت در ميان هر دو پهلوى او مندرج است ليكن به او پيغمبرى نرسيده الا انكه وحى
بو نازل نشده القرآن هدى من الضلالة و تبيان من العمى و استقالة من العثرة و نور من الظلمة و ضياء من الاحداث
و عصمة من الهلكة و رشد من الغواية و نجاة من الفتن و بلاغ من الدنيا الى الآخرة و فيه كمال دينكم و ما عدل احد عن
القرآن الا الى النار و در خطبه امير المؤمنين مذكور است ثم انزل عليكم الكتاب نورا لا يطفى مصابيحه و سراجا لا
يخبو توقده و بحرا لا يدرك قعره و منهاجا لا يضل نهجه و شعاعا لا يظلم نوره و فرقانا لا يخمد برهانه

وبيانا لا تهدم اركانه و شفاء لا تخشى اسقامه و عزا لا تهزم انصاره و حقا لا تخذل اعوانه يعنى فرو فرستاد كتابى را كه
روشنائى او را كسى نتواند خاموش نمود و افروختگى او را كسى نتواند فرونشاند و دريا است كه قعر او را كسى حاصل نكرده و راهى است
كه رونده از راه هرگز گمراه نشده و آفتابيست كه هرگز روشنى او تاريك نشود و جدا كننده ايست حق از باطل كه برهان او را كسى
باطل نكرده و بنيانيست كه اركان او را كسى خراب نكرده و شفابخشيست مرضها كه هر كه از او صحت يافت هرگز بيمار نشد و عزتيست
كه ياران او هرگز شكست نيافته و حقيست كه اعوان او هرگز ذليل و خوار نشدند بدانكه قرآن كلاميست نازل بر جناب
رسول خدا بواسطه روح الامين و معجزه ايست كه احدى نتوانست مثل او را بياورد و اختلاف نموده اند كه سر معجزه بودن چيست بعضى
گفته اند كه در فصاحت و بلاغت بحد غايت رسيده و كسى بغير از علام الغيوب نتواند كلامى انشاء كند كه بآن مرتبه برسد زيرا
كه آن موقوفست بر احاطه و حقايق و ذوات حروف و ارتباط تركيب و ازدواج و ايتلاف در رعايت كلمات و حروف و در رعايت مقتضاى حال
و مقام و احاطه بتمامى اينها كسى ميتواند كه خالق و علت وجود مفردات و مركبات و كلمات و حروف باشد با آنكه ببينند حروف مقطعه
محصور در سيزده است و بدون تركيب خداوند بآنها نمود مقطعات اوايل سور را و ديگر نتوانستند كه مانند او جمع كنند مثل حم
عسق كه چون تناسب حروف مفرده در مجاور يكديگر را اخذ نمى تواند هيچ مرتبه در بناء نبود الفهمان بود كه ايجاد فرمود
از اين جهت اگر يكى از حروف قرآن يا كلمه از كلمات قرآن بدل شود از حسن و رونق و بها و بهجت و طراوت در عوض خواهد
داشت پس قارى بايد از قرائت آن انشراح صدر شود و قلب متصف بامور جميله و نضارت و حسن اخلاق و اعمال شود و فوائد
بسيار از قرآن بعمل آيد اگر اهليت باشد كما قال الحاملين القرآن ما شئت و اگر نا اهل باشد چنان است كه فرموده و قال فى الوصية
يا على ان فى جهنم رحى من حديد يطحن بها رؤس القراء و العلماء المجرمين و قال رب تال القرآن و القرآن يلعنه
و عن ابى عبد الله قال قال ابى ما ضرب الرجل القرآن بعضه على بعض الا كفر معلوم است اگر كسى از روى انحراف
او را خوار و ذليل شمارد كافر و نجس ميشود و قال يكون فى آخر الزمان عباد جهال و قراء فسقة الحاصل خواندن
قرآن بصوت حسن احسن است كما قال لحذيفة اليمانى قال رسول الله اقرؤا القرآن بلحون العرب و اصواتها و اياكم و
لحون اهل الفسق و اهل الكبائر و سيجيء قوم بعدى يرجعون بالقرآن ترجيع الغناء و الرهبانية و النوح لا يجاوز
حناجرهم مفتونة قلوبهم قال رسول الله زينوا القرآن باصواتكم فان الصوت الحسن يزيد القرآن حسنا
عن علقمة بن قيس قال كنت حسن الصوت بالقرآن و كان عبد الله بن مسعود يرسل الى فاقرء عليه فاذا فرغت
من قرائتى قال زدنا من هذا فداك ابى و امى فانى سمعت رسول الله يقول ان حسن الصوت زينة القرآن
عن النبى ان لكل شيء حلية و حلية القرآن الصوت الحسن عن ابى جعفر قال قراء القرآن ثلثة رجل قرء

٤ع القرآن فاتخذه بضاعة واستدرّ به الملوك واستطال به على الناس ورجل قرأ القرآن فحفظ حروفه وضيّع
حدوده ورجل قرأ القرآن فوضع دواء القرآن على داء قلبه فاسهر به ليله واظمأ به نهاره وقام به في
مساجده وتجافى به عن فراشه فبأولئك يدفع الله البلاء وبأولئك يديل الله من الاعداء وبأولئك ينزّل الله الغيث
يرذ الله من الاعداء والله لهؤلاء في قرّاء القرآن اعزّ من الكبريت الاحمر فان حملة القرآن في الدنيا عرفاء
اهل الجنة يوم القيامة قال من علّم ولده القرآن فكانما حجّ البيت عشرة آلاف حجة واعتمر عشرة آلاف
عمرة واعتق عشرة آلاف رقبة من ولد اسمعيل وغزا عشرة آلاف غزوة واطعم عشرة آلاف مسكين
مسلم جائع وكانما كسا عشرة آلاف عار مسلم ويكتب له بكل حرف عشر حسنات ويمحى عنه عشر سيئات و
يكون معه في قبره حتى يبعث ويثقل ميزانه ويجاوز به على الصراط كالبرق الخاطف ولم يفارقه القرآن حتى
ينزل به من الكرامة افضل ما يتمنى و در احادیث قدسیه وارد شده که هر که مشغول شود بتلاوت قرآن و بواسطه
مشغولی او با آن اشتغال نتواند نمودن بدعا کردن و رفع حاجت نمودن بدهم من بهترین چیزی که شاکران را عطا فرمایم
و نام او را در زمره صابران و حامدان ثبت کنم و عبد الله بن مسعود از حضرت رسالت نقل کرده که قرآن خوان اصحاب خدا
که باز صلای عام داده و جمیع بندگان را بدان دعوت فرموده پس از مائده انعام آن محظوظ شوید هر چند توانید فایده از آن
اخذ کنید چه آن حبلیست متین که هر که چنگ در آن زند و تمسک بآن جوید هرگز از رحمت شامله و عطوفت واسعه او بی‌نصیب
منقطع و محروم نشود و نوریست روشن که متحیران بادیه ضلالت بدو هدایت یابند بمنزل مراد میرسند و شفائیست بغایت
سودمند که دردمندان و متمنان جهالت از دار الشفای معرفت آن متنبه شوند و نجاتیست هر که تابع آن میشود بمرتبه بلند و
درجات ارجمند میرسد و چون ناظر بقیست که هرگز از صواب منحرف نمیشود و بحریست عمیق که عجایب و غرایب آن منقطع نمیگردد و
بواسطه کثرت تلاوت کهنه نمیگردد پس تلاوت آن کنید تا او بشما بهر حرفی از آن ده حسنه بنویسد و نمیگویم که الم را ده
حسنه بلکه میگویم که الف را ده حسنه و لام را ده و میم را ده است و اول آیه از قرآن در ابتدا برابرست با ختم قرآن بالتمام در غیر ماه
رمضان از آنجهة بهر حرف از قرآن خلق کند خدا ملکی را که تسبیح کند از برای آن قاری تا روز قیامت و بهر آیه ثواب صد شهید
و بهر سوره ثواب پیغمبری عطا فرماید و بختم قرآن ثواب سیصد و سیزده پیغمبر که همه تبلیغ رسالت کرده باشند کرامت کنند و نیز را
برانش حرام فرماید و از رضای خود بهره بخشد تا آنکه خدا او را و پدر و مادرش را بیامرزند و هم از حضرت صادق منقولست که سه چیز
شکایت کنند بخدا در روز قیامت یکی مسجدی که اهل او در او نماز نکنند دوم عالمی که در میان جهال باشد که او را اطاعت نکنند
سیم مصحفی که در جائی نهاده باشد که گرد بر او نشسته کسی از آن نخواند نقلست از حضرت رسول صلعم روایتست که آن حضرت

فرمودند

فرمودند ای امت من قرآن بخوانید که مبادا قرآن در روز قیامت زندان کسی که با او رفته است و در دار دنیا بصورت مصحف مومن بود ٣٤٧ یارکیند
است بصورت جوانی صاحب جمال نیکوروی و خوش رنگ میگوید منم آن قرآن که بودم تو که شبها خود را بیدار میکردی با تعب و روز
ها گرم روز را تشنه و گرسنه میبودی دهان تو خشک میشد اشک چشمت میبود بهر طرف که میرفتی من با تو بودم الحال تو
در تجارت پیش تو من امروز در عقب تو خواهم بود تو باشد که نفع من بتو برسد از کرامتهای الهی که بواسطه من بتو عطا
میشود پس خوشنود باش پس پیش او برند تاج عزت و کرامت را بر سر او میگذارند برات امان از عذاب الهی را بحا
راست او بامر میرسانند و برات خلود در بهشت را بدست چپ او میدهند و میپوشانند باصحاب قرآن دو خلعت پس یقال له
اقرأ وارق فکلما قرأ آیة صعد درجة ویکسی ابواه حلتین ان کانا مؤمنین ثم یقال لهما هذا لما علمتماه
القرآن ای شیعیان و محبان این کفایت میکند در فضیلت قرآن که مظلوم غریبان با آن همه بلایا و محن و مصائب
مایل و راغب بقرآن بودند چنانکه در بحار روایت کرده است که زید بن ارقم گوید که من در غرفه خود نشسته بودم که ناگاه
دیدم که نیزه که سر آن بزرگوار را بر آن نصب کرده بودند محاذی در من رسید شنیدم که آن سر شریف را میخواند ام حسبت
ان اصحاب الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا پس از شنیدن این آیه از سر آن بزرگوار والله که موهای بدن راست شد و بر خود
بلرزیدم و عرض کردم یا ابن رسول الله اعجب اعجب و ابن شهر آشوب از شعبی روایت کرده است که انه صلب راس الحسین بالصیارف
فی الکوفة فتنحنح الراس وقرأ سورة الکهف الی قوله انهم فتیة آمنوا بربهم و زدناهم هدی یعنی بدرستیکه بر کشیدند سر مطهر کربلا
جناب سید الشهداء را بر بازار صرافان در کوفه پس تنحنح کرد سر مبارک تنحنح کرد و سوره مبارکه کهف را این سر شریف تلاوت فرمود
پس بر کوفیان بی‌وفا و شامیان پر جفا چیزی بجز ضلالت نیفزود اما که در حدیث دیگر روایت شده است که چون آن سر مقدس را در
کوفه بر درختی آویختند همه خلق از آن سر شنیدند که فرمود وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و در بعضی از کتب معتبره
از حارث بن وکیده روایت شده است که گفت من از کسانی بودم که سر مقدس را برداشته بودند شنیدم که سر مطهر آنحضرت سوره
کهف را تلاوت مینمود من در شک افتادم و در تحیر فرو رفتم از یکجهت میشنیدم صدای مبارکش را و نغمه او را و از یکجهت تفکر
میکردم که سر بی بدن چگونه تکلم میکند شنیدم فرمود که یا ابن وکیده اما علمت انا معاشر الائمة احیاء عند ربنا
یرزقون چون این را شنیدم تعجب من زیاد تر شد در دل خود کردم که نباید گذاشت که این سر مطهر در نزد اینجماعت بلکه
بوده باشد که با او این استخفاف را روا دارند پس در دل خود گذرانیدم که من این سر را از ایشان میدزدم پس ناگاه شنیدم که
سر مبارک آنحضرت فرمود یا ابن وکیده لیس لک الی ذلک سبیل ای پسر وکیده ریختن ایشان خون مرا اعظم است نزد خداوند
از آنچه با سر من عمل میآورند بگذار هر چه میخواهند بکنند زود باشد که بیابند جزای عمل قبیح خود را خدا رحمت کند صاحب

این

ابن شعار و لا تاس بن بنت محمد و صیه للناظرین علی القناة یرفع و المسلمین بمنظر و بمسمع لا منکر منهم و لا متفجع
کحلت بمنظرک العیون عمایة و اصم رزؤک کل اذن تسمع ما روضة الا تمنت انها لک حفرة و لخط قبرک مضجع
الا لعنة الله علی القوم الظالمین **مجلس بیست و نهم** بسم الله الرحمن الرحیم قال الله تعالی شهر رمضان الذی انزل فیه
القرآن هدی للناس و بینات من الهدی و الفرقان بدانکه ثواب تلاوت قرآن احادیث بیرون از حصر است پیغمبر فرمود
که هیچ شفیعی در روز قیامت بلند مرتبه تر از قرآن نیست نه پیغمبری و ملکی و نه غیر اینها و فرمود که خدا هزار سال پیش از
انکه عالم را خلق کند سوره طه و یس را خواند چون ملائکه آنرا شنیدند گفتند خوشا حال سینه‌ها که اینها را حفظ کنند و خوشا
حال زبانها که اینها را بخوانند و فرمود که هر گاه قرآن در پوستی باشد آتش بآن نمیرسد یعنی هر کس قرآن را حفظ کند
باشد آتش بدن او را مس نمیکند و نیز از آنحضرت مرویست که دلها زنگ میگیرد همچنانکه آهن زنگ میگیرد شخصی عرض
کرد یا رسول الله جلای آن بچه چیز باشد فرمود بخواندن قرآن و یاد مرگ پس بر کسیکه از اهل ایمان باشد مواظبت بر تلاوت آن لازم و
ملاحظه آداب و شرایط تلاوت نمودن است از آداب ظاهریه او آنست که با وضو باشد و بطریق ادب با سکون و وقار نشسته باشد یا
ایستاده و بقبله و سر پیش افکنده و تکیه نزده و دراز نکشیده باشد بلکه مانند کسیکه در
نزد بزرگ جلیل الشان نشسته باشد و اینکه بسیار بشتاب نخواند و از اینجهت است که در احادیث رسیده که کمتر از
سه روز قرآن را ختم نکند زیرا که شایسته نیست و در روایت دیگر است که خوش ندارم که کسی در کمتر از یکماه ختم قرآن کند
و در احادیث و روایات که در هر روز بختم میکند باید در وقت خواندن قرآن گریه کند اگر او را گریه نیاید خود را بگریه بدارد
و آنکه بلند بخواند و اگر بخواند صدای خود را زینت دهد اما نه بنحوی که مشتمل بر ترجیع و غنا باشد و آیات را مرعی کند
چون بآیه سجده رسد سجده کند و چون بآیه عذاب رسد پناه بخدا برد و چون بآیه رحمت رسد از خدا مسئلت نماید و چون بآیه
رسد که مشتمل بر تسبیح یا تکبیر بوده باشد تسبیح و تکبیر او کند و چون بآیه دعا و استغفار رسد دعا و استغفار کند
و در ابتدای قرائت بگوید که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و از هر سوره که فارغ شود بگوید صدق الله العلی العظیم و بلغ
رسوله الکریم اللهم انفعنا به و بارک لنا فیه الحمد لله رب العالمین و آداب باطنیه او بسیار است اول آنکه عظمت
کلام و علو شأن آنرا یاد آورد و فضل الهی و لطف او را بر خلق که چنین کلامی را از عرش جلال بعرصه ظهور فرو
فرستاد و از ابنهم بندگان خود نزدیک ساخت و کلام خود را بلباس حروف پوشانید که اگر عرش را طاقت شنیدن آن بود و نه طاقت
الثری بلکه اجزای ایشان متلاشی میشد لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعا متصدعا من خشیة الله دوم
آنکه در وقت قرآن خواندن متذکر تعظیم صاحب کلام گردد سیم آنکه با خضوع و رقت قلب تلاوت نماید چهارم خضوع

افکار دنیوی بنحو تدبر در معانی قرآن نماید که بر فهم معنی ظاهر اکتفا نکند بلکه سعی کند تا حقیقت معنی او بر او روشن شود لان
القرآن اوعیة جمیع العلوم فما من شیء الا و فیه اشارة الیه و لکن الشأن فی فهمه عن الصادق ع انی اعلم ما فی
السموات و ما فی الارض و اعلم ما فی الجنة و اعلم ما فی النار و اعلم ما کان و ما یکون ثم مکث هنیئة فرای ان ذلک
کبر علی من سمعه منه فقال علمت ذلک من کتاب الله تعالی ان الله تعالی یقول فیه تبیان کل شیء و عن الباقر ع اذا
حدثتکم بشیء فاسئلونی این هو من کتاب الله ثم قال فی بعض حدیثه ان رسول الله ص نهی عن القیل و القال و فساد
المال و کثرة السؤال فقیل له یا ابن رسول الله این هذا من کتاب الله قال ان الله تعالی یقول لا خیر فی کثیر من نجواهم الا
من امر بصدقة او معروف او اصلاح بین الناس و قال لا تؤتوا السفهاء اموالکم التی جعل الله لکم قیاما و قال
لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم و حکایت معارضه الحسن ع مع المعویة فی اللحیة مشهور و عن الزهری
قال سمعت علی بن الحسین ع یقول آیات القرآن خزائن فکلما فتحت خزانة فینبغی لک ان تنظر ما فیها و عن النبی ص
انی لاعجب کیف لا اشیب اذا قرأت القرآن و عن الزهری قال قال علی بن الحسین ع لو مات من بین المشرق و
المغرب لما استوحشت بعد ان یکون القرآن معی و کان ع اذا قرأ مالک یوم الدین یکررها حتی یکاد ان یموت
و از این باب کلمه متضمن بسیار است احوال و ذخر اگر کسی تأمل کند ببیند که پادشاه روز جزا چه عادل است فما ان
درجه کرامت است رسوای روز جزا رسوا است که جمیع مخلوقات مطلع میشوند که جزای چه چیز است و جزای
بد چه امر بیست و هیچ کسی بغیر محمد و آل محمد ص نمیرسد کسی نمیرسد ای خدا کسی شود که حجاب ظلمت را از مد نظر ما بردارد
تا محجوبان را باسرار خود واقف گرداند تا بواسطه مرآت تجلیات انوار کرم با چشم بینا مطالعه آیات قرآنیه
نمائیم و با نظر و تدبر و تفکر بخزائنه معنی نظر کنیم اگر بگوش نرسید که چه بسیار اهل ادی ضلالت
ملک یا از آیات قرآنیه از جمله خلعت بودن شاخلن کردیده در زبدة القصائص مسطور است که روزی اوزاعی در
عقب عالمی نماز میکرد و آن عالم آیه و لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار را خواند اوزاعی نعره زد و بیفتاد و
بیهوش شد چون بهوش آمد از سبب پرسیدند گفت این آیه در باره کسی است که میل بظالم کند پس حال
ظالم چگونه خواهد شد و از این بسیار است و باید در حق اطفال در کردن با او اقارب آنست که او را تعلیم قرآن نمایند
عن النبی ص اذا قال المعلم للصبی قل بسم الله الرحمن الرحیم فقال الصبی کتب الله برائة للصبی و برائة لابویه و برائة
للمعلم من النار و قال امیر المؤمنین ع فی وصایاه لابنه محمد بن الحنفیة و علیک بتلاوة القرآن و العمل به
و لزوم فرائضه و شرایعه و حلاله و حرامه و امره و نهیه و التهجد به و تلاوته فی لیلک و نهارک فانه عهد من الله

تعالی الی الخلقه فهو واجب علی کل مسلم ان ینظر کل یوم فی عهده ولو خمسین آیه بدانکه خدای تعالی مدح اولیا و ذم
اعدای اهلبیت را در قرآن ذکر کرده تا اینکه عالم شوند اولیای ایشان آنچه را که مهیا نموده خدای تعالی از برای آنها بسبب
ولایت و دوستی ایشان و عالم کردند اعدای ایشان آنچه که مهیا شده است از برای ایشان بسبب عداوت و دشمنی نمودن با ایشان
از کافی و تفسیر عیاشی از ابی جعفر ع قال نزل القرآن علی اربعة ارباع ربع فینا و ربع فی عدونا و ربع سنن
و امثال و ربع فرایض و احکام و از برای ما میباشد محاسن قرآن و مؤید اینحدیث و اینست که فضل
شاذان از داود بن کثیر روایت نموده که او گفت سؤال کردم از حضرت ابی عبدالله ع که شمااید مقصود از صلوه و زکوه
در کتاب خدا و شمااید مقصود از صوم و حج در کتاب خدا فرمود یا داود ما ایم مقصود از صلوه و زکوه و صوم و حج در کتاب
خدا و ما ایم مراد از اشهر حرم و ما ایم بلد حرام و ما ایم کعبة الله و ما ایم قبلة الله و ما ایم مراد از وجه الله که در قرآن است
فرماید فاینما تولوا فثم وجه الله و ما ایم آیات الله و ما ایم بینات در قرآن و دشمنان ما اند مراد از فحشاء و
منکر و بغی و خمر و میسر و انصاب و ازلام و اصنام و اوثان و جبت و طاغوت و دم و میتة و لحم خنزیر در کتاب خدای تعالی
یا داود بدرستیکه خدای تعالی خلق فرمود ما را پس گرامی داشت و فضیلت داد ما را و قرار داد ما را امنا و حافظین خزان
و تمام آنچه را که در دنیا است قرار داد از برای ما اضداد و اعدا چند پس ذکر نمود اسمای ما را در کتاب خود با احسن اسما و احب کنیتها
و ذکر نمود دشمنان ما را در کتاب خود با قبح اسما و ابغض کنیه ها در نزد خود و ذکر نمود در کتاب خود از برای آنها امثالها
کتاب الله و عترت هر دو باید با هم بوده باشند لازم و ملزوم یکدیگرند و مرویست که حضرت رسالت در حین وصیت فرمود
که من در میان شما دو امر عظیم میگذارم یکی کتاب خدا و دیگری اهلبیت من هرگاه متمسک باین دو امر شوید دست از
اعتصام در حبل متین این هر دو امر بر ندارید هرگز گمراه نشوید و این هر دو امر از هم جدا نشوند تا اینکه در کنار حوض
کوثر بمن برسند پس محقق گردید که هیچیک از اینها از یکدیگر جدا نشوند پس مؤید اینست روایت تحفه حسینیه که چون ملعون خولی
پلید سر مقدس آنشاه شهید را برداشت که بنزد ابن زیاد برد وقتی رسید که شب بود و در قصر بسته بود آنملعون بمنزل خود
برگشت و آن سر خونآلود را در منزل خود در زیر طشتی گذاشت و خوابید آنملعون در کنار آن طشت خوابید زنش میگوید که شنید
که آن سر مقدس در زیر طشت تا طلوع فجر مشغول تلاوت بود و آخر قرائت آنسرور این آیه بود و سیعلم الذین ظلموا ای
منقلب ینقلبون و بروایت دیگر آنملعون آن سر مبارک را به تنور در بالاخانه گذاشته است اما بنا بر آنچه در مجالس المتقین
نقل شده که شمر حرامزاده آن سر مبارک را در بالاخانه بهادر زیر تغاری گذاشت و خود پهلوی شب سید زن شمر از شیعیان
بود پس دید که نوری عظیم از آن تغار میدرخشید فسمعت انینا تحتها فجائت الی شمر لع فقالت این کذا و کذا

پس زن

پس زن شمر گفت ای شمر چه چیز است زیر این تغار گفت سر خارجی است که کشته ام و او از یزید برم تا به پیشم بدهد گفت خارجی کیست
گفت الحسین بن علی ع پس زن مؤمنه صیحه زد بیهوش شد چون بهوش آمد گفت یا شر المجوس آیا نترسیدی از خدای آسمان و زمین پس
گریه کنان از نزد آنملعون بیرون آمد تا دید سر فرزند فاطمه زهرا ع بوسید و در آغوش کشید پس زنان مؤمنات را خبر کرده
که سر فرزند فاطمه در خانه ما است جمع شدند تعزیه عزیز فاطمه را در خانه شمر برپا داشتند زنان با او هم آواز شدند و گریه و
نوحه بمظلومی آنجناب چون پاسی از شب گذشت خواب بر او ربود دید که آسمان شکافته شد نوری عظیم ظاهر شد قطعه ابری نمایان گردید و زنان
نورانی نازل شدند و سر را از او گرفتند و زاری بسیار نمودند سوال نمود از ایشان که شما کیستید جواب گفت خدیجه کبری و دیگری
فاطمه زهرا ع پس یکی از آنان چند نازل شدند سوال نمود گفت جدش محمد مصطفی و پدرش علی مرتضی و از جانب دیگر
حمزه و جعفر و اصحاب آنجناب بودند پس گریه بسیار نمودند و بوسیدند آنسر مطهر را معلوم که هر یک از مرد و زن که در آنجا بودند
هر یکی نسبت بحسین صیحه خواهد گفت پس زن شمر گوید در عالم خواب دید که فاطمه نزد من آمد فرمود ای زن شمر تمنا بکن
انچه خواهی برای که تو امروز مهمان است که ما را جمع نمودی تعزیه فرزند را گرفتی و بر او گریه و نوحه کردی اگر خواسته
باشی که از رفیقان ما باشی در غرفهای بهشت مهیا است خود را فانظر از زن شمر گوید پس بیدار شد و سر آنجناب در آنجا
من بود شمر آمد که سر را از من بگیرد ندادم و گفتم ای شمر حمد طلاق من بگو که تو بیهوده میبایی و الله هرگز با تو نخواهم بود
پس طلاق گفت و آن زن گفت الله نمیدهم سر فرزند فاطمه را تا بقتل رسیدن آنملعون ضربت عظیمه با آن زن مومنه
زد و روحش با شیان قدس پرواز نمود الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس چهارم

بسم الله الرحمن الرحیم

قال الله تعالی شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن هدی للناس و بینات من الهدی و الفرقان بدانکه از آداب باطنیه قرآن
آنست که قاری در قلب خود چنان مشاهده نماید که گویا خداوند عظیم بلطف و کرم خود با او خطاب میکند و سخن میگوید امر و
نهی میکند مقام و در اینوقت مقام هیبت و حیا او گوش دادن و شنیدن است و دیگر آنکه مطلقا ملتفت خود و تلاوت
خود نباشد بلکه همه همت و مقصود صرف حضرت باشد و فکر او منحصر در او باشد بنحویکه گویا مستغرق مشاهده جمال او
و از ما سوی غیر او نیست و این درجه مقربین و صدیقین است و درجه اصحاب یمین است و آنچه غیر اینها باشد درجه اصحاب
یمین است و آنچه غیر اینها باشد درجه غافلین است و حضرت سید الشهداء روحی فداه اشاره بمرتبه سیم فرموده است لقد
تجلی فی کتابه فی کل شیء واراهم نفسه فی خطابه بل فی کل نور و فیء یعنی همچنانکه خدای که تجلی کرد از برای بندگان خود در
کتاب خود در هر چیزی و نمود خود را بایشان در خطاب خود بلکه در هر نور و سایه و روایتست که حضرت امام جعفر صادق را
در نماز حالتی روی داد که بیهوش بر زمین افتاد و چون بهوش آمد سبب آن پرسیدند گفت اینقدر مکرر کردم بر دل خود تا

گویا

گویا از آن حضرت کلام شنیده و چشم طاقت مقاومت او نماند و اگر کسی بسیار بشنید بعجب آید و لذت وصل آن و نالد گو
او بی پایان میکرد دیگری از بزرگان گفته است که من قرآن میخواندم و مطلقا شیرینی او نمی فهمیدم تا اینکه بخود گفتم گویا قرآن را
از پیغمبر میشنوم که بر صحابه بکار میخواند بعد از آن اندکی لذت یافتم بعد از آن فکر کردم پس میخواندم از آن تا اینکه بنحوی شد که گویا از جبرئیل
میشنوم که تلقین حضرت پیغمبر مینمود پس خدا لطف و جود نمود که بمقام بالاتری بودم که گویا از آن صاحب کلام میشنوم
و در آن وقت نعیم و لذتی یافتم که از آن صبر نمیتوانم کرد و بعضی از صلحا گفته است که هر گاه دلها پاک گردد هرگز از قرائت
قرآن سیر نگردد روی ان الصادق علیه السلام کان یصلی فی بعض الایام فخر مغشیا فی اثناء الصلوة فسئل عنه بعدها
عن سبب غشیته فقال ما زلت اردد هذه الایة یعنی ایاک نعبد و ایاک نستعین حتی سمعتها من قائلها بابدا
که حمد و قرآن بسیار است که از نهادار عابا بدنمود از جمله حسن صوت است و عن العیون حسنوا القرآن باصواتکم فان الصوت الحسن
یزید القرآن حسنا و عموم هذا التعلیل لعموم الخبر ان الله جمیل یحب الجمال کما تری یدل علی ان کل ما یوجب حسن القرآن
یستحب مراعاته فی القرائة و من المحسنات الحزن فی الصوت و عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان علی بن الحسین علیه السلام احسن
الناس صوتا بالقرآن و کان السقاؤن یمرون فیقفون ببابه یستمعون قرائته و عن ابی الحسن قال علی بن محمد
النوفلی ذکرت الصوت عنده فقال ان علی بن الحسین علیه السلام کان یقرء القرآن فربما مر به المار فصعق من حسن صوته و ان
الامام لو اظهر من ذلک شیئا لما احتمله الناس من حسنه و اینکه صوت علی بن الحسین مردمان را شیفته و دسته دسته در
خانه خود محبوس مینمود نها از جهة این بود که آنحضرت عین الحزن و منبع البکا بود انصاف کنید که اگر کسی را هزار هزار اهل علم و عصمه
آنحضرت وارث شود هر کسی را که نظر او بیفتد از دیدن او گریه میکرد چه جای اینکه مشغول قرآن خواندن شود آنحضرت خود مرد
تعلیم خوانی حضرت یعقوب پیغمبر پسر پیغمبر بود دوازده پسر داشت یکی را گم کرد و از فراق او کور شد حال آنکه میدانست که
زنده است هیچ کوند طاقت نیارم که بچشم خود هفتاد و دو تن از یاران و برادران و اعمام و اصحاب را با پدر بزرگوار مردم
کشته و بخون خود آغشته دید سبحان الله با این همه همین امام را با غل و زنجیر کشیده تا شام بردند و هکذا حضرت یوسف را دست
بسته بطرف مصر بردند او را دند بعد از آنکه حضرت یوسف را برادران او بچاه انداختند یهودا را عادت این بود که هر روز
یکبار بسر چاه آمدی یوسف را از زاد طعام دادی یکروز بر سر چاه آمد او را ندید جواب نشنید پس بطلب یوسف در میان کاروان
مصر شد او را نزد مالک بن ذعر خزاعی یافت برادران را خبر کرده نزد مالک آمدند و گفتند این غلام ماست گریخته مالک
گفت این عیب او را بچند میفروشید گفتند هرچه میخواهید بدهید بشرط آنکه او را از این ولایت بیرون برید غل در گردنش
نهید دست و پایش در زنجیر کشید که گریزپاست و او را گرسنه و تشنه بدارید که غلام متکبر و سرکش است تا رام گردد پس معرض

بیع او ند مالک گفت من زر ندارم که بقیمت شما بخرم بنده ام و بامن و زنی چند ناشته ماند گفتند هرچه دارید بدهید پس یوسف را بست
و بفروختند بهای اندک که از هفده درهم بود بعضی گویند بیست درهم هر برادر دو درهم برداشتند از ابو عبد الله مرویست زاده
که هجده درهم بود یهودا از آن چیزی برنداشت دنیا نگاران که چنین جفا فروشند چنین جنسی چنین ارزان فروشند دیده
گنج سعادت ناخردمند ستاند و کینه گوهر چند در خبر آمده که روزی یوسف در آینه نگاه کرد جمال خود را دید از
ان تعجب نمود با خود گفت اگر بنده بودمی بهای من خیر بنمودی جزیر حقتعالی از سبیل امتحان بخس را با او نمود پس در اول
بار که مالک او را بخرید به هفده درم برادران خواستند غل و زنجیر کشند یوسف چون چشمش بر اینها افتاد فغان برداشت مالک
گفت ای غلام بندگان گریزپا را از غل و زنجیر گریز نیست یوسف گفت ای مالک من از غل و زنجیر شما نمیترسم بلکه از خجالت مرا
میاید که خدایتعالی با بنده را گوید که بگیر این بنده عاصی و غل در گردن او نه که گردن از اطاعت ما پیچیده مالک از این گفتار
متعجب شد آهسته گفت ای پسر هرچه مرا در نظر خواجگان بنده میکنم بعد از غیبت ایشان از نظر ایشان بردارم سخن
را هیچ بر یوسف ننهادند بگردن بند ننهادند حضرت یوسف دیگر بار فغان گریه کرد مالک گفت ای غلام
چرا میگریی گفت ای مالک تحمل بار فراق ندارم ستوری ده تا بروم فروشندگان خود را ببینم و با ایشان وداع کنم مالک
گفت ای غلام من از ایشان مهر و محبتی ندیدم گفت اگر ایشان را از من نفرت است مرا با ایشان الفت است و اگر ایشان مرا دوست
نمیدارند من ایشان را دوست میدارم تو کرم فرما و ایشان را بگو تا توقف کنند مالک آواز داد که ای جوانان آهسته باشید
که این غلام میخواهد که از شما بحل طلبد یوسف در زنجیر کشان نزد برادران آمد گفت ای عزیزان هرچه کردید تحمل کردم
توقع دارم که در وقت گریه پدرم را تسلی دهید و بهر نوع توانید مراعات او کنید و هر کدام که یهودا نام دارد در یوسف را در
کنار گرفت و گفت ای جان برادر مرا بنده باش و کار بخدا باز گذار و وداع نموده قافله بار کرده در حضور برادران یوسف را
با پلاس و غل بر شتر بستند غلامی زشت روی بر آن که بقلوس نام داشت موکل نمود و کاروان بجانب مصر روان شد سحرگاه
بمقابر ال اسحق رسیدند یوسف در نگریست قبر مادر خود دید بی اختیار خود را از شتر در انداخت و عبرات چون
باران نیسان بر رخسار غم آثار ریختن گرفت و آواز داد که ای مادر مهربان سر بردار و فرزند خود را اسیر بین که غل بگردن و
زنجیر در پا و پلاس در گردن کشیده به بند بجز افروخته اما چون و زد و وحش گشت و غلام که موکل یوسف بود در
نگریست یوسف را بر شتر ندید باز پس دوید او را دید که بر سر قبری نشسته ناله و زاری میکند بسیار بر هم خاک آن روی به
غضب طپانچه بر صورت یوسف زد که بر زمین افتاد از گوش خونش جاری شد خون آلوده شد گفت که تو گریز پایی یوسف از
درد بنالید که غلغله در ملکوت افتاد و الغو بحر رحمت الهی بتلاطم آمد در معنی اشعار که این مظلوم فرزند پیغمبر

ملتسکبار و بهمین سبب شد که نشنید بر خطاب ملک رباح که بادهای غضب الهی بوزید و غبار سیاه و صاعقه غضب ابر در هوا پیدا شد
و بملک زلزال که ارکان ارض را بزلزله در آورد و با مین وحی که ای جبرئیل پیش این قافله را بکیر پس جبرئیل خادم حسین بحسب
الامر پیش قافله فرود آمد پس بر روی زمین زد بالهای عظیم و ابرهای سیاه در هوا ظاهر شد از شدت بادها و تراکم ابرها
ظلمت اهل قافله یکدیگر را نمیدیدند چون خود مایوس شدند تغیر کلی در عالم پدید آمد و در الفور دست نقلوس خشک شد یعنی
عظیم بحلق او پیچید ما للتغیر بازار و بکری اهل قافله تامل کنید تا چه ظلم از شما صادر شد که باین عقوبت مبتلا شدیم
اِنَّ اللهَ لا یُغَیِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتّی یُغَیِّرُوا ما بِاَنْفُسِهِمْ غلام گفت شما را این بلا بواسطه عمل قبیح من رسید و داد مکه چون ظاهر چه
بر روی غلام کشف شد داستان رحمت نموده بود بنا بر این کرد و لب بجنبانید احوال من بدین سان و احوال عالم متغیر
شد پس همه قدم مبارک حضرت یوسف افتادند استغاثه تمام کرده از تقصیر ایشان بگذرد از مظهر الهی قبول نمود و بقبله
دعا او را از حضرت جناب الهی التماس فرج ایشان نمود فی الفور متوجه هوا گشت پس آفتاب ظاهر شد زمین قرار گرفت
ما اللهم چون مشاهده این کرامات نمود دست غلام گرفت نزد صید بود رخواستی قصاص و تادیب نمود حضرت فرمود ما از
اهل بیت کرم و احسانیم در جزا بکذار از جز عفو چیزی دیگر نداریم و دست غلام بجهت نقلوس غلام بر باشند بحالت اولی
عوض بود بعد ظهور این کرامات علی و معجز از یوسف باشند و شجاعتها نفیس مطلع داشتند ای شیعه از شما می پرسم ولا
و اطفال و خواهران امام حسین علیه السلام پیغمبرزاده بودند تا چه سر داشته که روز عاشورا اطفال صغیره حسین سکینه مظلومه
خود را بعشر پاره پاره دید اند اخت و ببدن خاک پدر چسبید چنانکه بر زاری و بقراری و نوحه نمود ملائکه آسمانها بناله
میامد بعضی این خبر را تمام ذکر کرده در بیت الاحزان پس این یتیمه مدید زانوی ادب در پهلوی نعش پدر پاره پاره پدر
نشست فاِنْضَرّ بِکَفِهِ وَ کَفُّ نَحْرِهَا آه آه اول کار که کرد این بود که بازوی پدر خود دو جراحت سید الشهید بر داشت
در دامن خود گذاشت پس گاهی دست بر زانو میکرد و گاهی بازو او را میبوسید تارة تضع اصابعه علی فوادها و
تارةً عَنها آه آه و اویلا نمیدانم کدام شیعه این کلام را میتواند بشنود و خود را از گریه معاف دارد پس این طفل دست
خود را بلند کرده از خون پدر رنگین نمود و کفی از خون بر گرفت و بر سر و صورت و گیسو و زلف خود میمالید و میگفت ای
پدر بزرگوار بکشتن تو دوش گریه بختیها شماتت کنندگان و خوشحال و خنک گردید دلهای عداوت کنندگان
یا ابتاه بنی امیه در این کوچه کرد النار بتیمی پوشانیدند و بر کام من شربت ناگوار اسیری ریختند حال آنکه من طفلم و تاب این
بار گران ندارم یا ابتاه اِذا اَظْلَمَ اللَّیْلُ فَمَنْ یَحْمی حِمائی وَ اِنْ عَطِشْتُ فَمَنْ یَرْوی ظَمائی یا اَبَتاه اُنْظُرْ اِلی رُؤُسِنَا الْمَکْشُوفَة
وَ اَکْبادِنَا الْمَلْهُوفَة وَ اِلی عَمَّتِیَ الْمَضْرُوبَة وَ اُمِّی الْمَنْهُوبَة و در حدیث وارد شده است که سکینه خاتون امثال این کلمات می

فرمود پس هر کس که در اطراف او بود سیلاب اشک از دیده روان مینمود پس ملعونی داخل قتلگاه شد و گفت ای عمر امر منادی از جانب
ابن سعد فرباد میزند که اسیران را از قتلگاه شهید بیرون کنید کوچ نمود و روانه شوید پس این خبر بر چشم سواشوم برویم آه آه
اطفال بهمین نگریه که اینسخن راست یعنی موکل خواهد آمد گفت بالله یا هذا اَنْتُمْ مُقیمُونَ الْیَوْمَ اَمْ راحِلُونَ جواب داد که امروز روانه
ایم آن طفل فرمود که ایمرد حالا که روانه اید سمار اینهمه زنان اسیر کافی نیست مرا واکذارید که در نزد پدرم بمانم که من بیتیمم کم قوت
و کوچکم و قدرت سواری ندارم اگر چنین کنی عجب عمل خیر و ثوابی کرده فَاِنْ کُونی آبکی عِنْدَهُ وَ الّذی وَ اسْتَاْنِسُ بِهِ فَاِنْ
مُتُّ فَقَدْ سَقَطَ عَنْکُمْ دَفْنی پس آن ملعون راضی نشد بماند و او را نمیمنود در کتاب مصباح المعصومین وارد است که روزی ام
اِنَّ سُکَیْنَة اِعْتَنَقَتْ جَسَدَ الْحُسَیْنِ ع فَاجْتَمَعَتْ عِدَّةٌ مِنَ الْاَعْرابِ حَتّی جَرُّوها عَنْهُ اَلا لَعْنَةُ اللهِ عَلَی الْقَوْمِ الظّالِمِینَ

مجلس یازدهم بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ قالَ اللهُ تَعالی فَمَنْ شَهِدَ مِنْکُمُ الشَّهْرَ فَلْیَصُمْهُ وَ مَنْ کانَ مَریضًا اَوْ عَلی سَفَرٍ
فَعِدَّةٌ مِنْ اَیّامٍ اُخَرَ پس هر که حاضر باشد از شما ای مکلفان یعنی مقیم بلد بود در ماه رمضان یا هر که مشاهده کند از شما
هلال شهر را پس باید که روزه دارد و تعلیل از این جهت تا کید امر افطار مریض و مسافر کرده آن شهر فرماید هر که باشد
بیمار بر وجهی که صوم موجب خوف زیادتی آن شود در کمیت و کیفیت و در سفر بود که بحد مسافت رسیده باشد و سفر معصیت نباشد
پس بر اوست قضای روزهای که در سفر یا مرض افطار کرده باشد از ایام دیگر و میتواند بود که تکرار این جهت آن باشد
که مریض و مسافر از جمله کسانی اند که مشاهده هلال شهر رمضان میکنند پس بجهت تخصیص حکم فمن شهد بغیر مریض و
مسافر تکرار این فرمود یا بجهت فرض آن و علت توهم نسخ آن چنانکه فرض او منسوخ شد و مؤید اینست حدیث لَیْسَ مِنَ الْبِرِّ
الصِّیامُ فِی السَّفَرِ و اینمذهب امامیه است و مخالفین بر آن باشند که این رخصت است او نزد اهل خلاف اختلاف در آنکه صوم افضل یا
یا فطر و قضا آن علما امامیه را اختلاف است که تتابع شرط است یا نه بعضی قائلند بتتابع از امیر المؤمنین و شعبی و ابن عمر
روایت کرده اند که یقضی کافات متتابعًا و اکثر بر تخییر ند میان تفریق و تتابع و ابن اصحّ بجهت عدد لا للفظ قرآن
بر آنکه وجوب قضا مخصوص است نزد اکثر اصحاب ما بر آنکس که مرض او استمرار نیابد تا بر مضان دیگر اما هر که مستمر شد
باشد مرض و قضا از او ساقط است و اما کفاره بدل عوض قضا آن از برای هر روز مد بدانکه در این ماه دو حرمت است حرمت ماه
رمضان و حرمت قرآن که شَهْرُ رَمَضانَ الَّذی اُنْزِلَ فیهِ الْقُرْآنُ و ازاد و عصمت است عصمت از شیطان و عصمت از نیران کما فی الحدیث
تُصَفَّدُ فیهِ مَرَدَةُ الشَّیاطینِ وَ تُغْلَقُ فیهِ اَبْوابُ النّیرانِ و دو نعمت است فتح الجنان و روح الجنان در این ماه درهای
بهشت را بکشایند و دلها را راحت دهند و دو برکت است برکت نور و برکت سحور که اِنَّ فِی السَّحُورِ بَرَکَة و سحور خوردن در سحر
هر شب ماه مبارک مستحب است و از حضرت رسول منقول است که ترک نکند امت من سحور خوردن را اگر چه بیک دانه خرما باشد

ونیز از آنحضرت منقولست که حقتعالی وملائکه صلوات میفرستند بر آنها که استغفار کنند در سحرها و سحور میخورند اگرچه
بیک شربت آب باشد و بهترین سحورها قاووت و خرما و نیز فرمود که سحور بخورید اگرچه جرعه آبی باشد خدا صلوات و رحمت میفرستد
بر سحور خورندگان و از حضرت صادق منقولست که هر که سوره انا انزلناه در وقت سحور و در وقت افطار بخواند در ما بین این دو حالت ثواب کسی
داشته باشد که در راه خدا شهید شده باشد و در خون خود غلطیده باشد و گفته اند که اگر نیت روزه را بعد از سحور خوردن
بکند بهتر است و از اول شب تا آخر شب نیت میتواند کرد و همینکه مبدا اند و قصد کرد که فردا روزه بگیرد از برای خدا بس است
الحاصل در این ماه دو هدیه است یکی آنکه خواب روزه دار را عبادت نویسند و خاموشی او تسبیح که نوم العباد وصمته تسبیح و دو
فرحت است یکی نزد افطار و دیگری نزد لقاء ملک جبار که للصائم فرحتان فرحة عند الافطار وفرحة عند لقاء الملک
الجبار و در روایت سلمان فارسی وارد شده که پیغمبر فرمود در این ماه چهار خصلت را مرعی دارید دو خصلت است که خدا را
راضی کردانید با آنها یکی خدا را خشنود ساختن بگفتن اشهد ان لا اله الا الله دوم استغفار کردن و دو خصلت دیگر است
که شمارا از آن گزیری نیست اول آنکه از خدا بهشت را بخواهید و از دوزخ پناه ببرید و ابو سعید خدری گفته که رسول خدا
فرمود که هر که شبی از شبهای ماه رمضان نماز کند حقتعالی بهر سجده هزار و هفتصد حسنه برای او بنویسد و از برای او در بهشت
عمارتی بنا کند از یاقوت سرخ که از هفتاد در باشد از زمرد و یاقوت و چون بکیرد از ماه رمضان روزه دارد هر گناه که کرده
باشد خدا بیامرزد و کفاره گناهانش بود تا ماه رمضان دیگر و بهر روزی که روزه دارد کوشکی در بهشت برای او بدهد
که آن کوشک را هزار در باشد از زر و برای او هفتاد هزار فرشته از بامداد تا شبانگاه استغفار نمایند و بهر سجده که کند
خواه در شب و خواه در روز درختی در بهشت بوی دهند که سواری در سایه آن درخت پانصد سال سیر نتواند کرد و کعب
الاحبار گوید حقتعالی وحی کرد بموسی که من بر ذمه ماه رمضان بر بندگان خود فرض کرده ام هر که او نزد من آید در
صحیفه عمل او ده ماه رمضان بود او از جمله محسنان باشد و اگر در صحیفه او بیست ماه بود از جمله ابرار باشد و اگر کسی سی ماه رمضان
بوده باشد نزد ما پایه او از پایه شهید برتر بود ای موسی چون ماه رمضان در آید جمله عرش را امر میکنم تا از عبادت خود باز
ایستند و گوش بدعای روزه داران کنند تا هر گاه که ایشان دعا کنند آمین گویند و من سوگند خورده ام که دعای
ایشان را رد نکنم موسی گفت یا رب خدایا من در الواح تورات امتی می بینم که در ماه رمضان برای تو عبادت کنند و تو گناه گذشته
ایشان را بیامرزی انهار الله من کرهان حقتعالی فرمود ایشان امت محمدند و ایشان را از سایر امتان افضل تر اگر هیچ امتی بکیرد را
نباشد الحمد لله علی ذلک از جمله فضایل علی بن ابیطالب که این ثوابها بجهت محبت و مودت آنحضرت خواهد رسید ا
فی المجالس عن ابن عباس قال صعد رسول الله المنبر فخطب واجتمع الناس الیه فقال یا معشر المؤمنین ان الله

عز وجل اوحی الی انی مقبوض وان ابن عمی علیا مقتول وانی ایها الناس لخبرکم خبرا ان عملتم به سلمتم وان ترکتموه
هلکتم ان ابن عمی علیا هو اخی ووزیری وهو خلیفتی وهو المبلغ عنی وهو امام المتقین وقائد الغر المحجلین
ان استرشدتموه ارشدکم وان تبعتموه نجوتم وان خالفتموه ضللتم وان اطعتموه فلله اطعتم وان عصیتموه
فلله عصیتم وان بایعتموه فلله بایعتم وان نکثتم بیعته فبیعة الله نکثتم ان الله عز وجل انزل علی القرآن و
هو الذی من خالفه ضل ومن ابتغی علمه عند غیر علی هلک ایها الناس اسمعوا قولی واعرفوا حق نصیحتی ولا
تخلفونی فی اهل بیتی الا بالذی امرتم به من حفظهم فانهم حامتی وقرابتی واخوتی واولادی وانکم مجموعون
ومسائلون عن الثقلین فانظروا کیف تخلفونی فیهما انهم اهل بیتی فمن اذاهم اذانی ومن ظلمهم ظلمنی ومن اذلهم
اذلنی ومن اعزهم اعزنی ومن اکرمهم اکرمنی ومن نصرهم نصرنی ومن خذلهم خذلنی ومن طلب الهدی فی غیرهم فقد کذبنی
ایها الناس اتقوا الله وانظروا ما انتم قائلون اذا لقیتموه وانی خصم لمن اذاهم ومن کنت خصمه خصمته اقول قولی
هذا واستغفر الله لی ولکم از جمله فضائل خامس آل عبا در کتاب بحر بیان از کنز الغرایب نقل کرده که روزی جناب فاطمه
زهراء از برای دو نور دیدگان خود جامه نو دوخته بود در بر ایشان پوشانید و ایشان از آن جامه حسن بزرگوار خود
فرستاده بود جناب رسول خدا آن دو نور دیده را ابکار کرفته ایشان را میبوسید ناگاه نگاهش بر جامه امام حسین
افتاد دید که بر آن جامه او سیاهی اثر کرده در کلوی نازنینش خطی پیدا آمده بخاطرش نگران کردید فی الحال تکمه
جامه اش را کشود و چون رسول خدا تکمه را کشود با آن خط نگاه میکرد محزون میشد در حال جبرئیل نازل شد یا الهی را
در رسانید گفت یا رسول الله این خط از آن دیدی که بر تن حسین متحمل نشده در زیر باشد که با خنجر بدان همین موضع میبرند
و با تیغ کین سر نازنین حسین را از بدن جدا کنند پس آنجناب از شنیدن این کلام جانسوز بموافقت جبرئیل بر عزای حسین
گریه کردند در آن حال فاطمه زهراء داخل کردید دید که پدر کریه میکند عرض کرد یا ابتا دیده مبارکت هر کز کریان
مبادا پدر سبب گریه شما چیست فرمود ای فاطمه بتو میگویم بشرطیکه خاطر تنگ نکردی و سر خود را انکه اینک جبرئیل
خبر آورده است که حسین در کربلا با تیغ اهل جفا شربت شهادت خواهد نوشید و اعضای مبارکش بضرب شمشیر و تیر و نیزه
پاره پاره خواهد شد جناب فاطمه زهراء چون این خبر را شنید خود را بر خاک افکند عرض کرد یا ابتا این مصیبت در چه
وقت واقع میشود حضرت فرمود یا فاطمه در وقتی که شهر ... میشود که هیچیک از من و تو و پدر و برادرش حاضر نیستیم
فاطمه زهراء گریست و به پیغمبر خدا عرض کرد یا رسول الله مرا حسرت است که ما در حیات خود تعزیه حسین برپا کنیم فرمود
بکن پس اول امر کرد که در حجرها پردهای سیاه آویختند و صورت قبری درست کردند و دستار بر دوش و قبر کشیدند و زنان بنی هاشم

مجلس

حبر فرستاده اقربا و خویشان غیر از حسین خاص شو... نان همه و بخانه فاطمه زهرا ملک اشنند دیدند که فاطمه میگریست و
میگفت ای شهید مادر ای غریب مادر ترا در صحرای کربلا تشنه شهید میکنند من غسلک یا حبیبا و من دفنک یا قرة
عینا من جائک بالحنوط یا ولداه من اتی بالاکفن یا حسین من قال الصلوة مات الغریب من صلی زن نبی هاشم همه
مقنعه از سر کشیدند فریاد و اغربیاه و احسیناه بر آوردند الا لعنة الله علی القوم الظالمین مجلس شانزدهم

بسم الله الرحمن الرحیم قال الله تعالی فمن شهد منکم الشهر فلیصمه ومن کان منکم مریضا او علی سفر فعدة من ایام
اخر بدانکه اصل کلام فمن شهد فیه فلیصمه است لکن در اول وضع مظهر در موضع مضمر شد بجهة تعظیم و نصب شهر بظرفیت
است و جار و نصب ضمیر بنابر توسع بنابر آن معنی این باشد که هر که مشاهده کند هلال رمضان را باید که روزه دارد یا
الشهر مفعول به خواهد بود بر حذف مضاف کقولک شهدت الجمعة ای صلاتها و صاحب کنز در تفسیر این آیه فرموده که فمن
شهد عام است و باحادیث صحیحه متواتره مخصوص شده بکسی که او را شرایط وجوب صوم حاصل باشد از بلوغ و عقل
و خالی بودن از حیض و نفاس و بعد از ان گفته که الشهر هادر فلیصمه هر دو منصوبند بظرفیت و مریض هم مشاهده
هلال میکنند و حال اینکه صوم بر ایشان واجب نیست و جواب از این گفته اند که هر دو بذکر مخصوص شده اند که آیه بعینها و لاحقه اما
شامل حایض و نفسا نیز هست و جواب آن این است که عموم آن باحادیث و روایات صحیحه متواتره خاص گشته بغیر ایشان انتهی کلامه
فی المجمع و ذکر ذلک الآیة تاکیدا للامر و انه عزیمة لا یجوز ترکه و از کتاب خصال منقول است از حضرت رسول که ان الله تعالی اهدی
الی و الی امتی هدیة لم یهدها الی احد من الامم کرامة من الله لنا قالوا و ماذلک یا رسول الله قال الافطار فی السفر و التقصیر
فی الصلوة فمن لم یفعل ذلک فقد رد علی الله هدیته ای عزیزان بیدار باشید این ماه شریف وقت توبه است الا ای تائب
و توبوا الی الله من ذنوبکم زمان مغفرت است ای طالب و ان نا ایمن است ای راغب بی بدبختیکه شقی و بند علی کسی است که محروم
کرد از آمرزش خدا در این ماه عظیم و مقبول نفرین جبرئیل امین و امین رسول رب العالمین کرد و چنانکه چون جناب رسول
خدا از سفر حجة الوداع مراجعت کرده بمدینه تشریف میاوردند در منزل غدیر خم از پروردگار عالمیان خطاب با جناب
رسید که باید امیر مؤمنان علی را وصی و جانشین خود قرار دهی چنانکه در محل خود مرقوم کردید حضرت فرمود تا از جهاز
... منبر بلندی ساختند که سه پله داشت پس حضرت رسول بر پله اول منبر رفت و فرمود الهی آمین بر مرتبه دوم رفت و فرمود الهی
آمین ... بر سیم چنین ... تکرار نمودند اصحاب عرض کردند یا رسول الله دعا کنید که بود که شما آمین میگفتید حضرت
فرمود که چون پا بمرتبه اول نهادم جبرئیل گفت یا رسول الله از رحمت حق بی نصیب باد کسیکه نام ترا شنود و بر تو صلوات
نفرستد من گفتم آمین چون پا بمرتبه دوم نهادم جبرئیل گفت یا رسول الله از رحمت حق بی نصیب باد کسیکه با والدین خود

بدی کند و عاق گردد من گفتم آمین چون پا بمرتبه سیم نهادم جبرئیل گفت از رحمت حق بی بهره باد کسیکه در یابد ماه رمضان را و تمام نشود
او بکند و گناهان او ... من گفتم الهی آمین فمن لم یغفر له فی شهر رمضان ففی ای شهر یغفر له گویا از مضمون این فرمو...
مفهوم میشود که اگر شخصی در این ماه مغفور نشد دیگر او را مغفرت نیست مگر در ماه رمضان آینده و قال اذا تاب العبد
توبة نصوحا احبه الله فستر الله علیه فی الدنیا و الآخرة فقلت و کیف یستر علیه قال ینسی ملکیه ما کتبا علیه
من الذنوب و یوحی الی جوارحه اکتمی علیه ذنوبه و یوحی الی بقاع الارض اکتمی ما کان یعمل علیک من الذنوب فیلقی الله
حین یلقاه و لیس شیء یشهد علیه بشیء من الذنوب خدا رب الرحیم و بئس العبد العاصی اللئیم و هو جل جلاله
یدر علیه سحائب الرحمة و الرافة من الصحة و العافیة و الامن و الکفایة و النعمة و البرکة و الاولاد و العز بحیث لا
تعد و لا تحصی و هو یعصیه معصیة فی السر و العلانیة و الظاهر و الخفیة من الصغیرة و الکبیرة لا نهایة لها و لا
غایة لعل هذا العمل القبیح ان ساء الله لا لجرأة و جسارة بان الله تعالی نعوذ بالله لا یعلم و لا یبصر عمل العبد
و فعله و هو یعلم خائنة الاعین و ما تخفی الصدور او بانه لا یقدر و لا یتمکن له علی ان یعذبه و یادبه و یقهر
بل هو قادر علی ان یقلع وجود العبد العاصی من سهرة الارض فی لحظة بل فی ان من الآنات بل تغلب علیه وساوس
النفسانیة و هواجس الشیطانیة و یقول الهی فلو اطلع الیوم علی ذنبی غیرک ما فعلته و لو خفت تعجیل العقوبة
لاجتنبته لا لانک اهون الناظرین الی و اخف المطلعین علی بل لانک یا رب خیر الساترین تستر الذنب بکرمک
و تؤخر العقوبة بحلمک این فضلک العظیم این منک الجسیم این احسانک القدیم این کرمک یا کریم ایها الاخوان
ان شئتم ان یقبل الله توبتکم فأتوا بابوابها الا من ظهورها فان بابها معرفة رتبة الولایة و الوصایة التی
لا تنال بها الا بالورع و التقوی فی کتاب الانوار عن تاج الدین عن ابن عباس قال کان رسول الله ص فی مسجده
مجلسه و کان عنده جماعة من المهاجرین و الانصار و اذا نزل علیه جبرئیل و قال یا محمد الله یقرئک السلام و یقول
لک احضر علیا و اجعل وجهک مقابل وجهه ثم عرج جبرئیل الی السماء فدعا رسول الله ص علیا فاحضره و
جعل وجهه مقابل وجهه فنزل جبرئیل ثانیا و معه طبق فیه رطب فوضعه بینهما ثم قال فکلا ثم احضر طشتا
و ابریقا فقال یا رسول الله قد امرک الله ان تصب الماء علی ید علی بن ابیطالب فقال له علی ع یا رسول الله
انا اولی ان اصب الماء علی یدیک فقال له یا علی ان الله سبحانه امرنی بذلک و کان کلما صب الماء علی یدی
علی بن ابیطالب لم یقع منه قطرة فی الطشت فقال علی ع یا رسول الله انی لم ار شیئا من الماء یقع فی الطشت فقال
رسول الله ص یا علی ان الملائکة یتسابقون علی اخذ الماء الذی یقع من یدیک فیغسلون به وجوههم للتبرک به

ای شیعه الموالی فی هذا اینا ابقون الملائکة علی اخذ الماء لیتبرکوا به اما فی یوم العاشورا ایدینا رعون بنی امیة
علی غیر مرة بقتل ولد علی بن ابی طالب و نهب رحالهم و سبی نسائهم و هتک حرمهم بروایت ملعونان کروه بیشو
رو نموده بدن برهنه نمودن آن مظلوم پیراهن منور آنحضرت را اسحق حضرمی از بدن انور بیرون آورد و چون اینکه زیاده
از یکصد و چهل زخم ضربت تیر و نیزه و شمشیر بران بود آن لعین آن پوشید بخوره برص مبتلا گردید و موی او
ریخت و زیر جامه مطهر آنشاه بی یاور را بحر بن کعب تیمی از پای شریفش بیرون آورد و دندان بد بخت شریر زمین گیر شد
و عمامه مبارک آن حضرت را حبش بن مرثد حضرمی و یا جابر بن یزید ازدی در سر خود نهاد و ابتر گردید ولما قتل
الحسین علیه السلام رجل ملعون سلب ثوبه العتیق الذی کان علیه تحت ثیابه الجدیدة لئلا یرغب الیه احد فترکه
عریانا مجردا فی العراء فوق الرمال الرمضاء فشلت یداه فی الحال و نعلین او را اسود بن خالد برداشت و قطیفه خز را
قیس بن اشعث برد و زره را آن مظلوم عمر بن سعد برد و شمشیر آنرا جمیع بن خلق اودی برد و چون آن بزرگوار را
برهنه کردند بر پشت آن جناب اثر پینه ها دیدند و از امام زین العابدین از سبب آنها سوال کردند در جواب فرمود
که از بس شبها بار ها بر دوش مبارک خود بخانه بیوه زنان و یتیمان میبرد بر پشت مبارکش پینه ها کرده ای ناله کنندگان غم و
مصیبت همین برهنه کردن کجا میرسد بحزن و غمیکه بجدل بن سلیم کلبی از نسل کسری بر قلبها شیعیان وارد نمود که
تا قیامت فراموش نخواهد شد آن اینست که ایمان میگوید که من در میان قتلگاه بودم شنیدم که منادی ندا میکرد
که فرزند رسول خدا را برهنه میکنند پس من دیدم که چیزی از لباسهای او را بغارت نبرده ام چون بسر نعش بسر او
رسیدم دیدم که همه لباسهای او را برده اند چیزی که توان بغارت برد ندارد الا انگشتری در انگشت مبارکش من هر چند
سعی کردم از انگشت او در آورم چون انگشتهای آنحضرت از کثرت جراحت ورم کرده بود نتوانستم که بیرون آورم پس آن
ملعون میگوید که من خنجر خود را کشیدم اول انگشت آن مظلوم را قطع کردم پس انگشتر را بغارت بردم و قتیکه مختار
علیه الرحمه آن بد گهر را گرفت فرمود با ساطور دفعه بدفعه شانه او را بریدند و پاهای او را کوبیدند و اعضای او را منفصل
کردند پس او را گرفته دست و پای او را بریدند و آن ملعون در میان خون خود میغلطید تا بجهنم واصل شد الا لعنة الله علی
القوم الظالمین **مجلس هفدهم** قال الله تعالی یرید بکم الیسر ولا یرید بکم العسر ولتکملوا العدة ولتکبروا
الله علی ما هدیکم ولعلکم تشکرون میخواهد بشما آسانی یعنی حکمت و مصلحت او مقتضی آنست که در حین مرض
و سفر شما را بروزه داشتن تکلیف نکند نمیخواهد بشما دشواری را جرم مسافر و مریض را رخصت افطار داد و میخواهد
که تا شما تمام کنید روزهای ماه رمضان را یا ایامی را که در آن بعذر مرض و سفر افطار کرده اید میخواهد که بزرگی یاد کنید

خدارا

خدا را یا تکبیر گویید در شب عید فطر از وقت دیدن هلال تا روز و از اول روز تا وقت ادای نماز عید بر آن راه نمود شمارا
بصوم و تا مگر که شما شکر گویید بر نعمت تیسیر یا ایجاب ثواب روزه و ذکر او بدانکه این کلام جواب سوال مقدر است
سوال آنست که چون فرض صوم از مسافر و مریض ساقط است پس چرا قضای آن بر ایشان واجب شد حقتعالی جواب داد بانکه
غرض از افطار در حین سفر و مرض آسان است در باب ایشان و آیه شریفه دلیلست بر بطلان قول مجبره زیرا که حقتعالی فرموده
که من مرید بعضی از افعال مکلفانم که آسانست و کاره بعضی از آنم که عسرست و هر گاه حقتعالی مرید عسر نباشد پس تکلیف
ما لا یطاق نباشد بطریق اولی و دلیل ثانی آنکه تعالی امر بقوله اقیموا الصلوة و نهی بقوله ولا تقربوا الزنا فالامر بشیء
یستلزم ارادته ضرورة والنهی عن الشیء یستلزم کراهته ضرورة فالباری تعالی مرید و کاره و هو المطلوب لان کراهیته تعالی
هی علمه باشتمال الفعل علی المفسدة الصارفة عن ایجاده کما ان ارادته هی علمه باشتماله علی المصلحة الداعیة الی ایجاده
ای عزیز برادر بعد از آنکه منظور خدا شد اینست که در هر مقام و در هر کار امر خود را بر تو سهل و آسان نموده و چاره هر
دشوار بر تو نشان داده است آن کردن کشتی چرا قال علیه السلام ایها الناس ان انفسکم مرهونة باعمالکم ففکوها بالاستغفار
وظهورکم ثقیلة باوزارکم فخففوا عنها بطول سجودکم واعلموا ان الله اقسم بعزته ان لا یعذب المصلین والساجدین
ولا یروعهم بالنار یوم یقوم الناس لرب العالمین فرض است دادن یعنی چه جد و جهد کنید بلکه خود را در زمره آن
کسان نمایید که امیر المومنین فرموده است قال علیه السلام من عرف الله و عظمه منع فاه من الکلام و بطنه من الطعام و عنی
نفسه بالصیام والقیام قالوا بآبائنا و امهاتنا یا رسول الله هؤلاء اولیاء الله قال ان اولیاء الله سکتوا
فکان سکوتهم فکرا و تکلموا فکان کلامهم ذکرا و نظروا فکان نظرهم عبرة و نطقوا فکان نطقهم حکمة و
مشوا فکان مشیهم بین الناس برکة لولا الآجال التی قد کتبت علیهم لم تستقر ارواحهم فی اجسادهم خوفا من
العذاب و شوقا الی الجنة فرمودند که هر که شناخت حضرت عزت را چنانچه حق شناختن اوست و مرتبه عظمت و بزرگی
او را بیاد آورد باز میدارد دهان خود را از سخن کردن و شکم خود را از خوردن طعام و بتعب میدارد نفس خود را به
روزه داشتن در روز و نماز کردن در شب حاضران مجلس گفتند فدا باد پدران و مادران ما ای رسول الله اینجماعت اولیاء
الله اند حضرت فرمودند بدرستیکه اولیاء الله خاموش میباشند خاموشی ایشان فکر است و چون بسخن در میایند کلام
ایشان ذکر حقست و چون نظر بچیزی کنند نظر ایشان عبرت که بآن اعتبار میگیرند از ملاحظه مصنوعات الهی و چون
بنطق در میایند نطق ایشان محض حکمت و بنیاد مصالح مردم در معاش و معاد است تا از آن انتفاع یابند و چون براه
در میایند رفتار ایشان در میان مردم متضمن حصول خیر و برکت است اگر نبود ایشان را اجل مقدر که تا آن نرسد از بدن ایشان

کرد

کرفتار نندکان ابدان میباید بود هر اینه قرار میکرفت و همه ایشان در بند نهان از غایت برش عذاب الهی و شوق ثواب غیر متنا
با متلون انیست تا بنکه بمقام عالی رسیدند اکنون انها را از سیطره بوانسیه اند که عمر خود را اکبر سنگی و تشنگی کذرانیده و بروزه کرفتن
روزها نموده را با تمام رسانیده و صباح کرامات کشند چنانچه از زهرة الریاض منقولست که حضرت ابراهیم کریه مهمان طعام نه
میخورد تا چون روزه داشت بی مهمان افطار نکرد و دو روز روزه داشت چون وقت افطار شد تجسس بسیار کرد مهمانی نیافت
و از انجهت افطار نکرد و فردا را بمهمان چهار روز کرفت و در شب دوم نیز مهمانی نیافت و در سیم همان منوال روزه داشت و در شب
سیم مهمانی بر خود با خود بخانه او برد با وی افطار کرد و او را از این حضور بخاطر رسید که من سه روز با همین منوال روزه
داشته ام پس و بعد رسید تمام مکرر دید که بر بیت المقدس روزه داشت آنچه خفی است آشکار کرد و چون به بیت المقدس رفت عابدی را
در آنجا یافت و با او کفت که ایا مهمان داری میداری کفت دوست دارم پس عابد کفت الحمد لله مهمان من در شب افطار بر من وارد
شد ابراهیم پرسید تو در چند شب افطار میکنی کفت در هر سه شب یکدفعه افطار میکنم ابراهیم آن شب را با وی بسر برد از وی
سوال کرد که عابدی که عبادتش از تو افزون باشد کمان داری کفت در این ملک شام عابدی که عبادت او از
من بهتر و بیشتر است نیست چون صبح شد مشغول عبادت شد چون او را ملاقات کرد با او کفت ای عابد خواهی که امشب من مهمان
تو باشم کفت چگونه نخواهم و حال آنکه مهمان هدیه خداست پس عابد کفت الحمد لله که مهمان من در شب افطار بر من وارد
کردید ابراهیم پرسید چند مدت یکدفعه افطار میکنی کفت در هر دو ماه یکشب افطار کنم و چون وقت افطار شد آهوئی بفرمان
خداوند عالمیان نمایان کردید عابد آنرا ذبح شد و کباب کشتن امر نمود و ذبح و کباب شد ایشان از آن تناول نموده
عابد دعا کرده آهو زنده شد و روانه کشت ابراهیم نیز از وی سوال کرد از کسی که عبادتش از تو افزون تر باشد در نظر
داری عابد کفت بلی در فلان مکان عابدیست که عبادتش از من افزونست ابراهیم بطلب آن عابد روانه شد و در بین راه وقت نماز
در رسید و آبی نیافت پس مار بعض ... کرد که حاضر شد و در زمین زد چشمه آبی پدید آمد ابراهیم وضو ساخته نماز بجا آورد
حقیر کوید که اکر خداوند جلیل از برای طهارت ابراهیم خلیل اینکونه آب میسر کرداینده از برای طهارت حضرت امیر المؤمنین
جبرئیل امین امر فرموده که از بهشت عنبر سرشت آب بانحضرت رسانید در کتاب مدینة المعاجز بحذف الاسناد عن انس بن مالک
قال صلی بنا رسول الله ص صلوة العصر فابطأ فی رکوعه فی الرکعة الاولی حتی ظننا انه سهی و غفل ثم رفع راسه
و قال سمع الله لمن حمده ثم اوجز فی صلوته و سلم ثم اقبل علینا بوجهه کانه القمر لیلة البدر فی وسط النجوم ثم جثا
علی رکبتیه و بسط قامته حتی تلألأ المسجد بنور وجهه صلوات الله علیه ثم رمی بطرفه الی الصف الاول یتفقد
اصحابه رجلا رجلا ثم رمی بطرفه الی الصف الثانی ثم رمی بطرفه الی الصف الثالث یتفقدهم رجلا رجلا ثم کثرت

الصفوف

الصفوف علی رسول الله ص ثم قال ما لی لا اری ابن عمی علی بن ابیطالب فجابه علی کرم الله وجهه من اخر الصفوف و هو
یقول لبیک لبیک یا رسول الله فنادی النبی باعلی صوته ادن منی فلما دنا الی تخطی الصفوف و اعناق المهاجرین
و الانصار ممتدة الیه حتی دنی المصطفی من المرتضی فقال له النبی ص ما الذی خلفک عن الصف الاول قال کنت علی غیر
طهور فاتیت منزل فاطمة فنادیت یا حسن یا حسین یا فضة فلم یجبنی احد فاذا بهاتف یهتف من ورائی و هو ینادی
یا ابا الحسن یا ابن عم النبی التفت فالتفت فاذا انا بسطل من ذهب و فیه ماء و علیه مندیل فاخذت المندیل و وضعته
علی منکبی الایمن و اومات فاذا الماء یفیض علی کفی فتطهرت و اسبغت الوضوء و لقد وجدته فی لین الزبد و طعمه
الشهد و رائحة المسک ثم التفت و لا ادری من وضع السطل و المندیل و لا ادری من اخذه فتبسم رسول الله ص فی وجهه
و ضمه الی صدره و قبل ما بین عینیه ثم قال یا ابا الحسن الا ابشرک ان السطل من الجنة و المندیل و الماء من الفردوس الاعلی
و الذی هیاک للصلوة جبرئیل و الذی مندلک میکائیل و الذی نفس محمد بیده ما زال اسرافیل قابضا بیده علی رکبتی
حتی لحقت معی الصلوة اتلومنی الناس علی حبک و الله تعالی و ملائکته یحبونک من فوق السماء لا حول و لا قوة الا بالله العلی
العظیم از برای طهارت حضرت ابراهیم آب از زمین جوشش نماید جهت طهارت امیر المؤمنین ع آب از آسمان و بهشت میاید اما در روز عاشورا
امام مظلوم را انقدر آب با من نشد که در وقت خواستن شبیه پیغمبر ص جناب علی اکبر ع لا محاله دادی تشنه او را بنماید چنانچه
در کتاب الاحزان مسطور است و در کتاب بحار و عوالم روایت شده است که آن بزرکوار با آنکه در شدت تشنگی بود یکصد و بیست نفر از
آن اشقیا را بدرک نیران فرستاد و پس از کثرت جراحت که بر بدن نازنین او رسیده بود و شدت تشنگی که بر او هجوم آورد ضعف بر او
عارض و غالب شد لهذا روانه خدمت پدر بزرکوار خود کردید و قال یا ابه العطش قد قتلنی و ثقل الحدید اجهدنی فهل الی شربة
من الماء سبیل اتقوی بها علی الاعداء فدا قلب مجروح جناب سید الشهدا ع سوم چکونه صبر فرموده که مثل جناب علی اکبر
فرزندی را در این شدت تشنکی مشاهده میفرمود آبی نبود که باو بیاشاماند و از اینجهت است که در چند فارسی شده است که فبکی الحسین
و قال یا بنی یعز علی محمد ص و علی علی بن ابیطالب ان تدعوهم فلا یجیبوک و تستغیث بهم فلا یغیثوک و قال فی الملهوف
قال الحسین ع و اغوثاه یا بنی من این لی بالماء قاتل قلیلا فما اسرع تلقی جدک محمد المصطفی صلی الله علیه و آله
فیسقیک بکاسه الاوفی در کتاب بحار و عوالم روایت شده که قال یا بنی هات لسانک فاخذ لسانه فمصه و دفعه
از کتب اصحاب است که جناب علی اکبر ع عرض کرد که یا ابتا انت اشد عطشا از بعد از مراجعت جناب علی اکبر امام مظلوم ان
در عقب سر انفرزند نکاه حسرت میکرد و مکرر میفرمود که رضا بقضاء الله و تسلیما لامره الا لعنة الله علی القوم
الظالمین **مجلس هجدهم** بسم الله الرحمن الرحیم قال الله تعالی یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر و لتکملوا

العدة

العدة ولتکبروا الله علی ما هدیکم لعلکم تشکرون بدانکه خدا تعالی را این تکلیف کرد که در آن تو مشقتی دارد چند علت
خواسته و چند اطاعت کرد اول ترا ببندد تشریف و مدح ندا کرد یا ایها الذین امنوا و علت دیگر اینکه کتب را بصیغه مجهول گفته اگرچه او
نوشته اما ناول را مجهول نکرده برای آنکه در او زحمت بود رحمت که در او زحمت است او را مجهول کرده کتب ربکم علی نفسه الرحمة علت دیگر
کتب علی الذین من قبلکم تا بدانی که این کار که برا فتاد پیش از تو دیگران بوده است علت دیگر لعلکم تتقون تا بدانی که ثمره آن
برای تست نه برای خود علت دیگر ایاما معدودات تحقیر کار میکند یعنی تا بر عبث در کار بروی علت دیگر فمن کان منکم مریضا او علی
سفر علت دیگر یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر ای عجب بیک تکلیف که صلاح تو در آنست این علتها خواسته اما هر
هر روز هزار خطا و معصیت میکنی که فساد تو در آنست یک علت نمیخواهی الحاصل قوله تعالی ولتکملوا العدة معطوف بر معنی
آیه متقدمه و تقدیر اینکه فعل ذلک بکم لیسهل علیکم ولتکملوا العدة یعنی اراده یسر و عدم اراده عسر برای آنست که کار
بر شما آسان کند ابتدا علت ندانسته باشد یعنی بجهة سهو و نسیان امر روزه بود و افطار در حین سفر و مرض اینکه بالمره ساقط
که محتاج بقضا نیست و یا بجهة کامل کردانید عدد ماه رمضان اگرچه بحسب قضا باشد بلکه روزه افضلیت بسیار است خدا تعالی
نخواسته که از آن فیض بلا محروم مانید لهذا بیان فرموده که عدد ماه رمضان را کامل نمائید ولتکبروا الله علی ما هدیکم لعلکم
تشکرون و تا بزرگی یاد کنید خدا را برانکه راه نمود شما را بصوم که هدیه خوبیست و تا شاید که شکر کوئید بر نعمة تیسیر یا
ایجاب ثواب روزه پس بجهة تسهیل امر روزه بر آن مریض و مسافر شکر خدا را باید نمود که در آن وقت امر را سهل نمود نعمتیست بزرگ
و شکرش واجب در کتاب صافی قال رسول الله ص ان الله تصدق علی مرضی امتی و مسافریها بالتقصیر والافطار ایسر احدکم
احدکم اذا تصدق بصدقة ان ترد علیه و در این دلالتست بر انکه تکالیف الهیه کلیة نعمتست و فعل تکالیف شرعیه
شکر کذاریست بر منعم او بدانکه اهل معنا کفته اند که شکر بر دو نوع است شکر نعمت و شکر منعم و نعمت بر دو قسم است نعمت ظاهری
مثل حیات و صحت و سلامتی یا امن مال و جاه و زن و فرزند و شکر این نعمتها آنست که بزبان استعانت جوئید بطاعت و یاد
خداوند و کلمه الحمد لله بسیار کوئید و شکر جوارح آنست که قوت آن نعمت بطاعت منعم صرف نمائید و نعمت باطنی چون
نفس و عقل و روح و غیر آن و شکر این نعمت مشغول کردانیدن هر یک از آنست با نچه از برای آن آفریده اند از لزوم طاعت
و ترک معصیت و دوام صدق و اخلاص و مانند اینها و شکر وجود منعم از همه بلیغ است و بباید دانست که آنچه اینکه میکویند
تمام رمضان هرکز کم نمیباشد استدلال کرده اند بقوله ولتکملوا العدة چه حقتعالی فرموده که عدة شهر رمضان محصور را
و واجبست صیام آن بر کمال و نقصان و اختلال در آن داخل نمیشود و جواب از این بدو وجه است یکی آنکه مراد آنست که تمام کردانید عدة را
که بر شما واجبست صیام آن و این نوع علت مجاز آنکه سی روز باشد یا بیست و نه روز دوم آنکه مراد بان قضا صوم رمضان است

مریضا و مسافر را شکر نعمت افزون کند کفر نعمت از کفت بیرون کند فی البحار قال رسول الله صلی الله علیه و آله دخلت
الجنة فرایت فیها قصرا من یاقوت احمر یری داخلها من خارجها و خارجها من داخلها من نوره فقلت یا جبرئیل لمن هذا القصر فقال
لمن اطاب الکلام و ادام الصیام و اطعم الطعام و تهجد باللیل والناس نیام فقلت یا رسول الله و فی امتک من یطیق هذا
فقال لی ادن منی فدنوت فقال اتدری ما اطابة الکلام فقلت الله و رسوله اعلم فقال هو سبحان الله والحمد لله
ولا اله الا الله والله اکبر اتدری ما ادامة الصیام فقلت الله و رسوله اعلم فقال من صام شهر رمضان ولم یفطر
منه یوما اتدری ما اطعام الطعام فقلت الله و رسوله اعلم فقال من طلب لعیاله ما یکف به وجوههم اتدری ما
التهجد باللیل والناس نیام فقلت الله و رسوله اعلم فقال من لا ینام حتی یصلی العشاء الآخرة و یرید بالناس هیهنا
الیهود والنصاری لانهم ینامون بین الصلوتین بدانکه روزه از سایر عبادات فضیلت و زیادتی است چند یکی
آنکه مشرکان هر عملی از اعمال تقرب بخدا با آن خود میجستند بجز روزه که تقرب بسته شد از آن و مکر شود آن ... و دیگر اینکه
از جمله اوصاف الهیست صمدانیت و تفسیر آن بنابر بعضی از اخبار آنست که نمیخورد و نمیآشامد پس در روزه تشبه بصمد است
سیم آنکه ریا در صوم داخل نمیشود زیرا که عملیست خفی بخلاف سایر اعمال چهارم اینکه در روزه ترک شهوات است که ...
است پنجم اینکه روزه باعث صفاء عقل است زیرا که از کرسنکی قوت ظاهریه برداشته میشود ششم اینکه در حدیث
آمده است که شیطان در مجاری خون داخل میشود پس تنک کنید مجاری او را بجوع و عطش هفتم اینکه در صوم صبر بر عطش و
جوع و خدا صابران را دوست دارد پس ... تا مادام شخص صائم ... ابن مرابط شد مشکل مقرب درکاه باشد ...
در مجلس نوشته شد حکایت عابدها را که حضرت ابراهیم ملاقات نمود یکی در سی روز افطار میکرد و یکی در شصت روز افطار
مینمود اما کیفیت عابد سیم را بشنو پس حضرت ابراهیم وحی رسید که ای ابراهیم بکوه لبنان رو وقتیکه رسید عابدی دید که قدری
پانصد ذرع بود و از اولاد سام بن نوح بود و با او همان سؤال و جواب کرد که با عابدهای سابق کرده بود پس عابد گفت حمد
مر خدایرا که میهمانی من رسید امشب افطار من وارد شد ابراهیم گفت در چند مدت یکدفعه افطار کنی گفت در هر نود روز یکبار افطار
تمام نمیشود وقت افطار شد خوان از نزد خداوند عالمیان اشکار دید که دیوان آن از زبرجد کناره‌های آن مروارید و اطراف آن از
طلا و نقره و پایه‌های آن از یاقوت بود و در آن انواع اطعمه و اشربه و میوه‌ها بود و بالا پوشی بر آن کشیده بود و از خوردن آن صرف نمودند
و ابراهیم از خانه و منزل وی سؤال کرد که گفت میان من و خانه من دریا فاصله است و خانه من در آن طرف دریاست ابراهیم از وی
استدعا نمود منزلش را ببیند و گفت بیا ... باکی نیست در دریا بیست عمیق چنانکه هزار سال قبل از آنکه نوح در کشتی
نشسته باشد تیشه در دست داشت و کشتی را اصلاح میکرد و آن تیشه از دست وی بیفتاد و هنوز بقعر دریا نرسیده پس گفت که در حوالی

الیلوه ببینه است و در ان شهریست که پانصد کز طول و سیصد کز عرض و دویست کز از سیر تا سیر و او زاده طفل باشد و چون
نعره زند لرزه در کوه افتد اکر وی را ببینی و از تو دور امان نمی‌یابی از این دریا نکذری تو ای ابراهیم روانه شدند نزد شیر امد چون شیر را
چشم بر وی افتاد و نعره زد که کوه بلرزه در امد پس ابراهیم عصا بکشید بان فرمود که در جای خود قرار کیر و اکر نه ترا با این عصا
هلاک کردانم پس ابراهیم از نزد شیر بر کشته و با عابد از دریا کذشته تا بمنزل وی رسیدند و در ان بوریای کهنه و کاسه شکسته
با عصائی دید ابراهیم از وی پرسید که تمام اساس و اسباب تو همین است کفت اری زیاده از این چه کنم بکاسه وضو سازم و اب اشامم
و چون عصا بر زمین زنم انواع فواکه از ان بر امد و حضرت ابراهیم تمام حمد الهی بجا اورد پس بخواهش ابراهیم عصا بر سنک زد در ان
فرو رفت پس خدا را بخواندند و از ان چهار شاخ بر امد که از یکی خرما و از دیکری انکور و از دیکری انار و از دیکری انجیر
پدید امد مؤلف میکوید این اثار بخصوص از ائمه اطهار بسیار ظهور امده چنانچه از کتاب خرایج از علی بن حمزه روایت
کرده اند که در خدمت حضرت صادق بمکه میرفتیم در یکی از منازل در زیر درخت خرمای خشکی نزول کردیم پس انحضرت دعا
فرمود و برکت دعا انحضرت ان نخل خرم شد و بار اورد دید و ما بخوردن خرما اندر مشغول شدیم اعرابی حاضر بود کفت
از این برکت سحری بدیدم امام انحضرت فرمود ما وارث انبیائیم و در میان ما ساحر نمیباشد و هر دعا که کنیم خداوند مستجاب کرداند
خواهی دعا کنم تا تو بصورت سک مسخ کردی و بخانه خود روی و دم حرکت میدادی باشی و ترا از خانه بیرون کنند اعرابی
کفت اکر توانی بکن پس انحضرت لب مبارک بجنبانید اعرابی فی الفور بصورت سک شد و روی بخانه خود نهاد پس انحضرت بمن فرمود
در عقبش برو و ببین که چه میکند و من از عقب او رفتم تا داخل منزل خود شد و دم جنبانید و اهل خانه اش هر یک چوبی برداشتند
وی را میزدند و او عجز میکرد تا او را بیرون کردند پس بر کشته بخدمت انحضرت امد با بیتابی و عجز مینمود تا انکه انحضرت بر او
رحم کرده دعا فرمود و او بصورت اول بازکشت پس انحضرت فرمود ایمان اوردی یا نه و کفت نعم الفا الفا یعنی بلی هزار
مرتبه هزار مرتبه و بالجمله بعد از ان ابراهیم با عابد کفت از برای من دعا کن عابد کفت کجا دعای من مستجاب کردد حال
انکه چهل سالست که از خدا مسئلتی میکنم روا نمیشود از انکه چهل سال قبل از این طفلی با موهای پریشان و روی چون افتاب
تابان با صورت زیبا و قامت رعنا از کنار دریا بکذشت میکفت خدایا مرا بخلیل خود برسان کفتم تو کیستی کفت اسمعیل
بن ابراهیم خلیل الرحمن و من از ان روز از خدا سعای استدعا مینمایم که مرا بخلیل خود برسان و اثر اجابت ظاهر نشد چکونه
دعای تو مستجاب کردد پس ابراهیم فرمود منم ابراهیم خلیل الرحمن و چون عابد انحضرت را بشناخت نزدیک بود که کرفت شکر و
حمد خدا بجا اورد و انحضرت با وی معانقه فرمود و این اول معانقه بود که بجا اورده شد و اول از ان معانقه که
در روز عاشورا اتفاق افتاد که زمین نمازا بکذارد و در بحر المصائب از ریاض المصائب و تحفه الذاکرین و طوفان

البکاء و مصائب الابرار نقل کرده که جناب ابو الفضل العباس بعد از انکه دید از امام انس و جان وداع اطفال و زنان قلبمبیند
نهاد قدم بیرون رفته بود که از عقب صدای ناله خون شنید بکردانید عنان برداشت دید که سلطان شهدا با تبطی متابعت میباید عرض نمود ای
امام کونین بر حال من و بر حال عباس رحم فرما یعنی چون تو بزرکوار کجا دارد در حقیقت فرمایید تا تسلی دل اهل بیت بوده باشد پس در
اولیا فرمودند که ای اخا انچه بر خضر عیان بود از موسی پنهان که وعده دیدار من و تو بروز شمار بماند و این سفر سفر اخر تو باشد
که امید رجوع مطوع نباشد بیا هم دیکر را وداع انقطاع نماییم هر دو برادر از مرکب پیاده کردیدند و دست در
کردن هم دیکر کردند یکدیکر را بوسیدند و بوئیدند و میکریستند چون اهل حرم ان دو برادر محترم را ایستاده دیدند
همچنان ناله و فغان کشیدند که از صدای اشور شین و فریاد وا عباسا و وا حسینا از زمین و ارکان عرش برین لرزه افتادند
وقتیکه ان دو برادر وداع یکدیکر نمودند جناب عباس سوار شد و رعید دیکر است که سکینه خاتون مشک خشکی اورد
و التماس اب نمود پس انحضرت مشک خود را بشریعه فرات رسانید و مشک را پر نمود بروایت منتخب ملا یده لیشرب فذکر
عطش الحسین فنفض الماء من یده و قال والله لا اشربه و اخی الحسین و عیاله و اطفاله عطاش ما کان ذلک
ابدا و فی خبر ابی مخنف فخرج عن المشرعة و هو ینشد و یقول یا نفس من بعد الحسین هونی فبعده لا کنت
ان تکونی هذا الحسین شارب المنون و تشربین بارد المعین هیهات ما هذا فعال دینی و لا فعال صادق
الیقین فصعد من المشرعة فاخذه النبل و السهام من کل جانب و مکان حتی صار درعه کالقنفذ من کثرة النبل و السهام
فحمل علی القوم و قاتلهم قتالا شدیدا فقطعوا علیه الطریق فحاربهم محاربة عظیمة فصادفه نوفل الازرق
و ضربه علی یده الیمنی فبراها فحمل العباس القربة علی کتفه الایسر و فی البحار فاخذ السیف بشماله و حمل و یرتجز والله
ان قطعتم یمینی انی احامی ابدا عن دینی و عن امام صادق الیقین نجل النبی الطاهر الامین فقاتل حتی ضعف
فکمن له الحکم بن طفیل الطائی لعنه الله من وراء نخلة فضربه علی شماله و فی المنتخب فبری کفه الیسری من الزند
و فی خبر ابی مخنف و ضربه رجل منهم بعمود من حدید علی ام راسه ففلق هامته فانصرع الی الارض و هو ینادی یا
ابا عبد الله علیک منی السلام فریاد زد که یا اخا ادرک اخاک العباس وقتیکه امام مظلومان صیحه برادر خود را
شنید بسوی او دوید فرمود الان انکسر ظهری و قلت حیلتی بر سر بالین او تشریف اورد و بکریه و بکاء شدید و در بعضی از
کتب مراثی مسطور است که حضرت فرمود یا اخی هل لک وصیة قال یا اخا وصیتی ان لا تحملنی الی الخیام مادام متحیا از
سبب ان سوال فرمود قال لانی استحیی من سکینة لانی ما قدرت علی ایتانها بشربة من الماء الا لعنة الله علی القوم
الظالمین **مجلس دوم** در ... بسم الله الرحمن الرحیم قال الله تعالی یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر لعلکم

تشکرون اما شکر بنده منعم راست بازاء نعمت همچنانکه صبر شکیبائیست بر امر غیر حالهای شکر بسیار و حالها از این هر دو
بیشتر و شکر بهترین اموراتست و حق تعالی شکر را قرین ذکر خود کردانید قوله تعالی فاذکرونی اذکرکم واشکروا لی ولا
تکفرون ای عزیز بدانکه در باب شکر و شکیبائی سخن بسیار است و حق تعالی در کلام خود فرموده و لئن شکرتم لازیدنکم و لئن
کفرتم ان عذابی لشدید در کتاب جامع التمثیل آورده که حضرت رسول علیه السلام فرموده که فردا قیامت که خلایق در عرصه محشر
حاضر شوند فرشته ندا در دهد چنانکه همه بشنوند که ای بنی آدم برخیزید آنکسانی که پهلو خود را در شب از بستر نرم و کرم
و خواب آسایش جدا کرده زان شب تاریک شمع طاعت را لکن عبادت روشن میکردند و مردان امروز بنشانید که امروز روز
جزاست پس جماعتی برخیزند و از عرصات جدا شوند و باز همان منادی ندا در دهد که کجایند آنکسانی که در سر و علانیه
در شدت و رخا خدا را شکر گفته اند پس قومی برخیزند و از عرصات جدا شوند باز همان منادی ندا در دهد که کجایند آنکسانی
که در نعمت شکر و در زحمت صبر میکردند پس جمعی سر از خاک بردارند آنگاه حساب خلایق کنند حقیقت شکر آنست که
ثنا گوئی و اقرار کنی بنعمت حق و گفته اند که شکر بر سه قسم است شکر زبانست و شکر جان و شکر دل شکر زبان آن
باشد که اقرار کنی بنعمت الهی و شکر جان آن باشد که آنچه او را فرموده اند از بندگی بجا آورد و شکر دل آنست که ملازم درگاه
عزت باشی پیوسته بیاد او باشی و دل را پاک دارد ذو النون مصری گفته که شکر آن باشد که اقرار کنی که من از ادای
شکر کردن عاجزم و دلیل آنکه حق تعالی بر داود امر کرد که شکر من بکو و خدمت والدین بکن چنانکه فرموده ان اشکر لی
و لوالدیک داود عرض کرد بار خدایا من شکر نعمت تو نمیتوانم بجا آوردن زیرا که تو اگر مرا توفیق ندهی شکر تو چون
ادا کنم اگر توفیق فرمائی آنهم نعمت دیگر است پس شکر که کرده باشم آن شکر توفیق باشد خطاب آمد که ای داود اینکه اقرار
بعجز کردی شکر نعمتهای من گذاردی شکر ترا اجابت کردم پس باید بنده خود را مقصر داند و معترف بگناه خود گردد نظم
بنده همان به که ز تقصیر خویش عذر بدرگاه خدا آورد ورنه سزاوار خداوندیش کس نتواند که بجا آورد در
همان کتاب آورده اند که شیخ جنید بغدادی گفت که من هفت ساله بودم که بخدمت شیخ ثقفی رفتم گفت ای کودک تو در باب
شکر چه میگوئی و حقیقت شکر چیست من گفتم که شکر آنست که نافرمانی نکنی و نعمت خدا را آلت معصیت نسازی چون این
جواب من شنید بمن نگریست و در گریه افتاد و دست بدعا برداشت و در حق من دعا کرد بعد از آن گفت ای کودک بدانکه
هر عضوی از اعضا را مر شکری واجبست شکر چشم آنست که دیده از عیوب خلق بپوشانی و نظر حرام از نامسلمانان باز
داری و شکر زبان آنست از غیبت و بهتان و دروغ محافظت کنی و با بیفرا و هر عضوی را آلت معصیت نسازی کعب
الاحبار روایت کند که در کوهی از کوههای شام راه مکه معظمه میرفتم از کرها توت فتادم نماند گفتم ز [illegible] ولکن

ودر

و بسانه دختری در آمد ناگاه نظر کردم دیدم که شخصی نیست و چشم و پا ندارد نزد او رفتم دیدم که کور مادرزاد بود با حق تعالی مناجات
میکرد و شکر نعمت او میکند در من عجب آمد که بی دست و پا و چشم است و در این ویرانه افتاده باشد چه شکر کند که شتم
باشد کسی از وی که آن شنیدنها یا شکر کدام نعمت میکند پیش او رفتم و سلام کردم جواب باز داد پس گفتم
ای بنده خدا آیا چه نعمت خدا در حق تست که از آن شکر میکنی در ظاهر محنت بسیار داری مرد با آنکه بمن گفت ای
پیش من رو و رسوا گشته ای ابله نادان چه نعمت از این باشد که حق تعالی از راه حکمت الهی مرا که دست و چشم و پا نیست و آن
من گرفته روشنی عقل کامل بمن داده تا او را شناخته بزبان او را بخوانم و شکر او بکویم دیگر چه نعمت به از این باشد
آورده اند که نوح چون طعام خوردی گفتی الحمد لله و چون آب آشامیدی گفتی الحمد لله و چون بر مرکب نشستی گفتی الحمد لله حق تعالی
نام او در زمره شاکران نوشته که انه کان عبدا شکورا نظم از دست و زبان که بر آید کز عهده شکرش بدر آید
در کتاب بدایع الصنایع در اثنا آمده که روزی عیسی علیه السلام گفت خداوندا دوستی از دوستان بمن نمای در ساعت خطاب
آمد که ای عیسی بر فلان بیابان برو که ما را دوستی آنجاست در آن بیابان رفت زنی را دید که
نه چشم نه دست و نه پا افتاده و موی که بر وی جمع آمده و از زبان او میگوید الحمد لله علی نعمائه والشکر علی آلائه
تو عیسی گفت چون او را بدان حال دید و این کلمات را بدید از او شنید متعجب شد و پیش رفته بر او سلام
کرد آن زن گفت و علیک السلام یا روح الله گفتم ای زن تو هرگز مرا ندیده ای چه دانی که من عیسی ام زن گفت آنکه دوستی من
کرد ترا بمن راه نمود هم او مرا معلوم کرد روح الله گفت ای زن ترا نه چشم است نه دست و نه پا هفت اندام تو نیست کدام نعمت را
شکر میکنی زن گفت که الحمد لله دلی دارم ذاکر و زبانی شاکر و تنی صابر خدا را بسیار یاد میکنم هر چه را که معصیت است
حق تعالی از من برداشت اگر چشم داشتمی در نامحرم نگریستمی و اگر دست داشتمی لقمه حرام خوردی و اگر پا داشتمی در پی
لذات و شهوات رفتمی این نعمتست که حق تعالی بمن داده و این انعام که با من کرده است با هیچ کسی نکرده است عیسی گفت ترا
در این بیابان که غمخوار بیکس اند گفت آنکس که هفت آسمان و زمین نگاه میدارد گفتم ترا چه دوست و کفاف [illegible] و
هست دختری دارم بجای نان سیدی آدم کاهی بو نکرانی میشود از حق تعالی میخواهم که این غم از دل من بر دارد تا دل
بحق خالص کردد عیسی کوید چون پاره راه برفتم دیدم دختر افتاده و شیر او را در ربوده گفتم سبحان الله این پیر زن به
رسید زنانی که باشند ثابت قدم به از غیر بی تو بسر برند زنانی که با او [illegible] شوند بار غیر پای کر بی
دین شوند زنانی که این به بسر کرده اند دم ز آن تو بس کنذ کرده اند قال الصادق و فی الورع ابواب حواجک
عما یقع ضرره الی قلبک ویذهب بجاهتک عند الله و یعقب الحسرة والندامة یوم القیمة والحیاء عما

اخرجتهم من الجنة ادر روایة امده که حق تعالی بسبب چهر ادم رحم کرد حیا و بکا و دعا اما حیا او بمثابه بر او غالب
بود که تا سه روز جوش [?] که چون بر زمین سراندیب امد از شرمساری سر بالا نکرد و اسمان ندید اما بکا او بمرتبه
بود که در اخبار امده که اگر گریه تمام اهل دنیا نسبت بگریه داود کنند گریه او بیشتر بود و اگر بکاء همه عالم و بکاء داود
نسبت بگریه نوح ملاحظه کنند بکاء نوح از انها زیاده بود و اگر گریه مجموع عالمیان و گریه داود و نوح برابر کنند با گریه
ادم بکاء ادم از همه بیش بود و در عیون از علی بن موسی الرضا نقل کرده که اب دیده ادم چون سیل بیرون میامد از دیده
راست او همانند دجله و از چشم چپ مثل فرات و روایتست که ادم مدت دویست سال چندان باران حسرت از ابر دیده بر زمین
ملامت بارید که درختان از ان برامدند و جویها پدید امد از ان چشم و چشمها روان شد و مرغان هوا از اب دیده ادم میخوردند
و بانگ بیکدیگر میکردند این چه خوش ابیست که ما خوشتر از این اب نخورده ایم ادم گمان برد که مرغان این سخن را از روی طنز
میگویند اهی سرد از دل بر اورد و زار زار بگریست و بنالید و گفت بار خدایا حال من بدین کار رسید که مرغان
هوا باب دیده من سخریه میکنند خطاب رسید ای ادم مرغان راست میگویند هیچ جوهر نفیس تر از اب دیده نیست
مندان منای فرزند ایم و در روضه اورده که در اثار وارد گشته که چون ندای اهبطوا بر امد حکم شد که همه بزمین فرو
روید ادم دست حوا گرفته گفت بیا تا از این مرتبه رفیعه تنزل کنیم و میل هبوط نمائیم که نوبت معزولی رسید و محنت
غریبی و بیکسی پیش امد در این اثنا جبرئیل امد گفت ای ادم حکم چنین است که دست از حوا بداری و مفارقت او ورزی و ترک مواصله
اختیار کنی و هر یک بجای دیگر روید پس ادم دست از حوا برداشت و هر یک روی بطرفی اوردند و بگریه و زاری مشغول
شدند ملائکه بتعجب ایستاده میگریستند و بغربت و کربت ادم و حوا میگریستند ایشان یکدیگر را گم کردند و هیچ یکدیگر را
از هم خبر نداشتند ادم بر کوه سراندیب افتاد و حوا بر ساحل دریای هند در موضعی که انرا جده گویند فرود امد
ادم دویست سال بر سر کوه سراندیب میگریست ابن عباس روایت کرده که هر گاه ادم ترک مند بحوا خود را یاد
کردی بیهوش شدی بعد از ان ندا رسید بجبرئیل که مونس ادم شو که غریبست و چون جبرئیل خواستی که برود
ادم گفتی زمانی دیگر پیش من باش تا غم دل با تو بگویم و بعد از زمانی دیگر که عزم رفتن کردی و از چشم ادم غایب
شدی چندان بگریستی و بنالیدی که مرغان هوا بر او رحم امدی و چندان اب از چشم او روان شدی که از هر دو چشم دو رود
اب روان گشتی و حوا نیز بر ساحل جده میگریست و ناله و زاری میکرد روزی ادم از جبرئیل پرسید که ای برادر حوا کجا
گفت بر کنار دریا در فراق تو گریان و نالانست از حال تو هیچ خبر ندارد ادم از استماع این سخن بیهوش شد جبرئیل
سر او را در کنار گرفت ناگاه در ان بیهوشی دید که حوا بر کنار دریا نشسته میگرید و میگوید حبیبی ادم اجائع انت

ام شبعان

ام شبعان ایلست من ادم ایموتس و هم گرسنه یا سیر الابس انت ام عریان ایا تو برهنه یا پوشیده انائم انت ٧١
ام یقظان ایا در خوابی یا بیدار ادم خواست که جوابش دهد ناگاه بهوش امد و فغان در گرفت جبرئیل گفت ای ادم
ترا چه شد ادم صورت واقعه بیان نمود و چنان بیخود و بیهوش شد که جبرئیل بناله در امد و مناجات کرد الهی بر این غریب فرو
مانده رحمی کن خطاب رسید که ادم را بشارت ده که نزدیک رسید که شب فراق بسر اید و ماه مراد از مشرق امید بدر اید و اما
دعاء او ان بود که تشفع کرد بحضرت رسالت و اهلبیت طاهرین او چنانکه در روایت ثابت شده که حق تعالی چون ادم را
بیافرید و در او نفخ روح فرمود بر نشست و عطسه داد و بالهام الهی گفت الحمد لله حق تعالی فرمود یرحمک ربک
و لذلک خلقتک خدا بر تو رحمت کند و ترا از بهر رحمت خلق فرمود و بعد از ان که او را باسمان بردند بر ساق
عرش اشباح دید از نور بر صورت خود و نام هر یک بالای سر او نوشته گفت خداوندا پیش از من در صورت من خلقی افریده
گفت بلی گفت پس اینها کیستند فرمود فرزندان تو لولاهم ما خلقت الجنة و لا النار و لا العرش و لا الکرسی و لا السماء
و لا الارض و لا الملائکة و لا الانس و لا الجن فانا المحمود و هذا محمد و انا العالی و هذا علی و انا الفاطر و هذه
فاطمة و انا الاحسان و هذا الحسن و انا المحسن و هذا الحسین الیت بعزتی انه لا یاتینی احد بمثقال حبة من خردل
من بغض احدهم الا ادخلته ناری و لا ابالی یا ادم هؤلاء صفوتی بهم انجیهم و بهم اهلکهم فاذا کان لک الی
حاجة فبهؤلاء توسل جبرئیل فرمود ای ادم مگر ان نامها که در ساق عرش نوشته دیدی فراموش کردی ادم چون
بشنید دست بر داشت و باین اغاز مناجات کرد و گفت یا رب بحق محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسین الا تبت
علی و در حدیث است که اسامی مقدسه چهار بزرگوار اول را که بر زبان خود جاری فرمود مسرور و خوشحال شد و چون
اسم خامس العبا بر زبان راند اشک از چشم او جاری شد اول بکا و ناله و گریه بر حسین بود که حضرت ادم کرد پس ادم فرمود یا
اخی جبرئیل فی ذکر الخامس ینکسر قلبی و تسیل عبرتی جبرئیل گفت یا ادم ولدک هذا یصاب بمصیبة تصغر
عندها المصائب حضرت ادم فرمود که یا اخی جبرئیل بیان کن شمه از مصیبتهای او را که چیست قال یقتل عطشانا
غریبا وحیدا فریدا لیس له ناصر و لا معین فقال جبرئیل و لو تراه یا ادم و هو یقول وا عطشاه وا قلة ناصراه
و یحول العطش بینه و بین السماء کالدخان فلم یجبه احد الا بالسیوف و شرب الحتوف فقال جبرئیل و یذبح
ذبح الشاة من قفاه و ینهب رحله اعداؤه و بکی جبرئیل و ادم بکاء الثکلی اشیعه بیهما روایت بود که جبرئیل
بر ادم نمود اگر ادم بعینه دید اینست ان احوالات را چه میکرد الا لعنة الله علی القوم الظالمین **مجلس بیستم**
قال الله تعالی و اذا سالک عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان فلیستجیبوا لی و لیؤمنوا بی

لعلهم

نعلهم یرشدون چون حق سبحانه ذکر احکام صوم کرد در عقب آن بموجب حدیث شریف دعوة الصائم لا ترد بیان دعا
و اجابت داعی میکند بقوله و اذا سالک یعنی چون پرسند ترا ای محمد بندگان من از صفت من و یا معامله من با ایشان
در وقت دعا پس بگو با ایشان که نزدیکم من بعلم و اجابت این تمثیل است بکمال علم او بافعال و اقوال عباد و اطلاع او بر احوال ایشان
بحال کسی که مکان او قریب باشد با ایشان اجیب اجابت میکنم خواندن خواننده را وقتیکه مرا بخواند و خدا او را و اکثر
اگر حکمت و مصلحت من مقتضی آن باشد یا سوال او مخالف شرع نباشد این قول تقریر بست برای قرب و وعده
دادن مر داعی را باجابت فلیستجیبوا لی پس باید که بندگان طلب اجابت کنند مرا یعنی چون ایشان را بایمان و طاعت
دعوت کنم ایشان اجابت نمایند چنانکه من اجابت دعای ایشان میکنم و انجام مرادهای ایشان مینمایم و لیؤمنوا بی و باید که ایمان
آورند بمن یعنی بر ایمان ثابت و راسخ باشند تا وثوق ایشان باجابت من متحقق شود تا باشد که راه راست یابند
یعنی امید آنکه بر طریق رشاد و صواب باشند یا راه یابند بمطلوب مدعای خود که از من طلب میکنند گویند اعرابی
از حضرت رسول استفسار کرد یا نبی الله خدا بمن نزدیک است که ... یا دور است تا آواز بلند کنم این آیه آمد
در این دلیلست بر آنکه او سبحانه منزه از مکان است زیرا که اگر او را مکان بودی قریب بودی بهر که با او راز گوید فتح مبحث
اینست که چون ثابت شد مجرد حقیقت او و احتیاج ایشان او را بجمیع موجودات نسبت واحد باشد پس علم او محیط باشد بهر
ذره از ذرات و بدانکه آیه مذکوره متضمن چند چیز است اول تعریض حقیقت بندگان خود را بسوال خود و اذا
سالک عبادی عنی دوم نهایت عنایت او سبحانه بمساعده اجابت او چه جواب آن را موقوف نساخته بتبلیغ رسول
بلکه فرموده فانی قریب سیم ذکر جواب آن بفا که متضمن تعقیب بلا فصل است چهارم تشریف او سبحانه مر ایشان را برد
جواب بذات خود تا ایشان باشد این بر کمال منزلت داعی و شرف آن نزد او و مکانت او از او و از حضرت باقر مروی است
لا تمل من الدعاء فانه من الله بمکان و نیز فرموده که کثرة الدعاء افضل من القرائة و بعد از آن این آیه تلاوت فرمود
قل ما یعبؤا بکم ربی لولا دعاؤکم پنجم دلالت بر آنکه او سبحانه بندگان خود را بدعا امر فرموده بقوله فلیستجیبوا لی
یعنی فلیدعونی ششم قوله و لیؤمنوا بی صادق فرموده که لیتحققوا انی قادر علی اعطائهم ما سالوه در خبر است
که در عهد یکی از خلفاء ثلثه یهودی بیامد و از او سوال کرد که اخبرنی عن الله این هو خبر ده مرا از خدا که در کجاست او گفت
فی السماء علی العرش در آسمانست بر عرش آن یهودی گفت پس الحق زمین باشد که تو میگویی زمین از خدا خالی و او در
آسمان ... گفت این کلام زنادقه است از من دور شو و اگر نه بفرمایم تا گردنت بزنند یهودی ...
استهزا ... تا بامیر المؤمنین رسید گفت یا اخا الیهود آنچه پرسیدی جواب آن شنیدی من بشنو از من

بشنو گفت بگو فرمود این عبارتست از ان مکان و کان و لا مکان و حال آنکه خدا بود و وقتیکه هیچ مکان نبود این الاین فلا این له
مکان را او آفرید و او را هیچ مکانی نیست و او از ان متعالیست که ویرا مکانی باشد و هیچ مکانی از او خالی نیست یا مماست
نه بمجاورت بلکه بعلم و قدرت اگر من ترا خبر دهم از آنچه در کتاب شماست تصدیق من میکنی گفت نعم فرمود در توریت
شما نوشته است اگر روزی موسی نشسته بود چهار فرشته نزد او حاضر شدند موسی از ایشان پرسید که این اقبلتم
از کجا آمدید یکی گفت از آسمان هفتم میایم من عند الله از نزد خدا یکی گفت از اقصای مشرق میایم من عند
الله از نزد خدا دیگری گفت از اقصای مغرب زمین میایم من عند الله چهارم گفت از زمین هفتم میایم من عند الله
موسی گفت سبحان من لا یخلو منه مکان و لا یکون الی مکان اقرب منه الی مکان پاکست خداوند آنکه هیچ مکانی
از او خالی نیست و او در هیچ مکانی نیست که اقرب باشد از آن بمکان دیگر و احادیث در باب ترغیب دعا از سید انبیا و
ائمه هدی وارد شده و از آنجمله حضرت رسالت پناه فرموده که الا ادلکم علی سلاح ینجیکم من اعدائکم و یدر
ارزاقکم فرمود آیا دلالت کنم شما را بر سلاحی که شما را از شر دشمنان نجات دهد و از کید ایشان نگه دارد و روزی را
بر شما بزرگ گشاده سازد قالوا بلی یا رسول الله قال تدعون ربکم باللیل و النهار فان سلاح المؤمن الدعاء و آمده
فی وصیته لعلی یا علی اربعة لا ترد لهم دعوة امام عادل و الوالد لولده و الرجل یدعو لاخیه بظهر الغیب
و المظلوم یقول الله تعالی لانصرنک و لو بعد حین و قال خمسة لا یستجاب لهم دعوة رجل جعل الله بیده
طلاق امرأته فهی تؤذیه و عنده ما یعطیها و لم یخل سبیلها و رجل ابق مملوکه ثلاث مرات و لم یبعه
و رجل مر بحائط مائل و هو یقبل الیه و لم یسرع المشی حتی سقط علیه و رجل اقرض رجلا مالا و لم یشهد
علیه و رجل جلس فی بیته و قال اللهم ارزقنی و لم یطلب و قال الدعاء مخ العبادة دعا کردن افضل
عبادات و اشرف قربات بقاضی الحاجات است و متضمن چند چیز است اول آنکه داعی در وقت دعا کردن باید عقیدهٔ او
این باشد که قائل باشد بوجود صانع و زندگی او و قدرت و علم و سمع و بصر او و الحاصل فی مجمع البیان قیل لابراهیم
ادهم ما لنا ندعو الله سبحانه فلا یستجیب لنا فقال لانکم عرفتم الله فلم تطیعوه و عرفتم الرسول فلم تتبعوا
سنته و عرفتم القرآن فلم تعملوا بما فیه و اکلتم نعمة الله فلم تؤدوا شکرها و عرفتم الجنة فلم تطلبوها و عرفتم
النار فلم تهربوا منها و عرفتم الشیطان فلم تحاربوه و وافقتموه و عرفتم الموت فلم تستعدوا له و دفنتم
الاموات فلم تعتبروا بهم و ترکتم عیوبکم و اشتغلتم بعیوب الناس هر کس را لازم است که شرایط دعا بدست آورد
اکثر اوقات خود را بدعا کردن صرف نماید اگر دعایش هم در آن وقت مستجاب نشود مایوس نشود البته صلاح او

دادن بود چنانچه از حضرت نبوی صلعم منقولست که اگر بنده مخلص انقدر نماز کند که بدنش در کمال الضعف و نکسر زرد و قامتش
کمان گردد بعزت الهی سوگند که تا حلال نخورد پیشه نکند طاعت او مقبول نمیشود و دعا او بهدف اجابت مقرون نگردد و ایضا
بابی ذر فرمودند یا ابا ذر یکفی من الدعاء ما یکفی الطعام من الملح یا ابا ذر مثل الذی یدعو بغیر عمل کمثل الرامی بغیر وتر یعنی ای ابو ذر
کافیست از دعا اندکی و عمل خیر انقدر که طعام را کافیست از نمک ای ابو ذر مثل انکسیکه دعا میکند بی انکه عمل صالح داشته
باشد مانند مثل کسی است که تیر اندازد از کمان بی زه پس انکسانی که همواره دعا فرمودند در حق خویشان یا دیگران مستجاب
میشود معلوم است که ایشان صاحب عمل الصالح اند که تیر دعای ایشان از هدف اجابت تخلف نمی یابد چنانکه وقتی بموجب اقتضا
قال امیر المؤمنین الا وانی اخو رسول الله وابن عمه ووارث علمه ومعدن سره وعیبة خزینته ما یفوتنی ما عمله
رسول الله ولا ما طلب ولا ما یعزب علی ما دب ودرج وما هبط وخرج وما غسق وانفرج کل ذلک مشروح
لما سال مکشوف فلمن وعی فرمود من برادر رسول خدا و پسر عم او و وارث علم او و معدن سر او و خزائن خزینه
اویم وحذوا بحذو در خواست و ناخواست و در حرکت و سکون و فراز و فرود و زحمت و راحت اقتفا بدو
دارم و دقیقه از دقایق اعمال او را فرو نمیگذارم این کلمات بر هلال بن نوفل الکندی ناهموار آمد گفت یا علی
میل اندیشه کن در آنچه میگوئی فکن یا بن ابی طالب بحیث الحقایق واحذ حلول البوائق یعنی ای پسر ابو طالب سخن از روی
حقیقت بگوی و خود را در مهالک میفکن فقال امیر المؤمنین اذهب الی سقر هنوز کلام آنحضرت تمام بنهایت نرسیده که
هلال بصورت کلاغ ابرص برآمد بالجمله دعا است که حضرت ابی عبد الله ع در باره کسانی فرمودند مستجاب شد روزیکه
تشنگی آنحضرت بسیار شدت کرده بود آهنگ فرات نمود شمر پلید بانگ بر لشکر میزد که مگذارید که حسین خود را
باب فرات رساند که اگر یکجرعه آب فرزند ابو تراب بیاشامد احدی را نمیگذارد پس اعور سلمی و عمر بن حجاج که سرکرده
موکلان آب فرات بودند با چهار هزار نامرد سر راه بر آن هادی قوم گمراه گرفتند آن جگر گوشه حیدر کرار با آن
تشنگی و خستگی ذو الفقار صاعقه کردار را از ظلمات غلاف نجات داده کالبرق اللامع والنجم الساطع شراره آتش
غضب جبار را بر سر آن بطینهاء شیطان ریخته آن قوم شوم لئیم از کنار فرات رو بهمت در رکاب نهاده مناص و
مفر غیر از جحیم و سقر نیافتند پس فوج فوج رو بان طرف شتافتند صفها از هم دریدند پس ذو الجناح بمیان آب راند
آن حیوان سر خود را بطرف آب برد که گویا میل خوردن دارد آن امام مظلوم خطاب بذو الجناح کرد که یا میمون انت
عطشان وانا عطشان لا اذوق الماء حتی تشرب آن حیوان مطلب را فهمید سر خود را بالا کرده قطره آب نچشید
البته بزبان بی زبانی بآن دانای راز نهان عرض کرد اگر شما آب میل نفرمائید چگونه بر من گوارا میشود آنحضرت آب

دادن

را فت که مجیبش بود فرمود یا میمون اشرب فانا اشرب پس آنجناب کفی از آب برداشت که بیاشامد ذو الجناح ابیز تو با تجرب
نماید وقتیکه نظرش بآب افتاد تشنگی اطفال و عیال لاسیما عطش حضرت سجاد که در عالم مغشی گویا عطش آنجناب بیشتر بوده
بجهه آنکه حجة الله بود و بر موعود دقایق ابواب واقعه نابود بخاطر مبارک جناب سید الشهداء امد از آب دست بر داشت و بروایتی
آنحضرت میخواست میل آب نماید که ناگاه کافری شقی با حصین بن نمیر تیری در دهان معجز بیان آنحضرت زد که دهان مبارکش
پر از خون و لبهای از زهر گونش قبل از رسیدن آب لعل گون گردید و بروایتی عن رجل الکلبی انه قال صاح الحسین اسقونا
فرماه رجل ملعون فتوسده فقال الحسین لا ارواک الله فعطش الرجل الی ان رمی نفسه فی الفرات فشرب حتی مات
الا لعنة الله علی القوم الظالمین **مجلس بیست و یکم** قال الله تع واذا سالک عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوة
الداع اذا دعان فلیستجیبوا لی ولیؤمنوا بی لعلهم یرشدون وقال امیر المؤمنین الدعاء ترس المؤمن ومتی تکثر
قرع الباب یفتح لک یعنی دعا سپر مؤمن است از آفات و بلیات و عقوبات و هرگاه در را بسیار زنی بر روی تو گشوده شود
و اگر در دعا مبالغه کنی حقتعالی اجابت آن میفرماید وقال فی خطبته فادعوا الیه ایدیکم بالدعاء فی اوقات صلوتکم
فانها افضل الساعات ینظر الله تع فیها بالرحمة الی عباده یجیبهم اذا ناجوه ویلبیهم اذا نادوه ویستجیب لهم اذا دعوه
فی الکافی عن ابی عبد الله ع قال اذا دعوت فظن ان حاجتک فی الباب وفیه عنه یقول ان الله لا یستجیب دعاء بظهر قلب
ساه وبروایتی قلب قاس فاذا دعوت فاقبل بقلبک ثم استیقن بالاجابة فی مصباح الشریعة قال الصادق ع احفظ
ادب الدعاء وانظر من تدعو وکیف تدعو ولماذا تدعو وحقق عظمة الله وکبریائه وعاین بقلبک علمه بما فی ضمیرک
واطلاعه علی سرک وما یکن فیه من الحق والباطل واعرف طرق نجاتک وهلاکک کیلا تدعو الله بشیء عسی فیه
هلاکک وانت تظن ان فیه نجاتک واعلم ان من دعی بحاجة فلم تقض فذلک لوجوه منها ان الاجابة حاصلة لا محالة فان
اجابة الدعوة غیر قضاء الحاجة وقضاء الحاجة غیر اجابة الدعوة فان اجابة الدعوة هو ان یقول العبد یا رب فیقول
الله تع له لبیک عبدی وهذا موعود موجود لکل مؤمن یا شد وقضاء الحاجة اعطاء المراد وایصال المرتاد وذلک قد
یکون للحال وقد یکون بعد مدة وقد یکون فی الاخرة وقد یکون الخیر له فی غیره ومنها ان الاجابة لها جهات فی الحدیث
ان الدعوة لا ترد الا لاحدی ثلث اما ان یدعو باثم او قطیعة رحم واما ان یدخر له فی الاخرة واما ان یصرف عنه السوء
ومنها ان الاجابة مقیدة بالمشیة اجیب دعوة الداع ان شئت ومنها ان شرط لهذه الاجابة اجابة العبد ایاه فیما
دعا الیه فلیستجیبوا لی ولیؤمنوا بی مؤید این مطلب است که عثمان بن عیسی از راوی حدیث روایت کرده که من ابی عبد الله ع
گفتم یا بن رسول الله در کتاب خدا دو چیز میطلبم و نمییابم فرمودند که چه چیز است گفتم قوله تع ادعونی استجب لکم

ما

۷۶ مادعا کنیم و اجابت آن نمی بینیم فرمود آیا ممکن است که خدا خلف وعده خود کند گفتم نه فرمود پس بچه جهة باشد گفتم نمیدانم
فرمود من ترا خبر کنم از این بدانکه هر که اطاعت خدا کند در آنچه او را امر فرموده و بعد از آن دعا کند او را بجهة دعا او اجابت
کند گفتم جهة اجابت دعا کدام است قال تبدء فتحمد الله وتذكر نعمه عندك ثم تشكره ثم تصلي على النبي فرمود ابتدا بحمد
خدا کند و نعم او یاد کند و بعد از آن بشکرگذاری قیام نماید بعد از آن صلوات دهد بر پیغمبر و آل او ثم تذكر ذنوبك
فتقر بها ثم تستغفر الله منها فهذا جهة الدعاء و آنگاه ذنوب خود را یاد کند پس بآن مقر شود بعد از آن استغفار کند
و باین جهة دعا او باجابت مقرون شود قال وما الآية الأخرى قلت قول الله تعالى وما انفقتم من شيء فهو يخلفه اني انفق ولا ارى
خلفا قال افترى الله اخلف وعده قلت لا قال فمم ذلك قلت لا ادري قال لو ان احدكم اكتسب المال من حله وانفقه في
حقه لم ينفق رجل درهما الا اخلف الله عليه گفتم آیه دیگر اینست که وما انفقتم من شيء فهو يخلفه من انفاق میکنم و
عوض و خلف او را نمی بینم فرمود آیا جایز باشد از خدا که در خلف وعده او گفتم نه فرمود پس این خلف و عوض بچه جهة
باشد گفتم نمیدانم فرمود اگر یکی از شما کسب مال کند از وجه حلال و انفاق آن کند در آنچه حقتعالی بآن امر فرموده
هیچ درهمی را انفاق نکند مگر که حقتعالی عوض آن را باو رد نماید یا آنست که از داعی سؤال کند از حقتعالی
آنچه صلاح او در آن نباشد یا موجب مفسده او یا مفسده غیر او باشد زیرا که هیچ کس نباشد که از جانب حقتعالی
دعا کند که موافق حکمت او باشد و صلاح او در آن بود مگر که اجابت آن نماید البته خلف در وعده الهی نباشد
بنا بر این کسی از خدا غنی و ثروت طلب نماید و عطا فرمودن او موجب هلاکت و ضلالت از کس است در بحار الانوار
روایت کرده بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر که در زمان حضرت رسول مردی بود مؤمن و فقیر از اهل صفه که در
همه اوقات صلوة ملازم رسول خدا بود و در هیچ نماز غایب نبود آنحضرت بر او بسبب پریشانی و غربت او رقت میفرمود
که ای سعد اگر چیزی بر آمدن باشد ترا غنی میگردانم پس دیر شد آمدن مالی از برای رسول خدا و اندوه حضرت زیاد شد
پس حقتعالی مطلع شد بر غمی که آنحضرت را عارض شده بود بسبب سعد پس جبرئیل بر آنحضرت نازل شد و دو درهم
آورد و گفت یا محمد حقتعالی دانسته که تو از برای تنگی سعد غمگین گردیده آیا میخواهی که او را بی نیاز گردانی
حضرت فرمود بلی پس جبرئیل گفت که بگیر این دو درهم را و عطا کن بسعد و امر کن او را که تجارت کند باین دو درهم
پس دو درهم را گرفت از برای نماز ظهر بیرون آمد سعد را دید که بر در حجرهای مقدسه ایستاده انتظار بیرون
آمدن آنحضرت میبرد چون نظر مبارک حضرت بر او افتاد فرمود که ای سعد آیا تجارت میتوانی کرد سعد گفت که بخدا سوگند
مالی ندارم که بآن تجارت کنم پس حضرت آن دو درهم را باو داد و فرمود که باین دو درهم تجارت کن و در روزی حق

تعرض

تعرض کن پس سعد دو درهم را گرفت و در خدمت حضرت بیرون رفت تا نماز ظهر و عصر را با آنحضرت ادا نمود و چون از نماز فارغ
شد حضرت فرمود که برخیز ای سعد و متعرض تحصیل روزی شو پس بتحقیق بسیار غمگین بود بحال تو ای سعد پس سعد
متوجه تجارت شد حقتعالی او را برکتی کرامت فرمود که هر متاعی را که بیک درهم میخرید بدو درهم میفروخت
و هر چیزی که بدو درهم میخرید بچهار درهم میفروخت پس دنیا رو آورد بسعد و متاع و مال او فراوان شد و تجارت
او عظیم شد پس در مسجد دکانی گرفت و در آن دکان بامر تجارت نشست و مال و امتعه خود را در آن دکان جمع
کرد و هرگاه که بلال اذان نماز میگفت و حضرت برای نماز بیرون میامد سعد را میدید که مشغول دنیا گردیده
و وضو نساخته و مهیای نماز نگردیده چنانچه پیش از مشغول شدن بدنیا میکرد پس حضرت باو فرمود که ای سعد
بتحقیق که ترا مشغول کرده است دنیا از نماز و سعد در جواب میگفت که چه کنم مال خود را بگذارم که ضایع
شود این مردیست که متاع فروخته ام و میخواهم که قیمت متاع خود را از او بگیرم و این مرد دیگر از او متاعی
خریده ام و میخواهم قیمت متاع او را باو برسانم آنحضرت را از اینحال سعد و مشغول شدن او بدنیا و غافل
شدن از عبادت حقتعالی اندوهی عارض شد زیاده از اندوهی که بسبب فقر او آنحضرت را عارض شده بود چنانچه
باید چنین پیغمبر عطوف و رئوف که امت خود را در هیچ حالت فراموش نمیکنند نه در عسر و نه در یسر پس روزی جبرئیل
بر آنحضرت نازل شد و گفت یا محمد بدرستیکه حقتعالی مطلع شد بر غمی که ترا عارض شده است از حال سعد اکنون
کدام را بهتر میخواهی حالتی که الان دارد یا آن حالت که پیشتر داشت حضرت رسول فرمود که ای جبرئیل بلکه حالت
اول او را خوشتر دارم که دنیا او آخرتش را برباد داد پس جبرئیل گفت بدرستیکه محبت دنیا و مال آن فتنه
ایست که آدمی را از یاد آخرت غافل میگرداند سعد را بگو پس دهد بتو آن دو درهم را که در روز اول عطا فرمودی
پس حضرت از خانه بیرون آمد و بسعد گذشت فرمود که ای سعد آیا پس نمیدهی بمن آن دو درهم را که بتو دادم سعد
گفت بلی میدهم و دویست درهم دیگر نیز میدهم فرمود که ای سعد من غیر از آن دو درهم چیزی دیگر نمیخواهم از تو پس
سعد آن دو درهم را پس داد دنیا از او برگشت تا آنکه آنچه جمع کرده بود از دستش بیرون رفت و بحالت اول
خود برگشت چون شرایط دعا در نزد خاصان خدا تعالی موجود است لهذا هر وقت خواهند که دعا نمایند
دعای ایشان مستجاب است چنانچه رسول خدا بعد از مراجعت اهل نجران فرمود که والذي نفسي بيده لو تباهلوا
لمسخوا قردة وخنازير ولاضطرم عليهم الوادي نارا ولاستأصل الله نجران واهله حتى الطير على الشجر یعنی
بخدائی که جان محمد در قبضه قدرت او است اگر وفد نجران با من مباهله کردند حقتعالی ایشان را مسخ میکرد بصورت بوزینه

و برا

وحول وانش براشان فرزند خنیف وجمله اهل نجران حتی مرغان بر درختها ایشان هلاک شدند همواره دعای ایشان در درگاه
احدیت مستجاب است چنانکه از کنز الغرایب نقل است که روزی امام حسین در نخلستان بر دکان رو بر خواب که حضرت مادر من
بود پس از آنکه حضرت رسول صلعم ... شد بیرون آمد قدری راه تشریف برد برگردید جناب رسول آن جگر گوشه بتول را
ملاحظه نمود عبا ... خاطر فیض مقاطر آن برگزیده خداوند متعال مشاهده فرمود بدان سبب دل مبارک
شکسته فرمود ای جان من چرا محزونی عرض کرد یا جداه دلم مایل دیدار مادرم فاطمه زهرا و برادرم حسن مجتبی است
میخواهم بخدمت ایشان مشرف شوم باران میاید و مرا نگذارد که فیض خدمت ایشان دریابم آنگاه جناب رسول خدا روی
نیاز بدرگاه خداوند بی نیاز کرد و دستها بسوی خداوند درگاه کبریا بلند نمود برداشته همان ساعت باران ایستاد تا آنکه
سرور شهیدان با کمال اطمینان تشریف بردند لا اله الا الله تعالی که رسول خدا و فرزند عالمیان از باران محافظت نماید و دل مبارکش
نرنجاند و دیگر قطره باران بر بدن نازکش نرسد که روا دیدند که جماعت گروه لعینان و بیدینان گوییا آن بدن نازنین را
تیرباران نمایند بنحویکه تیرها مانند تگرگ بر سر آن فرزند نازنین بباریدند که خون از زخمهای آن حبیب خداوند
همچو باران بهای بر روی خاک کربلا جاری شد هلال بن نافع میگوید من در میان لشکر عمر سعد بودم که ناگاه ظالمی فریاد
کرد ابشر یا ایها الامیر فهذا شمر قد قتل الحسین هلال میگوید من بیرون آمدم و مابین دو صف ایستاده بالای سر
آنحضرت وانه لیجود بنفسه او را یافتم که بر روی خاک افتاده بود در حالت جان دادن بود بخدا قسم که من کشته بخون
آغشته را نیکوتر و نورانی تر از او ندیده بودم و نور جمال او و هیبت سیمای او مرا مانع شد از فکر کردن در کشتن او که ناگاه
شنیدم میگفت اما تسقونی قبل طلوع روحی شربة من الماء ناگاه ملعونی در جوابش گفت که آب نخواهی چشید تا وارد
جهنم شوی و حمیم جهنم بیاشامی حضرت فرمود چنین است بلکه من وارد میشوم بر جدم رسول خدا و در منزل او ساکن
خواهم شد و از شربت طهور بهشتی خواهم آشامید و شکایت خواهم کرد پس مجموع آن بدبختها بایمان یکدفعه
بغیظ در آمدند و آماده قتل آن مظلوم شدند حتی کان الله لم یجعل فی احد منهم من الرحمة شیئا آه آه در آنحال عمر بن
سعد ملعون نزد آنشهید آمد میخواست که بدست خود آن غریب بیکس را بقتل رساند فقال یا عمر انت تقتلنی یزید فتلبهم
پس آن شقی خجالت کشید و بمکان خود مراجعت کرد ناگاه زینب خاتون از خیمه بیرون آمد از شدت خوف و دهشت گوشوارهای
او میلرزید و صیحه ها بلند میگفت و اخاه و اسیداه و اهل بیتاه نزد آنحضرت آمد گفت یا عمر آیا خواهند ترا بقتل رسانید
ابا عبدالله اشکها خواب میشد و کوهها پاره پاره میگردید پس زینب خاتون فرمود یا ابن سعد ایقتل ابو عبد
الله وانت تنظر پس چون آن حرامزاده آنحالت مشاهده نمود کان دموعه تسیل علی خدیه و لحیته و هو یصرف

وجهه عنها و بروایتی جناب زینب بعد روی خود را بلشکر کرده فرمود ویلکم اما فیکم مسلم و عمر سعد ساکت شد و تنها
لشکر را طلبید امر بقتل میکرد و میگفت که عجلوا الیه الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس بیست و دوم

قال الله تعالی و اذا سألک عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان فلیستجیبوا لی الخ بدانکه دعا مکالمه
و سخن گفتن و عرض نیاز کردن است بحضرت قاضی الحاجات باید که معنی دعا بداند بفهمد با خضوع قلب دعا کند چند
چیز را تعقل و ملاحظه نماید اولا اینکه بداند که چه میگوید اگر از روی بیخبری حرفی گوید با بزرگی و دلش از آنچه گوید خبر نداشته
باشد اگر آن بزرگ سیاستش نکند بسخن او نیز اعتنا نخواهد کرد پس در هنگام مناجات با خداوند قاضی الحاجات
باید دلش خبر داشته باشد از آنچه بر زبانش جاری میشود دویم جد و اهتمام طلب نماید بحاجت خود بی اعتنا بشان فی الکافی
عن ابی عبدالله قال قال رسول الله رحم الله عبدا طلب من الله حاجة فالح فی الدعاء فاستجیب له او لم یستجب و تلا
هذه الایة و ادعو ربی عسی ان لا اکون بدعاء ربی شقیا و فیه عن ابی جعفر یقول والله لا یلح عبد مؤمن علی الله
فی حاجته الا قضاها له و فیه عن ابی عبدالله قال ان الله کره الحاح بعضهم علی بعض الناس فی المسئلة و احب ذلک
لنفسه ان الله یحب ان یسئل و یطلب ما عنده عن ابی جعفر قال و الله لا یلح عبد الی الله تعالی الا استجاب له سوم از
جمله شرط دعا اینست که از پیغمبر مرویست که هیچ دعائی نیست مگر که میان او و میان آسمان حجابیست چون بنده
دعا کند و تمه مقصد دعا بر من صلوات نفرستاده دعا بجانب سد باز گردد اگر صلوات فرستاده باشد آن
صلوات پیش رود و حجابهای آسمان درد دعا بر اثر آن رود تا بر عرش رسد سمت اجابت یابد و امیر المومنین
فرمود که دعا مکنید مگر اینکه در اول آن بگوئید اللهم صل علی محمد و آل محمد و افعل بی کذا و کذا و پیوسته آنحضرت
دعا را باین نهج کردی و بیرون از منشا پرسید فرمود صلوات البته باجابت مقرون میشود و حق تعالی شرم دارد که بنده
او دو حاجت خواهد یکی اجابت و دیگری را رد نماید در کتاب عدة الداعی قال النبی لاصحابه الا ادلکم علی
اکسل الناس و ابخل الناس و اسرق الناس و اجفی الناس و اعجز الناس قالوا بلی یا رسول الله قال ابخل الناس رجل
یمر بمسلم فلا یسلم و اما اکسل الناس فعبد صحیح فارغ لا یذکر الله بشفة و لا بلسان و اسرق الناس فالذی یسرق
من صلوته فصلوته تلف کما یلف الثوب الخلق فیضرب بها وجهه و اما اجفی الناس فرجل ذکرت بین یدیه فلم یصل
علی و اما اعجز الناس فمن عجز عن الدعاء قال رسول الله ما من مؤمن و لا مؤمنة مضی من اول الدهر او هو آت
الی یوم القیمة الا و هم شفعاء لمن یقول فی دعائه اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات و ان العبد لیؤمر به الی
النار یوم القیمة فیسحب فیقول المؤمنون و المؤمنات یا ربنا هذا الذی کان یدعو لنا فشفعنا فیه فیشفعهم الله فینجو

قال الباقر ع لقد غفر الله لرجلین من اهل البادیة بکلمتین دعا بهما اللهم ان تعذبنی فاهل ذلك انا وان تغفر لی فاهل
ذلك انت فغفر الله بدانکه آدمی باید در طلب حوائج خود مساهله در دعا و خواستن از خدا نکند فرمود اما
رضا که بسیار دعا کنید که دعا کلید همه رحمتها و موجب قضای همه حاجتها و شفای جمیع دردها و بکثیر مهمات الهی
نمیتوان رسید مگر بدعا حضرت رسول ص فرمود که دوا کنید بیماران خود را بتصدق و دفع نمایید انواع بلاها بدعا
و حفظ کنید مالهای خود را بدادن زکوة بدانستی که هیچ مرغی بدام نمی افتد مگر آنکه تسبیح خود را ترك کند و حضرت
امیر المؤمنین ع فرمود که دفع کنید موجهای بلا را از خود بتصدق و بدعا پیش از آنکه بلا نازل گردد بحق خدا و بحق آنکه
دانه را شکافته انواع گیاه از آن آورده و خلایق را خلق فرموده که بلا بسوی مؤمن تندتر میرود از سیلی که از
بالای کوه بپایین آید از ... و هیچ نعمتی و طراوت عیشی از بندگان برطرف نشود مگر بگناهان
ایشان و اگر استقبال کنند بلا را بدعا و تضرع و انابه و توبه بر ایشان نازل نخواهد بود اگر وقتی که بلا نازل شود
و نعمت از ایشان زایل گردد بخدا پناه برند و تضرع نمایند بنیتهای درست و سستی نورزند در دعا و ترك
گناهان بکنند البته خدا هر فاسدی را بر ایشان باصلاح میآورد و هر نعمتی را که از ایشان سلب شده بایشان برمیگرداند
باز اگر باز گشت نمایند و توبه نکنند البته بلا بر ایشان نازل خواهد شد چنانکه در قصه الیاس بلا بر ایشان
رسید در کتاب بلد الامین ... چون حزقیل که از خلفای موسی بود وفات کرد فتنهای عظیم در میان بنی اسرائیل پیدا
شد و در آن زمان پادشاهی بود نام او آجب اول اسلام بود و در آخر باغوای زن خود که ازبیل نام داشت از دین
خود گشته بت پرست شد و رعایا التفات باو کرده از دین برگشتند بپرستیدن بعل مشغول شدند و آن بتی
بود از طلا و بلندی بیست گز بالا و چهار رو داشت و مجوف بود چهار صد نفر خدمت میکردند و ایشان را ارباب خدا
میدانستند و خادمان آن را پیغمبران و شیطان بیامدی و در شکم او رفتی و مردم را اغوا نمودی و این پادشاه که
بجای خود زن را نشاندی و بشکل مردان بجا آوردی و این زن هفت شوهر را بتلبیس کشته بود و هفتاد پسر از شوهران
او زنده بود و عابدی در جوار آن پادشاه باغی داشت که حاصل آن را اسیر معیشت کردی و عبادت نمودی این زن طمع در آن
باغ کرد اتفاقا روزی پادشاه غایب بود زن عابد را بتهمت آنکه پادشاه را دشنام داده بگرفت و بقتل رسانید و باغ او را
تصرف نمود چون شوهرش برین قضیه واقف شد از عاقبت کار که عنقریب بود بسبب این خون ناحق پادشاهی از دست
ما بیرون میرود پس حق تعالی الیاس را بجانب ایشان فرستاد که بان پادشاه بگو که انتقام آن پارسا را از شما بکشم و بجهة
آنکه او را مظلوم بناحق کشته و در آن باغ بیفکنم بوجهی که هیچکس بر شما رحم نکند شما را دفن ننماید تا سگان شما را بخورند الیاس

۱ بنیامد و پیغام الهی را بگذارد پادشاه بر او خشم کرد و گفت دروغ میگویی و دعوی نبوت کاذب میکنی و ما در پرستیدن بعل بر راه صوابیم دیگر باره الیاس
آغاز دعوت کرد ملك قصد کشتن او کرد الیاس دعا کرد بار خدایا او را مبتلا گردان ببلایی تا بان مشغول شود
حق تعالی پسر او را مبتلا گردانید او به پسر مشغول شد و الیاس رو بکوه شام نهاد و در آنجا بعبادت مشغول شد پادشاه مضطرب گشت
و نزد بتان آمد هرچند شفا طلب کرد اثری پیدا نشد پیش بعل آمد آنجا نیز اثری از شفا نیافت بخادمان گفت مگر بعل بما غضب کرده
که اجابت دعای ما نمیکند بشام روید و از خدایانی که در آنجا اند طلب شفا کنید آنجا بنزد ... و متمنی شد آمد چون خادمان
بدامن کوه رسیدند که الیاس در آنجا بود الیاس خبردار شد بیرون آمد ایشان را دعوت کرد و گفت پادشاه را بگویید که
بعبادت خدا مشغول شود تا حق تعالی پسر او را شفا دهد چون پادشاه را اعلام کردند گفت چرا او را از زمین بنا و ... نیاوردید گفتند
مدتی است در تجسس اوییم و کمر هلاکت او بر میان بسته ایم گفتند ایملك چون بدامن آنکوه رسیدیم چندان هول و خوف بر
ما افتاد که مجال سخن کردن نداشتیم ملك لشکر را بآنجانب فرستاد و هرچند تجسس کردند او را نیافتند بازگشتند ملك
گفت بحیلت بدست باید آورد پس پنجاه مرد فرستاد که اظهار ایمان کنند بر فتند و او را بدست آورند الیاس دعا کرد که اگر خداوندا
ایشان کید دارند همه را هلاك گردان در ساعت آتشی در آمد همه را بسوخت ملك پنجاه مرد دیگر را فرستاد ایشان نیز بسوختند
همچنین تا هزار کس هلاك شدند بعد از مدتی الیاس گفت بار خدایا من از دست این کافران بتنگ آمده ام یا قبض روح من کن
یا هفت سال ایشان را بقحط مبتلا ساز حق تعالی فرمود که هفت سال بسیار است گفت پنج سال خطاب آمد که بسیار است گفت سه سال
ای کریمی که از خزانه غیب کرم وظیفه خود داری ... که محروم نکه با دشمنان نظر داری پس حق تعالی باران
از ایشان باز گرفت الیاس گفت روزی من از کجا باشد فرمود مرغی بفرستم تا از جای دیگر روزی تو را برساند القصه مردم از گرسنگی
میمردند تا در سال آخر الیاس بمیان قوم در آمد گفت ایقوم مدتی از قحط گذشت بیایید که بحق تعالی اقرار کنید تا از سر عصیان
درآیید تا از عذاب ایمن باشید ایشان قبول نکردند الیاس گفت اگر میخواهید که بطلان دین شما و حقیت دین من بر شما ظاهر
گردد بتان را حاضر کنید و نزد ایشان دعا نمایید تا باران اگر اجابت شود از دین خود برنگردید و اگر دعای من مستجاب
شود تابع من شوید همه بر این قرار دادند و بتها را حاضر کردند و از ایشان باران خواستند اجابت نشد الیاس دعا کرد فی
الحال باران آمد ایشان از عهد خود برگشتند و در انکار افزودند الیاس از میان قوم بیرون آمد ... اسبی
پیش وی آمد بر آن سوار شد و الیسع خلیفه خود گردانید حق تعالی او را موکل بر بیابانها گردانید چنانکه خضر بر دریاها
و در عرفات با هم ملاقات میکنند و در رمضانها با هم در بیت المقدس افطار میکنند جمعی از علما گفته اند ایشان با هم
و چون الیاس از میان قوم بیرون آمد حق تعالی دشمنی را بر آن ملك مسلط کرد تا او را با زنش بکشت در آن باغ ...

۴۲ جمع شده ایشان از او خوردند این غریب بدل تفاوت و فرق میان پیغمبر ما و سایر پیغمبران اینست که اکثر ایشان دعای بد نمودند در هلاک قوم
خلاف پیغمبر ما صلی الله علیه و آله که همه اوقات متعوذ را فراموش نفرمود دعای مغفرت و هدایت مینمودند از آنجمله فاضل
نراقی در کتاب خزاین ایراد نموده از عایشه مرویست که پیغمبر در حجره من تشریف داشت در اثنای شب بیدار شد و آنجناب را در رخت
خواب ندیدم برخواستم و حجره را ملاحظه کردم در آنجا نبود بیرون آمدم و در پی آنحضرت گردیدم آنجناب را در هیچ یک نیافتم تشویش
و اضطراب بر من غالب شد که مبادا خدا نخواسته امری روداده شد بپشت بام برآمدم دیدم پیغمبر در آنجا ایستاده و با پروردگار
مناجات میکند من در گوشه پنهان شدم که مناجات آنحضرت را بشنوم ناگاه شنیدم که میگوید الهی اسئلک بحق خلقک علی بن ابی
طالب ان تغفر امتی الهی اسئلک باحب الناس الیک علی ابن ابیطالب ان ترحم عصاة امتی و مدتی طویل مکث کردم که پیغمبر
در آنوقت امثال این کلمات ادا مینمود خدا را بعلی قسم میداد که امت او را ببخشد من که اینحالت را مشاهده نمودم نزدیک
رفتم فرمود ای عایشه کجا بودی عرض کردم چون شما از رختخواب بدر رفتید خوف کردم که مبادا خدا نخواسته امری روداده باشد
لهذا در تفحص شما به پشت بام آمدم فرمود ای عایشه بمنزل خود رجوع کن عرض کردم یا رسول الله سؤالی دارم فرمود بگو
گفتم الیس لله الملائکة المقربون قال بلی گفتم الست انت سید المرسلین الست انت خاتم النبیین فرمود بلی مقصود خود را
بگو گفتم با وجود آنکه خدا را فرشتگان مقرب و پیغمبران اکرم میباشند مثل تو وجود میدارد چرا خدا را بعلی قسم میدهی
حضرت فرمود ای عایشه در وقتیکه بر بام آمدم که عاصیان امت را دعا کنم نظر بملک و ملکوت کردم و بر جمیع مقربان درگاه احدیت
اطلاع یافتم و علم بمرتبه و قدر هر یک در نزد خدا بهم رسانیدم مرتبه هیچ یک را بالاتر و رتبه احدی را والاتر از مرتبه علی
ندیدم بنا بر این بجهت آنکه اگر مطلع بر مرتبه علی میشد خدا را باو قسم میدادم ای عایشه اینها اولیائی ناله کنندگان بر آثار
در حق شما امیر کافیست که شفیع گناهکاران در چنین حالی که شمر ولد الزنا بر سینه صندوق علوم الهی بود نشسته چشم
خود را گشوده فرمود من انت لقد ارتقیت مرتقا عظیما قال انا الشمر آنحضرت فرمود که امروز چه روز و چه ساعتست
عرض کرد که روز جمعه وقت نماز است آنحضرت فرمود که خطیبان امت جدم در شهرهای اسلام بر منبر مدح او را میگویند
و تو با من این نوع سلوک و رفتار مینمائی فقال یا شمر ان رسول الله یضع خده علی صدری و انت تجلس علیه و کان کثیرا ما
یقبل نحری و انت تضرب علیه الحسام ما عاصیان روسیاه را دعا مینمود قال الهی انی وفیت بعهدک فاوف بعهدک
فنودی یا حسین طب نفسا انی اهب لک من العاصین من محبیک عدد ما ترضی فقال الان طاب علی الموت رضا بقضائک
و تسلیما لامره تن بشهادت داد انا لله و انا الیه راجعون الا لعنة الله علی القوم الظالمین **مجلس بیست و سیم**
قال الله تعالی اذا سألک عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان تحقیق بباید دانست که الدعاء مخ العبادة و فضل

عبادت

عبادات و اشرف قربات متضمن چند خبرست باید داعی را یقین بذات و صفات کمال الهی از حیات و علم و قدرت و سمع و بصر و توکل و تفویض
امور بجناب مقدس او بیشتر شود در کتاب مصباح الشریعه قال الصادق ع و تفکر ماذا تسأل و کم تسأل و لماذا تسأل و الدعاء استجابة
الکل منک للحق و تذویب المهجة فی مشاهدة الرب و ترک الاختیار جمیعا و تسلیم الامور کلها ظاهرها و باطنها الی الله تعالی
فان لم تأت بشرط الدعاء فلا تنتظر الاجابة فانه یعلم السر و اخفی فلعلک تدعوه بشیء قد علم من سرک خلاف ذلک قال بعض
الصحابة لبعضهم انتم تنتظرون المطر بالدعاء و انا انتظر الحجر و اعلم انه لو لم یکن الله امرنا بالدعاء لکان اذا اخلصنا الدعاء
تفضل علینا بالاجابة فکیف و قد ضمن ذلک لمن اتی بشرائط الدعاء و قال النبی ص ان الله لا یستجیب الدعاء من قلب لاه
قال الصادق ع اذا اراد احدکم ان لا یسأل ربه الا اعطاه فلییأس من الناس کلهم و لا یکن له رجاء الا من عند الله تعالی فاذا
علم الله تعالی ذلک من قلبه لم یسأله شیئا الا اعطاه چون عمده شرط اجابت یأس و نا امیدی از مخلوق خداست بلکه از ما سوی
الله باید انقطاع رجا کند و تضرع و زاری که معظم عبادات است بعمل بیاورد در کتاب هدایة الطالبین حکایتی مناسب مقام
یأس و نا امیدی از ما سوی الله نقل کرده است که صاحب نور العیون ذکر کرده است که بعضی از امین نقل نمودند که مرد صالحی از اهل بغداد
که در سنه یکهزار و یکصد و سی و شش هجری نیز میگفتند که هنوز در حیات است او گفت که روانه سفر بودیم و در آن سفر بر کشتی
سوار شده بر روی آب حرکت مینمودیم اتفاقا کشتی ما شکست و آنچه در او بود غرق شد و من بتخته پاره چسبیده موج دریا حرکتم
نمود تا بعد از مدتی بر ساحل جزیره خود را دیدم بزحمت بسیار از آب بیرون آمدم داخل جزیره گردیدم و چون بسیار گرسنه و تشنه
بودم در اطراف آن جزیره گردش نمودم و بعد نا امید از زندگی متوسل بخدا گردیدم بصحرائی رسیدم برابر من کوهی دیدم
چون نزدیک آن رسیدم دیدم که اطراف آن کوه دریا و یکطرفش صحرائیست و بوی عطر میوه‌ها بمشامم رسید باغ ...
و نباتی شوم گرسنه فعلی از آن کوه بالا رفتم در وسط آن کوه بموضعی رسیدم که تقریبا بیست ذرع یا بیشتر سنگ صاف
املسی بود که اصلا دست یا گذاردن در آن ممکن نبود در آنحال حیران و متفکر بودم ناگاه مار عظیمی که از چنارهای بسیار
قوی‌تر و بزرگتر بود دیدم که از آن سنگ صاف بسرعت تمام متوجه من گردید میباید من گریزان شدم چون در آنوقت دست
من از همه اسباب و وسیلهها کوتاه بود و چاره دیگر نداشتم تضرع و استغاثه بدرگاه الهی نمودم و عرض کردم پروردگارا
چنانچه مرا از غرق شدن نجات دادی از این بلیه عظمی نیز خلاصی کرامت فرما دیدم که عقابی بقدر گوشه از بالای
کوه بسوی مار دوید و بسرعت تمام از دم مار بالا رفت و وقتی سر مار بپایین آن سنگ صاف و دمش بپایان آن سنگ بود
سر مار رسید و بمنقار خود آنقدر بر سر مار فرو کرد و بار بر او زده و مار فرو کرده از آن راهی که آمده
بود برگشت و رفت و آن مار دیگر از جای خود حرکت نکرد و در همانموضع همان کیفیت مرد و چون هوا بسیار گرم بود

بفاصله اندک درختی عقوبت عظیمی بهم رسید که نزدیک بود که هلاک شوم پس زرد و کثافت بسیار از انها ریخته و در پاها جاری گردید
تا انکه اجزای ان بیماری از هم پاشید و بغیر از استخوانهای جوزی باقی نماند چون نزدیک رفتم دیدم که ان استخوانها را رشته بزرگی بر زمین
محکم کرده بودند که میتوان از ان بالا رفت با خود فکری کردم که اگر درانجا بمانم از گرسنگی بمیرم پس پا بر استخوانها نهاده از کوه
بالا رفتم و از انجا رو بقله کوه اوردم در برابر خود باغی دیدم بسیار سبز و خرمی دیدم و رفتم با داخل باغ گردیدم که اشجار میوه
دار بسیار دران بود و بنا و عمارت بلندی که اطاق و غرفه های بسیار در وسط ان بود پس من قدری از ان میوه ها خوردم و در
بعضی غرفه ها پنهان گشته و تفرج ان باغ را میکردم بعد از زمانی دیدم که چند سوار از دامن صحرا پیدا شدند و داخل باغ
گردیدند و یکی از انها مقدم بر همه که در هیبت تمام و جلال می رفت پس پیاده شدند و اسبهای خود را سر دادند و بزرگ ایشان در
صدر مجلس قرار گرفت و دیگران نیز در خدمتش با کمال ادب نشستند و بعد از زمانی سفره کشیدند و چاشت حاضر کردند
پس ان بزرگ ایشان فرمود که ما مهمانی در فلان غرفه داریم او را بر سر چاشت باید طلبید پس بطلب من امدند من ترسیدم
و گفتم مرا معاف دارید چون عرض کردند فرمود چاشت او را در همانجا ببرید تا تناول نماید چون از چاشت خوردن فارغ
شد مرا طلبید و گذارش حال من پرسید چون قصه مرا شنید فرمود میخواهی که با اهل خود برگردی گفتم بلی پس
یکی از انجماعت فرمود که این مرد را با اهل خودش برسان پس همراه ان شخص بیرون امدم و چون اندکی راه رفتیم گفت نظر کن
اینست حصار بغداد چون نظر کردم حصار بغداد را دیدم و اثری از ان دیگر ندیدم در انوقت متنبه شدم و دانستم که ان بزرگوار
مولای من حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه بوده که بخدمت ان مشرف شدم و از نیک طالعی خود از خدمت ان بزرگوار محروم گردیدم
و با کمال حسرت داخل شهر و خانه خود شدم ابو سعید خدری روایت کرده از رسول که هیچ مسلمانی نبود که از حق تعالی طلب
حاجتی کند که متضمن قطیعه رحم و اثم نباشد مگر که حق تعالی یکی از سه خصلت بدو دهد یا تعجیل اجابه یا ذخیره اخرویه که بهتر
از مسؤول او باشد و یا صبر بکند بلای او و جابر بن عبد الله انصاری گفت که رسول خدا فرمود که بنده باشد که دعا کند
حق تعالی جبرئیل را گوید که حاجت او را بر اور و لکن تاخیر کن که صدای من دران … بلکه من اواز او را دوست دارم و تضرع و زاری
و دنیا او مرغوب منست و بنده باشد که چون دعا کند جبرئیل را فرماید که دعای او را زودتر اجابت کن که من اواز او را
دشمن دارم شاهد این مطلب حکایت حارث بن نعمان فهری چنانکه در جامع الاخبار اتی رجل الی رسول الله صلعم من بنی مخزوم
یقال له عمرو بن عتبة و فی خبر اخر حارث بن نعمان فقال یا محمد صلعم اسئلک عن ثلث مسائل فقال له سل عما بدا لک
فقال اخبرنی عن شهادة ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله امنک ام من ربک قال الوحی الی من الله و السفیر
جبرئیل و المؤذن انا و ما اذنت الا من امر ربی قال اخبرنی عن الصلوة و الصوم و الزکوة و الحج و الجهاد امنک ام من

ربک

ربک قال مثل ذلک قال فاخبرنی عن هذا الرجل یعنی علی ابن ابیطالب و قولک فیه من کنت مولاه فهذا علی مولاه الی اخره
امنک ام من ربک قال النبی صلعم الوحی الی من الله و السفیر جبرئیل و المؤذن انا و ما اذنت الا من امر ربی فرفع المخزومی راسه
الی السماء فقال اللهم ان کان محمد صادقا فیما یقول فارسل علی شواظا من نار و فی خبر اخر فقال اللهم ان کان هذا هو
الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء و ولی مغضبا فوالله ما سار غیر بعید حتی اظلته سحابة سوداء
فارعدت و ابرقت فاصعقت فاصابته الصاعقة فاحرقته النار فهبط جبرئیل و هو یقول اقرء یا محمد سال سائل
بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع من الله ذی المعارج و بروایت دیگر و رماه الله بحجر فسقط علی هامته و خرج من دبره
فانزل الله سال سائل الخ و از جمله دعاهای مستجاب شده دعای حضرت یونس بوده در کتاب مفتاح الجنة بعد از انکه چهل
شبانه روز در شکم ماهی حبس و سیر دریاها میکرد همینکه صدای … یونس بر لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین
بسامع سموات رسید و توسل جست بانوار خمسه و نور حسینی نظر رحمت الله باو تعلق گرفت دران تاریکی شکم ماهی
بمقتضای فاستجبنا له و نجیناه من الغم و کذلک ننجی المؤمنین امر الله صادر شد به ماهی که او را بساحل دریا و ظاهر انکه
بارض نینوی که کربلا انداخت کما قال تعالی فنبذناه پس بیفکندیم او را یعنی ماهی را امر کردیم تا بساحل دریا املا و زا ان
انداخت و خود پر میرن او … و بیفکند بالعراء یعنی بصحرا یعنی بصحرا که خالی بود از درخت و گیاه و کوه و هو سقیم و حال انکه او
بیمار بود و مویهای بدنش ریخته پوست از روی و گوشت از بدن او رفته کالفرخ شده مانند طفلی که از مادر تازه متولد
شده و بعضی روایات چون گوشت سرخ و جوجه مرغ پر نا رسته که بزمین افتاده مینمود چون نظر رحمت الهی باین احوال
شکسته او بر یونس تعلق گرفت فی الفور درخت کدو برویانید و خاصیت او انست که مگس گرد ان نگردد و چون جسم
او را بدرخت کدو پوشیدند از افت اب و تاب افتاب ایمن گشت بعد بزرگوهی را امر فرمود تا امد و پستان در دهن او مینهاد
تا وقتی که پوست و محکم گشت و گوشت بحالت اصلی خود رفت یکروز که … بوده چون باز امد درخت کدو خشک شده بود
دلتنگ شد خطاب عزت به او رسید برای درخت کدو که خشک شد دلتنگ میشوی و بجهة هلاک صد هزار بعد دلتنگ
نمیشوی اگر من هزار گناهکار را بیامرزم دوست دارم که یکی را عقوبت فرمایم برو و بنزدیک ان بدکاران که بمن ایمان اورده
اند که سبب ان عذاب را از ایشان دفع کرده ام و از هر طرف از بودن ان … یونس متوجه ایشان شد اما مظلوم کربلا
از ذو الجناح با بدن پر از تیر مانند مرغ پر او در بود بر زمین گرم کربلا افتاد و بعوض درخت کدو شمشیرهای کافران
و بجای شیر بز کوهی از دم شمشیرهای ابدار منافقان سیر امیشد و یونس را زینت بود ندیکه بدن او محکم و قوی باشد اما سر
اطهر مظلوم کربلا از بدن مبارک جدا میکردند عن هلال بن معویة قال رایت رجلا یحمل راس الحسین ع فی مخلاة فرسه

وتعوذ

وسمعت اذناك ووعى قلبي والراس الشريف يقول فرقت بين راسه وجسده فرق الله بين لحمك وعظمك وجعلك
آية ونكالا فرفع سوطا كان معه ولم يزل يضرب به الراس المنيف حتى سكنت ابكاش باينها الكفا كرده بود لباسهاى
آنحضرت را نيز غارت نموده بدن عريان او را بر روى زمين انداختند ليكاش ديگران بدن مجروح رجوع نداشتند اشقيا چه كردند
ان بدن پاره پاره را بسنابر و بسم اسب بوطئ كفت بعد آنكه آن مظلوم را شهيد نمودند نزديك بيك هزار زخم با بجناب
زده بودند همه از پيش روى او نه غريب فاطمه را پامال سم اسبان كردند چنانكه فرمودند وانا السبط الذي من غير جرم قتلوني
وبجرد الخيل بعد القتل عمدا سحقوني در روايت على بن ابيطالب كه از امام محمد باقر ع روايت كرده در كيفيت شهادت آنحضرت
كه بيان فرمودند بنحوى كه دل سنك را آب ميكند در آخر حديث ميفرمايد لقد اوطؤ الخيل بعد ذلك بعد از كشتن آ
خود را او اندند در وقت بارات كه خطابا آنحضرت ميكند نطؤك الخيول بحوافرها املعونها ده نفر كه در
مجلس ابن زياد ولد الزنا خود را شكفتند مايم كه اسب تاختيم بر تن حسين تا اينكه باسم اسبها خود استخوانهاى سيد
جوانان اهل بهشت را خورد كرديم الا لعنة الله على القوم الظالمين **مجلس بيست و چهارم** قال الله تعالى
واذا سالك عبادي عني فاني قريب الخ في الصافي اقول قربه تعالى عبارة عن معيته عز وجل كما قال سبحانه وهو
معكم اينما كنتم فكما ان معيته للاشياء ليست بممازجة ومداخلة ومفارقته عنها ليست بمباينة وعزلة
فكذلك قربه ليس باجتماع واين وبعده ليس بافتراق بل بنحو آخر اقرب من هذا القرب وابعد من هذا البعد و
لهذا قال تعالى ونحن اقرب اليه من حبل الوريد وقال نحن اقرب اليه منكم ولكن لا تبصرون كما قال نبينا اعبد
ربك كانك تراه فان لم تكن تراه فانه يراك ان قيل كيف يكون الشيء قريبا من الآخر ويكون في ذلك الآخر بعيدا
عنه قلنا هذا كما يكون لك محبوب فهو حاضر عندك وانت عنه في عمى لا تراه ولا تشعر بحضوره فانه قريب وانت
بعيد عنه وقال امير المؤمنين ع من اعطي الدعاء لم يحرم الاجابة فافهم ذلك فانه من مغاص الفهم ودقيق العلم
فان قلت قد ظهر ان الباري تعالى لا يفعل خلاف مقتضى الحكمة وانه الذي لا تتبدل حكمته المسائل فما اشتمل على
خلاف المصلحة لا يفعله مع الدعاء وما اشتمل على المصلحة فانه يفعله وان لم يسأله لانه انما انشأ الانسان
وخلقه رحمة به واحسانا اليه فما معنى الدعاء اذا انتفت فائدته فالجواب بوجوه الاول لا يمتنع ان يكون وقوع
ما سأله انما صار مصلحة بعد الدعاء ولا يكون مصلحة قبله وقد نبه على ذلك الصادق ع في قوله لميسر بن عبد العزيز
يا ميسر ادع الله ولا تقل ان الامر قد فرغ منه ان عند الله منزلة لا تنال الا بمسألة ولو ان عبدا سد فاه و
لم يسأل لم يعط شيئا فاسأل تعط يا ميسر انه ليس باب يقرع الا يوشك ان يفتح لصاحبه وروى عمرو بن جميع

عنه ع من لم يسأل الله من فضله افتقر وعن علي ع ما كان الله ليفتح باب الدعاء ويغلق عنه باب الاجابة الثاني ان الدعاء
عبادة في نفسه يعبد الله عبادة لما فيه من اظهار الخشوع والافتقار اليه وهو امر مطلوب لله تعالى من عبيده قال تعالى
وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون والعبادة في اللغة الذلة يقال طريق معبد اي مذلل بكثرة الطي عليه
وفي الاصطلاح التذلل والخشوع التام الكامل وفيه ايماء الى ان العبادة الشرعية ما لم يقترن بالخضوع والتذلل ليس
عبادة حقيقة وفيما وعظ الله به عيسى يا عيسى اذل لي قلبك واكثر ذكري في الخلوات واعلم ان سروري ان تبصبص الي
وكن في ذلك حيا ولا تكن ميتا الرابع من الاجوبة السابقة ان الاجابة ان كانت مصلحة والمصلحة في تعجيلها عجلت وان
اقتضت المصلحة تأخيرها الى وقت اجلت الى ذلك الوقت وكانت لفائدة من الدعاء مع حصول المقصود زيادة
الاجر بالصبر في هذه المدة وان لم توصف بالمصلحة في وقتها وكان في الاجابة مفسدة استحق بالدعاء الثواب او يدفع
عنه من السوء مثلها ويدل على هذه الجملة ما رواه ابو سعيد الخدري قال قال رسول الله ص ما من مسلم دعا الله سبحانه
دعوة ليس فيها قطيعة رحم ولا اثم الا اعطاه الله بها احدى خصال ثلث اما ان يعجل دعوته واما ان يدخر له واما
ان يدفع عنه من السوء مثلها قالوا يا رسول الله اذا قال الله اكثر در كتاب خبره ما ابرز عبد يده الى الله العزيز الجبار
الا استحيى الله عز وجل ان يردها صفرا حتى يجعل فيها من فضل رحمته ما يشاء فاذا دعا احدكم فلا يرد يده حتى يمسح
بها على وجهه وراسه حضرت صادق ع فرمودند الدعاء كهف الاجابة كما ان السحاب كهف المطر حضرت صادق ع فرمودند
اطلبوا الدعاء في اربع ساعات عند هبوب الرياح وزوال الافياء ونزول المطر واول قطرة من دم القتيل المؤمن
فان ابواب السماء تفتح عند هذه الاشياء حضرت امام محمد باقر ع فرمودند ان الله عز وجل يحب من عباده
المؤمنين كل دعاء فعليكم بالدعاء في السحر الى طلوع الشمس فانها ساعة تفتح فيها ابواب السماء وتقسم فيها الارزاق
وتقضى فيها الحوائج از جمله شرائط دعا اينست كه شخص بايد دنيا دوست نباشد در كتاب ابواب الجنان منقولست
كه حضرت موسى بر كسى گذشت كه ميگريست و چون مراجعت نمود همچنان گريه ميكرد آنحضرت فرمود اى پروردگار من بنده
تو از خوف تو گريه ميكند خطاب رسيد يا ابن عمران لو نزل دماغه مع دموع عينيه ورفع يديه حتى تسقطا لم اغفر له
وهو يحب الدنيا در همان كتاب از امام جعفر صادق ع منقولست حديثى كه مضمونش اينست كه حضرت عيسى بن مريم را گذر
افتاد بر دهى كه بيشتر مردم آن ... ساكنانش را بر خاك هلاك انداخته و سبب افتادن ايشان از ... طيور و وحوش را
از زمين و بجو بر كنده بود حضرت عيسى فرمودند كه اما انهم لم يموتوا الا بسخط يعني اين جماعت به آتش غضب الهى در گذشت
زار حيات بجماعت افتاده صرصر قهر جبار خرمن ... ايشان را بباد نيستي بر داده اگر متفرق يعني بموت عادى بهلاك ...

هذا کانه همه میمیرند بایستی که یکدیگر را دفن کرده باشند جمعی از خواص حضرت عیسی ایشان را خواستند که بینند استدعا نمودند که یا
روح الله از خدا بخواه که اینقوم را جهت ما زنده گرداند که از اعمال خود ما را اخبار نمایند تا ما از آن اجتناب
کنیم پس حضرت عیسی دعا نمودند و مامول حواریان را از حق تعالی مسئلت نمودند ندا رسید که این مرتبه کار از آواز کن حضرت
روح الله شب بر بلندی ایستاده گفت که یا اهل هذه القریة یکی از ایشان جواب داد و گفت لبیک یا روح الله و کلمته فرمود
و بحکم اعمال شما چه بود گفت عبادت طاغوت میکردیم و دنیا را دوست میداشتیم از عظمت پروردگار و سخط و غضب جبار در
کم میترسیدیم و آرزوها دور و دراز پیش میگرفتیم و با غفلت در لهو و لعب میگذرانیدیم حضرت عیسی فرمود دوستی شما
با دنیا چگونه بود گفت چون دوستی کودک با مادر که هر گاه رو بما آورد فرحناک و شادمان شدیم هر وقت از ما رو میتافت
گریان و اندوهناک میگردیدیم حضرت عیسی سؤال نمود که عبادت طاغوت چگونه میکردید گفت که اطاعت اهل معاصی
مینمودیم و سر بر خط فرمان ایشان در کار الهی نهاده بودیم فرمود عاقبت کار شما چون شد گفت شبی بعافیت بیتوته یعنی اراده
خواب نمودیم و صبح کاذب درهاویه بود فرمود هاویه چیست گفت سجین فرمود سجین چیست گفت کوههای از آتش که تا روز قیامت
برما افروخته میشود حضرت عیسی فرمود پس شما چه گفتید و شما را چه گفتند گفت ما گفتیم که ما را بدنیا باز گردان تا در او زهد
ورزیم یعنی دست رغبت از دنیا کشیده داریم و دامن حیا با بیمر دنیا اعتبار نیایم جواب آمد که دروغ میگوئید
یعنی اگر بدنیا معاودت نمائید ترک دنیا نخواهید نمود و هم ناظر بدنیا و پیرو نفس و هوا خواهید بود پس حضرت فرمود روح الله
و بعد چون است که در میان اینقوم غیر تو با من متکلم نشد گفت یا روح الله لجامهای آتشین بر دهن ایشان زده اند و بر سر ایشان
ملائکه غلاظ شداد است و من در میان ایشان بودم و از جمله ایشان نبودم چون عذاب نازل شد مرا نیز با ایشان فرو
گرفت و من بر کنار جهنم آویخته میباشم نمیدانم بجهنم خواهم افتاد یا از آن نجات خواهم یافت پس حضرت عیسی ملتفت حواریین
گردید و فرمودند که یا اولیاء الله اکل الخبز الیابس بالملح الجریش والنوم علی المزابل خیر کثیر مع عافیة الدنیا والاخرة
بدانکه بر ظاهر است که حیات بخشیدن و جان ستاندن و موت و روزی دهنده و خلق کننده جناب اقدس الهی است و اینها صفات مختص
اوست و کسی دیگر را نشاید که با این اسماء خوانده شود اما آنچه از احادیث وارد شده است که حیات بخشنده جبرئیل و روزی دهنده میکائیل
و قبض کننده عزرائیل و ملائکه چندند که اعوان و انصار عزرائیل اند پس مراد آنست که اینها واسطه های امر الهی و بکار کننده
اند بر خلایق نه آنکه خود مستقل اینچنین اند و هم چنین انبیاء و اوصیاء انبیاء خصوص پیغمبر آخر الزمان و آل طاهرین که
مرده زنده میکردند از باب واسطه ها کردن امر و حکم الهی بوده است برای معجزه یعنی آنچه امر الهی است از مردن و زنده گردانیدن جاری
کنند بر خلایق اند چنانچه از دست ولی مطلق که در اکثر جاها جاری فرمود از جمله اینها در کتاب عیون المعاجز و ابن شهرآشوب

فی المناقب من کتاب العلوی البصری ان جماعة من الیمن اتوا الی النبی ص فقالوا نحن بقایا الملل المتقدمة من آل نوح و کان
لنبینا وصی اسمه سام واخبره فی کتابه ان لکل نبی معجزة وله وصی یقوم مقامه فمن وصیک فاشار بیده الی نحو علی ع
فقالوا یا محمد ان سألناه ان یرینا سام بن نوح فیفعل فقال نعم باذن الله وقال یا علی قم معهم الی داخل المسجد واضرب
برجلک الارض عند المحراب فذهب علی ع وبایدیهم صحف الی ان بلغ محراب رسول الله ص داخل المسجد فصلی رکعتین
ثم قام وضرب برجله علی الارض فانشقت الارض وظهر لحد وتابوت فقام من التابوت شیخ یتلألأ وجهه
مثل القمر لیلة البدر وینفض التراب من رأسه له لحیة الی سرته وصلی علی علی ع وقال اشهد ان لا اله الا
الله وان محمدا رسول الله سید المرسلین وانک علی وصی محمد سید الوصیین انا سام بن نوح فنشروا
اولئک صحفهم فوجدوه کما وصفوه فی الصحف ثم قالوا نرید ان یقرأ من صحفه سورة فاخذ فی قرائته حتی
تمم السورة ثم سلم علی علی ع ونام کما کان فانضمت الارض وقالوا باسرهم ان الدین عند الله الاسلام از جمله
خارق عادات که در روز عاشورا اتفاق افتاد حرکت بدن طاهر سید الشهدا بود چنانکه صاحب مقتل البکاء از ابو
مخنف نقل کرده که جناب زینب بنت امیر فرمایند وقتیکه برادرم فرزند نجیبم کربلا را وداع نمود از آن اثنا صدای لشکر
بلند شد که یا حسین چرا در میان نهان نشسته برادرم از شنیدن این صدا اهلبیت را وداع نمود سوار شد خطاب
بمن فرمود اختاه اخیة خلفی خلفی لابیک العجب العجب من هم امده تا آنکه بزیارت بدن طاهر سید فتادی ابن اخی
ابن مسلم علی ابن العباس قالت الی جسد اخیه العباس وجعل ینادیه یا اخی الان قلت حیلتی یا اخی انا امیت
والقوم یطوون الی جئت عن القتال یعز علی ان اراک علی الرمضاء مرملا بدمائک یا اخی ترکتنی وحیدا فریدا
بین الاعداء ثم بکی ساعة حوله فنادی یا مسلم بن عقیل و یا هانی بن عروة و یا حبیب بن مظاهر و یا فلان و یا
ابطال الصفا و فرسان الهیجاء مالی انادیکم فلا تجیبون و ادعوکم فلا [illegible]ون انتم نیام ارجوکم
تنتبهون ام حالت مودتکم دون امامکم فلا تنصرون فهذه نساء الرسول لقد علاهن لفقدکم النحول الکم
طالما حل بکم الاجل ام انتم ترکتم دیارکم للاجل فقوموا من نومتکم ایها الکرام البررة وادفعوا عن حرم الرسول الطغاة
الکفرة الفجرة ما شاکم بل صرعکم والله ریب المنون و غدر بکم الدهر الخئون والا لما کنتم عن دعوتی تقصرون
ولا عن نصرتی تحتجبون فها نحن علیکم مفجوعون و بکم لاحقون انا لله وانا الیه راجعون فقالت زینب فوالله
الذی لا اله الا هو لقد رایت الاجساد تضطرب بکاءهم یریدون النهوض ولله در القائل بعلمه نصری بالرغم
منی وغبتم آه واسوتی ونوحتی واوحشتم منازلکم زمانا وتودی بما الکم ما غاب عنی اسائل عنکم فی کل وقت

فلم لا تسئلون ليوم حتى سافهم بالذي خلق ابرارا انه غفار فانكم بالزم فيه بعد از ان جمله بود هزار و پانصد نفر را
رزانند سفر و بهو الا لعنة الله على القوم الظالمين مجلس بیست و پنجم قال الله تعالی امن یجیب المضطر اذا دعاه و
یکشف السوء و یجعلکم خلفاء الارض ءاله مع الله قلیلا ما تذکرون کیست که اجابت کند بیچاره و فرو مانده را که بابه
وسلت او را ملجا ساخته باشد چون بخواند او را تخصیص مضطر بانکه اجابت غیر مضطر نیز میکند جهت انست که رغبت
او را توفیق در سؤال الخشع و مضطر کسیست که او را هیچ حیله و وسیله نباشد مگر حق تعالی و نیز آنکسی که بسبب ذنوب
متوغل شده باشد که او را هیچ وسیله نجات نیست مگر غفران او سبحانه و گویند مضطر کسیست که دل از هستی خود
برداشته باشد چون غریق بحر یا گمشده در بیابان یا بیمار نا امید از صحت او و داود که شیخ داود بعیادت بیماری رفته
بود بیمار گفت ای شیخ دعا کن برای شفای من گفت تو دعا کن که مضطری و اجابت دعا مضطر نسبت است زیرا که نیاز او
بیشتر باشد حق تعالی نیازمند بیچارگان را دوست تر دارد پس او آنکس است که اگر نیازمند بیچاره دعا کند اجابت میفرماید
و یکشف السوء و برمیدارد بدی را و میگردانند شما را خلیفها در زمین آیا خدای دیگر است با خدای بحق اینکه پند
پذیرند با خدا اندک یاد میکنند نعم او را کم متذکر میشوند و اما اجابت موقوفست بشروط و مصلحتی که باید
مراعات آنها منظور داشته باشد تا فائده دعا بر بیند دعا او مستجاب گردد و نورانیت و صفا در نفس او پیدا میشود
بعضی از آنها ذکر میکنیم اول آنکه اوقات شریفه را برای دعا خود اختیار کند مثل روز عرفه و ماه رمضان و روز جمعه
وقت سحر و شبهای قدر و شبهای جمعه و امثال اینها دوم اینکه حالتی را ملاحظه کند که در آنحالت استجابت دعا وارد
شده مثل حال آمدن باران و عقب نمازها و میان اذان و اقامه سیم آنکه با طهارت باشد یعنی وضو یا غسل داشته
باشد چهارم آنکه رو بقبله باشد پنجم آنکه دستهای خود را بلند کند بنحویکه زیر بغل او نمایان باشد چنانکه گدایان
دست خود را بجانب اغنیا دراز میکنند ششم آنکه آواز خود را پست کند و میان جهر و اخفات دعا گوید نه چندان آهسته
باشد و نه بسیار بلند مرویست که چون مردمان بخدمت حضرت پیغمبر آمدند تا نزدیک مدینه رسیدند تکبیر گفتند و صدای خود را
بتکبیر بلند کردند حضرت فرمود ای مردمان آنکسی را که میخوانید کر نیست و دور نیست بلکه در پیش گردنهای شماست
هفتم آنکه در دعا کردن متوجه بسجع و قافیه نشود و سخن پردازی نکند که این طریقه منافی خضوع و تضرع است هشتم
آنکه تضرع و زاری کند و با خضوع و خوف و خشیت و هیبت باشد در اخبار رسیده است که چون خدا بنده را دوست
دارد او را مبتلا میسازد تا تضرع و زاری او را بشنود نهم آنکه جزم داشته باشد که دعای او اجابت میشود از حضرت امام
جعفر صادق مرویست که چون دعا کنی باید چنان گمان کنی که حاجت تو بر در ایستاده است و داخل میشود دهم

اصرار بر دعا کند و الحاح نماید لا اقل سه مرتبه مکرر کند یازدهم آنکه قبل از دعا ذکر خدا نماید ثنا و ستایش او گوید
بمجید و تعظیم او کند و صلوات بر پیغمبر و آل او فرستد دوازدهم آنکه ابتدا باقرار بگناهان و عدم سزاواری خود نماید سیزدهم
آنکه توبه کند از گناهان و پشیمان شود و اگر مظلمه بر گردن او باشد ادا کند یا جزم باداکردن آن نماید و اگر متمکن از ادای آن
نباشد توفیق آنرا از خدا طلبد چهاردهم آنکه بتمام همت خود رو بخدا آورد و از هر چه غیر اوست قطع امید کند
پانزدهم آنکه لباس و مکان و غذای او از حلال باشد و این نیز از جمله شرایط عمل است شانزدهم آنکه حاجت خود را
بخصوص نام برد هفدهم آنکه چون دعا کند بخصوص خود ندهد بلکه دیگران را در دعا خود شریک سازد هجدهم آنکه مکرر
کند دعا را نوزدهم آنکه تاخیر نیندازد تا وقت حاجت بلکه پیش از احتیاج دعا کند هم چنانکه وارد است اگر در حال نعمت و فراخی
با خدا آشنائی کنند تا در وقت محنت و دشواری خدا با شما آشنائی کند بیستم آنکه همچنانکه مذکور شد در دعا خواهش
بغیر خدا نکند و امید بخداوند داشته باشد فی العدة مما روی عنهم علیهم السلام و اعوذ بک من الذنوب التی ترد الدعاء قال
فخر الساجدین سوء النیة و خبث السریرة و النفاق مع الاخوان و ترک التصدیق بالاجابة و تاخیر الصلوات المفروضة
حتی یذهب اوقاتها و روی ابن مسعود عن النبی قال اتقوا الذنوب فانها ممحقة الخیرات ان العبد لیذنب الذنب
فیحرم به الرزق و قد کان هیئ له ثم تلا هذه الایة انا بلوناهم کما بلونا اصحاب الجنة و روی فی زبور داود یقول
الله تعالی یا ابن آدم تسألنی و امنعک لعلمی بما ینفعک ثم تلح علی فی المسألة فاعطیک ما سألت فتستعین به
علی معصیتی فاهم بهتک سترک فتدعونی فاستر علیک فکم من جمیل اصنع معک و کم من قبیح تصنع معی یوشک
ان اغضب علیک غضبة لا ارضی بعدها ابدا و فیما اوحی الی عیسی لا یغرنک المتمرد علی بالعصیان یاکل رزقی
و یعبد غیری ثم یدعونی عند الکرب فاجیبه ثم یرجع الی ما کان علیه فعلی یتمرد ام لسخطی یتعرض فبی حلفت
لآخذنه اخذة لیس له منها منجا و لا دونی ملجا این یهرب من سمائی و ارضی و عن ابی جعفر ع ان العبد لیسأل الله
حاجة من حوائج الدنیا فیکون من شأن قضائها الی اجل قریب او بطیء فیذنب العبد عند ذلک الوقت ذنبا
فیقول للملک الموکل بحاجته لا تنجزها له فانه قد تعرض لسخطی و استوجب الحرمان منی و من جملة الدعا
و فیه الضیاء لکل عین ارنی الحق و اصل الیه روی عن عبد الله بن مسعود قال دخلت علی رسول الله فقلت
یا رسول الله ارنی الحق لاصل الیه قال یا عبد الله لج المخدع فولجت المخدع و علی بن ابی طالب یصلی و
یقول فی رکوعه و سجوده اللهم بحق محمد عبدک اغفر للخاطئین من شیعتی فخرجت حتی اخبر رسول الله فسمعته
یقول اللهم بحق علی بن ابی طالب عبدک الا غفرت للخاطئین من امتی قال فاخذنی من ذلک الهلع العظیم

فاوجر النبي ص في صلوته وقال يا ابن مسعود اكفرت بعد الايمان فقلت حاشا وكلا يا رسول الله ص ولكن رايت
عليا سال الله به ولا اعلم ايكما افضل عند الله تعالى فقال اجلس يا ابن مسعود فجلست بين يديه فقال
اعلم ان الله خلقني وعليا والحسن والحسين من نور عظمته قبل ان يخلق الخلق بالفي عام اذ لا تسبيح و
لا تقديس ولا تهليل ففتق نوري فخلق منه السموات والارض وانا والله اجل من السموات والارض وفتق نور
علي بن ابيطالب فخلق منه العرش والكرسي وعلي والله اجل من العرش والكرسي وفتق نور الحسن فخلق
منه اللوح والقلم والحسن والله اجل من اللوح والقلم وفتق نور الحسين فخلق منه الحور العين والجنان والحسين
والله اجل من الجنان والحور العين ثم اظلمت المشارق والمغارب فشكت الملائكة الى الله تعالى ان يكشف عنهم تلك
الظلمة فتكلم الله جل جلاله بكلمة فخلق منها روحا ثم تكلم بكلمة اخرى فخلق من تلك الكلمة الاخرى نورا فاضاف
النور الى تلك الروح واقامها مقام العرش فازهرت المشارق والمغارب فهي فاطمة الزهراء ولذلك سميت الزهراء
يا ابن مسعود اذا كان يوم القيمة يقول الله عز وجل لي ولعلي ادخلا الجنة من شئتما وادخلا النار من شئتما
وذلك قوله تعالى القيا في جهنم كل كفار عنيد فالكافر من جحد نبوتي والعنيد من جحد ولاية علي بن ابيطالب
اما النبي والائمة فقد خلقوا من نور واحد النبي له فضيلة واما سيد الموحدين امير المؤمنين فقد فضله
الائمة وذكروا ان له الفضيلة على الائمة ووجهه ظاهر واما الحسنان ع ان لهما الفضيلة على باقيهم واما
هما صلوات الله عليهما فلا نعرف الافضلية بينهما الا ان الامامة الخلافة قد اتتهما من جدهما وقد كانا في الكمال
كفرسي رهان مع ما خص به الحسين عوض الشهادة بان جعل الشفاء في تربته والدعا مستجاب تحت قبته
والائمة من ذريته ولا تعد ايام زايره جائيا وراجعا من عمره وفي الروايات ان الحسنين قد تكاتبا فجاءا الى النبي
ليميز بين كتابتيهما وقد كانا طفلا فقال لهما انا امي ولكن امضيا الى ابيكما فجاءا اليه فقال ابوهما امضيا الى
امكما لتميز بينكما فلما اتيا اليها قالت يا ولداي عندي عقد فيه سبع من اللوالي فانا اقطعه فكل من يجمع الاربع
فقطره الاحسن فلما القيها تبادرا الى الالتقاط فالتقط كل واحد منهما ثلاثة واتى جبرئيل فضرب بجناحه اللؤلؤة
وقدها بنصفين فاخذ كل واحد منهما نصفا فانظروا ايها المؤمنون الى رعاية حرمتهما حيث لم يرد الله ورسوله
وابوهما وامهما انفعال غم الترجيح عليهما كيف يرضى الله ورسوله وابوهما وامهما الى الحسين ع اذا قتل ثم
النقيع والى الحسين ع اذا قتل وذهبوا براسه الشريف الى يزيد اللعين العنيد وفي زهرة الرياض روي لما وضع راس
الحسين ع في طشت من ذهب بين يدي يزيد لع ثم دعا بشراب وشرب ثم صب الجرعة على راس الحسين وقال كيف رايت

يا حسين

يا حسين ثم انشا يقول هلال بدا وهلال افل كذلك تجري صروف الدول لئن ساءنا ان جيشا مضى لقد
سرنا ان جيشا قتل وايضا في زهرة الرياض وفي كتاب الروضة عن ابن المويد الخوارزمي انه قال لما وضع راس
الحسين ع بين يدي يزيد لع اخذ قضيبا فضرب به ثنايا الحسين ع حتى كسرها وكان سمرة بن جندب حاجب رسول الله
حاضرا فبكى بكاء شديدا فقال قطع الله عز وجل يدك يا يزيد اتضرب ثنايا الحسين طالما رايت النبي ص يقبلهما
ويلثمهما اما تستحي منه فقال له يزيد لولا صحبتك معه لضربت عنقك فقال له سمرة يا احمق تراعي صحبتي
مع رسول الله ص ولا تراعي حرمة ابن رسول الله وحرمة عترته فهذا عجب وعند ذوي العلم غريب فضج الناس عند
ذلك بالبكاء والنحيب وكادت ان تكون فتنة على راس الحسين ع بحيث خشي يزيد لع من نهضة من الغوغاء والفساد
ان يجر الامر الى الجدال والحرب والنهب والقتال فامر باخراجه من المجلس فاخرجوه منه قال الراوي وكان في المجلس
نصراني فقال يا يزيد لمن هذا الراس قال الملعون يزيد راس خارجي خرج علي من ارض العراق قال النصراني ما
اسمه قال يزيد اسمه الحسين قال النصراني اليس له اب وام قال بلى هو الحسين بن علي بن ابيطالب وامه فاطمة
قال له بنت من هي قال لع بنت محمد خاتم الانبياء قال النصراني لعلك تعني محمدا نبيك قال بلى قال ويلك
يا يزيد كم من كبير بيني وبين داود من الاباء واعلم يا يزيد ان النصارى اذا تمثلت علي يأخذون التراب
من تحت قدمي لاجل اني من اولاد داود وانتم تقتلون اولاد نبيكم اف لكم وانت ظالم يا لعين ثم اخترط سيفه وحمل
على يزيد وقصده ان يقتله فحال الخدم والغلمان بينهما وهو يقول اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان
محمدا رسول الله حتى قتل عليه الرحمة الا لعنة الله على القوم الظالمين **مجلس بيست و ششم** قال
الله تعالى ان الله يحب التوابين ويحب المتطهرين از جمله عمده شرايط اجابت دعا از معاصى توبه نمودن است
بدانكه متفق عليه كل علماء اماميه است كه انبيا و اوصيا و ملائكه بموجب آيات و اخبار كلا معصوم مى باشند غير از
ايشان تمامى نوع انسان جايز الخطا اند كه از ايشان از راه عمد سهو و نسيان گناه و خطا سرزده باشد لهذا
خدا تعالى از راه لطف و مرحمت توبه را از براى گناهكاران مقرر فرموده و صاحبان توبه را مدح نموده اعلم ان
الله سبحانه قد مدح التوابين في كتابه العزيز في آيات كثيرة وكفى بها قوله سبحانه ان الله يحب التوابين
فلا درجة اعظم من محبة الله تعالى وذلك لانها اقصى الدرجات والانبياء والاولياء انما كان
هي غاية سعيهم لا غيرها من الجنة ومراتبها فان الجنة وما اعد فيها من النعيم انما هي مقاصد التجار
وغايات هممهم والا فاهل الهمم العالية والمطالب الغالية انما يطلبون محبته ورضاه ورضوان الله

اكبر

اکبر روی عنه صلی الله علیه وآله قال بکی شعیب من حب الله تا اینکه نابینا گردید خداوند عالم او را دیده بصر فرمود
ثم بکی حتی عمی پس خداوند بینا نمود ثم بکی حتی عمی فرد الله علیه بصره فلما کانت الرابعة اوحی الله الیه یا شعیب الی
متی یکون هذا ابدا منک ان یکن هذا خوفا من النار فقد اجرتک وان یکن شوقا الی الجنة فقد ابحتک قال الهی و
سیدی انت تعلم ما بکیت خوفا من نارک ولا شوقا الی جنتک ولکن عقد حبک علی قلبی فلست اصبر او اراک فاوحی الله
جل جلاله الیه اما اذا کان هذا هکذا فمن اجل هذا ساخدمک کلیمی موسی بن عمران لعل کان معناه لا اقطع
البکاء الی ان اراک بعد الموت والمراد من الرؤیة هی اللقاء الیه سبحانه بعد الموت مجملا خدمت موسی از برای
شعیب چنین بود که جبرئیل از نیکوخواهان بموسی گفت از این شهر فرعون بیرون رو بدرستی که من از نیکوخواهان
توام پس بیرون رو در همان دم بی زاد و راحله و رفیق از آن شهر در حالتی ترسان بود بر نفس خود از گروه ستمکاران یعنی
فرعون و کسان او جبرئیل گفت حکم الهی چنین است که بشهر مدین توجه نمای پس او بسر راه او روی و قدم برا
نهاد و متوجه بسوی مدین شد و این مدین مسمی بود باسم بانی آن که مدین بن ابراهیم خلیل بود و شعیب در آنجا بود و در
تحت تصرف فرعون نبود و از مصر تا آنجا هشت روزه راه است موسی چون راه نمیدانست از روی توکل و حسن ظن
بخدا گفت شاید که خدا مرا راه نماید براه راست و مرویست که در آن اثنا بر سر سه راه رسید و شطا از اختیار نمود
وسواء السبیل عبارت از اینست و گویند که او بانجا رسید بان دو راه دیگر روانه شدند و او را انیافتند القصه
موسی هشت روز و شب میرفت و جز گیاه صحرا خوردنی نداشت سیلی او رود که موسی در آن ناحیه ملک گذاشت اما
دلش بحضرت ذو المنن بود و مسلک بیدا مدین را بهر راهی غم شوق لقا به پهلو بدیه نمیضمود شعر عنت
تا یار من شد دوری در راه کم کردم خوش است آوارگی از اکه همراهی چنین دارد سعید بن جبیر گفته که موسی پای
برهنه بود و بمدین رسید تا آنکه خف قدم او بیفتاد و مجروح شد چون توکل کرده از خدا طلب هدایت کرد
حق تعالی فرشته فرستاد بر اسپی نشسته نیزه در دست گرفته گفت ای موسی بکجا میروی جواب گفت که بمدین گفت
راه را نمیدانی گفت که من راه نمیدانم فرشته گفت پس موسی باوی میرفت تا باب مدین رسید چون وارد شد واند
بکنار آب مدین و آنجا چاهی بود بر کناره شهر که مواشی و انعام را از آن آب میدادند یافت بر سر آب گروهی بسیار از
مردمان مختلف که آنجا جمع شده آب میدهند مواشی خود را و یافت از فرود ایشان یعنی از مکان اسفل ایشان
دو زن را که میرانند و باز میدارند گوسفندان خود را از آب تا با رمه دیگر که بر سر چاه بودند مختلف نشوند یا مزاحمت
برمه مردمان نرسانند و انبوهی نکنند و بعد از فراغ رمه ایشان از آب خوردن رمه خود را آب دهند موسی

از انجا

از انجا که شفقت انبیا میباشد چون ان دو ضعیفه را بدان حال دید پیش رفت بطریق تلطف گفت با ان دو زن
چیست مطلوب و مقصود شما و حال و کار شما که گوسفندان را از خوردن و اختلاط کردن با دیگر گوسفندان باز میدارید گفتند ما
آب نمیدهیم گوسفندان خود را و نمیگذاریم تا باز گردانند شبانان رمه های خود را از آب تا از فضله که از مواشی ایشان بماند تا اغنام خود
دهیم زیرا که مرد کاری نداریم و پدر ما پیر کهن سال است از راه کبر سال و ضعف نمیتواند که بیاید و مواشی ما را آب دهد ما بالضرورت میآییم
و باین وجه اغنام را آب میدهیم و ایشان دختران شعیب بودند بزرگتر ایشان صفورا نام داشت و خوردتر آن صفیرا یا لیا و اشهر صفیرا است
چون موسی بر حال ایشان اطلاع یافت نزدیک شبانان آمد گفت این دو عاجزه را چرا انتظار میدهید اول اغنام ایشان را از آب
سیراب کنید تا زود بخانه های خود باز روند ایشان از روی تحکم گفتند ما ایشان را آب نمیدهیم اگر تو میتوانی آب بدهی ایشان را
بکش و آنها را آب ده موسی از سر غیرت و حمیت دین پیش آمد آنها را چون نظر بدان مرد قوی افتاد بترسیدند و بر یکطرف رفته
بنظاره بایستادند موسی بیامد دلو بکشید که ده تن میکشیدند تا آنکه هشت شبانه روز طعام نخورده بود تا او مجروح گشته
او تنها آن بکشید تا آنکه گوسفندان ایشان سیراب کرد و بعضی گفته اند که بر سر چاه دیگر رفت و سنگی که چهل تن بر
گرفتندی او تنها از سر چاه برداشت و بدلوی که چهل تن بر کشیدندی او تنها آب کشید و گویند موسی چون انبوهی مردمان را
بر سر آنچاه دید گفت با ایشان که آیا نزدیک اینجا هیچ چاه دیگر هست گفتند آری یکجاهی دیگر هست ولکن متروک است سنگی بزرگ بر
آنجا هست که چهل مرد آن را بر میدارد گفت آنرا بمن نمایید بوی نمودند دست فراز کرده آن سنگ را از سر چاه برگرفت و
بعد از آن گفت هیچ دلوی نیست نزدیک گفتند نه گفت هیچ پاره آب ریز گفتند که در این مسلک مانده است از آن
ایشان بستد و در دهن کرده مضمضه فرمود و در چاه ریخت تا آب بسر چاه آمد پس از آن داد موسی برای مواشی ایشان و
ایشان را سیراب کرد تا آنکه شکمهای ایشان بر آمد و پستانهای ایشان پر شد پس موسی بازگشت بسوی سایه دیوار یا درخت
بجهت شدت حرارت و ضعف جوع و گفت ای پروردگار بدرستیکه من هر چیز را که بفرستی بسوی من از خیر یعنی از خوردنی
از بیش و کم هر چه باشد محتاجم از تو میطلبم اما دختران شعیب بدان روز در بخانه باز آمدند و پدر از سبب زود آمدن معاو
پرسید ایشان قصه را بتمامی عرض کردند شعیب دختر بزرگ خود را فرمود برو آن مرد را بیاور تا او را مزد دهیم
پس یکی از دختران شعیب آمد بسوی موسی که صفورا بود که موسی بان متزوج شد میرفت در حالتی که بر طریق شرم
داشتن بود یعنی شرم زده نزد وی آمد و گفته و گویند آستین بروی افکنده بود و حسن گفته بخدا سوگند که صفورا
هرگز در میان مردمان آمد شد نداشت ولکن از جمله زنان متقیه بود که طریق راه رفتن در میان مردمان نمیدانست
و هرگز با کسی از مردمان سخن نکرده بود و گویند در حین آمدن از نهایت عدل کرده بر کناره میآمد چون موسی را

ازن

آورده‌اند پیشتر نیامد بلکه همانجا ایستاد و بعد از آن گفت بدرستیکه پدر من میخواهد تا پاداش دهد مزد آب دادن تو
اغنام را بر او تمام موسی بجهت آنکه اصل در اخبار صدق و کذب خلاف اصل است بقصد دیدار شعیب و تقرب آشنایان او اجابت
قول صفورا فرمود بر آنکه از جهت اجرت و مزد قبول نمائید و منافی بر اینکه از روی اعتماد بر احتیاط و فرط تورع خود
رفاقت او اختیار کرده متوجه دیدار شعیب گردید و مرویست که در راه که میرفتند باد میامد جامه صفورا از بعضی
اعضای او بر داشته میشد موسی فرمود که تو از عقب من بیا و مرا بیمن راه دلالت فرما و روایتی آنست که گفت که اگر در رفتن
غلط میکنم سنگی بیانداز بآن راهی که میباید رفت تا بانظر تو سلوک نمایم پس آنهنگام که آمد موسی نزدیک شعیب
و خواند بر او و باز گفت قصه خود را از مبدأ ولادت تا غایت و شعیب دانست که از اهل نبوتست گفت مترس رهائی
یافتی از گروه ستمکاران یعنی از فرعون و قوم او چه ایشانرا بر این ولایت دست نیست پس فرمود تا طعامی حاضر کردند
موسی از خوردن امتناع کرده فرمود که ما اهل بیتی هستیم که کار آخرترا بدنیا نمیفروشیم و اگرچه مزد آن مسافری دنیا باشد
از طلا یعنی سقایه اغنام را اخذ اکردم نه برای آخرت شعیب فرمود که این طعام مزد کار تو نیست بلکه عادت ما آنست که هر که
بمنزل ما رسد بطریق ضیافت او را خدمت کنیم حالا تو مهمان مائی و صفورا حضرت رسید مرقومست مقتضی آنست که در زنکی
که مهمان سخن بزبان آرد بمیکند موسی تعداد از استماع این کلام از آن طعام تناول فرمود و در اثنای آن حال گفت یکی از آن
دو زن که صفورا بود ای پدر من بمزدکیر موسی را بر آن شبانی بدرستیکه بهترین کسیکه بمزد گیری مزدور توانا است
و امین مرویست که پدر از دختر پرسید که توانائی و امانت او از کجا معلوم کرده صفورا قصه سنگ از سر چاه
برداشتن و کشیدن دلو و صورت مرافقه و امر کردن بآنکه از عقب قدم او بیاید باز گفت و مانند این قوت معجزات
حضرت امیر المؤمنین ع نیز بسیار گشت و آنچنان بود که چون رو بصفین نهاد در بعضی منازل فرود آمدند آب نبود
و چهارپایان تشنه بودند هر چند آب طلبیدند نیافتند امیر را از این قضیه اخبار کردند آنحضرت سوار شد و با لشکر
پاره راه برفت و بعد از آن از راه عدول کرده بدیری رسیدند میان بیابان بود و راهبی گفت که در این حوالی آب
نیست از اینجا تا آب شش فرسنگ است لشکریان گفتند یا امیر المؤمنین اگر صواب باشد هر چند زود تر
خود را بآب رسانیم پیش از آنکه قوت بالکلیه ساقط شود فرمود که حاجت باین نیست پس روی بقبله آورد و مناجات
فرمود پس بموضعی اشاره کرد که اینجا را بکنید مردمان بیل و تیشه برداشتند و پاره از زمین را بکندند سنگی بزرگ
و سفید نمایان شد پس اطراف آنرا از خاک خالی کردند و هر چند خواستند که آن سنگ را بر دارند نتوانستند
امیر المؤمنین ع فرمود این سنگ بر آبست جهد تمام کنید در برداشتن آن همه مجتمع شده کوشیدند بجائی نرسید گفتند

یا امیر المؤمنین این از تحت قوه ما بیرونست آنحضرت بالای کتاب بکرد باید آستین بازنموده دست در زیر آن سنگ کرده بجنبانید
و بر کند و چند گام بینداخت بجای او خلیک پدید آمد که از برف سردتر و از شیر سفیدتر و از عسل شیرین‌تر پس مردمان
و دواب از آب خوردند و مشکها را پر کردند راهب بالای دیر میدید پس امیر المؤمنین آن سنگ را بجای خود نهاد و فرمود تا از
خاک پر کردند و اثر آن ناپدید کردند راهب چون چنان دید گفت ایها الناس انزلونی انزلونی مرا فرود آورید مرا فرود
آورید مرا فرود آورید او را فرود آوردند نزد امیر المؤمنین آمد و بایستاد و گفت انت نبی مرسل فرمود نه گفت فملک مقرب پس فرشته
مقربی گفت نه چنین است ولکن وصی رسول الله محمد بن عبد الله خاتم النبیین راهب گفت دست بیار تا ایمان آرم پس دست بر دست
امیر المؤمنین نهاد و گفت اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و انک وصی رسول الله و احق الناس من بعده پس امیر المؤمنین
عهود و شرایط اسلام از او فرا گرفت و گفت ترا چه چیز بدین اسلام داشت بعد از آنکه مدت مدید بر خلاف ملت اسلام بودی
گفت یا امیر المؤمنین بنای این دیر برای آن کرده‌اند که در کتب سالفه مذکور شده و علمای ما خبر داده اند از آنکه در این حوالی چشمه‌ایست
و سنگی عظیم بر بالای آن و هیچکس راه بآن نبرد مگر پیغمبری یا وصی پیغمبری و مردم بسیار در این دیر منتظر نشسته‌اند و این کرامت
نیافته‌اند که من یافتم پس چون این آیه بر دست تو پیدا شد دانستم که آن وصی توئی بر دست تو ایمان آوردم و بولایت تو معترف
شدم امیر المؤمنین بگریست چنانکه محاسن مبارکش تر شد از آب چشم و گفت الحمد لله الذی لم اکن عنده منسیا الحمد
لله الذی ذکرنی فی کتبه و اهل اسلام چون این استماع نمودند شاد شدند راهب گفت یا امیر المؤمنین بشام رفت و بنزد وی مجاهد
میکرد تا شهید شد و آنحضرت بر او نماز گذارد و هر وقت که یاد او کردی بر او ترحم کردی و آمرزش طلبیدی و آورده‌اند که
چون از پای دیر روانه شدند و پاره راه برفتند فرمود که کیست در میان شما که راه بآن چشمه برد گفتند ما همه میدانیم و در آن
میان همچه این دیر علامه آنست فرمود بروید و بجوئید برفتند چندانکه گشتند نیافتند پس فرمود این چشمه ظاهر نگردد
تا ظهور قیامت یا علی خبر دهم محبان ترا از آن راهب که بر دست پسر مظلوم کربلا اسلام قبول نمود شهادت یافت
و از کتاب خصائص روایت است که چون بمنزل قنسرین رسیدند در آنجا صومعه بود پس لشکر شام با اسرای آل محمد در اطراف
آن منزل کردند پس راهب دید که از دهان آن سر مقدس که بر بالای نیزه است نوری عظیمی ساطع میشود و بجانب آسمان بالا
میرود پس ده هزار درهم داد و آن سر مقدس را گرفته داخل صومعه خود شد پس آوازی شنید و کسی را نمیدید که میگوید
میگفت که طوبی لک و طوبی لمن عرف حرمته پس چون راهب این آواز میشنید سر بجانب آسمان بلند کرده عرض کرد ای
پروردگار من بحق حضرت عیسی قسم میدهم که این سر را امر فرمائی که با من سخن گوید پس یا امر پروردگار آن سر مطهر
بسخن در آمد فرمود که ای راهب چه حاجت داری راهب عرض کرد که میخواهم که تو کیستی پس آن شهید معصوم فرمود انا ابن محمد

السلطانی انا ابن علی المرتضی و انا ابن فاطمة الزهراء و انا المقتول بکربلاء و انا المظلوم و انا العطشان و سکت و عرض کرد که
ای خوشا از صورت مبارک تو تمیز دادم تا اینکه بفرما که فردای قیامت شفیع تو خواهم بود پس انس فرمود که بحق جدم محمد
مصطفی دل ای تا ترا شفاعت کنم پس راهب عرض کرد که اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله پس چون صبح
شد لشکریان آن سر را با پولها بر داشتند روانه شدند پس سران پولها را گشودند که همه آنها سنگریزه شده خداوندا
تو را ای که در سر آن چه سرها شکستها بردند و بکدام مقامها گذاشتند الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس بیست و هفتم بعد از خطاب کفار در دار بقا که یا ایها الذین کفروا لا تعتذروا الیوم انما
که کافر شدید عذر میاورید امروز و ذکر اعتذار شما مقبول نیست و اصلا فایده بر آن مترتب نمیشود انما تجزون
ما کنتم تعملون جز این نیست که پاداش داده میشوید آنچیز را که در دنیا بودید که عمل میکردید از کفر و عصیان
باز مومنان را خطاب کرده در دنیا میفرماید که یا ایها الذین امنوا ای آنکسانیکه ایمان آورده اید توبوا الی الله
باز گردید از معاصی بطاعت خدا توبة نصوحا بازگشتی خاص یعنی خالص لوجه الله برگشته نادم شوید و عزم را جزم
نمائید در اینکه باز در سر گناه نروید و صاحب کشاف آورده که وصف توبه بنصح بر طریق اسناد مجازیست از جهت
مبالغه چه نصح در حقیقت صفت تائبانست زیرا که ایشان نصیحت کنند بر فرطات و جرم نفس بعدم عود بر خطیات
که مثل عدم عود لبن باشد در ضرع مرضعات و عکرمه از ابن عباس نقل کرده که معاذ بن جبل از پیغمبر پرسید که حقیقت
توبه نصوح چیست فرمود که ان یتوب التائب ثم لا یرجع فی الذنب کما لا یعود اللبن فی الضرع توبه نصوح آنست که
تائب عود نکند بمعصیت هم چنانکه شیر بپستان عود نکند چنانکه در دعا خمسه عشر میفرماید الهی انت الذی
فتحت لعبادک بابا الی عفوک سمیته التوبة فقلت توبوا الی الله توبة نصوحا فما عذر من اغفل دخول الباب بعد
فتحه و گویند که نصوح ماخوذ است از نصاحت ثوب که بمعنی خیاطتست یعنی آن نوع توبه که اگر خرقی بسبب عصیان
در دین واقع شده باشد آن را مرقع سازد و بهم متصل و ملتئم نماید و رخنه خلل آن کند یا توبه که جمع میان تائب
و اولیاء الله کند هم چنانکه خیاط که جمع رقع ثوب میکند و بیکدیگر ملصق میسازد یا توبه که استوار و محکم میسازد
اطاعت را هم چنانکه خیاط قطع ثوب را محکم میگرداند نزد وصل و التیام و در آثار آمده که امیر المؤمنین صلوات
الله علیه از اعرابی شنید که میگفت اللهم انی استغفرک و اتوب الیک فرمود که یا هذا ان سرعة اللسان بالتوبة
توبة الکذابین شتاب در لسان بتوبه توبه دروغگویانست گفت یا امیر المؤمنین پس توبه کدامست فرمود
یجمعها ستة اشیاء علی الماضی من الذنوب الندامة و للفرائض الاعادة و رد المظالم و استحلال الخصوم و ان تعزم

علی ان لا تعود و ان تذیب نفسک فی طاعة الله کما ربیتها فی المعصیة و ان تذیقها مرارة الطاعات کما اذقتها حلاوة المعاصی
توبه مستجمع شش چیز است اول ندامت بر گناهان گذشته دوم اعاده فرائض فوت شده سیم رد حقوق مردمان
بایشان چهارم طلب حلال از خصمان پنجم آنکه عزم جزم کنی بر عدم عود بآن ششم آنکه بگدازی نفس خود را در
طاعت حضرت عزت هم چنانکه پرورده باشی آن را در معصیت و بچشانی تلخی طاعات را باو هم چنانکه چشانیده باشی
شیرینی معاصی را باو قال الله یا ابن آدم لا تکن ممن یؤخر التوبة بطول الامل و یرجو الآخرة بغیر عمل یقول قول الزاهدین
و یعمل عمل المنافقین ان اعطی لم یقنع و ان منع لم یصبر تامر بالخیر و لا تفعله و تنهی عن الشر و لا ینتهی عنه و
تحب الصالحین و لست منهم و تبغض المجرمین و هو منهم ما من یوم جدید الا و الارض تخاطبک و یقول
یا ابن آدم تمشی علی ظهری و مصیرک الی بطنی یا ابن آدم تذنب علی ظهری ثم تعذب فی بطنی تحقیق الکلام فی
التوبة تتم ببیان امور الاول فی وجوبها علی العبد و فی وجوب قبولها علیه تعالی اما الوجوب علی العبد فهو
مجمع علیه و انما الخلاف فی وجوبها عقلا فاثبته المعتزلة و هو الحق لانه دفع ضرر و هو واجب عقلا و لان
الندم علی القبیح من مقتضیات العقل الصحیح یعنی بر مرد عاقل آنست که از هر جا که احتمال ضرر میباید باید همیشه
در فکر دفع شر آن ضرر بوده باشد و مبادا غفلت نموده از سر علی الغفلة تا آن برسد که دیگر چاره و علاج نداشته
باشد پس یقینا از گناه و معصیت باز خواست و سیاست خواهد شد پس خوبتر آنست که چاره او را بانطور که آن را
از مشقت و مقت آخرت خلاص نماید بعمل بیاوری بجهت آنکه صاحب شریعت که طبیب مرض معصیت است در
مقابل هر معصیت توبه قرار نموده مثلا هرگاه کسی چیزی را دزدیده میخواهد که توبه نماید اول آنکه آنچه دزدیده
است باید بصاحبش رد نماید و اگر صاحب مال فوت شده باشد بورثه اش تسلیم کند تا بهرجا بود و اگر بالمره از وارث منقرض
شده باشد در مظلمه بفقرا نماید و بعد از اثبات شرعی حکم تمکین باید نمود تا اجرای حد شرعی در باره او جاری شود تا از
زحمت معصیت در دنیا و عقبی متخلص باشد چنانکه در کتاب حدیقة الشیعة مسطور است مرویست از اصبغ
بن نباته که گفت در خدمت سرور اولیاء و ابن عم مصطفی یعنی علی مرتضی نشسته بودم در مسجد کوفه که قوم آمدند
و غلام سیاهی با ایشان بود و دستها باز پس بسته گفتند دزدی کرده حضرت فرمود که ای اسود دزدی کرده غلام گفت یا
امیر المؤمنین دوستی باغوای نفس و هوا چیزی دزدیدم امیدوارم که حد بر من اجرا فرمائی حکم شرعی کنی و مرا از این
خطیه پاک سازی حضرت شاه ولایت فرمود شاید از غیر حد دزدیده باشی گفت از حد دزدیده ام دیگر باره حضرت
فرمود شاید که آنچه دزدیده و تصرف نموده از غیر صاحب آن یکدانک طلا است غلام گفت بحد نصاب شاید برسد

حضرت

حضرت امیر فرمود که نوبتی دیگر بر سلم گریز او را کسی دست را بحکم خدا و رسول قطع کنم چون دیگر پرسید غلام را اعتراف نمود
حضرت بقطع دستش امر فرمود قطع کردند غلام بیاد دست بریده را بدست چپ گرفته بیرون شد و خون از او
چکید عبدالله بن الکوا بر او رسید گفت اما سوکه دست تو را برید گفت امیر مومنان و پیشوای متقیان شیر یزدان امین حضرت
رحمن و پیشرو سفید دستان و وجه یعسوب الدین سید زمان مؤید بجبرئیل و منصور بمیکائیل مولای من و مولای همه خلقان
مرا پاک ساخت و عقوبت مرا از دنیا بعقبی نینداخت عبدالله گفت او دست ترا برید و تو مدح و ثناء او میکوئی گفت چرا
نکویم که دوستی او با خون و گوشت من آمیخته است حضرت امام حسن و امام حسین باو رسیدند و این کلمات از او شنیدند
چون بخدمت والد ماجد مشرف شدند حال را بموجب مقال عرض نمودند حضرت شاه ولایت پناه با حضار او بمجلس شریف
اشاره فرمودند و چون حاضر آمد گفت یا عبدالله من بریدن دستت امر کردم و تو مرا مدح میکنی گفت مرا از گناه پاک
کرده و عقوبت مرا باخرت نینداختی و الله که اگر مرا بمقراض پاره پاره کنی هر پاره بمحبت تو مملو شده هر ذره بدوستی
ممزوج خواهد بود حضرت فرمود که راست میکوئی مارا دوستانی چنین هست و دشمنانی نیز هست که اگر عسل بدهم بایشان
کمی جز دشمنی زیاده نمیکند حضرت امیر غلام سیاه و سفید بینا و اخیث زاده عاصی گفت و دست بریده اش را بجا نهاد
و دست مبارک بر او پوشانید و دعا فرمود فی الفور دستش صحیح گردید و بعد از آن کسی از او خلاف شرع ندیده نوبتی است
آنچه که در تحفة الذاکرین از بعضی مورخین نقل کرده که در زمان خلافت زاده خطاب دو فرزند بو تراب بسمت
یکدیگر را گرفته بعزم تفرج نخلستان روانه بودند ناگاه در بین راه مردی کریه منظر و بد هیکل و خبیث پیکر مشاهده
امام حسن شد از برادرش پرسید که این مرد را میشناسی امام حسین ع گفت این مرد اگر بغیر مادر دشنام باشد هر است جنابت
امام حسن ع متعرض او نا مل کرده و برکه برادر نکریسته تبسم کرده گفت که از کریه او جناب سید الشهداء نیز کریست
و از سبب گریه پرسید فرمود برادر پدر مرا از حلم خبر داده که این مرد را در سلک ملاعین تو منسلک خواهد
کرد و از عنایات تمنصب سیادت خواهد رسید هر چه تو با مداد آید بدبخت گوار با ابن غدار محبت بیشتر میان ما و ابن ملجم
مرادی بهم رسیده است باعث بغض برادر دل بیفزاید تا کار بانجا رسد که بجهة بند بر شلوار دستهای مبارک را
قطع سازند و از این مصیبت دل اهل بیت عصمت و طهارت را بدرد آورد چنانکه در آخر مجلس نقل سازیم آن
همان ملعون بروایت کرده آن ملعون گفت بعد از آنکه جناب خامس آل عبا و جناب ولایت مآب و فاطمه زهرا در شب
محرم یک بیک بلا تشریف آوردند بعد ملاحظه جسد پاره پاره امام مظلوم از حضرت رسول این کیفیت هایله
از امام مظلوم سؤال کرد عرض نمود پس وقتیکه مخالفین مرا شهید کردند ساربان از منزل خود بیرون آمد نعش مرا

دیدم باکشتکان طلب مینمود تا آنکه بدن بی سر مرا یافت بعد از آنکه دو چشم تفحص بند پیراهن آمد که بجفو کرده بر آن بند
زیر جامه بود دست چپ خود را بسوی او فرا کرد و بعضی ذکر نموده که چون دستم را خود دراز کردم و بند زیر جامه را
گرفتم و آن ساربان در میانه که طلب نمود پاره از شمشیر شکسته یافت و دست راست مرا قطع نمود و بعد از آن کره
دیگر از آن بند کشود پس من با دست چپ آن بند را گرفتم که او را مانع شوم تا آنکه عورت من منکشف نشود پس دست چپ
مرا نیز قطع نمود و چون اراده کرد بند را بکشاید که ناگاه احساس نمود قدوم شریف را خود را در میان کشتکان انداخت چون
پیغمبر این کلام را شنید بشدت گریست و مطلب را بیان آمد و گفت ای یا نور چشم کار بد با جمال که قطع نموده دستهای حسین مرا
آیا این نور اخوار ... و مذلی که ایمان لاعین ... و زنان و اطفال او بعلیل او بر ند خدا اشعار دو سر ...
شل نماید ... اتباعت ... همیشه دستهایم شل شد الا لعنة الله على القوم الظالمين مجلس بیست و هشتم
قال الله تعالى في سورة التحريم يا ايها الذين آمنوا توبوا الى الله توبة نصوحا بدانکه دانستی که توبه کردن واجب و بعد
ایمر ... که توبه نمودن واجب فوریت باشد و اما الوجوب الفوري فعليه المعتزلة واصحابنا الامامية وذلك
لان المعاصي للايمان كالماكولات المضرة للابدان فاذا كان الخائف من الهلاك في هذه الدنيا المنقضية يجب عليه
ترك السموم وما يضره من الماكولات في كل حال وعلى الفور فالخائف من الهلاك الابدي اولى بان يجب عليه ذلك وان
كان متناول السم اذا ندم يجب عليه ان ينقيه على سبيل الفور تلافيا لبدنه المشرف على هلاك لا يفوت عليه
الا هذه الدنيا الفانية فمتناول سموم الدين وهي الذنوب اولى بان يجب عليه الرجوع عنها لئلا يفوت النعيم المقيم
والملك العظيم وفي فواته العذاب المقيم فالبدار الى التوبة قبل ان تعمل سموم الذنوب بروح الايمان عملا يعيا
الامر لعلاج الاطباء ولا ينفع بعد الاحتماء فلا ينجع بعد ذلك وعظ الواعظين ويدخل في قوله و سواء
عليهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا يؤمنون ولا يغرنك اطلاق لفظ المؤمن على هذا فان نيران الذنوب اذا اكلت
الفرع اكلت الاصل لان استمرار بقاء الاصل بدون الفرع ومن سوف التوبة يكون على خطرين الاول ان يعاجله
الاجل فلا يبقى له وقت تدارك التوبة كما قال تعالى من قبل ان ياتي احدكم الموت فيقول رب لولا اخرتني الى اجل قريب
قال بعض المفسرين ان المحتضر يقول عند كشف الغطاء يا ملك الموت اخرني يوما اعتذر فيه الى ربي واتوب
السيئات ... صالحا فيقول فنيت الايام فيقول اخرني ساعة فيقول فنيت الساعات فيغلق عنه باب التوبة
ويغرغر بروحه الى النار ويتجرع غصة الياس وحسرة الندامة وربما عدل به شياطين العديلة ومن ثم يستحب
تلقين المحتضر كلمات الفرج لتطرد عنه شياطين العديلة التي تعدل عن الايمان الى الكفر الثاني ان تراكم

الذنوب على قلبه الى ان تصير طبعاً فلا يقبل المحو فان كل معصية يفعلها الانسان يحصل منها ظلمة في قلبه
فاذا اكثرت اسود القلب وعبر عنه بالقلب المنكوس والقلب الاسود كما روي عن الامام ابي عبد الله جعفر
بن محمد الصادق قال كان ابي يقول ما من شيء افسد للقلب من خطيئته ان القلب ليواقع الخطيئة فلا
يزال به حتى يغلب عليه فيصير اعلاه اسفله فاذا آل امره الى هذه الحال صارت ذنوبه مرتبته في نظره فلا يرغب
في التوبة بل ربما ازدادت في تلك المعاصي ومن هذا ذهب جماعة من المسلمين الى انه لو اخر التوبة ساعة واحدة حصل
له اثم آخر يجب التوبة منه ايضاً ففي ساعتين اربع ذنوب وهكذا فيكون عليه في يوم الواحد الالف من الذنوب
بدانكه توبه نصوح انست كه انسان ناصح نفس خود شود باخلاص ندم وباعزم بر عدم عود واز كلبي منقولست كه توبه نصوح
استغفار است بلسان ندم بجنان و امساك بدن از عصيان و قتاده گفته كه هي الصادقة الناصحة و گويند توبه نصوح توبه
مقبولست و آن منوط است بر سه چيز خوف عدم قبول و رجاء قبول و ادمان طاعت اندوزد لول و سعيد بن جبير
فرموده كه توبه نصوح انست كه ذنب هميشه نصب العين تائب باشد و پيوسته بر آن ناظر و از ذو النون مصري منقول كه توبه
نصوح را سه علامت است كم خوردن و كم خفتن و كم با خلق سخن گفتن و فتح موصلي گفته كه علاماتها ثلث مخالفة
الهوى وكثرة البكاء ومكابدة الجوع والظماء و از رسول مرويست كه لا تصح التوبة الا بصحة النفس و المؤمنين لان
من صحت توبته احب ان يكون الناس مثله و از ابن مسعود منقولست كه التوبة النصوح تكفر كل سيئة قال الثا
اذا لم يتبين عليه اثر التوبة فليس بتائب يرضي الخصماء ويعيد الصلوات ويتواضع بين الناس ويتقي نفسه
عن الشهوات ويهزل رقبته بصيام النهار ويصفر لونه بقيام الليل ويخمص بطنه بقلة الاكل ويقوس ظهره
من مخافة النار ويذيب عظامه شوقاً الى الجنة ويرق قلبه من هول ملك الموت ويجفف جلده على بدنه بتفكر
الآخرة فهذا اثر التوبة واذا رأيتم العبد على هذه فهو تائب ناصح لنفسه و همچنين در حديث شريف مسطورست كه مرد
قصابي بسبب عوارضي ادبانه بسوي امير المؤمنين دراز نمود توبه او را بقطع كردن نمود كه هميشه در نظرش باشد
دستي كه بي ادبانه بسوي مولاي خود دراز شود جزاء او اينست حكايت و در مجالس المتقين چنين است از كتاب لآلي
الاعجاز ماثور است كه امير المؤمنين عبور از كوچه مينمودند ديد كنيزي نشسته گريه ميكند آنجناب را مرحمت بسبب
او زياده گرديد بنفس شريف خود بدلجوئي او رفتند از سبب او سؤال نمودند عرض كرد خاتوني دارم كه گوشت
جهت او خريدم قبول نكرد نزد قصاب بردم گوشت ديگر داد چون نزد او بردم گوشت را قبول نكرد ناسزا فرمود بقصاب
معاوضه نمودم آنگاه قصاب قسم ياد نمود بمولاي متقيان امير مؤمنان كه اگر بار ديگر واپس آوري قبول نخواهم كرد چون

نزد خانم

نزد خانون بردم او نيز قسم خورد كه اگر بار ديگر گوشت بدين نوع آوري ترا زينت مينمايم الحال نميتوانم نزد قصاب رفت و نه نزد خانم
خود و حيران و سرگردان مانده ام آنجناب فرمودند بيا شفيع تو شوم نزد هر كدام كه ميخواهي از خانم يا قصاب عرض
كرد اگر نزد خانم برم خوف آن دارم كه مؤاخذه نمايد كه بجهت خود شفيع آورده پس نزد قصاب برويم با آنجناب
ببازار آمدند نزد قصاب رسيدند و آن قصاب از مخلصين شيعيان بود كه از شهر مدائن عيال و خانه خود مفارقت نموده
كه بلقاء آنحضرت در كوفه مشرف شود وقتيكه رسيده بود آن امام بجهاد رفته بود و آن قصاب بجهت مراجعت انتظار حضرت
كرده مشغول بقصابي شده بود لكن آنحضرت را نميشناخت چون از دور ديد آن كنيز بار رجوع نموده با جوان اعرابي وقتيكه
رسيدند آنجناب فرمود آيا شنيده كه خداوند دوست ميدارد كسي را كه قلب مؤمني را مسرور گرداند اين دفعه
نيز گوشت از اين كنيز قبول نما و گوشت بهتري بآن عاجزه بده عرض كرد ايجوان عرب اينمرتبه هم مسئلت كه من او را دو قسم
ياد نموده ام كه قبول نكنم حضرت فرمود من متعهد كه خدا بر مخالفت اين قسم بتو غضب نكند آن قصاب دست خود را
بسينه آنحضرت زد كه دور شو از دكان من و با من تراجوع مباشد آن معدن علم و رحمت اصلا بغضب نگشت سر بزير
افكنده بكنيز گفت بيا نزد خانمت برويم شايد شفاعت مرا قبول نمايد همينكه بدر خانه خانم رسيد دق الباب نمود
خانم او زوجه احمد بن حسن كوفي بود پشت در بر آمد همينكه نظرش بر حسن و انوار آنحضرت افتاد شناخت خود را
بقدمهاي آنحضرت انداخت فرمود يا امة الله آيا شنيده كه در جهنم واديست او را غضبان ميگويند جائيست كه
ستم كند بر غلام و كنيز خود آيا كنيز را ازين نيست كه دو عبوديت نمايد يكي خداوند عالم را و ديگري مخلوق را
عرض كرد ايمولاي من جانم فداي قدم مبارك شما باشد او را بخشيدم بشما آنحضرت فرمود من هم او را آزاد نمودم عرض
كرد ايمولا توقع آنكه مشرف فرمائيد و قدري رطب ميل فرمائيد آنجناب قبول فرمودند داخل خانه شدند زن مسرور شده تمام
مشغول هنگامه اسباب بود كه زوج او احمد رسيد گفت بشارت و مژده باد بتو اي احمد كه امير المؤمنين بخانه ما
بشفاعت كنيز گفت آنجناب را مسرور نموده گفت بلي كنيز را باو بخشيدم و آنجناب هم آزاد كرد احمد نيز مسرور شد
و گفت بعوض اين احسان تو باغات و بستان خود را بتو بخشيدم آنگاه آنحضرت مشغول تناول رطب شد القصه
تمام باجد نمود كه وقت نماز ظهر رسيد حذيفه بجهت نماز جماعت با آنحضرت منتظر بود نزد قصاب آمد پرسيد كه
امير المؤمنين از نزد دكان تو بكجا رفت قصاب گفت من كجا و اين فيض عظيم از كجا من بجهت ادراك سعادت ملاقات
آنجناب آمده بودم و تا الآن ملاقات نشده است قدري شعار بجهت آنجناب ورزيده ام كه روز جمعه شرف لقاء
آنحضرت دريابم حذيفه گفت همان جوان عرب كه شفاعت آن كنيز را نمود آن امير مؤمنان بود پرسيد و اكبر من حيه

لباس

لباس را شکافت گفت همانا جامه پشمینه پوشیده بود با لیف خرما وصله کرده بود نور از جمال او ظاهر بود قصاب بر وی حرکت و اضطراب
آمد و فریاد بالله کرد که ای وای بر من فی الفور فریاد بر فقرا زد و گفت هر چه در دکان دارم جمیع اموال بر شما حلال باد
دیگر بر من حرام باشد آنگاه فقرا آمدند جمیع گوشت دکان را با سایر اموال بردند آنگاه دست خود را مخاطب
ساخته گفت میخواهم مثل تو دستی که با آقای خود بد اخلاقی کرده بیزار شده باشد بر تخته دکان گذاشته با تبر قصابی
انقدر زد که قطع نمود دست بریده خود را برداشته در کمال ضعف و بیحالی از طاق از محلات کوفه افتان و خیزان
غلطیده میرفت تا نزدیک بدر گاه جمع شد میگریست بجناب امام حسن علیه السلام رسید که پدرش در مسجد بود
چون آن نمازگزار غش دید رنگ مبارکش متغیر شد فرمود ای حسین برخیز که دوست من دست خود را در راه من قطع
نموده این را با پسر او ببینید آنگاه که بیرون آمدند دیدند آن جوان افتاده بود میگریست دید که جوانی مایل بنور آنجناب و گفت یا حسن
بر علی میباشد خود را ابنا او انداخت بجناب عباد این سر او انداخت و بشارت التفات و مرحمت حضرت امیر را
باو داد که برا طلبید عرض کرد واخجلتاه لیتنی کنت عمیاء بحیث نظر با بجناب نام برخواست قدمی راه در کمال
ضعف رفته دید خلق تو کوچه دادند نظر نمود جمال امیر المومنین را مشاهده نمود که آمدند ببالین آن قصاب و او را
در بر گرفت و بمرحمت نیاز فرمود ای جوان چرا دست خود قطع نمودی عرض نمود محزون مباش بخدا قسم همان وقت که دست بریده
من بدیدم تو استغفار نمودم دست او را بهمان مکان گذاشته بدهان مبارک مالید دعا نمود فی الفور نیکو شد مانند اول با
محبان و گریه کنندگان عرض میکنم یا علی اکبر دست بیاد رحمت نمودن اینست میدانیم سبب چه باشد که دست های بریده
روز عاشورا قطع نمودند التفات نشد ای شیعیان روز عاشورا چند دست بریده شد از آنجمله یکی را عرض کنم در حدیث
آمده آنوقت که اطراف آن بزرگوار غریب را گرفته بودند و هر یک از آن حضرات تشنه و گرسنه جراحت میرسانیدند ناگاه
ناگاه دیدند که عبدالله بن حسن از خیمه زنان و از سرا پرده بیکسان گریان و نالان بیرون آمد بسر عم و بکه
میخواست که خود را بعم غریب بیکس برساند پس جناب زینب خواهر خود را باو رسانده دامن او را گرفته فرمود
ای نور دیده بکجا میروی مگر نمی بینی که این قوم جهول در کشتن آل رسول هر گز مضایقه ندارند و میخواستند که او را
نگاه دارد نتوانست نگاه داشت صبر نمیکرد و اهلبیت از مشاهده این حالت بفریاد میگریستند حضرت متعرض شده با آواز بلند
فرمود که یا اختاه احبسیه عبدالله را نگاهدار آن طفل فریاد کرد و گفت لا والله لا افارق عمی پس آنگاه دست بی یک خود را
بعموی مجروح رسانید و میگفت ای عم مگذار که زنان ابتر شوند اهم برخیز تا خیمه ما دوم پس ملعونی که ابجر بن کعب یا
حرمله بن کاهل میگفتند تیغی حواله حضرت کرد پس آن طفل گفت یا ابن الخبیثه اتقتل عمی و دست را سپر عموی خود

کرد

کرد پس آن ظالم تیغ فرود آورد و دست آن طفل را قطع نمود آه آه در بعضی از احادیث وارد شده که پوست زیر بغل او بماند
جدا نشد و دست او در پهلوی او آویخته بود پس آن طفل فریاد کرد که یا عماه ادرکنی پس آن مظلوم آن طفل را در بغل خود
کرده بنا بر روایتی عبدالله دست دیگر را بگردن آن سرور انداخت روی خود را بر روی آنجناب نهاده مانند برگ بید میلرزید
و میگفت یا عم مرا بپا بابم برسان حضرت فرمود ای فرزند برادر صبر کن برانچه بر تو وارد شد و جزا خیر از خداوند
خواه و در این ساعت بآباء صالحین خود ملحق خواهی شد پس حرمله حرامزاده ملعون تیری زد و آن طفل را در دامن
مظلوم کربلا شهید کرد الا لعنة الله على القوم الظالمين مجلس بیست و نهم قال الله تعالى في سورة
النساء انما التوبة على الله للذين يعملون السوء بجهالة ثم يتوبون من قريب یعنی جز این نیست که قبول توبه
بر خداست باین معنی که در حکم این است که محتوم باشد بر خدا بجهت مقتضای وعده او یعنی اگر چه قبول توبه بر نفس
الامر واجب نیست اما چونکه بآن وعده فرموده لازم است که بآن وفا کند چه خلف در آن متصور نیست و انما یعنی
حصر است یعنی حق تعالی قبول توبه نمیکند مگر آنکسانیکه میکنند بدی را در حالتیکه نادانی و سفه و تجاهل و
لهذا قيل من عصى الله فهو جاهل حتى ينزع عن جهالته پس توبه کنند و بازگشت بخدا از زمان نزدیک یعنی پیش از حضور
موت چه امد حیوة دنیا قریب است نسبت بحیوة آخرت و نیکو قل حيوة الدنيا قليل پس توبه مقبول باشد قبل از نزول
موت و من برای تبعیض است یعنی توبه کنند بعضی از زمان که قبل از موت باشد و حسن و ابن عمر تفسیر قریب کرده اند
بما لم يعاين الموت و بعضی گفته که مراد بقریب قبل از مرض است یعنی در ایام صحة توبه کنند پیش از آنکه بمرض مبتلا
شوند یا پیش از آنکه دوستی گناه در دلها متمکن گردد و اما وجوب قبول التوبة عليه سبحانه بحيث لو عاقب على
الذنب بعد التوبة كان ظالما او هو تفضل يفعله سبحانه كرما منه ورحمة بعباده فيه خلاف فالمعتزلة على الاول
والاشاعرة على الثاني واليه ذهب الطوسي والعلامة وتوقف فيه صاحب التجريد وظاهر الاخبار وكلام الائمة يدل
على الثاني كما في كلام مولانا زين العابدين في السادس عشر من ادعية الصحيفة يا الهي لو بكيت اليك حتى تسقط اشفار
عيني وانتحبت حتى ينقطع صوتي وقمت لك حتى تتنشر قدماي وركعت لك حتى ينخلع صلبي وسجدت لك حتى
تتفقأ حدقتاي واكلت تراب الارض طول عمري وشربت ماء الرماد آخر دهري وذكرتك في خلال ذلك حتى
يكل لساني ثم لم ارفع طرفي الى آفاق السماء استحياء منك ما استوجبت بذلك محو سيئة واحدة من سيئاتي
وامثال هذا وقد استدلوا على وجوب القبول بان سيدا اذا ابق عبده شهرا مثلا ثم رجع نادما كال النادم متأسفا على
ما وقع منه عازما ان لا يعود ابدا ثم ان المولى لم يقبل توبته بل كان مصرا على عقابه فان العقلاء يذمونه ويعيبونه بان

الیه

السيد لو قرر معه شيئ ابو حمزه كذا عاقبة لعقاب الذي فانه اذا رجع و عاقبه السيد ذلك العقاب الذي قرره معه
لا يستحق بذلك الذم من العقلاء وما نحن فيه من هذا القبيل وفيه نظر وذلك ان الذي نحن فيه هو ان السيد اذا قال لعبده
الناشز كتبا الى العبد الابق ان لك اذا رجعت عاليك لاماني ولا اعاقبك على هذا الاباق لان اسباب الاباق وذو العبد
كانت موجودة في الدار والبلاد فاذا رجع ذلك العبد وبعد رجوعه عاقبه المولى لعنه العقلاء ومن الذنوب وما نحن
فيه من هذا القبيل فانه سبحانه قد اكثر من الكلام على قبول التوبة وعلى اسقاط الذنب عندها والاولى في الاستدلال ان
يقع على هذا النمط وكان مراد المستدل وان لم يصرح واز امير المؤمنين ع روايت شده كه اكر بنده بمعصيت عود كند
وباز توبه كند توبه او مقبول باشد فرمود كه يغفر الله له كفتند الى متى تاكى حضرت توبه او قبول كند فرمودند تا انكه شيطان ازاو
كناره كند و ديكر اورا بر معصيت ندارد و در كتاب من لا يحضره الفقيه مذكور است قال رسول الله ص في اخر خطبة خطبها
من تاب قبل موته بسنة تاب الله عليه ثم قال وان السنة لكثير من تاب قبل موته بشهر تاب الله عليه ثم قال وان الشهر
لكثير من تاب قبل موته بيوم تاب الله عليه ثم قال وان يوما لكثير من تاب قبل موته بساعة تاب الله عليه ثم قال وان الساعة
لكثير من تاب وقد بلغت نفسه هذه واهوى بيده الى حلقه تاب الله عليه بدانكه در و نفره بجهالة در بيان
مفسرين اختلافست بوجوه متعدده تفسير كرده اند يكي انكه هر معصيتي كه بنده ميكند بر سبيل جهالة است و اكر چه عمدا
از او صادر شده باشد زيرا كه جهل داعي ان شده باين و تزيين ان نموده در نظر او چه در تكاب ان سفه و تجاهل و لهذا قيل
من عصى الله فهو جاهل حتى ينزع من جهالته و بعضي كفته كه كناه سوء من بجهل السنه از روشك و عمد و جحود و دستكار
و مثبا انكه مراد جهل او باشد بعقوبتها انكه اينكه عاقل و دانا باشد بقبح معصيت و باخبر نخال نشاة اخرة
و عقوبات نفس خود را در دام مكر و حيله و وسوسه شيطان مى اندازند و متابع شهوات ميشوند يا بجهة ان مرتكب
فعل قبيح شوند از ابي عبد الله ع مرويست فرمود كه كل ذنب عمله العبد وان كان عالما فهو جاهل حين خاطر بنفسه في
معصية ربه فقد حكى الله سبحانه قال يوسف لاخوته هل علمتم ما فعلتم بيوسف واخيه اذ انتم جاهلون
فنسبهم الى الجهل لمخاطرتهم بانفسهم في معصية الله يعني هر كناهي ميكنند و اكر چه عالم باشد نادان بحقيقة
جاهلست چه مخاطره ميكند بنفس خود در معصيت خداي خود و حق تعالي حكايت كرده از قول يوسف ع برادران كه هل
علمتم و نسبت داده شد ايشان را بجهالة جهة مخاطره ايشان بنفس خود در معصيت حقتعالى دوم انكه معنى اين
وجه انكه ايشان نميدانند كنه انچه در معصيت است از عقوبت در نشاة اخرة هم چنانكه پيغمبر ص از العلم اليقين ميدانند
و اين قول فراست سيم انكه نميدانند كه انچه ميكنند از ذنوب معاصي است پس اينكه اقدام بان ميكنند يا بجهة تاولي

استكـ

استكه خطا كردند دران يا بجهة تقرب بتوسط راسته لا القبح ان و در ملاي تضعيف اين قول كرده بانكه خلاف اجماع مفسرانست ١٠٧
و ديكر انكه موجب انست كه هر كناهي كه بر سبيل علم و عمد از كسي صادر شود توبه نداشته و درجا كفته كه ذكر بجهالة بجهة نسبت
كه اختيار لذت فانيه بر لذت باقيه محض جهلست پس كسيكه بجهة لذت فانيه مرتكب معصيت شود جاهل باشد حاصل
كه حقتعالى قبول توبه ميكند مكر كه انكسي كه بجهالت مرتكب عمل قبيح شوند از حسن روايتست كه حضرت رسالت فرمودند كه شيطان ملعون
بحضرت پروردكار خطاكرد باين عبارت كه وعزتك وعظمتك لا افارق ابن ادم حتى يفارق روحه جسده حقتعالى در جواب فرمود كه
وعزتي وعظمتي لا احجب التوبة عن عبدي حتى يغرغر بها پس احاديث مذكوره صريحند بانكه توبه عاصي در همه حالات مقبول است
و اكر چه در مرض الموت باشد بعد از ظهور موت تا انكه روح و تجلد عرغره رسد در تفسير عين المعاني اورده كه تائب كه نفس
پيش از نزع توبه كند ملائكه بطريق امتحان ميكويند كه نزول امدي و چه خوش مسارعه نموده و اكابر و عرفا كفته اند كه وقت
حلول اجل و زمان نزول موت معلوم نيست پس هر نفسي را دم اخر تصور بايد كرد و از رجوع بحضرت او غافل نبايد بود شعر
غافل مشو اي غافل عاصي باور و نديم باش هر دم دم اخر شمر و حاضر دم باش در شب معراج خطاب خداوند عالم ابيد اولاد ادم
فرمود و ان الرجل من امتك ليذنب عشرين سنة او ثلثين سنة او اربعين سنة او مائة سنة ثم يتوب و يندم طرفة
عين فاغفر له ذلك كله چنانكه در زبدة التصانيف اورده كه شيخ نجيب الدين عرفاي اهل بصره كوييه كه شبي باراده زيارت اهل
قبور بيرون امدم تا بقبرستان رسيدم و نصف شب بود كه ديدم چهار نفر جنازه را بر دوش كرفته مي امدند پس من نزد
ايشان امدم و ايشان را اهتم زادم كه حقيقت اين حال از من بپوشيد كه اين ميت كيست و سبب دفن كردن او در اين نصف شب
چيست ايشان كفتند ما نميدانيم وليكن وي را مادر است كه ما را اجير كرده و خود از عقب ميايد پس من نزد ان زن رفته از وي استفسار
كردم ان زن كفت اين فرزند منست كه در حال حيوة تمامي عمر را در معصيت و جنابت حليت كذرانيد چون افتاب حياتش از برج
بقا بمغرب فنا رسيد وصيتي بامن نمود كه از انجمله ان بود كه كفت اي مادر داني كه من تمام عمر صرف معصيت كرده ام و اينك از معاصي
توبه كنم و فرشته اميكه از همه كس قطع شده بجز از رحمت احديت اميدوارى ندارم و از انجا كه دعاي مادر در باره فرزند
مستجاب كرديد ترا وصيت ميكنم كه چون رشته حيات من كسيخته شد ريسمان در كردن من افكنيد بر دو منزل خانه بري و خاك
و خاكستر بكير بر ان و روي بدركاه احديت اورده كوي كه خداوندا اين بنده عاصي بلكه فرار بنده بسوي كاربت كرده و بتو
اورده و محتاج عفو تست خداوندا اكر او را عذاب كني او مستحق انست و اكر او را بيامرزي تو اهل امرزشي پس من
بمقتضاي وصيت وي عمل نمودم او را بر خاك كشيده تضرع و زاري ميكردم كه اوازي بكوش من رسيد كه اي زن اين بنده را
ما را اين همه جور مكن پس كفت ديكر انجمله وصايا او اين بود كه كفت مرا در شب دفن كن كه كسي بر مرده من مطلع نشود و بر من

بعزن

نفرین نکند و از اینجمله این بود که گفت عزاداری خود در لحد گذارید شاید خدا بشفاعت او بر من رحم کند و لهذا او را در پشت قبر شهیدان
آورده اراده دفن او داریم شیخ گفت پس من بر روی [illegible] گذارده بخاک سپردم پس دیدم که او کفن بدست خود از صورتش دور کرده در
من نگاه کرد و گفت خدا برکت دهد که از آن حلیم و آمرزنده و نسبت بایشان کریم و بخشنده است من از آن تشویش افتادم که شاید
مرده باشد متحیر بود که بناگاه هاتفی آواز داد که ای شیخ بگذار او را بجا و اگذار زیرا من فرزندی از فرزندان اویم رو او را دلدار شد
مؤلف میگوید که باب رحمت خدا و در مغفرت بی منتهی چه قدر وسعت و فسحت دارد حتی توبه حر بن یزید با آن همه
کیفیت که معلوم است بدرگاه ولایت و امامت گذاشته توبه او را قبول فرمودند و مرتبه درجه اعلی شهادت رسید
بروایت بحر المذاب که صاحب مخزن نقل کرده که در روز عاشورا جناب سید الشهدا با اهل کوفه و شام ندا در داد که شما بمن نوشتید
و مرا طلبیدید املاء عمر گفتند ما نمیدانیم چه میگوئی پس حر عرض کرد بلی والله کتبنا لک و نحن الذین اقدمناک
فابعد الله الباطل و اهله والله ما اختار الدنیا علی الآخرة و قال المفید فلما رأی الحر ان القوم قد صمموا علی قتال
الحسین قال لعمر بن سعد ای عمر أمقاتل انت هذا الرجل قال ای والله قتالا ایسره ان تسقط الرؤس و تطیح الایدی
پس حر گفت آیا راضی نمیشوید بانچه که میگوید که دست از من بردارید و بگذارید که بسمت حرم جدم روم و مجاور در قبر رسول الله شوم
عمر گفت اگر امر با من بود هر آینه چنین میکردم و لیکن امیر تو منع مینماید بروایت ابی مخنف حر بقدری متوجه گردید که ای
پسر عم آیا ملاحظه نمینمائی حسین را که طلب پناه میکند کسی بفریادش نمیرسد یا موافقت نمیکنی مرا تا برویم پیش روی او جان
خود را فدای او کنیم گفت مرا احتیاجی نیست پس حر رو نمود بفرزند خود و فرمود ای پسر لا صبر لی علی النار ولا علی غضب
الجبار و لا یکون خصمی محمد المختار فرمود ای پسر بیا سر بنا الی الحسین عرض کرد لست مخالفک یا ابتاه فیما تأمرنی پس
حر اندک اندک بسمت امام میل نمود مرویست که از حسن بعضی اعضا او افتاده بود و رنگش متغیر شده بود
دل در برش طپید که هر کس دید در او بود صکل الرعدة استخوانهای او را می بینید پس تازیانه بر اسب خود زد و بسوی لشکر
سید الشهداء نمود و دست بر سر گذاشته بود و میگفت اللهم الیک انبت فتب علی فقد ارعبت قلوب اولیائک
و اولاد بنت نبیک خدایا توبه کردم و انابه نمودم توبه مرا قبول کن و مرا عقاب مکن که ترسانیدم و بتشویش انداختم
دلهای مقدسه اولیاء ترا و فرزندان دختر پیغمبر ترا پس آمد نزد آنحضرت و عرض کرد جعلت فداک منم آنکه ترا مانع
شد از برگشتن و ترا در این صحرا حبس کردم و گمان نبود که این قوم ستمکاران با شما خواهند رسانید یا ابن رسول
الله هل لی من توبة حضرت فرمود بلی خدا توبه ترا قبول میکند فرود بیا پس حر از قبول توبه خرم و مسرور و خوشحال
گردید و با کمال شوق داخل عسکر آنحضرت گردید و مشهور بین الناس من انست که اول کسیکه جان خود را در مبارزت

فره

فدا جان مقدس کرد او بود پس فقال الصنع رحمک الله ابدالک امک ابن شمر را بنده میخواند امیر الحسین و نعم
الامیر له لمعته کالسراج المنیر کلامی با اهل کوفه و شامیان نمود که قلب بعید را تا ب نمیاورد [illegible] کرده اند
فرزند و ملائکه و انبیائه و صحبته و اهله عن ماء الفرات الجاری تشربه الیهود و النصاری و المجوس و تمرغ فیها خنازیر
السواد و کلابهم و نهاهم فقصر عنهم العطش یعنی منع کرده اند او را و زنان او را و دختران کوچک او را و اهل عیال او را
از آب فرات که در آن برای نهر جاریست و آب میخورند که از آن میاشامند یهود و نصاری و مجوس و در آن
که در آن چرا میکنند و میغلطند خوکهای سیاه و جانوران و حیوانات که از یهود و نصاری و مجوسند اینک همه ایشان
از تشنگی غش کرده اند و چون ماهیها از آب در آمده اند و بر خاک هلاک افتاده اند فبئسما خلفتم محمدا فی ذریته لا سقاکم
الله یوم الظمأ پس بروایت بحار رجزها خواند خود را بلشکر عمر سعد رسانید مبارز طلبید پس صفوان بن حنظله که
یکی از شجاعان بود بعد از گفتگو بسیار و قیل و قال بشمار صفوان در غضب شد نیزه خود را حمله کرد پس حر او را رد نموده
خدا را یاد نموده به نیزه خواست او را در ربود از زین و بر سر دست کرد چنانکه هر دو لشکر دیدند پس چنان بر زمینش زد
که استخوانهای او در هم شکست صفوان را سه برادر داشت هر سه یکدفعه حمله کردند حر یکی را از زین در ربود چنان بر
زمین زد که گردنش شکست و بر فرق دیگری چنان تیغ زد که بدو نیم شد آن سیم فرار کرد حر خدا را یاد نمود و از عقب
او رفت چنان نیزه بر پشتش زد که از سینه اش بیرون آمد از اسب در غلطید بمالک سپرد پس حر رو نمود بجانب مظلوم
کربلا عرض نمود یا مولای هل رضیت عنی قال نعم و انت حر کما سمتک امک پس مثل شیر غران متوجه شد و
بهر طرف که رو میکرد از شجاعان عدو اوزان بر خاک هلاک میانداخت از کشتهها پشتهها میساخت پس لشکریان دیدند
که این قسم محاربه حریف نمیشوند او را از اطراف تیرباران نمودند [illegible] ایها الاسلا [illegible] میکرد و مردانه
میکوشید تا آنکه بروایت ابی مخنف سی و پنجاه نفر بدرک فرستاد و فی نور العین لم یزل یقاتلهم حتی قتل منهم خمسا
و فارس و راجل بعد از آن بین راه مکرر که دست از مقاتله برداشت بخدمت امام مهر کرد ناگاه شنید که هاتفی میگفت
که ابن تذهب یا حر بدانکه حور بالجنان منتظر قدوم تو اند و چون حر این آواز شنید دهان میل در بجانب امام عالیان
نموده عرض کرد یا ابن رسول الله [illegible] میروم اگر پیغامی داری بگو امام گریان شد و فرمود که ای حر دل
خوش دار که ما هم از عقب تو میرسیم باز در دریای حرب غوطه ور گردید پس گاهی بر میمنه و گاهی بر میسره و گاهی بر قلب
و گاهی بر جناح تاختن کشته پشتهها ساخت تا آنکه ملعونی نیزه بر سینه او زد که بشکافت و بعد جراحت بسیار رسید چند
زخم زدند که بر خاک هلاک افتاد فریاد کرد که یا ابن رسول الله ادرکنی پس حضرت خود را رسانیده و در بعضی از کتب

کرد او را

که سر او را بر دامن جلال گذاشته و با ستین مرحمت غبار از روی او پاک میکرد و دست مبارک خود را بر اطراف سر و صورت او میمالید و او بلا انوقتیکه بن حضرت حسین علیه السلام پاره پاره بر زمین افتاد که بر سر مبارک امد که اثر از خاک برداشت و که غبار و خاک از ان سر و صورت پاک بشو معلوم است اکر ایشان در باره ان حضرت ذکر کرد اثر و لد الزنا بود الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس سی و یکم قال الله تعالی فی سورة النساء فاولئک یتوب الله علیهم وکان الله علیما حکیما پس انکروه که بعد توفیق از کناه توبه کرده باشند قبول توبه کند خدا و باز کردد بمغفرت بر ایشان این وعده استی و با آنچه وعده تاب زاده و بر ذات اقدس خود نوشته و فرض کرده بقوله انما التوبة علی الله و هست خدا دانا باخلاص تائبان در توبه حکیما بثواب کار پس تائب را عقوبت نکند یا حکم کند بانکه تائب را عقاب نباشد و در انوار نعمانیه و جامع الکلام فی باب التوبة ما قاله صاحب الاحیاء و هو ان التوبة لا تحصل الا بحصول امور ثلثة اولها معرفة ضرر الذنوب و کونها حجابا بین العبد و محبوبه و سموما قاتلة لمن یباشرها فاذا عرفت ذلک و تیقنت حصل له من ذلک حالة ثانیة هی التألم لفوات المحبوب و التأسف هو المعبر عنه بالندم و اذا تاب هذه الالم حصل حالة ثالثة هی القصد الی امور ثلثة لها تعلق بالحال و الاستقبال و المضی فالمتعلق بالحال هو ترک ما هو مقیم علیه من الذنوب و المتعلق بالاستقبال هو العزم علی عدم العود الیها الی اخر العمر و المتعلق بالماضی تلافی ما یمکن تلافیه من قضاء الفوائت و الخروج من المظالم فهذه الثلثة اعنی المعرفة و الندم و القصد المذکورات امور مترتبة فی الحصول و قد یطلق علی مجموعها اسم التوبة و کثیرا ما یطلق علی التائب اعنی الندم وحده و یجعل المعرفة مقدمة لها و ذلک القصد ثمرة متاخرة عنها و قد تطلق علی مجموع الندم و العزم انتهی اقول و من هنا اختلفت الاخبار و الاقوال و للاختلاف وجه الطف و ادق من هذا و هو ان للتوبة درجات و مراتب و فوائد مختلفة فاقل درجاتها احباط العذاب المرتب علی ذلک الذنب و هذا هو المراد من التوبة قبل المعاینة الواقعة فی حدیث الاول و اعلا درجاتها و فوائدها اسقاط العذاب مع الملائکة المقربین و الانبیاء و هذا لا تکون بمحل التوبة قبل المعاینة بل لا بد فیه من اتعاب البدن و اعمالها فی الاعمال و هذا هو التوبة التی قالها امیر المؤمنین فی حدیث نهج البلاغة و علیها یحمل ما ورد عن النبی انه قال التائب اذا لم یتبین علیه اثر التوبة فلیس بتائب یرضی الخصماء و یعید الصلوة و یتواضع بین الخلائق و یتقی نفسه عن الشهوات و یهزل رقبته بصیام النهار و یصفر لونه بقیام اللیل و یخمص بطنه بقلة الاکل و یقوس ظهره من مخافة النار و یذیب عظامه شوقا الی الجنة و یرق قلبه من هول ملک الموت و یجفف جلده علی بدنه

بتفکر

بتفکر الاخرة فهذا اثر التوبة فاذا رایتم العبد علی هذه الصفة فهو تائب ناصح لنفسه و عن جابر بن عبد الله الانصاری قال جاءت امرأة الی النبی ص فقالت یا نبی الله امرأة قتلت ولدها هل من توبة فقال لها و الذی نفس محمد بیده لو انها قتلت سبعین نبیا ثم تابت و ندمت و یعرف الله من قلبها انها لا ترجع الی المعصیة ابدا لقبل الله توبتها و عفا عنها فان باب التوبة مفتوح ما بین المشرق و المغرب و ان التائب کمن لا ذنب له و اما اوسط درجاتها و فوائدها کثیرة متفاوتة فمن تاب قبل موته بسنة و تلافی فی تلک السنة مساوی اعماله و اصلحها ما له من الدرجة و کذا من تاب قبل موته بشهر بالنسبة الی من تاب قبل موته بجمعة و مقصودهم علیهم السلام ترغیب الخلائق فی التوبة بدانکه از جمله صفات خبیثه کناهکاران و اصرار بر معاصی است و عدم پشیمانی از انچه از کناه صادر یافته است مرویست از حضرت پیغمبر ص که هیچ صبحی طلوع نمیکند و هیچ شامی شفق غروب نمینماید مکر اینکه دو فرشته بهم ندا و جواب یکدیکر را میدهند یکی از ایشان میکوید که کاش این خلق افریده نمیشدند و دیکری میکوید ایکاش افریده میشدند میدانستند که از برای چه افریده شده اند باز اول میکوید که ایکاش حال که ندانستند که از برای چه افریده شده اند هر قدر که دانستند عمل نکردند توبه می کردند از انچه کرده اند بدرستیکه بندهٔ را بجهت یک کناه از کناهانی که کرده صد سال حبس میکنند و او نکاه میکند بحور انی که در بهشت از برای او اماده شده است اکه بناز و نعمت مشغولند و او حسرت میبرد و حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که بندگان خود را بعمل ظاهر نسازد و اما اینکه اعمال منجی از تو صادر شده باشد و ایمن مجواب ولیکن اینکه کناه از تو سر زده باشد و از حضرت امام محمد باقر ع مرویست که خداوند عالم حکمی واجب فرموده است که هیچ نعمتی را که به بنده عطا فرموده از او زایل ننماید تا کناهی از او سر زند که مستحق سلب ان نعمت شود و فرمود بدرستیکه بنده کناهی میکند و نان سببی از روزی او منع میشود و از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که خدای تعالی میفرماید هر بنده که خواهش نفس خود را بر طاعت من اختیار نمود کمتر چیزی که با و میکنم انست که او را از لذت مناجات خود محروم میسازم و فرمود کسیکه قصد معصیتی نماید پنهان که پیرامون ان نکردد چه بسیار باشد که از بنده کناهی سر زند پروردکار او را ببیند پس بفرماید قسم بعزت و جلال خود که بعد از این هرکز ترا نیامرزم و فرمود هیچ رکی بند ادمی نمیجهد و هیچ سر درد افتادنی نیست و نه درد سری و نه مرضی مکر بسبب کناهی که صادر شده است و فرمود بدرستیکه بنده کناه میکند پس بسبب ان از نماز شب محروم میکردد بدرستیکه عمل بد زودتر از صاحب خود اثر میکند از کارد در کوشت و از حضرت امام موسی ع مرویست که بر خدا لازم است که در هر خانه که معصیت او بشود ان خانه ویران شود تا افتاب بر زمین ان بتابد و از اینکه نقل شد از ایات و اخبار در اینمعنی بسیار است و زنهار کسی چنان کمان نکند که ممکنست اینکه کناهی که کرده باشد باو نرسد و وبال ان کرفتار نشود چه

این امر بزرگ

این امر است محال و چگونه محال نباشد و حال اینکه خدا از ترک اولائی که از پیغمبران سر زند نگذشت و از ایشان مؤاخذه
فرمود پس چگونه از گناهان عظیمه و معاصی کبیره که از دیگران سر زند میگذرد بلی از سعادت پیغمبران این بود که مؤاخذه
ایشان از اعمال در قیامت نمیکنند و در دنیا ایشان را مؤاخذه فرمود اما اشقیا را مهلت میدهد تا بار خود را سنگین نمایند
و ایشان را در آخرت ببدترین عذابها معذب میسازد آیا نگوش نمیبینی که پدرت آدم که طینت او بید قدرت الهی
سرشته و مسجود ملائکه ملکوت گشته بود بواسطه یک ترک اولائی او را از بهشت بیرون کردند و چون آنچه را که از او
نهی شده بود خورد همه حلل و زیور بهشتی از بدن او افتاد و عورت او ظاهر شد و همان لحظه جبرئیل فرود آمد و تاج از سر او بر
گرفت و از بالای عرش ندا و خطاب رسید که از نزدیکی من دور شوید و از جوار من فرود روید که کسیکه معصیت من نمود لایق
جوار من نیست پس آدم از بلندی بزیر نگاه نموده بر انگریست و گفت که این اول شومی معصیت است که مرا از جوار دوست دور
افکند مروی است که آدم بعد از آن الم مدت دویست سال بر گناه خود گریه کرد تا خدا توبه او را قبول فرمود و از ترک اولای
او در گذشت پس هرگاه مؤاخذه او در مکروهی که یکی از برگزیدگان درگاه او صادر شد چنین باشد پس چگونه خواهد
بود حال دیگران که هر روز گناهان بسیار از ایشان سر میزند بدانکه ذنب بر دو قسم است یکی آنست که در حق از حقوق الهی
آدمی اما آن ذنب که باعتبار شغل ذمه بحق آدمی است پس با وجود وجوب توبه و ندامت اگر آن حق مالی واجب است که آن را
رد کند بصاحبش و اگر آن حق قصاص باشد مثل آنکه بغیر حق شخصی را کشته باشد پس لازم است که خود را تسلیم ولی مقتول
نماید تا او را قصاص بکشد یا عفو کند و اگر از حق آدمی ایذائی باشد مثل آنکه غیبت او کرده باشد با وجود توبه عذر
و ابراء ذمه خود از آن شخص لازم است و اگر باعث گمراهی شخص شده باشد مثل اینکه او را در غیبت فرموده باشد بدعتی با وجود
وجوب توبه واجبست ارشاد او براه حق و اینکه ظاهر گرداند بر او که آنچه بر او آن دعوی مینمود باطل بود و عن علل الشرایع
مسنداً عن هشام بن الحکم عن الصادق ع حاصل بیان آنکه جناب او فرمود در زمان سابق کسی طلب دنیا مینمود از طریق
حلال میسر او نشد و هم چنین طلب نمود از طریق حرام میسر او نشد آنگاه شیطان نزد او آمد گفت که لا انه میگیم ترا بچیزی که
مال دنیای تو و اتباع تو زیاد شود آنکه بدعتی نما در دین و خلق را با آن دین باطل بخوان چنین کرد پس خلق بسیار اطاعت او نمودند
و اموال بسیار جمع نمود پس از مدتی متفکر شد و بتفکر افتاد رفت نزد اتباع خود که رجوع کنید از این دین باطل که من او را اختراع
کرده ام اتباع تکذیب او نمودند که تو شک آورده این دین بر حق است آنگاه زنجیری بگردن خود کرد و میخی ببست
گفت نمیگشایم تا خدا توبه من قبول کند خدا وحی نمود به پیغمبری از پیغمبران که بگو باین شخص قسم بعزت خودم هرگاه بخوانی
مرا تا آنکه مفاصل تو قطع شود مستجاب نمیکنم دعا ترا تا آنکه برگردانی آنها را که مرده اند از دین تو قال طوبی

لمن مات

لمن مات و ماتت معه ذنوبه و ویل لمن مات و بقی منه ذنبه پس تا نکنی ظلم و معصیت و کفر و بدعت را در این بین کاشته اند
نباید در روز قیامت حاصل کشت خود را باو برسانند معلوم است مضمون لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت او مرد با ایش
هر کس را بخود میرسانند در منهج الاخوان صاحب مناقب سند طاوس روایت کرده اند از ابن لهیعه غیره که میگوید دیدی
مشغول طواف بود ناگاه مردی را دیدم که میگوید اللهم اغفر لی و ما اریک فاعلا خدایا مرا بیامرز و چنان میدانم که مرا
نخواهی آمرزید من باو گفتم یا عبدالله پرهیز کن از این سخن زیرا اگر گناه تو بعدد قطرات باران و برگ درختان باشد و توبه
کنی و استغفار نمائی خدا از گناه تو میگذرد و میگوید آمرزد گفت بیا تا بگویم از قصه خود خبر دهم پس گفت بدانکه ما پنجاه نفر
بودیم که سر مطهر سید الشهداء را از کوفه بشام میبردیم و ما را در راه عادت این بود که هرگاه شام میشد آن سر مطهر را در صندوق
میکردیم و مشغول شرب خمر میشدیم و در دور آن صندوق میخوابیدیم شبی از شبها همراهان من شراب خوردند تا آنکه مست شدند
و من در آن شب از خوردن شراب امتناع جستم چون پاسی از شب گذشت شنیدم صدای رعد عظیمی شنیدم که مثل صاحبان سوگ و الم میغرید
و برق عظیمی دیدم که مانند دل مصیبت رسیدگان برخورم چون ستمکاران آتش میبارید پس دیدم درهای آسمان گشوده
شد و بروایت صاحب مناقب ناگاه آوازی شنیدم که یکی میگفت قد اقبل محمد ص راه دهید که اینک فخر کائنات محمد بن عبدالله
بزیارت سر بریده فرزندش میاید و شنیدم آواز صهیل اسبان و قعقعه سلاح پس فرود آمدند آدم و نوح و ابراهیم و
اسمعیل و اسحق و محمد بن عبدالله ص و با ایشان بودند جبرئیل و گروهی از ملائکه مقربین بودند و بروایت صاحب مناقب جبرئیل
و میکائیل با گروهی بعد از کروبین و روحانیین و ملائکه مقربین فرود آمدند پس جبرئیل پیش آمد و آن سر مطهر را
از آن تابوت بیرون آورد و از او بوسید و بر سینه چسبانید پس هر یک از پیغمبران آن سر مبارک را گرفته بوسه داد و بر سینه
میچسبانید پس پیغمبر خدا ختم انبیا محمد مصطفی ص آن سر را گرفته از او بوسید و بر سینه مبارک چسبانید و مانند عزاداران
میگریست و اشک مبارک از دیده میبارید پس روی شریف را بسوی پیغمبران و ملائکه کرده فرمود قتلوا ولدی و قرة
عینی فرزند مرا کشتند و نور دیده مرا کشتند آن گروه پیغمبران آنحضرت را تعزیه میگفتند و تسلی میدادند پس
جبرئیل پیش آمد و عرض کرد که خدا امر فرموده که اطاعت نمایم ترا در باب امت تو که اگر امر فرمائی زمین را سرنگون نمایم
همچنانکه شهر قوم لوط را سرنگون کردم حضرت فرمود نه ای جبرئیل نمیخواهم ایشان را هلاک کنی مرا با ایشان محل و وقوفی
هست در قیامت در نزد خدا پس ملائکه آمدند که ما را بکشند من فریاد زدم که الامان الامان یا رسول الله حضرت فرمود
برو خدا ترا نیامرزد چون صبح شد برخواستم دیدم همراهان من همه خاکستر شده بودند لا غفر الله لهم الا لعنة الله
علی القوم الظالمین مجلس دویم قال الله تعالی فی سورة البقرة فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه انه

هو

هو التواب الرحیم پس فرا پیش آمد آدم بعذر آوردن و عفو نمودن از پروردگار خود سخنان باز کرد و عظیم پس با کثرت حق تعالی
را او و رحمت شامله خود تعلیم آنکه نظر بتفضل خود از او برداشته بود بکسی که خدا تعالی او بسیار رجوع
کند از عفو بمغفرت و بسیار بخشنده و مهربان بر بندگان بدانکه توبه از معاصی سرمایه سالکین و اول مقامات بهشت
شرق نور قرب پروردگار عالمیان و کلید استقامت در راه دین و ایمانست موجب محبت حضرت بار و سبب نجات رستگاری
است از حضرت پیغمبر مرویست که توبه کننده دوست خداست قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون
ولم تنهون عما لا تنتهون ولم تامرون بما لا تعملون ولم تجمعون ما لا تاکلون ولم التوبة یوما بعد یوم تؤخرون
وعاما بعد عام تنظرون الکم من الموت امان ام بایدیکم براءة من النیران ام تحققتم الفوز بالجنان ابطرتکم النعمة
وغرتکم من الله طول الآمال فلا تغرنکم الصحة والسلامة فان ایامکم معلومة وانفاسکم معدودة وسرائرکم
مکشوفة واستارکم مهتوکة فاتقوا الله یا اولی الالباب فقدموا اعمالا فی ایدیکم لما بین یدیکم یا ابن آدم تقدم علی
عملک فانک فی هدم عمرک من یوم خرجت من بطن امک وتقرب کل یوم من قبرک فلا تکن کالحطب الذی
یحرق نفسه بالنار لغیره و حضرت صادق فرمود که خدا تعالی سه چیز از برای توبه کنندگان قرار داده است که اگر یکی
از آنها را بجمیع اهل آسمان و زمین عطا میفرمود بسبب آن نجات می یافتند یکی آنکه فرموده خدا توبه کنندگان را دوست دارد
دوم آنکه خبر داده است که فرشتگان حاملین عرش و فرشتگانی که در حول عرش اند طلب آمرزش میکنند از برای کسانیکه
توبه کرده اند سیم آنکه آمرزش و رحمت خود را از برای کسیکه توبه کند قرار داده است مخفی نماند که توبه کردن از همه گناهان
واجبست باجماع جمیع ملت و ذکر شد که گناه بر دو قسم است یکی از قبیل حق الناس اجمالا بیان کرده شد و دیگری از قبیل حق الله
باشد و آنهم بر دو قسم است اول آنکه از قبیل فعل قبیح باشد مثل شرب خمر و خوردن ربا و زنا کردن و نبش قبر نمودن
و امثال آنها در این قسم توبه و بازگشت و عزم بر معاودت ننمودن کافیست دوم آنکه اخلال بواجبی از واجبات نموده و این قسم
از حق الله بحسب قواعد شرعیه مختلف است پس بعضی از این قبیل است که با وجود توبه قضا او واجبست مثل ترک نماز و روزه
ماه مبارک رمضان و در بعضی دیگر با وجود توبه اداء آن واجبست مثل زکوة و خمس و حج که واجب شده باشد در ازمنه سابقه
و اتیان بآن نکرده باشد و در بعضی دیگر ندامت و پشیمانی کافیست مثل ترک نماز میت و خصوصیات در حین جهر و توبه در اصل
لغت بمعنی رجوعست لیکن هرگاه بنده موصوف شد بمعنی رجوعست از معصیت بطاعت و هرگاه حق تعالی بآن متصف گشت
بمعنی رجوعست از عقوبت بمغفرت بدانکه مجمل حکایت حضرت آدم اینست که حق تعالی بعد از آنکه آدم و حوا از بهشت بیرون
نمود فرمود که ای آدم من ترا آفریدم و تعلیم کردم که ترا و جفت ترا در بهشت ساکن گردانم و حوا که من ترا دادم قوت یافتی

اد عصیت

بر معصیت من و نزدیک من نهان نبود و عالم من احاطه بفعل تو نموده بود گفت پروردگارا از است محبت بیش من حق تعالی
فرمود که ترا آفریدم و صورت ترا بدست کردم و ملائکه را امر بسجده تو کردم و نام ترا در آسمانها خود بلند کردم و ابتدا
کردم بکرامت تو و ترا در بهشت خود ساکن گردانیدم و نکردم اینها را مگر برای خوشنودی من از تو و برای اینکه
ترا امتحان کنم بی آنکه عملی کرده باشی که مستوجب اینها شده باشی نزد من آدم گفت پروردگارا خیر از منست و
شر از منست حق تعالی فرمود که ای آدم منم خداوندی که هم خلق کردم خیر را پیش از شر و خلق کردم رحمت را پیش
از غضب خود و مقدم داشتم گرامی داشتن ترا پیش از خوار کردن و مقدم گردانیدم حجت تمام کردن را پیش
از عذاب کردن ای آدم آیا نهی نکردم ترا از این درخت و نگفتم که شیطان دشمن تو و زوجه تست و شما را حذر فرمودم
پیش از آنکه داخل بهشت شوید و نگفتم بشما که اگر از این درخت بخورید از ستمکاران بر نفس خود و عاصی خواهید
بود ای آدم مجاور من نمی باشد در بهشت عاصی و ظالم گفت بلی ای پروردگار من محبت تو بر ما تمام است ستم کردیم بر
نفس خود و نافرمانی کردیم و اگر بیامرزی ما را و رحم نکنی از زیانکاران خواهیم شد پس چون اقرار کردند پروردگار را
خود بگناه خود و اعتراف کردند که حجت خدا بر ایشان تمام است تدارک کرد ایشان را رحمت خداوند رحمان و رحیم و توبه ایشان را
قبول کرد و در روایت آمده که حق تعالی بسبب جبرئیل بر آدم رحم کرد حیا و بکا و دعا آماده او و بمثابه بر او غالب بود که شهرت
خوشبختی گفته که چون بزمین سراندیب آمد سیصد سال از شرمساری سر بالا نکرد و آثار بکا او بمرتبه بود که در اخبار
آمد که اگر گریه تمام اهل دنیا نسبت بگریه داود دهند گریه داود بیشتر بود و اگر بکا اهل عالم و بکا داود را نسبت دهند
بگریه نوح بکا نوح از آنها زیاده بود و اگر گریه جمیع عالمیان و گریه داود و نوح برابر کنند با گریه آدم گریه آدم از
همه بیش بود و در عیون اخبار الرضا از علی بن موسی الرضا نقل کرده که آب دیده آدم چون سیل جاری و میامد از دیده
راست او مانند دجله و از چشم چپ او مثل فرات میرفت و بیست که آدم مدت دویست سال چندان باران حسرت از ابر دیده
بر زمین ندامت بارید که در رخساره مبارک او دو جوی پدید آمد و از آب چشم و چشمه ها روان شد مرغان هوا از آب
دیده آدم میخوردند و با یکدیگر میگفتند این چه خوش آبیست که ناخوشتر از این آب نخورده ایم آدم گمان
کرد که مرغان این سخن را از روی طنز میگویند آهی سرد از دل پر درد برآورد و زار زار بگریست و بنالید و گفت بار
خدایا حال من بدین جا رسید که مرغان هوا با آب دیده من سخریه میکنند خطاب آمد که ای آدم مرغان راست
میگویند ما هیچ جوهری نفیس تر از آب دیده پشیمانان نیافریده ایم بدانکه مفسران از ادراک کلمات چند
قول هست حسن و قتاده و عکرمه و سعید بن جبیر برآنند که آن کلمات اینست ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر

لنا

لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین و بعضی گویند که این کلمات بود سبحانک و بحمدک و تبارک اسمک و تعالی
جدک لا اله الا انت ظلمت نفسی فاغفر لی فانه لا یغفر الذنوب الا انت و بعضی تسبیحات اربعه را گفته
سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و بعضی گفته کلمات با برکات اسماء عظام آل عبا بود
گفت یا رب بحق محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسین الا تبت علی و در روایتی دیگر از ابن عباس منقول است
که آن کلمات این بود که آدم گفت یا رب الم تخلقنی بیدک یا رب خدایا نه مرا به ید قدرت بیافریدی فرمود بلی
بعد از آن گفت یا رب الم تنفخ فی روحک نه روح خود را در من دمیدی فرمود آری گفت یا رب الم تسکنی
جنتک نه مرا در بهشت خود جای دادی فرمود نعم گفت یا رب الم تسبق رحمتک غضبک نه رحمتت بر غضبت
پیشی گرفته فرمود بلی گفت فلم اخرجتنی پس چرا مرا از بهشت بیرون کردی گفت بجهة ترک مندوب و تو گفت
یا رب ان تبت و اصلحت اراجع بی انت الی الجنة اگر توبه کنم و بصلاح آرم کار خود را مرا به بهشت رسانی
فرمود نعم گفت یا رب توبه کردم و از آن پشیمان شدم و عزم جزم کردم که من بعد ترک نکنم پس
حقتعالی توبه او را قبول فرمود الحاصل اصح روایات است که حقتعالی باستشفاع آل عبا قبول توبه آدم
کرد و کلماتی که آدم از پروردگار خود تلقی نمود همان اسماء مبارکه ایشان بود پس چون آن زمان شد که خداوند جلیل
خواست که توبه حضرت آدم را قبول فرماید جبرئیل بر آنحضرت نازل شد و گفت یا آدم انظر الی ساق العرش چون
نگاه کرد اسماء مقدسه حضرت پیغمبر ص و ائمه طاهرین را دید پس جبرئیل اسماء مقدسه را تعلیم حضرت آدم
کرد و گفت یا آدم بگو یا حمید بحق محمد و یا عالی بحق علی و یا فاطر بحق فاطمة و یا محسن بحق الحسن و یا
قدیم الاحسان بحق الحسین و منک الاحسان ان تغفر لی پس چون اسم حسین بر زبان حضرت آدم جاری
شد فی الحال اشک بر صورتش جاری گردید و قلبش خاشع شد پس فرمود یا اخی جبرئیل فی ذکر الخامس
ینکسر قلبی و تسیل عبرتی گفت یا آدم ولدک هذا یصاب بمصیبة تصغر عندها المصائب حضرت آدم
فرمود که ای برادر جبرئیل بیان کن شمه از مصیبتهای او که چیست قال یقتل عطشانا غریبا وحیدا فریدا
لیس له ناصر و لا معین و لو تراه یا آدم و هو یقول وا عطشاه وا قلة ناصراه و یحول العطش بینه
و بین السماء کالدخان فلم یجبه احد الا بالسیوف و شرب الحتوف پس آدم در مثل چنین حال گریست ها
انتهی و در اخبار بسیار مکرر بشیر ... اشامیده فقال جبرئیل فیذبح ذبح الشاة من قفاه قال و
ینهب رحله اعداؤه و اصحابه جبرئیل گفت که سر مقدس او را با سرهای یاوران او را با زنان و دختران

شهر بشهر و دیار بدیار بگردانند آدم همچنین که گذشته در علم خداوند یگانه فبکی آدم و جبرئیل بکاء الثکلی الا لعنة
الله علی القوم الظالمین مجلس سی و یکم قال الله تعالی فی سورة النساء و لیست التوبة للذین یعملون
السیئات حتی اذا حضر احدهم الموت قال انی تبت الان و لا الذین یموتون و هم کفار اولئک اعتدنا لهم عذابا
الیما ترجمه و نیست قبول توبه مر آنکسانی را که باصرار میکنند بدیها را تا چون حاضر شود یعنی در رسد یکی
از ایشان را اجل باینمعنی که علامات مرگ را مشاهده نماید و رجا از حیوة منقطع شد گوید بدرستیکه من توبه
میکنم اکنون مراد تاخیر توبه است از فساق اهل ایمان تا حین علامات موت و گویند این در شان توبه
منافقان است و توبه ایشان اسلام باشد بحسب باطن و این صورت در وقت معاینه مرگ از ایشان مقبول نیست
چه آنوقت الجا است نه اختیار و لا الذین یموتون و هم کفار و نیز توبه مقبول نیست مر ایشان را که بمیرند و حال آنکه
ایشان کافر باشند توبه عاصی ندامت است از معاصی و توبه کافران ایمان آوردن یعنی در وقت روشن شدن روح از هیچ
عاصی اهل اسلام یا منافق یا کافر توبه قبول نیست زیرا که این از قبیل ایمان یأس است و آن سود ندارد لقوله
تعالی فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا بأسنا و در انوار گفته که حقتعالی توبه فرموده میان آنکسیکه تسویف توبه
کند تا حضور موت از فسقه و کفار و میان آنکسیکه بر کفر میرد در نفی توبه بجهة مبالغه در عدم اعتداد بتوبه
در اینحالت گوئیا چنین گفته که توبة هؤلاء و عدم توبة هؤلاء سواء و گویند مراد بالذین یعملون السوء عصاة
مؤمنانند و بالذین یعملون السیئات منافقانند بتضاعف بجهة کفر ایشان و بدی اعمال ایشان و بالذین یموتون
و هم کفار اهل شرک و کفر بجهة آنکه در آنوقت ملجأ است بفعل حسنات و ترک قبایح پس خارج باشد از
حد تکلیف زیرا که در اینحال مستحق مدح و ذم نیست و هر گاه تکلیف از او مرتفع باشد توبه از او صحیح نباشد و لهذا
اهل آخرت مکلف نخواهند بود و توبه ایشان غیر قبول اولئک اعتدنا لهم عذابا الیما آنگروه عصاة و کافرین
اماده ساخته ایم برای ایشان در آخرت بمحض عدل عذابی دردناک و در انوار گفته ان التوبة مقبولة فی کل حین الا ان
یغرغر بروحه و یعاین الموت و استنادا ان الامور تصیر عندها ضروریة و یکون ملجأ الی التوبة فمن هذا
اغلق عنها بابها فی البحار عن ابرهیم بن محمد الهمدانی قال قلت للرضا علیه السلام لای علة غرق الله فرعون و قد امن
به و اقر بتوحیده قال لانه امن عند رؤیة البأس و الایمان عند رؤیة البأس غیر مقبول و ذلک حکم الله تعالی
ذکره فی السلف و الخلف قال الله عز و جل یوم یأتی بعض آیات ربک لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن امنت من
قبل او کسبت فی ایمانها خیرا و هکذا فرعون لما ادرکه الغرق قال امنت انه لا اله الا الذی امنت

به بنو اسرائیل و انا من المسلمین فقیل له الآن وقد عصیت قبل وکنت من المفسدین مجمل تفصیل غرق شدن
فرعون چنانکه در زبدة التصانیف مسطور است که هنگام صبح وقت طلوع آفتاب روز چهارم بنی اسرائیل
نزدیک شدند درآن محل که لشکر موسی بکنار دریا رسیدند دیدند آن دو گروه یکدیگر را بنی اسرائیل گفتند
ای موسی لشکر فرعون در رسیدند و ما در اینجا نه کشتی بدست ایشان هلاک خواهیم شد اکنون راه خلاص
چگونه جوئیم و طریق ترک بهر از که جوئیم موسی گفت خاطر جمع دارید که نصرت ما راست و حق تعالی ما را از بلا
نجات میدهد چون نزدیک رسیدند حق تعالی حجابی از بخار در پیش ایشان پدید کرد چنانکه یکدیگر را نمی دیدند
فرعون قوم خود را گفت فرود آئید تا آفتاب بلند شود و بخار از روی دریا برخیزد و شتاب مکنید که راه خلاص
بر ایشان بسته است و بنی اسرائیل اضطراب بمرتبه رسانیدند که موسی متفکر شده بدرگاه الهی بنالید از عبدالله بن
سلام نقل است که موسی دست بمناجات برداشته و گفت یا کائنا قبل کل شیء و یا کائنا بعد کل شیء اجعل لنا
فرجا و مخرجا حق تعالی بموسی وحی فرستاد که ما دریا را محکوم حکم تو گردانیدیم و بر آنکیت بجوان و عصا بدان
زن موسی نزد دریا آمده بعضی گویند که آن نهر نیل بود که ما بین ایله و مصر است و بعضی گویند که دریا
قلزم بود که میان یمن و مکه است القصه موسی بلب دریا آمد عصا بر دریا زده گفت یا ابا خالد ما را راه بده پس درهم
شکافت دریا و چون بنی اسرائیل دوازده سبط بودند همی گفتند ما همه از یک راه نمیرویم دوازده راه پدید آمد و کوچها
مشبک شد که هم یکدیگر را میدیدند و آفتاب به دریا رسید باد وزید و راهها خشک شد بنی اسرائیل بدریا
درآمدند و چون بمیان دریا رسیدند فرعون با لشکر در رسید تا آن حال را بدید خواست که سفهای قوم را فریب دهد
گفت ای قوم ببینید که دریا از هیبت من شکافته شده تا ما بجنبانیم او گفت که تو خوب میدانی که این صورت بعاء
موسی واقع شد زنهار که بدین یاد دریای که خود را و همه کسان خود را هلاک کنی چون موسی با بنی اسرائیل
از دریا عبور نمودند فرعون خواست که عنان بر تابد جبرئیل بر مادیانی نشسته خود را در پیش فرعون بدریا
افکند و فرعون بر ابقری سوار بود چون بوی مادیان بشامش رسید عنان از دست فرعون در کشیده
خود را در دریا انداخت و چون لشکر دیدند که فرعون بدریا درآمد از این دوازده راه فوج فوج بدریا درآمدند
و میکائیل در عقب لشکر بود همه را بدریا راند اما هامان که او راه مصر پیش گرفته برگشت پس حکم الهی در رسید
که دریا بحال خود باز آئی پس بیکبار آبهای دریا بهم باز پیوست و مجموع فرعونیان غرق شدند و بنی اسرائیل بسلامت
کنار دریا قرار گرفتند و روایت اند که چون فرعون محقق شد که امید هلاک اندر آن ایمان آورد قوله تعالی

قال آمنت انه لا اله الا الذی آمنت به بنو اسرائیل و انا من المسلمین گفت ایمان آوردم بانکه نیست خدائی که او را پرستش
سزا باشد مگر آن خدائی که ایمان آوردند باو بنی اسرائیل و من از جمله مسلمانانم جبرئیل خطیبکه از وزبان
غار از او گرفته بود بتوبه بود گفت مابقی تو عمل نموده تو را هلاک کردیم و از قعر دریا مشتی گلی برداشته
بر دهن فرعون نهاد و گفت قوله تعالی الآن وقد عصیت قبل وکنت من المفسدین این زمان ایمان میاوری
و حال آنکه بتحقیق میدانی که عصیان و سرکشی کرده پیش از این و بودی از مفسدان یعنی چون میدانی که بخواهی
زیست و عذاب خدا بر تو رسید و چون فرعون غرق شد صدا از دریا برآمد که اگر رحمت الهی شامل حال بنی
اسرائیل نشده همه اینها بانصد هلاک میشدند بعد از آن بنی اسرائیل گفتند ما را یقین نیست که فرعون
هلاک شده مگر آنکه او را مرده ببینیم موسی گفت بکناره دریا بروید تا او را به بینید چون بکنار دریا آمدند
دریا موج برآورده همه قبطیان را بیرون انداخت فرعون را بسر بالای همه برانداخت تا همه بنی اسرائیل او را
عیان بدیدند و بیامدند و ریش مرصع او را ببریدند و آن مالها که با ایشان بود چون کمر و شمشیر و خنجر
و کاردهای مرصع و سایر اسباب برداشتند و چنان که هامان را طلب کردند نیافتند موسی گفت خداوندا
هامان از این بیم مگر بجانب مصر رفته فرمان آمد که یا موسی او را بلائی دیگر گرفتار کرده ایم آنکه بنی اسرائیل
بر راه خشک بمصر رفتند هامان را بهر دو چشم نابینا شد و ابتلای و عصا برگرفته گدائی میکرد و بانگ
میزد که از گرسنگی طاقتم نماند مرا پاره نان دهید بدانکه وجوب توبه بتخصیص شخصی دون شخصی و وقتی دون
وقتی ندارد بلکه بر همه کس در همه وقت واجب است چه هر بنده خالی از صفتی بدی از صفات نفسانیه یا رغبت به
گناهی در دل فارغ نباشد و اگر فرض شود که از آن نیز خالی باشد از وسواس شیطانی و افکار متفرقه که دل را از یاد
خدا غافل کند خالی نیست و اگر از آن نیز خلاص باشد از غفلت و قصور در معرفت حق سبحانه و تعالی و صفات و آثار
او خالی نیست و همه اینها نقصی است که بازگشتن از آن بتوبه در هر حال لازم است پس هر بنده سالکی در هر نفسی
توبه واجب است و از اینجاست که بعضی از اهل معرفت گفته اند که هرگاه غافل گریه نکند در بقیه عمر خود مگر بر
آنچه در عمر او در غیر یاد خداوند سبحانه و در سوای طاعت او گذشته است و مضر داور اکست چه جا آنکه بقیه
عمر خود را نیز چون گذشته در جهل و غفلت بانجام رساند و کسیکه قدر عمر و فائده آن را دانست و فهمید
که چه چیز از آن بتحصیل میتواند نمود و میداند که هر قدر از آنکه در معصیت ضایع شد چه حسرت و ندامتی دارد
بلا غافل چو هر که را بها داشته باشد و بهره از دست او روبان میگیرد و اگر تلف شد آن باعث تلف خود آنکس

شود گریه او بیشتر و ابدی او افزون میباشد لکن هر نفسی از عمر جوهر بیست گرانمایه تر از چیزیکه اعمر از سلطنت
ابد پادشاهی سرمدی بیشتر است و قیمت که چون بنده را هنگام وفات در رسد و ملک الموت با او میاید او را اعلام
نماید که از عمر تو ساعتی بیش نمانده در انوقت از برای آن بنده اسف و حزن و حسرت و تاسف حاصل میشود که اگر تمام ملک
دنیا از مشرق تا مغرب مال آن بنده باشد همه را بدهد بعوض اینکه یکساعت اضافه شود که بلکه در آن ساعت تلافی
ما فات کند و راهی بآن نمیابد و در روایات رسیده که چون بنده را زمان رحلت رسد پرده از پیش دیده او
برداشته شود و یقین بمرگ خود نماید در نزد ملک الموت تضرع و زاری کند که مرا یکروز دیگر مهلت بده برون
خود بگیرم و دست از عذر خواهی بکار الهی بردارم بلکه چاره در کار اینها خود بکنم ملک الموت گوید همه ایامهای روز
تو سر آمد دیگر روزی برای تو نمانده است گوید یکساعت مهلتم ده گوید فنیت الساعات ساعتهای تو با تمام رسید
و دیگر ساعتی نمانده در آن هنگام درهای توبه بر او بسته میگردد و روح او بتلاطم میاید نفس او [illegible]
میافتد و غصه گلوی او را میگیرد و حسرت بر عمر ضایع شده خود میخورد شنیدید بعضی کسان هستند
که توبه از ایشان قبول نیست از انجمله کسانی اند که یکی از انبیا و اوصیا را بقتل رسانیده باشند زیرا که قاتل انها موفق به
توبه نمیشود و در کتاب بحار الانوار روایت نموده است که روزی حضرت موسی بتعجیل تمام روانه کوه طور شد بجهت
مناجات با ملک علام و قد کستة الصفرة و اعتری بدنه الضعف و حکم بهزاله الرجف قد اقشعر جلده
و غارت عیناه و نحف شخصه ان نبی اسرائیل که ایمان باو آورده بود چون او را با آن حال مشاهده نمود مضطرب شد
که با آن حالیکه باو رخ داده بجهت مناجات با خدا است چرا که هر وقت که انحضرت بمقام مناجات میرفت چنین حال
بهم میرسانید از خوف حق سبحانه و تعالی انشخص عرض کرد یا نبی الله اذنبت ذنبا عظیما فاسئل ربک ان یعفو
عنی پس حضرت موسی قبول فرمود و روانه شد بعد از انکه از مناجات فارغ شد عرض کرد که ای پروردگار
عالم اسئلک و انت العالم قبل نطقی به فقال تعالی یا موسی ما تسئلنی اعطیک و ما تریدا بلغک قال یا
رب العالمین ان فلانا عبدک الاسرائیلی اذنب ذنبا عظیما و یسئلک العفو ندا امد یا موسی اعفو عمن
استغفرنی الا قاتل الحسین چنانکه در حدیث معتبر دیگر حضرت موسی بعد از وفات برادرش هرون عرض
کرد که یا رب اغفر لاخی هرون فاوحی الله تعالی یا موسی لو سئلتنی فی الاولین و الاخرین لاجبتک
ما خلا قاتل الحسین فانی انتقم له من قاتله حضرت موسی از روی تعجب عرض کرد یا رب من الحسین ندا امد
الذی مر ذکره علیک بجانب الطور قال یا رب و من یقتله ندا امد یقتله امة جده الباغية الطاغية

فی ارض

فی ارض کربلاء بعد از آن خداوند عالم مثل شخص مصیبت زده شروع فرمودند بذکر مصیبت انحضرت که بموسی
بعد از انکه آن امام مظلوم از روی ظلم و ستم بر روی خاک هلاک انداختند فتنفر فرسه و تحمحم و تقول فی
صهیلها الظلیمة الظلیمة من امة قتلت ابن بنت نبیها گویا ابن عباس [illegible] که خبر قتل امام مظلوم را
[illegible] اعیال رسانید او را ورد چنانچه از ابن شهر اشوب روایت شده است که بعد از شهادت امام مظلوم ذو
الجناح در خون انحضرت غلطید و صورت خود را رنگین نمود و جعل یشم رائحته و یقبله بفمه و یمرغ ناصیته
و هو مع ذلک یصهل و یبکی بکاء الثکلی حتی اعجب کل من حضر و چون هیچکس نمانده بود که خبر
مرگ امام مظلوم را بخیمههای حرم برساند ذو الجناح واخبر آنها شد ثم انتقل بطلب خیمة النساء و قد ملأ البیداء
صهیلا همین که صدای شیون بگوش اهل حرم رسید زینب خاتون رو بسکینه کرد و قالت یا سکینه هذا
فرس ابیک الحسین قد اقبل لعل معه شیئا من الماء فلما جائت متحیرة من باب الخباء نظرت الیه فاذا هو
عار من راکبه و السرج خال منه فهتکت عند ذلک خمارها و نادت یا عمتاه قتل والله ابی الحسین [illegible]
اهل حرم همین که این خبر را از آن طفل یتیم شنیدند صیحه زنان و گریه کنان از خیمه بیرون امدند در زیارت [illegible] که
با امام قائم عجل الله فرجه میفرماید فلما رأین النساء جوادک مخزیا و نظرن سرجک علیه ملویا برزن من
الخدور ناشرات الشعور علی الخدود لاطمات للوجوه سافرات و بالعویل داعیات و بعد العز مذللات
و در حدیث است که یکی از زنان اهل حرم رو بذو الجناح کرد و گفت ای ذو الجناح لیس لک الوفاء لم [illegible]
ملجئة به سکینه مظلومه هم دستها را بگردن ذو الجناح در آورد و خون یال او را میگرفت و بسر و صورت
میمالید و میگفت ای ذو الجناح بمن بگو که هل سقی ابی او قتل عطشانا قال الراوی فلما سمعت ذلک
دمعت عیناها و ضربت برأسها عند الخیمة حتی ماتت الا لعنة الله علی القوم الظالمین مجلس سیم
قال الله تعالی فی سورة البقرة الا الذین تابوا و اصلحوا و بینوا فاولئک اتوب علیهم و انا التواب
الرحیم مرویست که معاذ جبل و سعد معاذ احبار یهود را گفتند که هیچ ذکر محمد در توریه یافته اید گفتند
نه حقتعالی این ایه را فرستاد در باره ایشان و فرمود که ایشان کتمان صفات محمد میکنند با انکه ما تبیین ان نموده ایم در
توریه و بجهة این سزاوار لعن خدا و لعن جمیع لاعنان اند و ایه اینست ان الذین یکتمون ما انزلنا من البینات و
الهدی من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون یعنی بدرستی انانکه میپوشند بطمع
حطام دنیا انچه فرو فرستادیم از نشانهای روشن مراد احبار یهودند چو کعب بن اشرف و کعب بن اسد و عبدالله صوریا

که علم

که علامات وصفات حضرت رسالت را که در توریة بود اخفا میکردند و آنچه راه مینماید بوجوب اتباع او و ایمان باو از ادله
عقلیه از پس آنکه بیان کرده ایم آنرا از برای مردمان در توریة یعنی آنچه ما در توریة آشکارا کردانیده بودیم از نعوت
محمد و بوجوب اتباع او ایشان آنرا مخفی کردند آنگروه که پوشندگان حقند لعن میکند و دور میدارد خدا ایشانرا
از رحمت خود و لعن میکنند بر ایشان لعن کنندگان از ملائکه و جن و انس و گویند مراد همه مخلوقاتند حتی سباع
و هوام و طیور و در این آیه إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا استثنا مینماید از آن لعنت مگر آنانکه باز گردیدند از کفر با ایمان و از
کتمان نعت محمد باظهار آن و از سایر آنچه واجبست توبه از آن و بصلاح آوردند آنچه را تباه شده بود از
تحریف و تغییر بتدارک آن یا اصلاح سیره و نیات خود کنند و بیان کردند آنچه حقتعالی بیان آن کرده در کتاب
ایشان از صفات پیغمبر بجهت تتمیم توبه یا آشکارا کردند آنچه احداث آن کرده بودند در توریة از محو اسم حضرت
رسالت یا الحاق ایشان باو یا نکروند و اقتدا بایشان کنند پس ایشانند که بسبب توبه و اصلاح و تبیین باز
گردیدند بایشان بقبول توبه و مغفرت منم بلند قبول کننده توبه بندگان بر وجهی که بهیچ وجه رد آن نکنم یعنی
مقبول کننده توبه جمیع ناسیان مهربان بر ایشان بافاضه رحمت و عدم تعجیل در عقوبت ایشان از ضحاک
مرویست که چون کافر را در قبر نهند و فرشتگان بیایند و گویند مَن رَبُّكَ وَمَن نَبِيُّكَ وَمَا دِينُكَ گوید نه
دانم مطرقه آتش بر او زنند که آواز آن همه جانوران بشنوند مگر انس و جن و هر یک که شنوند بر او لعن
کنند و از ابن عباس نقلست که رسول خدا فرمود که مَن سُئِلَ عَن عِلمٍ فَكَتَمَهُ أُلجِمَ بِلِجامٍ مِنَ النّارِ و نیز از ابن عباس
نقلست از آنحضرت که علما این امت دو فرقه اند یکی آنکه حقتعالی ایشانرا علم داده باشد و بر مردمان بذل کنند و
بخل نورزند و بر آن طمع و سؤال از مردمان نکنند و بها اندک نفروشند پس این فرقه همه مخلوقات حتی مرغان هوا و
دواب بیابان برای ایشان استغفار کنند و چون نزد حقتعالی روند مکرم و مشرف باشند و طایفه دیگر کسانی
اند که حقتعالی ایشانرا توفیق علم داده باشد و بآن بخل ورزند و ببندگان خدا نیاموزند حقتعالی روز قیامت
لجام آتشین بر سر ایشان کند و در مجمع قیامت ایشانرا رسوا سازد و فرشتگان ندا کنند که ای اهل عرصات
اینها کسانیند که بعلم بخل کردند و بها اندک آنرا فروختند پس در عذاب معذب باشند تا حقتعالی حساب
بندگان بپردازد و در این آیه دلالتست که کتمان حق با احتیاج مردمان باظهار آن از اعظم کبایر است و هر که
کتمان کند مثل احبار یهود باشد در لعن و مانند ایشان در عظم جرم و نیز دلالت دارد بر آنکه واجبست
که مردمانرا دعوة کنند بتوحید و عدل حقتعالی زیرا که در این آیه فرموده آنچه دلالت بر توحید و عدل بجهت تاکید

انچه

آنچه بر عفو است از ادله اما فرض علی الکفایه است و در ذکر رحیم بعد از تواب دلالتست بر آنکه اسقاط عقاب
نزد توبه تفضل است از حقتعالی کما فی البحار عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر قال یا محمد بن مسلم ذنوب المؤمن
اذا تاب منها مغفورة له فليعمل المؤمن لما يستأنف بعد التوبة والمغفرة اما والله انها ليست الا
لاهل الايمان قلت فان عاد بعد التوبة والاستغفار من الذنوب وعاد في التوبة فقال يا محمد بن
مسلم اترى العبد المؤمن يندم على ذنبه ويستغفر الله تعالى منه ويتوب ثم لا يقبل الله توبته قلت
فانه فعل ذلك مرارا يذنب ثم يتوب ويستغفر فقال كلما عاد المؤمن بالاستغفار والتوبة
عاد الله عليه بالمغفرة وان الله غفور رحيم يقبل التوبة ويعفو عن السيئات فاياك ان تقنط
المؤمنين من رحمة الله باری چاره و تدارک هر معصیت ممکنست الا شرک اگر چه گناهان متعدده
بسیار از شخصی سر زده باشد خداوند طالب بهانه است مؤید این چنانچه در زبدة التصانیف و
سایر کتب معتبره روایت کرده اند که در بنی اسرائیل فاسقی بود که دویست سال عمر خود را در معصیت بسر
برده بود چون او را وفات در رسید بنی اسرائیل او را دفن ناکرده در مزبله انداختند چون حضرت موسی بمقام
مناجات رفت حضرت مجیب الدعوات باوی مکالمه نفرمود پس حضرت موسی از سبب آن از حضرت احدیت سؤال
نمود خطاب عتاب آمیز آمد که یا موسی سبب چیست که یکی از نیکان و دوستان رحلت نمود بنی اسرائیل ویرا دفن ناکرده
بر مزبله افکنده اند و چون موسی مراجعت نمود این حکایت با بنی اسرائیل بیان نکرده پس با جمعی بتجسس و تفحص
آن برآمده بخرابه رسیدند و جوان فاسق را در آنجا مشاهده کردند پس ویرا تجهیز نموده مدفون ساختند و چون
وقت دیگر بمناجات ایستاد بدرگاه عالم الخفیات عرض نمود که پروردگارا آن میت فاسقی بود از فساق بنی اسرائیل
چگونه شد که تو او را از نیکان و دوستان خود گفتی خطاب آمد که یا موسی آنچه بندگان من از معاصی او مطلع شده
اند من زیاده بر آن دانم لکن این عاصی در توریة روزی نظر بنام نامی و اسم گرامی پیغمبر آخر الزمان افتاد پس آن
اسم مبارک را بوسید و بدیده خود کشید و ما ببرکت آنحضرت او را بخشیدم و آمرزیدم مؤلف ره گوید که هرگاه
خداوند عالمیان با بیگانگان دین سید المرسلین بدین طور معامله کند با دوستان و محبان او از امت
خواهد نمود بشنو ای عزیز این قصه را که چشمت را نور و قلبت را سرور بخشد و دوستی ایشان زنگ کفر را
از دل پاک مینماید در مناقب مرتضوی از مصابیح النبوة و زهرة الریاض از ابن عباس منقولست که یهود در
شام هر شنبه بقرائت توریة مشغول میبودند شبی در توریة نعت پیغمبر آخر الزمان را در چهار محل دیدند آنرا بریده

در آتش

در آتش بسوخت شتر بگریه در هشت من ضعیف و باز یافت بقطع اجزاء آن مبارک شد نمود شتر بگریه و از آن زجا برخاست و دید
متحیر شد و گفت من هرچند صفات و کمالات و نعت و جلال محمد را محو میکنم بیشتر ثبت میگردد و بجای خود خواهد
رسید که تمامی تورات نعت او شود بعد از آن از احبار خود استفسار حال آن سرور نمود باظهار اشتیاق کرد
گفتند این محمد است که در تورات دعوی نبوت کند نباید نزد او رفت یهودی گفت بحق تورات مرا از زیارتش منع
نکنید پس طی مراحل نموده از شام بمدینه رسید و اول کسی که ملاقات نمود سلمان رض بود و چون سلمان از خویش
محاوره و وحید یکمان برد که حضرت رسالت است گفت نه من محمد نیستم و حال آنکه سی روز از انتقال آن سرور گذشته
بود سلمان در گریه شد گفت من غلام اویم یهودی گفت محمد کجاست سلمان متفکر شد که اگر گوید فوت شده
طالب بمطلوب نرسیده نومید باز گردد و اگر گوید در زمره حیات است خلاف واقع باشد گفت بیا تا ترا
نزد اصحاب او برم با یهودی بمسجد درآمد صحابه محزون نشسته بودند یهودی بر مظنه آنکه آن سرور در میان اصحاب است
گفت السلام علیک یا ابا القاسم یا محمد چون نام حبیب بر زبان راند یکبار ناله و افغان از میان
اصحاب برخواست و آواز گریه و شیون در انجمن استیلا پذیرفت امیر المومنین سر برآورد و گفت کیستی که مصیبت ما را
تازه میگردانی و بر جراحت ما نمک میپاشی ظاهرا از اهل ملک غربتی و بر فوت آن حضرت اطلاع نداری مدت
یکماهست که ماه فلک رسالت در محاق افتاده یهودی آه حسرت از سینه بر کشید بعد از آن گفت کسی باشد که تعریف
صورت و سیرت آن نماید امیر فرمود از من بشنو گفت نام تو چیست فرمود علی گفت نام تو در تورات مسطور یافتم و بدرستی
که تو وصی آن سروری اکنون صفت حلیه مبارک کن امیر فرمود روی مبارکش بمرتبه روشن بود که در برابرش
آفتاب بیرو مینمود و قد دلپذیرش در غایت اعتدال و سر مبارکش مدور و پیشانی کشاده و چشمهای مبارک سیاه
و ابروی مجویش پیوسته و دندان از یکدیگر کشاده و چون تبسم نمودی از لبهای مبارکش نور درخشیدی و شکم مبارکش به
پشت همایون ملصق گشته و ما بین دو کتف میمونش خاتم نبوت ظاهر و لایح بود و در میان گوشت و پوست بقلم قدرت
کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله نوشته چون امیر المومنین علامات آن سرور را تقریر فرمود یهودی گفت صدقت یا علی
در تورات من نیز چنین دیدم اما از ملبوسات آن سرور جامه باشد که استشمام رایحه اش نمایم امیر المومنین سلمان
فرمود که رفته خرقه آن سرور را بیار سلمان بدر خانه آمد و از سیدة النساء شنید که در فراق رسول الله
نالان میگریست و امامین یعنی حسنین پیش وی نشسته در گریه موافقت نمودند چون سلمان حلقه بر در زد سیده
النساء گفت کیست که در خانه یتیمان میکوبد گفت خادم اهلبیت سلمانست و امیر المومنین مرا فرستاده خرقه متبرکه آن سرور

استغا

استدعا نمود سیدة النساء گفت که کیست که جامه پدرم بپوشد و کرا یارای آنکه در این امر خطیر کوشد
واقعه یهودی بدین بیان اورد سیدة النساء آن خرقه متبرکه را بیرون آورد منقولست که هفت جا بلیف خرما رقعه
بر دوخته بودند بدست سلمان داده فرستاد اصحاب استشمام نمودند و بر سر دیده نهادند بعد از آن بیهودی تسلیم کردند بعد
استطابه رایحه اش نمود بر سر قبر آن سرور آمد روی نیاز بجانب آسمان کرده گفت اشهد ان لا اله الا الله و
اشهد ان محمدا رسول الله اللهم ان قبلت اسلامی فاقبض روحی فی الساعة این بگفت و جان تسلیم نمود و
مسلمانان کفن و تجهیزش نموده در بقیع مدفون ساختند و بعضی معصیت میباشد که بخشنده نشود
چنانکه قطب راوندی نقل نموده است روایت کرده است از سلیمان بن مهران که گفت در طواف بودم مردی را دیدم که دعا کرد
و میگفت اللهم اغفر لی و انا اعلم انک لا تغفر از کلام او لرزه بر اندامم افتاد نزدیک او رفتم گفتم ای مرد تو در
حرم خدا و حرم رسول خدائی و ایام ایام حرام و ماه عظیم است چرا نا امید از آمرزش خدا گفت یا هذا ذنبی عظیم
گفتم گناهت عظیمتر است یا کوهها تهامه گفت گناه من عظیمتر است گفتم گناه تو عظیمتر است یا کوهها بلند گفت گناه
من گفت اگر میخواهی ترا خبر دهم بگناه خود گفت بگو گفتم بیا بیرون رویم از حرم خدا تا بگویم چون بیرون رفتیم
گفت بدانکه ما در عسکر منحوس پسر سعد بودیم که بجنگ حضرت حسین رفته بودیم و یکی از آن چهل نفر بودم
که سر مطهر آن حضرت را از کوفه بسوی یزید میبردیم بشام در راه شام فرود آمدیم بدیر راهبی از نصاری و آن سر مطهر را
بر نیزه زده بودیم نیزه را در پای دیر نصب کردیم و پاسبانان دور او نشستیم طعامی که داشتیم
تناول نمائیم ناگاه دیدیم دستی ظاهر شد و بر دیوار آن دیر نوشت اترجو امة قتلت حسینا شفاعة
جده یوم الحساب ما از این امر بسیار ترسیدیم بعضی از آن بدبختان برخواستند که آن دست را بگیرند
ناپیدا شد ما مشغول بغذا خوردن شدیم ناگاه آن دست باز ظاهر شد و این شعر را نوشت فلا
والله لیس لهم شفیع وهم یوم القیمة فی العذاب الا لعنة الله علی القوم الظالمین مجلس سیوم
و چهارم قال الله تعالی فی سورة آل عمران والذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذکروا الله
فاستغفروا لذنوبهم ومن یغفر الذنوب الا الله ولم یصروا علی ما فعلوا وهم یعلمون والذین معطوفست
بر الذین ینفقون یعنی متقیان دو طایفه اند یکی آنها که بصفت انفاق و حلم و عفو و احسان موصوفند
دوم تائبان عن عصیان یعنی آنانکه از روی متابعت هوا و نفس چون بکنند کار ناشایستی یعنی فعلی از اکبر قبایح
یا ستم کنند بر نفسهای خود بمباشرت سایر معاصی و یاد کنند عقوبت خدا یا عتاب او را که چه چیز

کرده

کردن با حکم او را با عزم حق او را ناپسند کرده شوند و بنده مغفرت را که باستغفار یا توبه است بر او هرگز نخواهد
از حق تعالی برای گناهان خود و کیست که بیامرزد گناهان را مگر خدا و اصرار نکردند بر آنچه کرده اند
از معاصی در حالی که میدانند قبح آن و عظم عقوبت اصرار و عذاب آن را در مجمع آورده که علماء را در فاحشه و
ظلم نفس خلاف است نزد سدی و جابر آنست که فاحشه زنا است و ظلم نفس معاصی دیگر از قاضی عبد الجبار
بر احمد همدانی که فاحشه کبایر است و ظلم نفس صغایر و علی بن عیسی گفته که فاحشه اسم هر معصیتی است ظاهر
و باطن الا آنست که اکثر استعمال آن در کبیره است و نزد مجاهد و سدی مراد علم بنده است بآن گناه چه حق تعالی
عفو نکند بگناهی که بر طریق نسیان واقع شده باشد اگرچه توبه نباشد ابن عباس و حسن گفته اند که مراد
آنست که بنده عالم باشد بآنکه آن فعل معصیت است چه اگر طریقی نداشته باشد بمعرفت آن عقوبت بر آن
مترتب نیست و نخواهد شد و نزد ضحاک معنی آنست که ایشان دانند که حق تعالی مالک مغفرت ذنوب است آنها
و حضرت امام موسی کاظم فرموده که دو سیرت بندگان فیمو خدا توبه کنند کانند و مخفی نماند که توبه کردن
از همه گناهان واجب است باجماع جمیع امت و صریح آیات قرآنیه چنانکه خدا تعالی میفرماید و توبوا الی
الله جمیعا ایها المؤمنون لعلکم تفلحون یعنی ای مؤمنان همگی شما توبه کنید و بازگشت نمائید بسوی
خدا شاید که رستگار شوید و میفرماید یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا عسی ربکم
ان یکفر عنکم سیئاتکم یعنی ای گروهی که ایمان آورده اید توبه کنید و رجوع نمائید بسوی خدا و توبه
کردن نصوح که شاید پروردگار شما بپوشاند بدیهای شما را و معنی توبه نصوح توبه خالص است که آن
جمیع شوائب و اغراض از طمع جاه و مال و خوف از مردمان یا عدم قدرت بر گناه خالی بوده باشد و این بجا
و حصر نیز بر وجوب توبه از هر گناهی وارد شده است و عقل سلیم و طبع مستقیم نیز بر وجوب آن دلالت میکند
چه شکی نیست که هر چیزی که رسیدن بسعادت ابدیه و نجات سرمدیه موقوف بر آنست تحصیل آن واجب و لازم
است و شبهه نیست که سعادت ابدیه بجز لقای پروردگار و انس با آن نیست هر که محروم از قرب و لقا و ممنوع از مشاهده
جمال الهی تعالی باشد از جمله اشقیا و بآتش دوری و آتش جهنم معذب شده باشد و هیچ چیز باعث دوری و سبب
مهجوری نمیگردد مگر معاصی و گناهان و چاره آنها نیست مگر بتوبه و انابه پس بحکم عقل توبه واجب عینی است بر
هر کسی که مرتکب معصیتی شده باشد و چگونه توبه واجب نمیشود و حال آنکه اعتقاد بوجوب اجتناب از معاصی و
مضرت آنها از جمله ایمانست چنانکه حضرت پیغمبر فرموده زنا کار در حال زنا نمیکند و حال آنکه او مؤمن است

وغرض

وغرض آنحضرت نفی اصل ایمان نیست بلکه بعضی از فروع است چه از برای ایمان یکی دو بیت است بلکه همچنانکه وارد
شده است هفتاد و کذا بابست بالاترین آنها شهادتین است و ادنی آن دفع کردن خار و خس از راه پس ایمان تام
کامل در وقتی حاصل گردد که آدمی اصل ایمان را که شهادتین است و فروع آن را که اعمال جوارح و صفات نفس است
درست نموده باشد و شهادتین حکم روح ایمان دارند و سایر اعمال حکم اعضا و جوارح آن پس کسیکه تنها
بوحدانیت خدا و نبوت پیغمبر او بدهد لیکن اعمال او موافق اعمال مؤمنین نباشد ایمان او مانند انسانیست که
دست و پای او بریده باشد و چشمهای او کور شده باشد و همه اجزای ظاهره و باطنه او خلل پذیرفته باشد و شکی
نیست که چنین کسی حال او بمرگ نزدیک و روح او بآندک صدمه از او مفارقت نماید پس همچنین کسی که اصل ایمان داشته
باشد و لیکن در اعمال خود تقصیر و کوتاهی کند ایمان او بزوال نزدیک و بیک حمله شیطان دین و ایمان او را از دست
میدهد پس گناهکار و بیگناه هر دو شریکند در اصل ایمان و لیکن شرکت ایشان چون شرکت درخت کدو و چنار است
هر دو را درخت گویند و لیکن فرق آنها وقتی معلوم میشود که بادهای قوی بوزیدن آید درآنوقت درخت کدو را از
ریشه بر می آورد و شاخ و برگ او متفرق میشود و درخت چنار محکم برجای خود ایستاده و متانت میکند پس وقت
حمله شیاطین خصوص در وقت مرگ فرق میان این دو ایمان خواهد شد و از اینجا معلوم میشود که تکیه و اعتماد
معصیت کار بر ایمان خود و امید خلاصی از آتش جهنم در آخر کار بواسطه ایمان نیز از فریب شیطانست چرا که
احتمال که میدهند تا وقت رفتن باقی خواهد بود یا نه شایسته اعتماد بر آن نیست از حضرت رسالت روایت است که
ما اصر من استغفر و لو عاد فی الیوم سبعین مرة یعنی اصرار نکرده است هر کسیکه استغفار کند و اگرچه در
روزی هفتاد بار بر سر گناه رود و در خبر آمده که خوشا حال کسیکه چون صحیفه عمل خود را بگشاید در زیر هر گناهی
استغفاری ببیند و از صادق مرویست که هر کس در عقب نماز صبح بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی
القیوم و اتوب الیه حق تعالی برای او هفتصد گناه کبیره بیامرزد بعد از آن فرمود که خیری نباشد در کسی که
در روزی از هفتصد کبیره بیشتر کند و نیز فرموده که هر که در شب صد بار استغفار کند چون بخسبد همه گناه
از او بریزد چون برگ درخت و میشود بر او هیچ گناهی نمانده باشد ابو هریره از رسول روایت کرده که لا کبیرة مع الاستغفار
و لا صغیرة مع الاصرار یعنی کبیره با توبه و استغفار باقی نمیماند و صغیره با اصرار صغیره نخواهد بود بلکه در حکم
کبیره است و سکونی از ابی عبد الله نقل کرده که رسول فرموده که خیر الدعاء الاستغفار و من اکثر الاستغفار
جعل الله له من کل هم فرجا و من کل ضیق مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب یعنی هر که استغفار بسیار کند حق تعالی

اورا

او را از جمیع غموم و اندوه فرج بدهد و از هر تنگی او را بیرون آورد و روزی دهد او را از جائی که گمان نداشته باشد
و زراره از ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که اذا اکثر العبد من الاستغفار رفعت صحیفته و هی تتلألأ یعنی هرگاه
بنده استغفار بسیار کند صحیفهٔ عمل او را که باسمان برند درخشان باشد مانند ستاره و از امام رضا منقولست
که مثل استغفار مثل ورق درختیست که از درخت ریزان شود یعنی همچنانکه برگ از درخت میریزد گناهها
از استغفار کننده ریزان میشود و هر که استغفار کند از گناه و حال آنکه بآن گناه اصرار کند مانند کسیست که بخود
استهزاء کند پس مجرد استغفار کافی نباشد و نیز از آنحضرت مرویست که بهترین عبادت استغفار است و گفتن
لا اله الا الله که حقتعالی فرموده که بدان ای محمد که هیچ خدائی نیست مگر او سبحانه و استغفار کن برای گناهان خود جابر
بن عبد الله انصاری روایت کرده از رسول خدا صلعم که یکی از بنی اسرائیل رو بر زمین نهاد و گفت اللهم انت انت
و انا انا انت العواد بالمغفرة و انا العواد بالذنوب یعنی بار خدایا تو خداوند جلیلی و من بنده ذلیل تو و تو
بسیار عود کننده بامرزش و من بسیار عود کننده ام بگناهان پس آواز داد که همچنین است که تو گفته سر بردار که ترا آمرزیدم
و مرویست که چون آیهٔ والذین اذا فعلوا فاحشة تا آخر فرود آمد ابلیس بگریست و بعد از آن گفت که بعزت و جلال
تو تا توانم اغوا و اضلال بندگان تو کنم حقتعالی فرمود سوگند بعزت خودم که بیامرزم ایشانرا مادام که استغفار
کنند از عبد الله بن مسعود روایتست که سبب نزول این آیه آن بود که جماعتی از اصحاب سید کائنات بگفتند که ما
بنی اسرائیل نزد حقتعالی از ما گرامیتر بودند بجهة آنکه چون گناهی کردندی بر در سرای ایشان نوشته شدی که بر
خود عقوبتی کنید چون گوش و بینی بریدن و غیر آن از انواع عقوبات تا این کفارهٔ گناهان شما باشد ایشان بان اقدام
نمودندی و بجهة خوف اینکه مرتکب معصیتی نشوند حقتعالی این آیه فرستاد که شما از ایشان گرامیترید نزد من زیرا که
از شما بتوبه و استغفار راضی شدم و این را کفارهٔ گناهان شما گردانیدم و آن عقوبت که بنی اسرائیل را بآن امر میکردم
از شما برداشتم و از عطا روایتست که آیه در حق تیهان تمار نازل شد که زنی صاحب جمال بجهة خرما خریدن بدکان وی آمد
تیهان را بدو کشش خاطر شد گفت این خرما خوب نیست بهتر از این دارم اگر خواهی بخانهٔ من آی تا از آن بتو دهم زن
با او بخانه رفت تیهان بعد از آنکه او را خرما داده بود وی را در کنار کشید و بوسه چند بر روی او داد زن بزبان
نصیحت گفت ای مرد از خدا بترس و دامن پاک را بلوث حرام آلوده مکن چون تیهان را خوف الهی دریافت پشیمان شده
دست از او بداشت و بخدمت حضرت رسالت پناه آمده گفت یا رسول الله خود را در ورطهٔ هلاک انداختم
و بعقاب و سخط الهی گرفتار ساختم پس صورت واقعه را معروض داشت و گفت یا رسول الله اینچه سر از من سر زد

بجا

بجا آورد که من تاب عذاب الهی ندارم حقتعالی برای تاکید امیدواری تائبان این آیه فرستاد و فرمود و من از سر تائبان و
مستغفران گذشتم و گناهان ایشانرا ناکرده انگاشتم و نیز از حضرت رسول صلعم منقولست که ان للقلوب صداء
کصداء النحاس فاجلوها بالاستغفار یعنی بدرستیکه مر دلهارا زنگیست مانند زنگ نحاس پس جلای
آن دهید باستغفار و پشیمانی پس باید قلب را که محل نظر الهی است از اوساخ معاصی پاک و مصفی گردانی
در حدیث قدسی میفرماید لا یسعنی سمائی و لا عرشی و لا کرسیی و لکن یسعنی قلب عبدی المؤمن و اکثر اترابه
نکات عصیان تیره و تار گردانی کان قلب الانسان سریر للشیطان یجلس فیه یأمر کیف شاء و ینهی
کیف شاء و از این قبیل قلب پلید همچنانکه شقاوت پیدا شده که هرگز رحم در او نمانده بود
که حجة الله را غل بر گردن در برابر او ایستاده نگاه داشته سید بن طاوس میفرماید که امر کرد زنان
و اسیران از اهل بیت را بر پشت سر او بر دو نشانیدند که نظر ایشان بر سر مطهر و منور سید الشهدا نیفتد و آن سر را
بر طبقی یا بر طشتی از زر گذاشته در برابر آن شقی بدعا آورده بودند ناگاه سید الساجدین را نظر بر آن سر مطهر افتاد
سیلاب اشک خونین از دیدهای حق بینش جاری شد و بعد از آن کلمه گوشت نخورد و بروایتی ابن نما میگوید لما
زینب خاتون چون نظرش بر سر برادرش افتاد که در برابر یزید گذارده دست زد و جامه بدرید و با آواز حزین
که دلها را کباب میکرد بنالید و ندا برکشید یا حسیناه یا حبیب قلب رسول الله یا ابن مکة و منی یا ابن فاطمة الزهراء
ابن سیدة النساء یا ابن بنت المصطفی بخدا قسم که همه اهل مجلس آن لعین بگریه در آمدند و زنی از بنی هاشم
در خانه یزید بود چون ناله اهل بیت شنید که زنان هاشمیه را در مجلس پر معصیت او در آورده اند و آن
که سر منور سید الشهدا را حاضر کرده اند صدا بناله بلند کرده گفت واحبیباه یا سید اهل بیتاه
یا ابن محمداه یا ربیع الارامل و الیتامی یا قتیل اولاد الادعیاء از نوحه آن هاشمیه تا اهل مجلس بگریه در آمدند
و گریستند پس آن ولد الزنا چوبی از خیزران طلبید و بر دندان سید شهیدان مینکرید مرد و
گفت رحمک الله یا حسین لقد کنت حسن الضحک و کفیره چند بعضی آنرا ابو برزه اسلمی گفت وای بر تو ای یزید
آنکه میبینی ثغر حسین بن فاطمه الا لعنة الله علی القوم الظالمین مجلس بر هم خورد قال الله تعالی
فی سورة الانعام و اذا جاءک الذین یؤمنون بآیاتنا فقل سلام علیکم بدانکه حقتعالی پیغمبر خود را امر
کرد بتعظیم و اکرام مؤمنان و فرمود که چون بیایند بتو آنانکه ایمان دارند بآیه های ما پس بگو که سلام بر شما باد تا در روایتست
که بعد از نزول این آیه هر وقت که بخدمت حضرت رسالت آمدندی آنحضرت بر ایشان سبقت فرمودی بسلام و

نکردی

ونكذا اشتى كه ايشان پيش دستى كنند براو بسلام وغير موى كه الحمد لله الذى جعل فى امتى من امرنى ان ابدأهم بالسلام
وگويند مخفى نيست كه تبليغ سلام حكم الآن بر ايشان از امر بسبب انبعه رحمت وفضل او بعد از نهى طرد
ايشان بجهت ايمان بانكه جامع فضيلت علم وعمل بودند هر كه من اين پيغمبر باشنا سزاوار است كه او را نزديك
گردانند بجهت نه كه طرد ايشان كنند واعزاز ايشان كنند انه لال وبشارت دهند ايشان را از منه البشارت
در دنيا وبنعمت ناسناهى در عقبى ودر بعضى تفاسير آمده كه چون جمعى آمدند بخدمت [illegible] گفتند يا
رسول الله گناهان بسيار از ما صادر شده وجرم بيشمار از ما صدور يافته [illegible] استغفار
برهچه كنيم آنحضرت بجواب ايشان ملتفت نشد وايشان از عتب سكوت با اميد باز گشتند فى الحال اين آيه
نازل گشت كه چون مومنان گناهكار كه بوحدانيت من ورسالت تو وحقيقت قرآن گرويده اند بخدمت تو آيند
بر ايشان سلام كن كه متضمن بشارت است بسلامتى دنيا ورحمت عقبى وبگو بعد از سلام كه كتب ربكم على
نفسه الرحمة نوشته است پروردگار شما بر ذات بزرگوار خود بخشش وبخشايش چه وعده داده است برحمت خود
وعده مبرا از تخلف من عمل منكم سوء بجهالة ثم تاب من بعده واصلح فانه غفور رحيم هر كه بكند از شما گناه
بدى اى من عمل ذنبا جاهلا بحقيقة ما يتبعه من المضار يعنى هر كه گناهى كند در حالتى كه نادان باشد
بحقيقت آنچه در پى است از انواع مضار كه عقوبات دنيوى واخروى است پس توبه كند بعد از اين عمل وپس از
اين بدى وباصلاح آورد كار خود را بانكه تدارك آن نمايد بعمل صالح عوض آن گناه پس امر او آنست كه آمرزنده
است ما را نا مهربانست [illegible] ايشان را بايد دانست كه لطف بر خدا لازم است ووجود پيغمبر وامام لطفست
در اين كلام نيست اما جميع اوامر ونواهى كه تكليف اين بند وقسم بيرون نيست امر است كه در نزد شارع مستحسن ۲ نعلش
ونهى است كه فعلش در نزد او قبيح است وتركش ممدوح كه مصلحت دنيا وآخرت مردم در اينست لطف ديگر
پس قرآن بتمامه كه مشتمل بر حرام وحلال ونقل قصص وامثال كه متضمن تنبيه علماء وجهال است الطف الطاف
واهل تحقيق گفته اند كه حقتعالى چيزها در باب تكليف وميثاق بر تو نوشت كه كتب عليكم الصيام وكتب
عليكم القصاص وچيزى بر خود نوشته كه كتب ربكم على نفسه الرحمة اگر تو با عجز وضعف ومشقت باين افعال
وفا كنى اولى آنكه با كرم وفضل خود آنچه بر خود نوشته وفا كند آنچه بر تو نوشت چونكه متضمن مشقت وكلفت
بود از روزه وقصاص بطريق مجهول ادا كرد كه اين كتب است ونفرمود كه من نوشتم وآنچه بر خود نوشت بصيغه معلوم
ادا نمود وحواله آنرا با خود كرد كه كتب ربكم على نفسه الرحمة ودر باب نهى ما جميعا فرمود كه وسقوا ماء

حميما فقطع امعاءهم ودر دنيا شراب بهشت را اسناد بخود كرده فرمود كه وسقيهم ربهم شرابا طهورا

كه آنچه صعب تكليف بود بخود نسبت نداد وآنچه در او لذت وعذوبت بود بخود نسبت داد تا معلوم شود كه رحمت لازم ذات
احديت است وعقوبت بجهت امر [illegible] ست ولهذا فرمود كه سبقت رحمتى على غضبى پس عجب از آنكسى كه هم نا ثابت
نابايست وبسبحانه نسبت [illegible] ونيز بدانكه نويسندگان جهاند كرام الكاتبين كه اعمال نويسند وحفظه كه
احوال ثبت كنند [illegible] الى آنكه با كمال [illegible] ونويسند وقلم كه ن والقلم وما يسطرون قلم آنچه
نويسد امكان محو دارد كه يمحو الله ما يشاء ويثبت وآنچه كرام الكاتبين وحفظه نويسند از ابدال نبود
كه فاولئك يبدل الله سيئاتهم حسنات وآنچه حقتعالى نويسد هيچكس از محو نتواند كرد وتبديل نتوانند داد
كه ما يبدل القول لدى وما انا بظلام للعبيد وگويا حقتعالى در اين آيه بطريق اشارت بشارت ميدهد كه گذشته
من هيچ جز است يكى كتاب من كه بتو داده ام دوم تكليف من بر تو سيم رحمت من براى تو آنچه كتاب منست بر دست
گرفتى وآنچه تكليف منست بان قيام كردى لاجرم آنچه رحمت منست پاداش تو كرداند ولهذا آنجا اگر بدى
از تو صادر شود بجاهلى ونادانى ما اثر از تو در گذرانيديم فى البحار عن ابى الصباح قال قال جعفر بن محمد
من اعطى اربعا لم يحرم اربعا من اعطى الدعاء لم يحرم الاجابة ومن اعطى الاستغفار لم يحرم التوبة
ومن اعطى الشكر لم يحرم الزيادة ومن اعطى الصبر لم يحرم الاجر وفيه قال رسول الله اربع من كن
فيه كان فى نور الله الاعظم من كان عصمة امره شهادة ان لا اله الا الله وانى رسول الله ومن اذا اصابته
مصيبة قال انا لله وانا اليه راجعون ومن اذا اصاب خيرا قال الحمد لله رب العالمين ومن اذا اصاب
خطيئة قال استغفر الله واتوب اليه الحاصل گناهكارى كه از مخلد بودن در جهنم با وجود معصيت ميرسد
باعتماد بر ايمان [illegible] پروردگار ونبوت [illegible] مختار صلوات الله عليه مثل شخصى است كه دانسته كه غذاها
ضرر دارد وطعامهاى زهرآلوده بخورد واز مرگ نترسد بجهت اعتماد بر صحت وتندرستى خود شكى نيست
كه مردن صحيح اگر چه بعيد ولكن اين غذاها آخر منجر بمرض وعرض سبب مردن ميشود پس همچنين ايمان اگر باقى
بماند اگر چه دميرا از مخلد بودن در جهنم نگاه دارد وليكن معاصى منجر بسلب ايمان وسوء خاتمه ميشود واين سبب
خلود در آتش جهنم ميگردد ونسبت معاصى وگناهان با ايمان مثل نسبت غذاهاى متضرر يا طعامهاى زهرآلود است
ببدن انسان وهمچنانكه بتدريج ضرر آن غذاها در بدن جمع ميشود تا اخلاط را فاسد ومزاج را متغير
گرداند وحال آنكه آن مسكين از اين غافل است تا بناگاه فساد مزاج ظاهر شود ومرض در بدن عارض گردد وبميرد و

همچنین آثار معاصی اندک اندک در نفس مردم [illegible] تا مزاج را فاسد کردانند و اصل ایمان را زایل سازند و رحمت
هلاکت اندازد پس هرگاه بجهة محافظت بدن کثیف در چند روزه دنیا اجتناب از خوردن سم واجب
لازم باشد پس بسبب حفظ روح شریف و نجات از هلاک ابدی بطریق اولی اجتناب از معاصی و گناهان واجب
بود و هم چنانکه کسی که سم از هر آلود بخورد و پشیمان شود تا ممکنست اثر آنرا دفع میکند همچنین گناهان که به
مثابه زهر اند از برای ایمان دفع آنها بتوبه و زاری باید نمود پس زنهار زنهار ای برادر چون پنجاه سالت برون
شد ز دست غنیمت شمر پنج روزی که هست محتسب [illegible] خبر [illegible] کتاب [illegible] نیز در کتاب
مخزن مسطور است که مرد فاسقی از بنی اسرائیل بود که اهل بلد او از شدت معصیت او بتنگ آمده بودند و
تضرع نمودند بجناب حق تعالی از معصیت او خداوند عالم بموسی وحی نمود که اخراج نماید او را از آن بلد تا آنکه آتش
نگیرد اهل آن بلد بسبب معصیت او پس موسی او را بیرون نمود بسوی قریه پس حق تعالی وحی نمود که اخراج نماید
او را از آن قریه پس آنحضرت اخراج کرد آن فاسق را بغاری رفت که در آن غار نه معموره بود از انسان و نه از مرغان
و نه از وحشیان پس آن مرد در آن غار مریض شد و کسی نبود که پرستاری کند او را پس بالای خاک خوابید و روی
خود را بر خاک گذاشت و عرض نمود یا رب لو کانت والدتی عندی رأسی لرحمتنی و بکت علی ذلتی و غربتی
و لو کان والدی حاضرا لغسلنی و کفننی و وارانی و لو کانت زوجتی و اولادی عندی لبکوا علی و قالوا
اللهم اغفر لوالدنا الغریب الضعیف العاصی المطرود من بلد الی بلد و من قریة الی المغارة ثم خرج من
الدنیا آیسا من کل الاشیاء اللهم یا رب اذا قطعتنی و فرقت بینی و بین والدتی و والدی و زوجتی
و اولادی فلا تقطعنی یا رب من رحمتک کما احرقت قلبی بفراقهم فلا تحرقنی بنارک لاجل معصیتی
یا رب چون آن مرد این مناجات را بجناب ارحم الراحمین عرض نمود [illegible] ملکی بصورت مادر و دیگری
بصورت زوجه او شود و دیگری بصورت پدر او و امر نمود بغلمان بهشت که بصورت
اولاد او شوند و نزد او آیند پس ایشان در نزد آن جوان [illegible] نمودند آن جوان [illegible]
[illegible] والده و زوجه و اولاد منند که در نزد من حاضر شدند پس قلب آن جوان شاد شد پس در
آن حالت روحش از بدن مفارقت نمود پس حق تعالی بموسی وحی نمود یا موسی انه قد مات ولی من اولیائی
فی موضع کذا فاذهب الیه فغسله و کفنه و صل علیه و ادفنه پس موسی آمد بآن موضع [illegible] مشاهده
نمود دید که آن جوانیست که او را از شهر بیرون کرده بود چون او را شناخت عرض کرد یا رب الیس هو ذلک

الشاب الفاسق فرمود یا موسی انی رحمته و تجاوزت عنه بانینه فی مرضه و بفرقته عن وطنه و عن والده و والدته
و عن زوجته و اعترافه بذنبه ای موسی اذا مات الغریب بکت علیه ملائکة السماء و اهل الارض
رحمة له و لغربته فکیف لا ارحمه و هو غریب و انا ارحم الراحمین او ویلاه از غربت و بیکسی مظلوم
کربلا که دفن آنحضرت بحسب الظاهر بسه قسم اتفاق افتاده است قسم اول دفن ظاهریست که جناب سید الساجدین تشریف آورده
با اهل قبیله بنی اسد دفن نمودند با اختلاف روایات قسم دوم دفن مومنین است که گویا جسد پاره پاره آنعزیز
زهرا در مکمن دل و مخزن قلب مدفون کرده اند چنانچه حضرت قائم عج بانیمعنا اشاره فرموده اند و فی من الاء قبره قلوب
نظم و نعشه من قنا الخطی ارفعها و قبره قلب من والاه محفور قسم سیم دفن کردن حضرت رسالت
این قول با اسناد معتبر از ام سلمه روایت کرده که شبی پیغمبر خدا از نزد ما رفت و زمان طویلی از ما غایب شد
چون برگشت غبارآلوده و ژولیده موی و گردآلود و دست خود را بهم گذارده بود عرض کردم یا رسول الله
ترا ژولیده موی و غبارآلوده می بینم فرمود در این وقت مرا بردند بسوی موضعی از عراق که آنرا کربلا میگویند و
نمودند بمن در آنموضع محل کشتن فرزندم حسین را و جماعتی از اولاد و اهل بیت مرا پس برچیدم از آنموضع
ریزه های از آن خون ایشان میریزد الان در دست منست پس دست گشود و فرمود خذیه احفظیه بگیر اینرا
و حفظ کن اینرا گرفتم مانند خاک سرخی بود و آنرا در قاروره نهادم و سرش را بستم و آنرا حفظ میکردم
چون حسین از مکه بسوی عراق متوجه شد در هر روز و شب آن شیشه را بیرون میاوردم و نظر بآن میکردم و از بو
میکردم و میگریستم در مصیبت او چون روز دهم محرم رسید [illegible] اول روز بیرون آوردم بحال خود بود در آخر
روز رفتم بر سر آن ناگاه دیدم آنرا که بخون تازه مبدل شده پس بگریه در آمدم و فریاد و فغان و شیون برکشیدم
و گریه بسیار کردم و لکن از ترس دشمنان اظهار نمیکردم که مبادا شنوند و شماتت کنند تا آنکه خبر رسید که در
همان روز او را شهید کرده بودند و در روایت دیگر وارد است که ام سلمه میگوید [illegible] شب
گریه و زاری نمودم و از نهایت حزن و محنت طعام و شراب نخوردم [illegible] پیغمبر را با دیده گریان
[illegible] مشاهده
[illegible] چه حالتست
[illegible] از خواب بر عبتام
بیدار شدم [illegible] بنی هاشم و غیر ایشان

متوجه شدند و گفتند یا ام المؤمنین چه خبرست او را چه میشود از انقصه جانسوز ایشان را خبر دادم ناله و فریاد همه
بلند شد و از نو بمثابه روی گردید که حضرت رسول از دار دنیا رحلت نموده بود پس ایشان همه نوحه
کنان سر و پا برهنه رو بقبر رسول آوردند و آن روح نوحه و زاری گفتند یا رسول الله قتل الحسین ام سلمه
گفت قسم بذات پاک الهی که بغیر از او خدایی نیست تصور ما آن بود که مگر قبر را صاحب قبر بموج آمد و زمین
متزلزل و متزلزل گردید بمرتبه که بیم آن ست که ما را فرو برد و گویا این کلمات جانگداز و فقرات محنت
ساز از زبان جاری و اشک حسرت ریختن میکردند و اسفاه من مصیبة ابکت عین الرسول و احرقت
کبد البتول و احر قلباه علی الاجساد الواریات و الاعضاء المقطعات و الاجساد التی اعاماه المطر و خده فی
البراری و الفلوات و واحزناه علی النسوة المأسورات و العلویات البارزات و واغماه علی الوجوه السافرات
والخدود الملطومات والایدی المغلولات والاعناق المکبلات و کانی بهن مهتوکات الحجاب مرفوعات
الجلباب منزوعات الثیاب محمولات علی الاقتاب مشدودات بالاطناب مترددات فی الاسراب ینادین
بواثبوراه وواغربتاه وواجداه وواابتاه الا لعنة الله علی القوم الظالمین مجلس بیست و ششم
قال الله تعالی فی سورة النور توبوا الی الله جمیعا ایها المؤمنون لعلکم تفلحون بازگردید بخدا ای سعادتمند
شما ها ای گرویدگان شاید که شما رستگار شوید بتوبه امر او سبحانه جمیع بندگان از ذکور و اناث
بتوبه و انقطاع بحضرت عزت چه هیچکس از خطره و جرم خالی نیست خواه مذکر و خواه مؤنث خصوصا در کف
و منع از شهوات از امام قشیری منقول است که محتاج تر بتوبه کیست که خود را محتاج بتوبه نداند مسلم در صحیح
آورده که پیغمبر فرموده ایها الناس توبوا الی ربکم فانی اتوب الی الله فی کل یوم مائة مرة و بدنکه کشف الاسرار
آورده که حق تعالی همه را از مطیع و عاصی بتوبه امر کرده تا عاصی خجل زده نشود چه اگر فرمودی اینکه کاران تو
کنید موجب رسوائی ایشان شدی چون ایشان را در دنیا رسوا نمیخواهد امید هست که در عقبا نیز رسوا نکند
فی الکافی عن ابی جعفر ع قال ان آدم ع قال یا رب سلطت علی الشیطان و اجریته منی مجری الدم فاجعل
لی شیئا فقال یا آدم جعلت لک ان من هم من ذریتک بسیئة لم تکتب علیه فان عملها کتبت علیه
سیئة و من هم منهم بحسنة فان لم یعملها کتبت له حسنة و ان هو عملها کتبت له عشرا قال یا رب
زدنی قال جعلت لک ان من عمل منهم سیئة ثم استغفر غفرت له قال یا رب زدنی قال جعلت لهم
التوبة و بسطت حتی تبلغ النفس هذه قال یا رب حسبی قال علی لا شفیع انجح من التوبة بدانکه

اثر گناه نه محض عقوبت آخرت است بلکه گناه دل را سیاه میکند و از ساحت قرب الهی دور میگرداند و از انحفا الطاف خاصه
الهی محروم میگرداند و سلب توفیق طاعات از ایشان میکند و باعث تسلط شیطان و جرئت بر گناه میگردد و نیز
سهل شمردن گناه موجب اصرار میگردد و اصرار بر صغیره کبیره است و دنیا باشد که باعث نزول بلاها در توبه گردد
چنانچه حق تعالی فرموده است که هر مصیبتی که بشما میرسد از کردهای شماست و خدا از بسیاری از آنها عفو میکند
و حضرت صادق ع فرمود که بترسید از گناهانی که حقیر میشمارید بدرستیکه آنها آمرزیده نمیشود پرسیدند که آنها کدام است
فرمود آنست که آدمی گناه میکند و میگوید خوشا حال من اگر غیر این گناهی نداشته باشم و از حضرت امام محمد باقر ع
منقول است که اصرار بر گناه آنست که گناهی کند و استغفار و توبه از آن نکند و نیز حضرت صادق ع فرمود که هیچ رگی نمیجهد
و پائی بسنگ نمی آید و سری درد نمیکند و بیماری عارض نمیشود مگر بسبب گناهی که آدمی میکند و نیز فرمود که گناه آدمی را از
روزی محروم میکند و فرمود که آدمی گناهی میکند از نماز شب محروم میشود و فرمود که هیچ نعمتی خدا بکسی نمی
دهد که از او سلب کند مگر بگناهی که از او صادر شود پس ای عزیز دست بتوبه و انابه زن پیش از آنکه زهر گناه
روح ایمان را تباه سازد و بعد از آنکه از پرهیز مزاج بیمار امراض دست طبیبان کوتاه بدر رود که نه نصیحت تو اثر کند و نه
پند تو سودی بخشد هر چند این مواعظ و نصایح شنوی و فسانه پنداری و کلمه عذاب در حق تو ثابت شود پرده
غفلت چشم و گوش ترا فرو گیرد و داخل این آیه گردی که و جعلنا من بین ایدیهم سدا و من خلفهم سدا
فاغشیناهم فهم لا یبصرون یعنی قرار دادیم در پیش روی ایشان سد و پرده و همچنین از پس پشت ایشان
پس پوشانیدیم ایشان را و کور ساختیم پس دیگر چیزی نبینند و از اهل این آیه شوی که ختم الله علی قلوبهم و علی
سمعهم و علی ابصارهم غشاوة یعنی خدا پرده بر دل و گوش و چشم ایشان نهاد و غیر اینها از آیات چنانکه لقمان
بر پسر خود گفت ای فرزند توبه را تاخیر مکن که مرگ ناگاه میرسد و هر که تاخیر اندازد توبه را بیکی از دو خطر عظیم او
میرسد اگر زنده ماند دل او زنگ معصیت سیاه کرده و بینا و تیره میشود و دیگر از او محو نمیگردد و اگر مرگ
او را فرو گرفت دیگر مهلت تلافی نمی یابد پس ای که عمر خود را بعصیان برده کار صرف کرده از خواب غفلت برخیز
و فکری کن از برای آن روز رستخیز شعر تاکنون کردی گنه دیگر مکن تیره کردی آب عزت را مکن در کتاب
امالی دخل معاذ بن جبل علی رسول الله ص باکیا فسلم فرد علیه السلام ثم قال ما یبکیک یا معاذ فقال یا
رسول الله ان بالباب شابا طری الجسد نقی اللون حسن الصورة یبکی علی شبابه بکاء الثکلی علی ولدها یرید
الدخول علیک فقال النبی ص ادخل علی الشاب یا معاذ فادخله علیه فسلم فرد علیه السلام ثم قال لما

يبكيك يا شاب قال كيف لا ابكي وقد ركبت ذنوبا ان اخذني الله عز وجل ببعضها ادخلني نار جهنم ولا اراني الا
سياخذني بها ولا يغفر لي ابدا فقال رسول الله ص هل اشركت بالله شيئا قال اعوذ بالله ان اشرك بربي شيئا
قال اقتلت النفس التي حرم الله قال لا فقال النبي ص يغفر الله ذنوبك وان كانت مثل الجبال الرواسي فقال
النبي ص يغفر الله لك ذنوبك وان كانت مثل الارضين السبع وبحارها ورمالها واشجارها وما فيها
من الخلق قال فانها اعظم من الارضين السبع وبحارها ورمالها واشجارها وما فيها من الخلق فقال
النبي ص يغفر الله لك ذنوبك وان كانت مثل السموات ونجومها ومثل العرش والكرسي قال فانها اعظم
من ذلك قال فنظر النبي صلى الله عليه وآله كهيئة الغضبان ثم قال ويحك يا شاب ذنوبك اعظم ام ربك
فخر الشاب لوجهه وهو يقول سبحان ربي ما شيء اعظم من ربي ربي اعظم يا نبي الله من كل عظيم فقال
النبي ص فهل يغفر الذنب العظيم الا الرب العظيم فقال الشاب لا والله يا رسول الله ثم سكت
الشاب فقال له النبي ص ويحك يا شاب الا تخبرني بذنب واحد من ذنوبك قال بلى اخبرك اني كنت
انبش القبور سبع سنين اخرج الاموات وانزع الاكفان فماتت جارية من بعض بنات الانصار فلما
حملت الى قبرها ودفنت وانصرف عنها اهلها وجن عليهم الليل اتيت قبرها فنبشتها ثم استخرجتها
ونزعت ما كان عليها من اكفانها وتركتها متجردة على شفير قبرها ومضيت منصرفا فاتاني الشيطان فاقبل
يزينها لي ويقول اما ترى بطنها وبياضها اما ترى وركيها فلم يزل يقول لي هذا حتى رجعت اليها ولم
املك نفسي حتى جامعتها وتركتها مكانها فاذا انا بصوت من ورائي يقول يا شاب ويل لك من ديان
يوم الدين يوم يقفني واياك كما تركتني عريانة في عساكر الموتى ونزعتني من حفرتي وسلبتني اكفاني وتركتني
اقوم جنبة الى حسابي فويل لشبابك من النار فما اظن اني اشم ريح الجنة ابدا فما ترى لي يا رسول الله
فقال النبي ص تنح عني يا فاسق اني اخاف ان احترق بنارك فما اقربك من النار ثم لم يزل عليه السلام
يقول ويشير اليه حتى امعن من بين يديه فذهب فاتى المدينة فتزود منها ثم اتى بعض جبالها فتعبد فيها
ولبس مسحا وغل يديه جميعا الى عنقه ونادى يا رب هذا عبدك بهلول بين يديك مغلول يا رب
انت الذي تعرفني وزل مني ما تعلم سيدي يا رب اصبحت من النادمين واتيت نبيك تائبا فطردني و
زادني خوفا فاسالك باسمك وجلالك وعظمة سلطانك ان لا تخيب رجائي سيدي ولا تبطل دعائي
ولا تقنطني من رحمتك فلم يزل يقول ذلك اربعين يوما وليلة تبكي له السباع والوحوش فلما تمت له

اربعون

اربعون يوما وليلة رفع يديه الى السماء وقال اللهم ما فعلت في حاجتي ان كنت استجبت دعائي وغفرت خطيئتي
فاوح الى نبيك وان لم تستجب لي دعائي ولم تغفر لي خطيئتي واردت عقوبتي فعجل بنار تحرقني او عقوبة
في الدنيا تهلكني وخلصني من فضيحة يوم القيمة فانزل الله تبارك وتعالى على نبيه ص والذين اذا فعلوا
فاحشة يعني الزناء او ظلموا انفسهم يعني بارتكاب ذنب اعظم من الزناء نبش القبور ونزع الاكفان
ذكروا الله فاستغفروا لذنوبهم يقول خافوا الله فعجلوا التوبة ومن يغفر الذنوب الا الله يقول عز
وجل اتاك عبدك يا محمد تائبا فطردته فاين يذهب والى من يقصد ومن يسأل ان يغفر له غيري ثم ٢ ذنبا
قال عز وجل ولم يصروا على ما فعلوا وهم يعلمون يقول لم يقيموا على الزنا ونبش القبور واخذ
الاكفان اولئك جزاؤهم مغفرة من ربهم وجنات تجري من تحتها الانهار خالدين فيها ونعم
اجر العاملين فلما نزلت هذه الاية على رسول الله صلى الله عليه وآله خرج وهو يتلوها ويتبسم
فقال لاصحابه من يدلني على ذلك الشاب التائب فقالوا يا رسول الله بلغنا انه في موضع كذا
وكذا فمضى رسول الله باصحابه حتى انتهوا الى ذلك الجبل فصعدوا اليه يطلبون الشاب فاذا هم بالشاب
قائم بين صخرتين مغلولة يداه الى عنقه قد اسود وجهه وتساقطت اشفار عينيه من البكاء وهو
يقول سيدي قد احسنت خلقي واحسنت صورتي فليت شعري ماذا تريد بي افي النار تحرقني او في جوارك
تسكنني اللهم انك قد اكثرت الاحسان الي وانعمت علي فليت شعري ماذا يكون آخر امري الى الجنة تزفني ام
الى النار تسوقني اللهم ان خطيئتي اعظم من السموات والارض ومن كرسيك الواسع وعرشك العظيم
فليت شعري تغفر خطيئتي ام تفضحني بها يوم القيمة فلم يزل يقول نحو هذا وهو يبكي ويحثو التراب على
رأسه وقد احاطت به السباع وصفت فوقه الطير وهم يبكون لبكائه فدنا رسول الله ص واطلق يديه
من عنقه ونفض التراب عن رأسه وقال يا بهلول ابشر فانك عتيق الله من النار ثم قال لاصحابه هكذا
تداركوا الذنوب كما تداركها بهلول ثم تلا عليه ما انزل الله عز وجل فيه وبشره بالجنة بلكه
بهر درد بی درمان دوا است چشم گریان چشمهٔ فیض خدا است چنانچه امام محمد باقر فرموده ما شیء الا
وله كيل ووزن الا الدموع فان العين اذا اغرورقت بمائها حرمها الله على النار وان سالت
على الخدين لن يرهقه قتر ولا ذلة ابدا فان قطرة من الدموع لتطفي بحارا من نار شاید مراد امام
از کثیر بسیار باشد یا اینکه طاق کثیر را شمرده و فایده این بود باشد که قطره از آن دریاها آتش را خاموش نماید

پس

پس مرکریه بر امام مظلوم اجر ولیکن شمر بی دلان بحضرت شاه فرمود کل جزع و بکاء مکروه سوی الجزع والبکاء
علی الحسین فانه فیه ماجور و قال الحسن لو یعلم الرائی والباکی علی ما له من الاجر لکان فرحه اکثر من جزعه
وما یمنعه من مجلسه علیه سبب الا و صار نوره و لدته امه اما بحیث لا الا اشاره تمام بحالت امام مظلوم
کرد دل شمر خانه دل شمر را سوخته به تعلیم شیعه نائده گریه نماید که از جمیع گناهان پاک باشد یا نه در بعضی
از کتب مصائب نقل شده بعد از وارد نمودن اسیران شهید بشام روز یزید پلید شمر کافر عنید سوال نمود که یا شمر اسیر قید
مصائب که بفرزندان رسول خدا وارد آمد هیچ دلت باحوال او سوخت گفت بلی در جهار جا دلم باحوال ایشان سوخت
اول وقتیکه هر دو دست علمدارش را قطع نمود او را از پا در آورد ند خواست نعش برادرش را مثل سایر شهدا
بخیمه ببرد لشکر مانع شد چند قدمی راه رفت و برگشت نظر حسرت بجانب برادر کرد و آهی کشید و فریاد کرد الآن
انکسر ظهری و قلت حیلتی دوم وقتیکه بر سر نعش علی اکبر رسید و پیکر خون آلود او را در میان دید
خود را از اسب انداخت پیکر پاره پاره او را با غوش کشیده رو بر رویش نهاد بحالتیکه دل عالم و عالمیان
کباب کرد و بلند نمود هفت مرتبه صدا او اعلیاه و الداه را چنان از سینه بلند نمود که زمین و آسمان بلرزید با
یزید دلم باین حالت بیا سوخت سیم وقتیکه طفل شیرخواره خود را بدست گرفته به پیش لشکر شقاوت اثر آمده
یکجرعه آب برای آن طفل دلکباب طلب نمود بجای آب تیر جوابش دادند در آنحال آه سرد از سینه پر درد کشید بر ذیل
تو کز نمی بی سکون و عالم سرنگون شوند جهارم آنکه ای یزید بعد از انکه تنها ماند پس منتظر بودیم که حسین
بن علی آیا چه خواهد کرد یکدفعه دیدیم که ناگاه از خیمه ها زنان ناله ها بلند شد تا آنوقت فریاد و فغان اهل
و عیال حسین بدان منوال بلند نشده بود همه ما هراسان گشته با چند نفر سوار از برای اینکه ببینیم ما او
ایشان بود روانه شدیم چه بدیدیم که ام زینب یکه و تنها میخواهد سوار شود کسی نبود که اسب او را روغلاوه
قریب بجهل تن زنان و طفلان پریشان با گریبانها چاک مانند هاله دورش را گرفته اند یکی بدامنش چسبیده
و یکی رو بپایش نهاده و یکی عنان مرکبش گرفته و یکی از رکابش او بچه چنان فغان میکشند که زمین و آسمان
بتزلزل آمد او بندای یزید بخدا قسم در آن اثنا دختر صغیره دیدم که دست بگردن ام زینب انداخته ناله وا ابتاه
بلند میکند و حسین بن علی سر بر انداخته چنان میگریست که ساکنان صوامع ملکوت را میگریانند یزید دلم بآن
حالت بیا سوخت الا لعنة الله علی القوم الظالمین مجلس سی و یکم قال الله تعالی فی سورة الفرقان
والذین لا یدعون مع الله الها آخر و لا یقتلون النفس التی حرم الله الا بالحق و لا یزنون و من یفعل

ذلک

ذلک یلق اثاما یضاعف له العذاب یوم القیمة و یخلد فیه مهانا آورده اند که بعضی از مشرکان قریش بحضرت
رسالت پناه آمده گفتند یا محمد ما شرک آورده ایم و خون ناحق بسیار کرده ایم و زنا و فجور از ما صادر گشته اگر بجای
که ما را بپرستش او میخوانی از سر گناهان ما در میگذرد ما میتوانیم که ایمان آریم این آیه آمد که والذین لا یدعون
مع الله الها آخر یعنی عباد الرحمن آنانند که نخوانند و نپرستند با خدا بحق خدای دیگر را و نکشتند آن نفسی را که حرام کرده است خدا
قتل آن نفس را یعنی مؤمن یا معاهد مگر بحق یعنی بموجب قتل که آن ارتداد است و زنا و قتل ناحق و سعی در زمین بفساد
اینکلام متعلقست بقتل محذوف یا بلا یقتلون و زنا نکنند صحیح است این سه گناه هستند اعظم ذنوب
بعد از شرک قتل و زنا است لقمن حکیم پسر خود را گفت باید که زنا نکنی که اول مخافت آخرش ندامت بخاری و مسلم
در صحیحین خود آورده اند باسناد از عبد الله مسعود که او گفت از پیغمبر پرسیدم که کدام گناه بزرگتر است فرمود ان
تجعل لله ندا و هو خلقک آنکه با خدا شریکی پیدا کنی و حال آنکه او ترا خلق کرده گفتم بعد از این کدام
گناهست فرمود که ان یقتل ولدک مخافة ان یطعم معک آنکه فرزند خود را بکشی بترس آنکه با تو طعام خورد گفتم
پس از آن کدام فرمود ان تزنی حلیلة جارک آنکه زنا کنی با زن همسایه خود پس حق سبحانه بر اتصدیق قول پیغمبر
آیه فرستاد که بندگان پسندیده شرک نیاورند و قتل بناحق نکنند و مرتکب زنا نشوند حاصل کلام حق تعالی نفی امهات معاصی
فرموده از بندگان شایسته خود بعد از اثبات طاعت برای ایشان بجهت اظهار کمال ایمان ایشان و اشعار بر آنکه اجر مذکور
موعود است برای کسیکه جامع خصال مذکوره باشد و تعریض مر کفره را باضداد این و لهذا در عقب این وعید کرده
بجهت تهدید کفره بقوله و من یفعل و هر که بکند آنچه مذکور شد از کبایر ثلثه برسد به بیند جزای بزه کاری خود را
اثام نیز و ان وبال و نکال است و در معنی آن یعنی جزای اثم و گویند بمعنی تمتع است و بنا بر این نیز مضاف مقدر باشد ای جزاء
الآثام و از عبد الله عمر و قتاده و مجاهد و عکرمه روایتست که اثام وادیست در دوزخ که زناکاران را عقوبت خواهند دران
کرد و گفته اند چیزیست که سیلان کند از اجسام دوزخیان مثل خون و ریم و در بعضی روایت آمده که اثام که در این آیه
واقع شده چاهیست که در این فسوف یلقون غیا دو چاهند در دوزخ که اگر سنگی از کنار آن رها کنند در مدت
هفتاد سال بقعر آن رسد و قوله یضاعف له العذاب بدل یلق اثاما ست یعنی در معنی آنست که هر که گناهان
مذکوره کند دو چندان شود مر او را عذاب در روز رستخیز و جاوید ماند در آن عذاب در حالتیکه خوار و اهانت یافته باشد
و ذلیل و بیمقدار و قتاده گفته که مراد بمضاعفه عذاب دنیا و عذاب آخرتست و اکثر مفسران برآنند که مضاعفه عذاب در آخرت
باشد بجهت انضمام معصیت بکفر یعنی برای معصیة کافر عذابی خواهد بود و برای کفر او عذاب دیگر و دال بر اینست قوله الا

من تاب

مَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا مگر آنکس که توبه کند از شرک
و بگرود بخدا و رسول و بکند کاری شایسته یعنی باکان اسلام عمل نماید پس آنگروه بدل کند خدا گناهان ایشان را
به نیکوئی یعنی سوابق معاصی ایشان را بتوبه محو کند و لواحق طاعات را ثبت نماید یا بدل کند ملکه معصیت را در نفس
بملکه طاعت یا توفیق دهد ویرا باضداد ما سلف یا ثبت کند بدل آن و بدل هر عقابی ثوابی و از ابن عباس و مجاهد و
سدی روایتست که حق تعالی مقابح اعمال ایشان را در شرک تبدیل کند بمحاسن اعمال در اسلام یعنی شرک را با سلام
و قتل مومنین را بقتل مشرکین و زنا را بعفت و احصان بدل فرماید و نزد بعضی آنست که سیئاتی که در اسلام کرده باشد
بحسنات بدل کند چو توبه کند و سعید بن مسیب و مکحول و عمرو بن میمون گفته اند که محو سیئه کند زنند و بدل آن ثبت
حسنه فرماید و لحجت ایشان بحدیثیست که مسلم در صحیح خود آورده مرفوع بابی ذر که حضرت رسالت فرمود که در روز قیامت
سند را در عرصه کاه حاضر کردانند و صحیفه او بدست او دهند در آن صحیفه گناهان صغیره باشد وی خواند و آن
کناهان کبیره مخائف باشد ترسا چون همه را بخواند کاری نه بیند گوید من گناهان کبیره کرده بودم چون است که از آن
در صحیفه نمی بینم ویرا گویند که از آن بحسنات بدل کردند رسول الله این حدیث نقل میکرد و از خوشی تبسم میفرمود چنانچه دندانهای
مبارک او را می دیدند و ابو هریره روایت کند که روزی رسول الله فرمود که فردای قیامت جماعتی گناهکاران تمنا کنند
و گویند کاشکی سیئات را بیشتر کردمی ما گفتیم یا رسول الله ایشان چه کسانند فرمود آنانکه سیئات ایشان بحسنات
بدل کنند و ابن جبیر گفته مردی نزد رسول الله آمد و گفت یا رسول الله چه میفرمایی در حق مردی که هیچ گناه نمانده که
نکرده باشد و با این همه که حاجیان میروند و میایند راه زنی کند آیا او را توبه باشد فرمود که آیا تو مسلمان باشی
گفت بلی گوینده شهادتین باشد مومن فرمود که بلی او را توبه باشد بعد توبه گناهان او را بخیرات و حسنات بدل کنند
مرد شادمان و مکرر میگفت که الله اکبر الله اکبر تا آنکه آفتاب فرو شد در خبر آمده که روزی سائلی آمد نزد رسول
و آن وجه خواست رسول فرمود که بنشین تا خدا چیزی بدهد در حال مردی آمد کیسه در دست و گفت یا رسول الله
این چهار صد درهم است و بمستحقین بده رسول سائل را گفت که این را بردار که چهار صد درهم است آن مرد گفت یا رسول الله این
درم است دینار است خشم کرفت و فرمود لا نکذبنی فان الله صدقنی عزا تکذیب میکنی که خدا مرا راست کو گفته
پس سرکیسه بکشاد و بعینه چهار صد دینار بود مرد متعجب شد گفت یا رسول الله مرا ذکر آن راست بخلق فرستاده
کمن چهار صد درهم در این کیسه کرده بود فرمود راست گفتی لکن چون بمن چهار صد دینار داد حق تعالی تبدیل
درهم بدینار فرمود در این حدیث اشارتی عجیب و بشارتی غریب است چه هر گاه خدای تعالی بحرمت گفتار رسول درم کیسه

بدینا تبدیل کرده باشد عجیب نباشد که برای سوابق گفتار خود که فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات سیئات
اعمال را بمیامن توبه و اعمال صالحه در صحیفه بحسنات بدل فرماید و هست که امروز گناهان بتوبه مهربان بر ایشان
با ثبات توبه در دل ایشان و تبدیل سیئات بحسنات بیمنه توبه و طاعت ایشان از ابن عباس مرویست که در بیان
عهد رسول آیه و الذین لا یدعون مع الله را بخواندیم تا بقوله و یخلد فیه مهانا تا یک سال بعد از دو سال این آیه آمد که
الا من تاب را شنیدیم و رسول هیچ چیز چنان خرم نشد که باین آیه و آیه انا فتحنا لک فتحا مبینا و من تاب و هر که توبه کند
از معاصی یعنی ترک آن نماید و از آن نادم شد و جازم شود که دیگر آن نکند و عمل صالحا و بکند کار شایسته بجهت تدارک ما
فات و تدارک تقصیر که از او واقع شده یا هر که مرتب پیدا از معصیت و داخل شود در طاعت فانه یتوب الی الله پس بدرستی
که او باز کردد بسوی ثواب خدا متابا باز کشتنی نیکو و یا بدرستیکه او رجوع کرده باشد بطاعت او و مرضیات الهی
رجوع پسندیده که ماحی عقاب و محصل ثواب است و یا او باز کشته بخدای که دوست میدارد تائبان را و آنچه مستوجب
اند با ایشان میدهد و کلام بعضی از اکابر علما واقعست که الله افرح بتوبة العبد من المضل الواجد و الظمآن الوارد
و العقیم الوالد یعنی فرحناک تر است بتوبه بنده از کمراهی که راه بیابد و تشنه که بآب رسد و نازائی که فرزند
آورد از علی بن عیسی نقل است که میان التوبة الی الله و التوبة من القبیح فرق است التوبة الی الله مقتضی طلب ثواب است و
و التوبة من القبیح بجهت قبح است و قطع نظر از آنکه بآن طلب ثواب باشد یا نه بنا بر این معنی آنست که هر که عزم کند
بر توبه از معاصی پس سزاوار آنست که متوجه سازد آن توبه را بخدا یعنی قصد کند بآن طلب ثواب خدا و رضای او را
چه رجوع بجز آنحضرت راست نمی کند و مجازی عمل خواهد بود و این آیه تعمیم بعد از تخصیص است چه آیه اولی توبه
از ذنوب ثلثه و این مطلق است یا آنکه آنچه مذکور از وجوب توبه از گناهان مذکوره و توبه از بعضی آنها واجب شرعی
است که کسی مرتکب آن شده باشد و بی توبه از دنیا برود مستحق عذاب الهی خواهد بود و آن گناهانیست که در شرع معتقد
بر همه کس حرام شده و نهی از آن وارد شده و همه خلق در وجوب توبه از آنها یکسانند و لیکن بعضی دیگر از آن گناهها
چون و سوسه نفس و غیبت قلبی تمتعا و قصود معرفت و عظمت و جلال حضرت باری و امثال اینها پس توبه از اینها
و اجب شرعی نیست که ترک آن موجب عذاب اخروی کردد بلکه وجوب آن بمعنی دیگر است که عبارت از وجوب شرطی باشد
یعنی کسی خواهد تا بر بساط قرب حضرت معبود به مقام محمود برسد باید از آنها نیز توبه نماید پس کسیکه بنجات از
عذاب قناعت کند و طالب بالاتر از آن نباشد توبه از این گناه بر او واجب نیست و وجوب آن از برای کسی است که
وصول بمراتب بلند و درجات ارجمند طلب کند و آنچه وارد شده است از استغفار طوایف انبیا و اوصیا و توبه ایشان

از بعضی از این اوصاف بوجهی بواسطه ایشان در این سرای جسمانی و ابتلای ایشان بعنصر لابد بود از برای ایشان از تربیت بدن و اکل و
شرب و وقاع و خواب و التفات باصحاب و بانسب کناهان مقتضای شهوت و استغراق بامباحات و این سبب آن است که ایشان
نوع کناهی بود هم چنانکه رسیده که حسنات الابرار سیئات المقربین یعنی آنچه از برای طایفه ابرار و نیکان طاعت است
از برای مقربین معصیت است زیرا امثال ایشان همیشه در مقام قرب و عین شهود ند و نمی بینی که کسیکه پادشاه
سالها هند در حضور او باشد آنچه از برای آمر و مامور پسندیده است آن خوابیدن و پا بیرون و ملتفت شدن
از برای ایشان عین معصیت است و کناهان جمیل انبیا و اوصیا از این قبیل بود نه مانند کناهان سایر بنی آدم
که توبه از بعضی کناهان دون بعضی صحیح است بشرطیکه از یکنوع نباشد مثل اینکه از کناهان کبیره توبه کند نه
صغیره یا از حق الناس توبه کند نه از حق الله یا از قتل مسلمین توبه کند و دیگر یا از زنا تنها توبه کند یا از شرب
خمر در اینوقت هر چه از آن توبه کرده از او ساقط میشود ولیکن توبه از بعضی کناه دون بعضی دیگر که از آن نوع
باشد صحیح نیست مثل اینکه توبه کند که نان حرام نخورد اما از گوشت حرام مضایقه نکند یا غیبت فلان نکند
دیگری را بکند الحاصل مغفرت و رحمت خدا نسبت به بندکان بمرتبه ایست که نهایت ندارد لیکن ارتباط اینها نیست
چنانکه نقلست که مردی بود که جمیع عمر خود را در معصیت بسر برده بود در مدت عمر خود هرگز خیری از او صادر نشد
و اصلا اندیشه از هیچ معصیتی نمیکرد و صلحا و اتقیا از کردار او دوری جستند و از او نفرت کردند
ناکاه موکل قضا دست بر دامن عمرش دراز کرده ملک الموت آهنک قبض روحش کرد چون یقین بمرک
نمود و یافت که وقت رحلتش رسید نظر در جراید اعمال خود کرد و از اعمال صالحه خالی دید و خطی که رقم
نجات داشته باشد ندید و بجز بیاعمالی خود نکریست تا که دست امید از آن توان زد دنیا عاجز و آهی از دل
بیقرار برکشید و بی اختیار گفت یا من له الدنیا و الآخرة ارحم لمن لیس له الدنیا و الآخرة ای آنکسی که
دنیا و آخرت از تست رحم کن بر حال کسیکه نه دنیا دارد و نه آخرت این بگفت و جان بداد اهل شهر بر فوت او شاد شدند و از
مردنش فرحناک کشتند و او را در مزبله انداختند و خس و خاشاک بر او ریختند و آن موضع را از آنها پر کردند که یکی
از بزرگان زاد در خواب نمودند که فلان در گذشت و او را در مزبله انداختند برخیز و او را از آنجا بردار غسل ده
و کفن کن و نماز گذار و او را در مقبره صلحا و اتقیا دفن کن گفت خداوندا او بد عمل بود و در میان خلق بدکاری
و بدنامی مشهور بود چه چیز باعث گردید که مستحق کرامت و بخشش گردید خطاب آمد که چون بحالت نزع
رسید و در جراید اعمال خود نظر کرد بجز خطا و معاصی چیزی ندید لهذا مفلس وار بدرگاه ما بنالید و دست در

دامن

دامن فضل ما زد لهذا ما بر بیچارگی و عجز او رحمت کردیم و کناهان او را از نظر پوشیدیم و از عذاب الیم نجات دادیم بنعیم
مقیمش رسانیدیم ای یکدل تصدق لمدد اهلبیت کن هر دم کر از دل تو بله کن یک صبح ز اخلاص بر ایشان
بر نا امیدی که هر کام تو از بها کن انعیشان میدانم چه حکمت خدا لی سعادت بخواب یا شخص الهام مینماید که ابوان
فاسق زاده بر ود فن کن اما جسد از نین امام حسین بود و یاسه روز زیاده روز در بیابان بالای خاک ماند
و موالی متقیان از مرتبه بدن بن سعد دفن تن مبارکه خود بر در اما از بخت بطف نیاید شاید سرش این
باشد با بنی اسد این بزرگوار را اهل ده ما دفن نمایند باین اشاره است السلام علی من سخوره فی الوری
السلام علی من دفنه اهل القری و کیفیت دفن بنا بنوشتن صاحب مصباح السعداء این طور است فلما
ارتحل ابن سعد ولد الزنا من ارض کربلاء و ترکوا ابدان الشهداء روحنا لهم الفداء فوق التراب
والرمال الرمضاء فاجتمعت علیها الوحوش و ملائکة الارض و ملائکة السماء والجن یبکین علیها
وصرخن و عولن بحیث ملأن الارض والبیداء بالصراخ والصوت والبکاء وظلت الطیور فوق
جسد سبط سید البطحاء علیه التحیة والثناء ویبقی علیها الریاح وتفوح منها رائحة المسك و
العنبر وقالت نساء بنی اسد لرجالهن ما لکم لا تدفنون جثث آل الاطهار فقال بعض نحن
نخاف من یزید بن معاویة لعنه الله وقلن لهم انا لا نخاف من احد ولسنا اکرم من بنات محمد
المختار وغایة الامر ان نکون اساری مثلهن فنحن نروح ندفنهم فلما رای الرجال عزمهن ارادوا
الذهاب الی مصارع الشهداء حمیة وحمایة من قول النساء فکان اهل القبیلة سرعن الیهم فلما
وصلوا الیهم فیرون الاجسام مطروحات بلا رؤس والاعضاء مقطعات مرملات بالدماء
مرضضات بسنابك الخیول والفرس فتحیروا من هذا الحال بحیث لم یمکن لهم النطق بالمقال وهم کانوا
لم یعرفوا کیف یدفنونهم وما یفعلون بهم فاذا بفتی نحیف الجسم مصفر اللون صبیح الوجه ضعیف البدن
قد اشتمل علیه غبار الذل والهوان فنظروا الیه حتی جاء فقام عند جسد شریف کانت له جراحات
کثیرة وشرع یبکی ویقول السلام علیک یا ذبیحا من القفاء السلام علیک یا قتیل الاشقیاء
السلام علیک یا غریبا من الاهل والوطن السلام علیک یا من کان سبب بکاء الانس والجن نظم
ابی یا ابی ذا الذی نحال دواءه وعلة صدری لا یعالج بالطب ثم بکی بکاء شدیدا وصرخ صراخا
شدیدا یکاد ان یخرج روحه المطهرة من جسده الشریف فقالوا له یا فتی لمن هذا البدن المنیف

قال

قال لهم یا قوم والله هذا ابن علی المرتضی وهذا ابن فاطمة الزهراء وهذا اخو الحسن المجتبی وهذا والله ابی
الحسین المظلوم سید الشهداء فلما سمعوا ذلک بکوا بکاء شدیدا ثم اشتغلوا بدفن الشهداء روحنا
لهم الفداء الا لعنة الله علی القوم الظالمین مجلس بیست و هشتم قال الله تعالی فی سورة البروج ان الذین
فتنوا المؤمنین والمؤمنات ثم لم یتوبوا فلهم عذاب جهنم ولهم عذاب الحریق بدرستی که آنانکه در فتنه انداختند
مردان و زنان گرونده را و بآتش عذاب کردند پس بازنگشتند بخدا و از کفر و طغیان توبه نکردند پس ایشان راست
عذاب دوزخ و مر ایشان راست آتش سوزان قال رسول الله مثل المؤمن عند الله عز و جل اعظم من ذلک
ولیس شیء احب الی الله من مؤمن تائب او مؤمنة تائبة عن ابی عبد الله فی قول الله عز و جل توبوا الی الله توبة
نصوحا قال هو صوم الاربعاء والخمیس والجمعة قال الصدوق رحمه الله معناه ان یصوم هذه
الایام ثم یتوب عن ابی عبد الله قال التوبة النصوح ان یکون باطن الرجل کظاهره وافضل وقد روی
ان التوبة النصوح هو ان یتوب الرجل من ذنب وینوی ان لا یعود الیه ابدا حضرت صادق فرمود که حق تعالی
سه چیز برای توبه کنندگان قرار داده است که اگر یکی از آنها را بجمیع اهل آسمان و زمین عطا میفرمود بسبب آن
نجات می یافتند اول آنکه فرمود خدا توبه کنندگان را دوست دارد دویم آنکه خبر داده است که فرشتگانی که حاملان
عرش و بر دور عرش اند طلب آمرزش میکنند از برای تائبان سیم آنکه آمرزش و رحمت خود را از برای کسیکه توبه
کند قرار داده است در خلاصه مذکور است که چون آیه تحریم آمد که خمر مخورید روزی اتفاق افتاد که شخصی
در بیرون بکوچه میرفت مردی را دید که قرابه بدست داشت پر از خمر و رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد رسید در دل گفت خدایا
توبه کردم که دیگر خمر نخورم مرا در نزد پیغمبر خود رسوا مساز چون پیغمبر نزدیک او رسید پرسید که چیست در قرابه
عرض کرد یا رسول الله سرکه است حضرت رسالت دست خود پیش کرفت و فرمود که بدست من بریز چون
ریخت سرکه بود آن مرد گفت یا رسول الله بخدا سوگند که این سرکه نبود خمر بود اما من از شما ترسیدم و توبه کردم
خدا چنین کرد حضرت فرمود بلی هر که توبه کند حق تعالی سیئات او را مبدل بحسنات کرداند حضرت صادق
فرمود ان العبد اذا اذنب ذنبا اجل من غدوة الی اللیل فان استغفر الله لم یکتب علیه یعنی بنده چون
مرتکب گناهی شود مهلت داده میشود که از اول روز تا شب اگر طلب مغفرت از خدا کرد نوشته
نمیشود بر او از حضرت امام جعفر صادق که توبه حبل الله و مدد عنایت اوست و لابد است از مداومت
و از برای هر طایفه از بندگان توبه ایست تا اینکه فرمود که اما توبه طایفه عوام آنست که باطن خود را از

گناهان

گناهان توبه یا از خیرات و اعتراف بگناه و پشیمانی برگذشته و عزم بر ترک آن بعد که تکمیل آن توبه بر او حاصل شود
و باید گناهان را سهل و حقیر نشمارد و ملتزم به تقصیر خود شود و بیک موی طاعت خدا اگر باشد و متأسف باشد
و خود را از شهوات ... منصرف نماید و استغفار کند که لو اعافر ... و فاتوه بجا
کند او را از خود بگناه و در یاد ... خود را بجا آورد و عبادت و واجباتی که از او فوت شده قضا
نماید شبی که بر کسی کرده بنماید از کسی که حقوق مردمان که در ذمه او باشد ادا کند و ارحم
صحبتها اجتناب نماید و شبها بیدار ... صبح نماید و روزها بتشنگی و روزه بسر برد و همیشه
در عاقبت کار خود تفکر کند ... استغفار جوید که در رنجها و سختی و شادی و سختیها و بلاها او را
بجاده شریعت مستقیم بدارد و در بلاها و مصیبتها صبر کند تا از درجه توبه کنندگان ساقط نشود
چون چنین کند از گناهان خود پاک شود و از یاد و در نجات و بلند میکردد پس ای برادر تا توانی از
گناهان اجتناب کن که گناه عظیمی بر گشته و اگر از تو گناه بجا آید در وقت توبه بکوش
خالص کن همچنانکه نصوح کرد و از گناه بری شد در کتاب سراج القلوب و در وارد شده که نصوح
مردی بود ماننده زنان پیشانی داشت و بکار دلاک زنان مشغول بود همه زنان حمام گری میکرد و کسی از حال او آگاه
نبود و صوت او مانند زنان بود چنانچه نوصد کار خود کرد در آن شهر زنان طالب او بودند
که حقیقت ایشان بشنود رفته رفته خبر بشهر رسید و بجرم پادشاه بولایت سنیلها خبر داد پادشاه دختر داشت
که او را ببیند او را طلب نمودند چون مدتی خدمت دختر کرد و نصوح خواهش او کرد او را در نزد
خود نگاه داشت روزی دیگر از حمام رفتن بود و نصوح در حمام امر کرد و قضا را مهره الماس از دختر
پادشاه گم شد دختر بغضب آمد و امر کرد که کنیزان بعضی ... تا بدانند
پیدا شود پس همه را لخت کنند و تفتیش کنند چون نوبت بنصوح رسید مضطرب شد که اگر حال من دانند
نزد من بیشتر لکن سر من فاش میشود البته پادشاه مرا امید ترین عذابها معذب میگرداند از خوف
داخل خزینه گردید کنیزان احتمال آنکه در آنجا نزد نصوح حسن کردن مضطر گردید مستقیم کردند و در
خزینه آمدند که پیرهن بیاران بیچاره را گشت کردند بسوی خدا نمود و دست بیاری بکاه به پیش بردند
که الهی تو بکرم ذات پاک خود کرم و سود من مکن و مرا از این غم رها کن آن بیچاره در قلب با
فاضی الحاجات در مناجات بود و کنیزان سخن و تعجیل آنکه او را برهنه کنند چون دیدند که نصوح

دو بیرون بیاید از آب مبالغه بلیغ دارد کنیزان داخل خزینه شدند و دست او را گرفته بیرون آوردند و دیدند
خلوتی بردند که فوطه او را باز کنند و او را بکاوند در اینحال الحبا و اهب العطایا او را استاری کرد ان
چه برون خلوت او آواز دادند که دست از این بیچاره بردارید که دانه پیدا شد پس دست از وی برداشتند نصوح
خسته و نالان شکر الهی بجا آورد و از دختر مرخص شد بخانه خود آمد و آنچه از این عمل عصیان کرده بود جمله را
در راه خدا بفقرا داد و از آن شهر بیرون آمد زیرا که اهل شهر دست از او بر نمیداشتند و او نمیتوانست که سر خود
فاش کند پس در بیرون آن شهر بفاصله چند فرسنگ کوهی بود در آن کوه مسکن کرد و بعبادت مشغول گردید
شبی در خواب دید که کسی باو گفت ای نصوح این چگونه توبه ایست ولحال آنکه گوشت و پوستت از فعل حرام پرورش
کرده و روئیده اگر توبه کرده باید گوشت حرام از بدنت بریزد چون نصوح بیدار شد با خود قرار داد که چون
صبح میشد از این کوه سنگهای گران بدوش میکشید و بکوههای دیگر میبرد و از آن کوهها سنگهای دیگر باز
کوه میاورد و چون وقت شام میشد بعبادت خود مشغول میگردید تا آنکه گوشت بدنش تمام شد و خوراک او علف
بیابان بود تا آنکه توبه او قبول شد خدا ایشا نظر رحمت بسوی او نمود و میشی بجهت او آفرید چون روز بیگاه خوش شد
بود دید میشی در آن کوه میچرد متحیر شد با خود گفت شاید انسانی با او مانده باشد پیش آمد و میش را بنها
کرد که بصاحبش برساند و از آن علفها که خود میخورد از برای میش حاضر ساخت و خود قناعت میکرد که مبادا از زبان
بسته گرسنگی بکشد چون چند روز بدین منوال گذشت آن میش بفرمان خدا بسخن در آمد و گفت ای نصوح شکر
الهی را بجا آور که مرا بجهت تو آفریده پس از آن شیر میش میخورد و عبادت الهی میکرد روزی کاروان از کوه بانجا
افتاد که از شدت تشنگی و گرما بهلاکت رسیده بودند چون نصوح را دیدند طلب آب نمودند نصوح گفت مرا نزدیک
میشی است که شیر میدهد اگر شما ظرفی هست بیاورید شیر از آن بدوشید و سیراب شوید پس اهل قافله از شیر
آن میش سیراب شدند و بقدرت خدا چیزی کم نشد اهل قافله برسم تحفه چیزی باو دادند و رفتند خبر باهل
قافلههای دیگر رسید و چون این راه بآبادی نزدیکتر بود آمد شد از این راه کردید و نصوح از شیر آن میش مستغنی
شد و چند خانه و چاهی در آنجا بنا کرد و چند نفر در آنجا ساکن شدند کم کم آنجا آباد نمودند و قریه شد و کشت
بنا نهادند و نصوح بر ایشان امیر بود و عدل و داد میکرد چون این خبر بپادشاه آن ولایت رسید که پدر آن دختر باشد
او را طلبید نصوح اجابت نکرد و گفت مرا با دنیا و اهل آن کاری نیست پادشاه طالب شد که قریه نصوح
که جدید بود ببیند با خاصان خود روی بسوی آن قریه شد و بآنجا آمد چون پیاده شد خداوند عالم که بعزرائیل

تا او را قبض روح نمود و نصوح او را دفن کرد چون پسر پادشاه و خاصان مصلحت در آن دیدند که نصوح را در شهر آورده به ١٤٨
تخت پادشاهی او نشانند پس چنان کردند و نصوح بنا عدالت نهاد و همان دختر را بعقد خود در آورد و
اسباب زفاف ایشان بود در بارگاه نشسته بود که شخصی داخل شد و گفت چند سال قبل از این شتری گم کردم و
میشی از من گم شده بود و حال در نزد تو یافته ام بمن رد کن نصوح گفت فرمان بردارم امر کرد تا میش را حاضر کردند
آن مرد گفت چون میش مرا پاسبانی کرده شیر آنرا آنچه خورده بتو حلال و آنچه پیدا کرده از منفعت آن
نصف را بمن ده و نصف از تو باشد نصوح امر کرد تا آنچه نقود و جنس و غلام و کنیز و اسب و استر بود
نصف نمودند منشی را طلبید تا نصف سلطنت و مملکت و هر چه بود باو دادند آنگاه عذر خواستند آن مرد گفت
خدا از تو راضی باد یک چیز دیگر باقی مانده نصوح گفت کدام است گفت آن دختر که بحباله خود در آورده از مغر
میش است اگر با او هم بدو نیم کرد نصوح گفت حیات آن بدو نیم کردن بر طرف میشود از این مطلب در گذر
قبول نکرد نصوح گفت نصف مال خود را میدهم بگذر گفت نمیگذرم نصوح گفت تمام مال خود را
میدهم قبول نکرد نصوح گفت ای برادر از خون وی بگذر او را بحباله تو میکنم گفت اگر تمام دنیا را
با خود دختر بدهی قبول نمیکنم الا آن نصف دختر را نصوح جلاد طلبید و گفت دختر را دو نیم کن پس جلاد
شمشیر کشید که بر فرق دختر زند دختر بلرزه و جزع در آمد بیهوش شد آنگاه آن مرد دست جلاد بگرفت
و گفت ای نصوح نه من شبانم و نه آن میش مال من ما هر دو ملکیم چون خداوند توبه تو را قبول کرد میش را
بجهت تو فرستاد و مرا فرستاد تا تو را امتحان کنم پس میش و آن مرد هر دو از نظر غایب شدند نصوح شکر الهی
بجا آورد و بعد از عروسی بتخت سلطنت قرار گرفت اینست که خداوند اشاره بتوبه او در قرآن مجید
نموده که توبوا الی الله توبة نصوحا پس ای جان برادر هوشیار شو و از خواب غفلت بیدار و علاج گناهان
خود را بتوبه خالص کن تا بهشت عنبر سرشت از برای تو مهیا باشد از صدق قلب توبه کن و دست در دامن
اعتصام عروة الوثقی جناب رسول خدا و ائمه هدی بزن و شفاعت از ایشان طلب کن که اینها باعث نجات
هدایت اند خلاصه قطع لود حسین دلالی الوبیدین مولانا و مولی الکونین ابی عبدالله الحسین که سفینه
نجات است که هر کس بآن بزرگوار تمسک نماید از غرق بحار ذنوب و معاصی نجات خواهد یافت چنانچه ابن بابویه
بسند معتبر از حذیفه روایت کرده است که گفت دیدم روزی حضرت رسول که دست جناب امام حسین را گرفته
بود و میفرمود که ای گروه مردم اینست حسین بن علی پس بشناسید او را سوگند یاد میکنم بآنخدائیکه جانم بدست

قدر او سست کیا او در بهشت او دریت ان او در بهشتند دوستان او در بهشتند و بجا این قول اولیا نبود
و لایت کرده است که گفت پدر روز حضرت رسالت پناه امام حسین را ببوسید پیغمبر و گفت هر که دوست دارد حسن و
حسین و ذریه ایشان را از روی اخلاص بانه آتش دوزخ نرسد هر چند گناهان او مثل ریگ بیابان باشد
مگر آنکه گناهی داشته باشد که او را از ایمان بدر برد و فی الامالی للصدوق عن سعید عن ابن عباس فی خبر
طویل قال ان النبی صلی الله علیه و آله قال و اما الحسین فانه منی و هو ابنی و ولدی و خیر الخلق بعد اخیه و هو امام
المسلمین و مولی المؤمنین و خلیفة رب العالمین و غیاث المستغیثین و کهف المستجیرین و حجة الله علی
خلقه اجمعین و هو سید شباب اهل الجنة و باب نجاة الامة امره امری و طاعته طاعتی من
تبعه فانه منی و من عصاه فلیس منی ای محبان بشنید که پیغمبر خدا آنحضرت را امام المسلمین
فرمودند ببین مصیبت است که مسلمین آنحضرت را بدرجه شهادت رسانیدند چنانکه در زیارت معتبره
منه علیه السلام علیک یا ابن رسول الله و ریحانته و ابن امیر المؤمنین و ذریته یا من هو مهجة
الزهراء و بضعتها و یا الناصر الرضا و خلیفته و یا آیة العظمی و حجته یا من بتلوه عبید و عینه الله
و الجزاء علیک یا ابن رسول الله و یا ابن محمد المصطفی و اسفاه علیک یا ابن علی المرتضی و و الهفا
علیک یا ابن فاطمة الزهراء و ابن خدیجة الکبری و اخا الحسن الرضا و ابا الائمة الهدی السلام
علیک یا من شیبته بدمه خضیب و خده ترب و رحله منهوب فی کربلاء شهید غریب الا لعنة الله
علی القوم الظالمین مجلس سی و هفتم قال الله تعالی لحبیبه هود و ان استغفروا ربکم ثم توبوا الیه
یمتعکم متاعا حسنا الی اجل مسمی و یؤت کل ذی فضل فضله و ان تولوا فانی اخاف علیکم عذاب یوم
کبیر یعنی ای گروه طلب آمرزش کنید از پروردگار خود بر گناهان گذشته پس توبه کنید و رجوع نمایید از معاصی
معرض ان طریقه بتوبه و انابه است از رجوع بان ظاهر کسانی مثل پیغمبر ما استغفار و توبه کنید تا بر خوردار می
میفرمایند شما را این دو چیزی نیکو یعنی عمر دراز و ارزانی داند شما را در جهان از شما منتفع شوند تا شما را زندگانی
دهند به منفعت و صحت و فراغ نعمت تا وقتیکه نام برده شده است و آن آخر عمر مقدر است یعنی پیش از
اجل و قتل شما را ابتدا است پس اهلاک نکرد نداند و از روزی و الخیال الکر که متعلقند باعمال الکر نیست
هر یک از عباد مقسوم و معلوم میشود متغیر و مبدل نشوند محققا گفته که منافع حسن حالست بر اینکه
در دنیا او را است بنعمت و صبر این به ریاضی غلبه از محنت و در لطایف تفسیر مذکور است که بر خود داری نیکو

است که جامع آن بهر مای بسیار او کی ایرد شو و یؤت کل ذی فضل فضله و یا بد بنعدانه در ند فضل دیگران
و جز افضل او هم در دنیا و هم در آخرت ابو عبد الله موحد تا بت شده که جز این داین مسعود فرموده
که ذو فضل کسی است که حسنات او فاضل باشد بر سیئات او و نیز عبد الله مسعود گفته هر که او
سیئه کند بر او یک سیئه بنویسند و هر که حسنه کند ده حسنه بر او بنویسند اگر بر آن سیئه
که کرده باشد در دنیا عقوبتش کنند ده حسنه خالص بر او بماند و اگر نه یکی حسنه مقابل یک سیئه
برود و نه حسنه بماند و بعد از آن گفت هلک من غلب احاده اعشاره ای سیئاته حسناته
ابن عباس فرموده که هر که را حسنات بر سیئات بیفزاید به بهشت رود و هر که را سیئات بر حسنات بیفزاید
بدوزخ رود و هر که را حسنات و سیئاتش برابر باشد از اهل اعراف بود و مدتی در آنجا بماند
و بعد از آن به بهشت رود و قال ذو النون المصری حیث قال ان لله عز و جل عبادا نصبوا اشجار
الخطایا نصب روامق القلوب و سقوها بماء التوبة فاثمرت ندما و حزنا فجنوا من غیر
جنون و تبلدوا من غیر عی و لا بکم و انهم لهم البلغاء الفصحاء العارفون بالله عز
و جل و رسوله ثم شربوا بکأس الصفاء فورثوا الصبر علی طول البلاء ثم تولهت قلوبهم
فی الملکوت و جالت افکارهم فی حجب الجبروت و استظلوا تحت رواق الندم و قرأوا صحیفة
الخطایا فاورثوا انفسهم الجزع حتی وصلوا الی علو الزهد بسلم الورع فاستعذبوا مرارة
الترک للدنیا و استلانوا خشونة المضجع حتی ظفروا بحبل النجاة و عروة السلامة و سرحت
ارواحهم فی العلا حتی اناخوا فی ریاض النعیم و خاضوا فی بحر الحیوة و ردموا خنادق الجزع
و عبروا جسور الهوی حتی نزلوا بفناء العلم و استقوا من غدیر الحکمة و رکبوا سفینة الفطنة
و اقلعوا بریح النجاة فی بحر السلامة حتی وصلوا الی ریاض الراحة و معدن العز و الکرامة
فانظر رحمک الله الی غایة التوبة و انها ای غایة و روی انه کان فی بنی اسرائیل شاب
عبد الله عشرین سنة ثم عصاه عشرین سنة ثم نظر فی المرآة فرای الشیبة فی لحیته فساءه
ذلک فقال الهی اطعتک عشرین سنة و عصیتک عشرین سنة فان رجعت الیک اتقبلنی
فسمع قائلا یقول احببتنا فاحببناک و ترکتنا فترکناک و عصیتنا فامهلناک و ان رجعت
الینا قبلناک قال رسول الله قال الله تعالی ایما عبد اطاعنی لم اکله الی غیری و ایما

١٥١ عبد عصانا وكلته الى نفسه ثم لم ابال باي واد هلك في البحار قال رسول الله أتدرون من
التائب قالوا اللهم لا قال اذا تاب العبد ولم يرض الخصماء فليس بتائب ومن تاب ولم يزد في العبادة فليس
بتائب ومن تاب ولم يغير لباسه فليس بتائب ومن تاب ولم يغير رفقائه فليس بتائب ومن تاب ولم يغير
مجلسه فليس بتائب ومن تاب ولم يغير طعامه فليس بتائب ومن تاب ولم يغير فراشه ووسادته فليس
بتائب ومن تاب ولم يغير خلقه ونيته فليس بتائب ومن تاب ولم يفتح قلبه ولم يوسع كفه
فليس بتائب ومن تاب ولم يقصر امله ولم يحفظ لسانه فليس بتائب ومن تاب ولم يقدم فضل قوته
من بدنه فليس بتائب واذا استقام على هذه الخصال فذلك التائب بعز   غافل منشين كه ناگهانت ببرند
دو توبه بكن كه بی گمانت ببرند   گوئی كه بپيری برسم توبه كنم   ميترسم ازانكه نوجوانت ببرند
چنانچه منقولست كسی اين روايت بشنود و برحمت خدا اميدوار شود و شيطان او را فريب دهد و فكر چاره نكند
و نداند كه در زمان پيشين مردی گناه كرد به نزديك پيغمبر زمان آمد كه گناهی كرده‌ام از حق تعالی درخواست عفو
كند پيغمبر درخواست كرد حق تعالی عفو نمود بار ديگر از او گناهی صادر شد باز نزد پيغمبر آمد كه گناه مرا درخواست
نما حق تعالی عفو كند درخواست نمود و رقم عفو بر او كشيده شد بار سيم همين منوال واقع شد بار چهارم كه آمد
گناه ديگر كرده‌ام پيغمبر روی از او بگردانيد و گفت مرا شرم می‌آيد كه از حضرت عزت سه نوبت گناه ترا درخواست
كردم و حق تعالی عفو كرد ديگر نميتوانم مرد چون اين بشنيد غمگين شد از نزد پيغمبر بيرون آمد و به صحرا نهاد
و دو گانه از بهر خدا بگذارد و روی نياز بر خاك نهاد و گفت خداوندا مرا نشايد كه گناه كنم اما شيطان
و هوای نفس مرا بدان ميدارند و طاقت ايشان ندارم خداوندا از شر شيطان و هوای نفس برهان و گناهان
مرا بيامرز و اگر نيامرزی من نيز گناه كنم و سبحانه و تعالی فرشته را فرستاد تا در مقابل وی
باستاد و ميگفت ما نيز بيامرزيم ما نيز بيامرزيم و بالجمله شك نيست كه اين درگاه درگاه نا اميدی نيست و هر كه
رو باينجا آورد او را قبول ميكنند هر كه در اينجا شبی ياد كرد خانه قبر آخر خود آباد كرد منقولست
در بصره زنی بود شعوانه نام كه مجلسی از فسق و فجور در بصره منعقد نميشد كه او در آن مجلس نباشد روزی
با جمعی از كنيزان خود در كوچهای بصره ميگذشت بدر خانه رسيدند كه از آن خروش و افغان بلند بود گفت سبحان
الله در اينخانه عجب غوغائيست كنيزی را باندرون فرستاد از برای استعلام حقيقت حال آن كنيز رفت و معاودت
نكرد كنيزی ديگر را فرستاد آن نيز رفت و نيامد ديگری را فرستاد و باو تاكيد نمود كه زود معاودت كن كنيزك

روز

١٥٢ نوبت و برگشت و گفت اينجا غوغا در كار نيست بلكه ماتم زدگانست اينها بر بدكاران و عاصيان و تاسف مينمايند
شعوانه كه اين را شنيد گفت من بروم و ببينم در اينخانه چه خبر است چون باندرون رفت ديد واعظی در آنجا
نشسته و جمعی بدور او فراهم آمده ايشان را موعظه ميكند و از عذاب خدا ميترساند و ايشان همگی در گريه و
زاری مشغولند در حينی رسيد كه آن واعظ اين آيه را تفسير ميكرد كه اذا رأتهم من مكان بعيد سمعوا
لها تغيظا وزفيرا واذا القوا منها مكانا ضيقا مقرنين دعوا هنالك ثبورا يعنی در روز قيامت چون
دوزخ عاصيان را ببيند در غريدن آيد و عاصيان در لرزيدن آيند و چون عاصيان را در دوزخ
افكنند در مقام تنگ و تاريك در زنجيرها اثنين هر يك بيكديگر بسته شده فرياد واويلاه و واثبوراه و واندماه از جهنم
با ايشان گويد ندا بفرياد آمده بدبخت افرياد و فغان كه بعد از اين از شما صادر خواهد شد شعوانه
چون اين را شنيد بسيار در او اثر كرد و گفت ای شيخ من يكی از روسياهان درگاهم آيا اگر توبه كنم حق تعالی
مرا می‌آمرزد گفت البته اگر توبه كنی خدای تعالی ترا می‌آمرزد اگرچه گناه تو مثل گناه شعوانه باشد گفت
ای شيخ شعوانه منم و توبه كنم كه من بعد گناه نكنم آن واعظ گفت خدای تعالی ارحم الراحمين است و البته اگر
توبه كنی می‌آمرزد پس شعوانه توبه كرد و بندگان و كنيزان خود را آزاد كرد و رجوع و رفت
مشغول عبادت پروردگار شد و بزهد در رياضت مشغول بود بنحويكه بدنش گداخته شد و بنهايت
ضعف و نقاهت رسيد روزی در بدن خود نگريست خود را بسيار ضعيف و نحيف ديد گفت آه در دنيا
باين نحو گداخته شده‌ام نميدانم در آخرت حالم چون خواهد بود ندائی بگوشش رسيد كه دل خوش دار
و ملازم درگاه ما باش تا ببينی در روز قيامت حال تو چون خواهد بود   نيامد بدين در كسی عذرخواه
كه سيل ندامت نشستش گناه   چنين است رسم كه هر كه ملازم درگاه او باشد و از خوف او ترك معاصی
كند در روز قيامت رحمت الهی او را فرو ميگيرد و بدرجات عاليه و مراتب متعاليه ميرسد در بحر المصائب
در بعضی كتب معتبره و كتاب گل و ريحان مذكور است كه در مكه منوره زنی فاحشه و بافعال قبيحه مشهوره
بود همسايه داشت كه هميشه مشغول تعزيه جناب سيد الشهداء ميشد و با جمعی مشغول عزاداری بود و
كرده بود كه برای آنها طعام مهيا كند از قضا آن فاحشه را آتش ضرور شد آمد كه آتش بردارد ديد كه آتش
خاموش و طعام غير مطبوخ گرديده بنا نمود بروشن كردن آتش حرارت بدستش تاثير كرده چند
قطره آب از ديده‌اش بيرون آمد آتش برداشت مراجعت كرد چون ايام تابستان بود آن زن فاحشه بخواب

١٥٣ مملو از عاد اشقیاست که ظهر خوابش محشر را در عالم رؤیا دید که ملائکه غلاظ و شداد غل و زنجیر به
گردنش انداخته تشدید و تهدید میکنند و میگویند ترا باید بجهنم ببریم هرچند فریاد کرد کسی بفریادش
نرسید چون بکنار جهنم رسیدند خواستند که او را بیندازند ناگاه شخصی نورانی بر ایشان صیحه زد
که دست از او بردارید ملائکه دور شده عرض کردند یا ابن رسول الله این فاسق و مرتکب افعال قبیحه
و فسق ... است لکن چون امروز داخل در مجلس عزای من شد و دیگ طعام را بدوش گرفت و بدان
سبب دستش سوخته و چند قطره اشک از دیده اش بیرون آمده است لهذا او را بر کردانید ملائکه عرض
کردند کرامة لک یا ابن الشافع والساقی این بکن و با حضرت عرض نمود من انت قال الراوی
قال انا الحسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام پس از خواب بیدار شد بتعجیل تمام خود را باو رسانید
خواب خود را نقل نمود مکر گریه نالید که چشم روزگار ندیده بود بعد از آن توبه کرد و بعد از آن
عقیدت با شعر ... عبادت خدا و ماتم داری و گریه و زاری جناب سید الشهداء نمود بلی والله
که ... فی الجملة ... وارده انحضرت علم داشته ... وقت خود را از گریه نمودن بانحضرت ...
... علی الطائب من اهل بیت محمد و علی فلیبک الباکون
و ایاهم فلیندب النادبون و لمثلهم فلتذرف الدموع و لیصرخ الصارخون و یضج الضاجون
و یعج العاجون و ... شهادت امام حسین ... پوست ...
و ... اصلا ... روز ... ایام ...
و ... جناب سید السجاد ... ایشان ... نقل کرده میکرد
که ... جناب سید الشهداء ... ایام ...
ایام ... قال الصادق
ما اختضبت منا امراة و لا ادهنت و لا اکتحلت و لا ... حتی اتانا راس عبید الله بن زیاد و
... و لا رؤی فی دارها ... پنج سال ... خانه بنی هاشم ...
... ابا جعفر ... زین العابدین بکی علی ابیه ...
و قائم اللیل و ...
و عرض میکرد ... یا ابن رسول الله ...

قتل

١٥٤ قتل ابن رسول الله عطشانا و همیشه ... گریه میفرمود ... من دموعه و ... شراب
من دموعه ... که ... طعام ... آب ... پیش قام ... لحق بالله
و همیشه ... الا لعنة الله علی القوم الظالمین مجلس ... قال الله
تعالی فی سورة الشوری و هو الذی یقبل التوبة عن عباده و یعفوا عن السیئات و یعلم ما تفعلون ...
که ... توبه را از بندگان خود یعنی هر گاه بندگان ... از گناه نادم شوند و عزم
جزم کنند بر عدم عود توبه ایشان را قبول میکند ... اگرچه ذنوب کبیره باشد یعنی بعد
از توبه جمیع جرمها از ایشان ... میکند ... از نیکی و بدی و بعضی از اکابر تعریف توبه را
با بن عباس ... کرده اند که صدق العزیمة علی ترک الذنوب و الانابة بالقلب الی علام الغیوب و
الندامة علی ما فرط من العیوب و ... قبول توبه اگر مستلزم عفو سیئات هم
چنانکه مذهب ... ذکر عفو بعد از قبول ... صریح است ... عفو بلا ...
اگر مستلزم ... همچنانکه بعضی ... بعد از ... جهت ... بفضل
خود ... و ... فضل ... ایشان و روی عنه انه قال الله
افرح بتوبة عبده المؤمن من رجل نزل فی ارض دویة مهلکة معه راحلته علیها طعامه و
شرابه فوضع راسه فنام نومة فاستیقظ و قد ذهبت راحلته فطلبها حتی اذا اشتد
علیه الحر و العطش او ما شاء الله قال ارجع الی مکانی الذی کنت فیه فانام حتی اموت
فرجع و وضع راسه علی ساعده لیموت فاستیقظ فاذا راحلته عنده علیها طعامه
و شرابه فالله اشد فرحا بتوبة العبد المؤمن و من لطف الله بالعباد ان امر قابض
الارواح بالابتداء فی نزعها من اصابع الرجلین ثم یصعد شیئا فشیئا الی ان یصل
الی الصدر ثم ینتهی الی الحلق لیکن فی هذه المهلة من الاقبال بالقلب علی الله عن محمد
بن مسلم عن ابی جعفر ع قال یا محمد بن مسلم ذنوب المؤمن اذا تاب منها مغفورة له فلیعمل
لما یستانف بعد التوبة و المغفرة اما والله انها لیست الا لاهل الایمان قلت فان
عاد بعد التوبة و الاستغفار من الذنوب و عاد فی التوبة فقال یا محمد بن مسلم اتری
العبد المؤمن یندم علی ذنبه و یستغفر الله تعالی منه و یتوب ثم لا یقبل الله تعالی توبته

فلا

قلت فان عاد وفعل ذلک مرارا یذنب ثم یتوب ویستغفر فقال کلما عاد المؤمن بالاستغفار
والتوبة عاد الله بالمغفرة علیه وان الله غفور رحیم یقبل التوبة ویعفو عن السیئات
فایاک ان تقنط المؤمنین من رحمة الله و توبه عبارتست از ندامت بر معاصی ماضیه و
عزم بر عدم عود در ازمنه مستقبله و آن بالجماع امت واجبست بجهة وجوب ندم بر امر قبیح و بر
اخلال بواجب بجهة وجوب دفع ضرری که از عقاب یا وقوع خوف آن میشود و چونکه دفع ضرر واجبست
پس چیزی که دافع ضرر باشد نیز واجب گردد و ابن بابویه روایت کرده از ابوحمزه ثمالی که او روایت
میکند از امام زین العابدین ع که آنحضرت فرمود که بود در زمان بنی اسرائیل مردی که کار او
شکافتن قبرها بود پس همسایه او بیمار شد و گمان مردن بهم رسانید پس فرستاد بطلب
مرد نباش و گفت با من چگونه همسایه بودم از جهة تو نباش گفت که تو نیکو همسایه بودی از
برای ما بعد از آن مرد بیمار گفت به نباش که مرا حاجتیست بتو نباش جواب گفت که هر حاجتی
که داری بگو تا اجابت کنم پس بیرون آورد مرد بیمار دو کفن را و غرضش از بیرون آوردن
آن دو کفن آن بود که نباش در حیوة آن مرد بیمار هر یک از دو کفن که خواهد بردارد تا بعد
از فوت او دست از کفن او بردارد و او را در میان عساکر مردگان برهنه وانگذارد پس آن مرد
بیمار بعد از احضار دو کفن به نباش گفت که بردار هر یک از این دو کفن که بهتر است بشرط اینکه
در وقتیکه مرا دفن کنند شکافتن قبر مرا ای نباش امتناع نمود از قبول سخن مرد بیمار و ابا کرد
از گرفتن کفن بعد از آن مرد بیمار گفت که من بسیار شاد میشوم که الحال تو یکی از این دو کفن را
بگیری و بسیار ایشان دو گریه تا مرد نباش قبول قول او نمود پس فوت شد آن مرد بیمار و همین که او را
دفن کردند مرد نباش بخاطر خود گذرانید که الحال آن مرد مرده است و چه داند که من کفن او بر
داشته ام یا بقرار گذاشته ام پس آمد آن مرد نباش نزد قبر آن مرد و شکافت قبر او را پس بسیار
ترسید مرد نباش بخود از اراده که داشت و از دزدیدن کفن درگذشت و آمد بخانه خود
و گفت بفرزندانش که من چه قسم پدری بودم از جهة شما ایشان جواب گفتند که تو پدر بسیار
خوبی بودی از جهة ما پس مرد نباش بفرزندان خود گفت که مرا حاجتیست بشما گفتند بفرما آنچه
میخواهی که ما بجا میآوریم پدر گفت که میخواهم که در وقتیکه بمیرم مرا بسوزانید بعد از آن

استخوانها

استخوانهای باقی مانده مرا بکوبید نصف خاکستر مرا در صحرا و نصف دیگر در دریا بباد دهید فرزندان
قبول سخن پدر نمودند پس همین که آن مرد فوت شد فرزندانش وصیت او را بجا آوردند او را سوزانیدند نصف خاکستر
او را بباد صحرا و نصف دیگر به باد دریا دادند پس خداوند عالم امر فرمود بباد که جمع نما خاکستر آن مرد را و امر
خاکستر آن مرد جمع شد خداوند عالم جان در بدن او دمید و فرمود که چه چیز باعث این شد که تو بخود چنین
وصیت کردی آن مرد در جواب گفت که بعزت تو ترسی که از تو داشتم مرا بر این داشت پس الله تعالی فرمود با آن مرد که چون
تو ترسیدی از عذاب من و خوف از من در دل خود جا داده بودی من در محشر خصمهای ترا راضی و خوشنود
گردانم و ایمن باش که من ترا آمرزیدم بسبب خوفی که از من داشتی و ایضا از جمله کسانی که نادم بر معاصی ماضیه
شد و عزم بر عدم عود در ازمنه مستقبله کرد در کتاب بحار از زید نساج مرویست که مرا همسایه بود از
اهل تقوی و صلاح و او شیخ بود بزرگ که داخل میشد در خانه خود و از مردم عزلت مینمود و بیرون
نمیآمد مگر در روز جمعه زید گوید که من در روز جمعه از منزل خود بیرون آمدم بعزم زیارت امام
زین العابدین ع و داخل شهدای بزرگوار شد ناگاه برخوردم با آن شیخ که همسایه من بود دیدم که آب
چاه کشیده بود و میخواست که غسل کند پس جامههای خود را کند در میان کتف او جای ضربتی مشاهده
نمودم که گشاده بود و بیشتر از شبری بود و چرک و ریم از او جاری بود پس قلب من از آن منزجر گردید و چون مرا
دید خجل شد و گفت تو ای زید نساجی گفتم آری گفت ای فرزند معاونت کن مرا بر غسل کردن
من گفتم نه والله معاونت نمیکنم ترا تا آنکه خبر دهی مرا از قصه این ضربتی که در میان دو کتف تو مشاهده
مینمایم و خبر دهی که این از دست که واقع شده است و سبب آن چه بوده است پس آن شیخ گفت ای زید خبر میدهم
ترا بشرط آنکه خبر ندهی احدی را از سر من مگر بعد از مردن من و من آن شرط را قبول نمودم پس گفت اکنون
مرا یاری کن بر غسل و چون از غسل فارغ شوم و جامههای خود را بپوشم ترا از قصه خود خبر دهم زید
گوید پس او را معاونت نمودم تا آنکه از غسل فارغ شد و لباس پوشید و در آفتاب نشست و من در
پهلوی او نشستم و گفتم خبر بده مرا خدا ترا بیامرزد پس گفت بدان بدرستیکه ما ده نفر بودیم که مواخاة
نموده بودیم بر باطل و موافقت کرده بودیم بر قطع طریق و ارتکاب معاصی و بر سبیل نوبت هر شبی
در خانه یکی از ما مهمانی میشد که او از برای ما طعام نفیس و شراب کهنه و غیره مهیا مینمود پس چون شب
تمام شد در خانه یکی از اصحاب طعام و شراب خوردیم و متفرق شدیم من بمنزل خود آمدم و خوابیدم چون

پادشاه

المطهر نشسته گذشت نصفه من از آن خواب بیدار کرد و گفت امروز فردا شب جمعه است و در خانه ما مکتب ... کند بنت
چون من بیدار شدم وقتی شنیدم این سخن را بلند رفتم و گفتم بجز شغل پردازم و حیله بسازم و بکار او ولوله
من گفت امشب شب جمعه است و شب بزیارت مولای ما علی بن ابیطالب علیه السلام از زوار بیت برخیز و برو بسره کهن
کن البته حکایت سر بدین قرار را املا فات خواهی نمودن جا که آورده از نقش برون میان روا و دامیز
و قیمت از لطعا و شراب بخریم تا آنکه وقت جوانمردی تو ظاهر شود در نزد رفقا تو و الا فی ضیا البلد را
نمودن باشی پس آنمرد گفت من برخواستم و شمشیر و سپر خود را بر داشتم و بیرون رفتم تا بجنگل کوفه رسیدم در آنجا
در کمین نشستم و آن شب بسیار تاریک بود و رعد و برق میجست دیدم دو شخص از جانب کوفه میایند چون
بنزدیک من رسیدند دیدم یکی جست دیدم که هر دو زن میباشند با خود گفتم در چنین وقتی دو زن کجا
من شدم خوشحال شدم و نظر ایشان جستم با ایشان گفتم اطرحا ثیابکما سریعا پس ایشان از من
بفزع آمدند و ترسیدند و جامه‌ها خود را کندند پس در ایشان زیورها ملاحظه کردیم گفتم و انزعا الحلی
الذی علیکما سریعا یعنی بکنید زیورها خود را از بدن پس ایشان زیورها خود را از بدن
و انداختند پس تو دیگری جستم ملاحظه کردم که یکی از آن دو زن پیر و دیگری جوانه است در نهایت
حسن و خوبی پس شیطان وسوسه نمود که با این جوانه عمل قبیح نمایم با خود گفتم در این مکان هم چون این جوانه
مثل ندارد دیگر من آمد من دست او را برمیدارم پس با آن جوانه سخن از عمل قبیح زادن میان او کرد دیگر
آن زن پیر گفت ای مرد آنچه از جامه و زیور ما گرفتی بر تو حلال باد دست از ما بدار تا برویم بسوی اهل خود
فوالله انها بنت یتیمة من امها و ابیها یعنی قسم بخدا که این دختر یتیمه است پدر و مادر ندارد
من خاله او هستم و امشب شب زفاف او است که بخانه شوهر ببرم او را و این دختر گفت انجا الشباب
زفاف منست که پسر عم خود عروسی میکنم و من و سیده ام زیارت سید و مولای خود علی بن ابیطالب کرده
بخانه شوهر روی بسیار شد که مرا از خصوص ما کرد که بزیارت بیا آمدیم چون امشب شب جمعه بود این دختر مرا
تا برویم بزیارت مولای و سید امیرالمؤمنین پس ترا بخدا قسم میدهم که پرده او را مدر و مهر او را مشکن
و او را در میان قوم مفتضح مکن پس من گفتم دور شو از من و آواز زدم و برو و در دخته میکشتم و آن
دختر بنا میبرد از آن پیر و آن دختر عریان بود و بغیر از جامه یک پیرهن نداشت و آن دختر را انجام کرده بند
ببر خانه خود و حکم میکنم او را پس من این پیر را دور کردم از آن دختر و آن دختر را خوابانیدم بر زمین

و بر سینه او نشستم دو دست او را بیک دست خود بگرفتم و با دست دیگر خوب بند جامه او را میگشودم و آن دختر
در زیر دست من اضطراب مینمود مانند اضطراب ماهی در دست صیاد و میگفت المستغاث بک یا الله المستغاث
بک یا علی بن ابیطالب خلصنی من ید هذا الفاسق یعنی استغاثه میکنم بتو ای خدا استغاثه میجویم از تو یا علی
بن ابیطالب خلاص کن مرا از دست این ظالم آنمرد میگوید بخدا سوگند که کلام این دختر تمام نشده بود که
صدای اسبی از پشت سر خود شنیدم با خود گفتم که یک شخص یک سوار او و قوت من از او بیشتر است و من
قوت بسیار داشتم و ترس نداشتم از مردمان چه کم باشند و چه بسیار چون آن سوار نزدیک من آمد
ملاحظه نمودم که جامه‌های سفید پوشیده است و بر اسب اشهبی سوار است و بوی مشک از او میآید پس آن سوار گفت
یا ویلک خل المرأة یعنی وای بر تو دست بردار از این زن و رها کن او را من گفتم یا آن سوار از پی کار خود برو و تو
خود را نجات ده و اراده نجات نموده که نجات بدهی غیر خود را پس سوار از کلام من در غضب شد
و بنوک شمشیر خود بطرف من اشاره نمود که من بیخود شدم و در کنار افتادم و چنین دانستم که در زمینها
در صفیر ... زبان من بند شد و قوت من بر طرف شد لکن کلام میشنودم و سخن میفهمیدم پس آن
سوار با آن دو زن گفت قوما البسا ثیابکما و خذا حلیکما و انصرفا لشانکما یعنی برخیزید بپوشید جامه‌های
خود را و بردارید زیورهای خود را و برگردید از پی کار خود پس آن زن پیر گفت تو کیستی خدا ترا رحمت کند
و منت گذاشتی ... از تو میطلبم ما را برسان بزیارت سید ما و مولای ما علی بن ابیطالب
پس آن سوار تبسمی کرد بروی ایشان و گفت انا علی بن ابیطالب ارجعا الی اهلکما فقد قبلت زیارتکما
یعنی منم علی بن ابیطالب برگردید بسوی اهل خود که قبول کردم زیارت شما را پس آن زن و دختر برخواستند
و دستها و پاهای آنحضرت را بوسیدند و علی علیه السلام ... نمودند پس آنمرد میگوید پس من خود
آمدم و زبان من جاری شد و عرض کردم و گفتم انا تائب الی الله علی یدک یعنی ای آقای من تو بمن کرم بکن
دست تو توبه کردم ... که ... اگر تو بر گشتی خدا التوبه ترا قبول میکند پس گفتم
تو بکردم و خدا بر ... میگویم شاهد باشد بعد از آن ... من مرا اگر ... در من این ضربت
هلاک میشوید و شک ... پس ... من آمد یک قبضه از خاک بر داشت و بر محل ضربت ... دست
سال خود بستی که شد از آن ضربت تا هم ... میگوید گفتم چگونه هم آمد آن ... این
خواست گفت بخدا قسم بسیار ضربت هولناکی بود و لکن از اثر آن بعضی مانده است از برای ... که شنود به

 ببیند و بی‌شکی که علی بن ابیطالب و سایر ائمه زنده میباشند نزد حق تعالی و روزی داده میشوند بعد
الحسین علیه السلام اختصر در کجا بود در روز عاشورا و وقت غارت خیمها و برهنه نمودن زنها لاسیما انوقتیکه فاطمه
عروس قاسم را آن ولد الزنا با کعب نیزه زد آن مظلومه را برو در انداخت و هر چه زیور و حلی و گوشواره داشت
از او گرفت و بمعجز و زیور سلامت چنانچه بروایت منتخب ابن خواتمه زده مرویست که میفرماید که من بر در
خیمه ایستاده بودم و نظر میکردم به بدنهای بزرگوار و اصحاب عالیمقدار که همه را مانند گوسفند قربانی
بر روی زمین افکنده اند لخته و اسبها بر جسدهای ایشان جولان میکنند و تفکر مینمودم که آیا بعد از ما از بنی امیه
دغا چه خواهد آمد آیا ما را امیکشند یا اسیر مینمایند که ناگاه نظرم بر سواری افتاد و اذا برجل علی
ظهر جواده یسوق النساء بکعب رمحه وهن یلذن بعضهن فی بعض وقد اخذ ما علیهن من اخمرة
واسورة وهن یصحن واجداه واابتاه واعلیاه واقلة ناصراه واحسناه اما من مجیر یجیرنا اما
من ذائد یذود عنا قالت فطار فؤادی وارتعدت فرائصی وجعلت اجیل نظری بطرفی
یمینا وشمالا فاذا نظرت الی رجل اقبل علی عمتی ام کلثوم فهربت خیفة منه ان یاتینی فبینما انا
علی هذه الحالة واذا به قد قصدنی فقلت مالی الا الی البر ففرصت منهزمة وانا اظن اسلم منه
واذا به قد تبعنی فذهلت خشیة منه واذا بکعب الرمح بین کتفی فسقطت علی وجهی فخرم اذنی
واخذ قرطی واخذ مقنعتی من راسی وترک الدماء تسیل علی خدی وراسی تصهره الشمس وولی راجعا
الی الخیمة وانا مغشیة علی چون بهوش آمدم عمه ام را دیدم نشسته که در نزد من میگرید و بمن می
فرماید قومی نمضی ما اعلم ما جری علی البنات وعلی اخیک العلیل پس من برخواستم و عرض کردم
یا عمتاه هل من خرقة استر بها راسی عن اعین النظارة فرمود یا بنتاه وعمتک مثلک فرأیت
راسها مکشوفة ومتنها قد اسودت من الضرب چون ملاحظه کردم دیدم که سر عمه ام نیز برهنه است و او انفد
ثانیا نه برید فش زده اند که سیاه شده است الا لعنة الله علی القوم الظالمین مجلس چهل و یکم قال الله
تعالی فی سورة آل عمران والذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذکروا الله فاستغفروا
لذنوبهم ومن یغفر الذنوب الا الله ولم یصروا علی ما فعلوا وهم یعلمون یعنی آنانکه از روی متابعت
هوای نفس چون بکنند کاری ناشایسته یا ستم کنند بر نفسهای خود و یاد کنند عقوبت خدا را پس آمرزش خواهند از
حق تعالی برای گناهان خود و کیست که بیامرزد گناهان را مگر خدا و اصرار نکردند بر آنچه کرده اند در حالیکه
دانند

دانند قبح آنرا و عظم عقوبت آنرا عن جابر عن ابی جعفر ع قال سمعته یقول التائب من
الذنب کمن لا ذنب له والمقیم علی الذنب وهو مستغفر منه کالمستهزئ عن سلام بن المستنیر قال کنت
عند ابی جعفر ع فدخل علیه حمران بن اعین وسئله عن اشیاء فلما هم حمران بالقیام قال لابی
جعفر ع اخبرک اطال الله بقاءک لنا وامتعنا بک انا ناتیک فما نخرج من عندک حتی ترق
قلوبنا وتسلو انفسنا عن الدنیا ویهون علینا ما فی ایدی الناس من هذه الاموال ثم نخرج
من عندک فاذا صرنا مع الناس والتجار احببنا الدنیا قال فقال ابو جعفر ع انما هی القلوب
مرة تصعب ومرة تسهل ثم قال ابو جعفر ع اما ان اصحاب محمد ص قالوا یا رسول الله نخاف
علینا النفاق قال ولم تخافون ذلک قالوا اذا کنا عندک فذکرتنا ورغبتنا وجلنا و
نسینا الدنیا وزهدنا حتی کانا نعاین الاخرة والجنة والنار ونحن عندک فاذا خرجنا
من عندک ودخلنا هذه البیوت وشممنا الاولاد ورأینا العیال والاهل یکاد ان نحول
عن الحالة التی کنا عندک حتی کانا لم نکن علی شیء افتخاف علینا ان یکون ذلک نفاقا
فقال لهم رسول الله ص کلا ان هذه خطوات الشیطان فیرغبکم فی الدنیا والله لو تدوموا
علی الحالة التی وصفتم انفسکم بها لصافحتکم الملائکة ومشیتم علی الماء ولولا انکم تذنبون
فتستغفرون الله لخلق الله خلقا حتی یذنبوا ثم یستغفروا الله فیغفر لهم بدانکه هر گاه کسی
از گناهی که کرده پشیمان شود و توبه کند و لکن بنفس خود اعتماد نداشته باشد که دیگر آن گناه
نماید عود نکند و خاطر جمع از خود نباشد نباید باین سبب از توبه باز ایستد چنانچه گمان کند که توبه
او فایده نمی بخشد چون این فریب شیطانست و از کجا میداند که دیگر ممکن از آن معصیت خواهد
شد شاید پیش از آن با توبه از دنیا برود و نباید قصدش و این باشد که دیگر عود نکند و از خدا
استعانت جوید اگر باین قصد وفا کرده و بمطلب خود رسیده و اگر نفس بر او غالب شد گناهان سابق
او آمرزیده و از آنها خلاصی یافته و بغیر از این گناهی که بعد از این توبه مرتکب شده بر او چیزی نیست
و این از مطالب عظیمه و فواید جلیله است باین سبب بخوف از شکستن توبه کسی از توبه باز نماند بلکه باید
مبادرت بتوبه نماید و اگر بعد بیست مرتبه عود کند باز دفعه توبه کند و در عقبش حسنه بجا آورد
که محو آثار آن گناه کند مجملا در شأن نزول آیه مبارکه مفسران چنین گفته اند که اینکه آیه شریفه
در شأن

دوستان ثعلبه انتقال یافت و آن بیچاره بود که پیغمبر خدا او را که کرد بهمت عزیز خود دعا نمود و سر از امر
عقد برادری بینی ایشان بکوی بهانا گفتا او زود دیگری بدو سر انجام معاش او بر وجه کمال کوشش نماید
در غزوتی ولید در لیالی سعید عبد الرحمن و ثعلبه انصاری برادری انداخت و سعید بخدمت رسول خدا غایت
جهالتی ثعلبه جهت سر انجام امد و مقاع عیال سعید در شهر مدینه توقف نمود همه روزه آمد و جمیع
مصالح عیال المعیشه از صیر و نان و غیره مهیا کردی و در ثعلبه بن مزاحم زن سعید بعد از آن او را
در پرده عصمت پوشانیده در پس پرده از جهت ... با او سخن گفتی تا وقتی شیطان ملعون یکان نمود
بر دو ثعلبه کشود متاع غرور و قماش فریب را در نظر ثعلبه جلوه داد که تدبیر آن کار نمود آنجا بیجی
شوی آخر نظر مکن تا ببینی که در پس پرده چیست و گویند او آن کیست ثعلبه بجهة فریب شیطان مغرور
شده نگاه کرد در پس پرده جمالی را دید که ملیحه آن آب از رشک غار بر زمین بیانش داغ حسرت بر دل نهاده
فی الحال ملاحظه نکرده خواهش بیقرار شد و از بعضی بر بالای ثعلبه برده از ... بیرون برداشت
بیرون ... امد خواست که ... ثعلبه و ... باشد که ...
برادر ... میکنی ... سخن از ... بود
که از ... ثعلبه ... نهاد و ...
... الهی ...
...
... افریاد ... انا و انت ...
...
... سید الحوان ...
... سعید ... انتظار
... ثعلبه ... امد
... ثعلبه ... با
... سعید ... ثعلبه ...
تا آخر ثعلبه ... بلند میگفت و انداماه و اجلنا

وای

وای اینست ... از حضرت رسول ... سعید ... و او را در کنار گرفت و ... دارند
و گفت ای برادر ... الشفا ... شاید که امید دارد و ... ابن ... اید
ثعلبه گفت اگر امد ... ناچار است دستهای مرا در بند و رسنی در گردن من افکن و چون سعید کار
با ... هر دو سرا ... سعید دستهای وی ببسته و طنابی در گردنش افکند او را ...
در او ... ثعلبه را دختری بود ... نام چون خبر ملک ... شنید و ... امد چون پدر را بدان
منوال ... شد و گفت ای پدر ... که مشاهده میکنم ثعلبه جواب داد که ای ... این
حالت ... دنیا تا ... ایشان چگونه باشد عقبی القصه که ... ایشان بر ... خانه
... ابن ابی بکر بن ابی قحافه اسکنه الله تعالی فی الهاویه ... ملعون ما یوس از رحمت الهی
... که اطلاع یافت بر واقعه و ماجرای ثعلبه ... امید بر دل ... ملعون ...
... ملعون ... عمر بن الخطاب خلده الله تعالی فی العذاب ... بر ...
اطلاع بر حال ... ملعون ... کفری که ... امید رحمت الهی بود دیگر باره
... ثعلبه ... ملعون ... عثمان ... کافر ملعون
اخلده الله تعالی فی النیران ... ملعون ... ملعون بود دیگر باره ... ابو عبده ...
که از ... اقبال ثعلبه میل ... کرده خواست که او را از ...
داشته ... مغفرت ... الهی ... تا از ... امید که بوعده ... ملعون
... ثعلبه ... نجات ... حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب ...
ملاقات ان سرور ... از رحمت الهی امید ... و ... حضرت ...
... ثعلبه بعد از امید ... که از وصی حضرت سید الانام ... رسالت ...
... المذنب ... حضرت شرف ... فرمود و پرسید که ای ثعلبه ...
مضمون واقعه را بعرض رسانید حضرت فرمود که عظیم گناهی از تو صادر شد ... کرده
نا امید از رحمت ... ملازم ... الهی باش ... فرماید ثعلبه بیرون امد ...
دختر ... پیش ... امد که ای پدر ... که ملازمت ... رسول خدا ...
رسول خدا ... از خود ... که من دیگر با تو ... ثعلبه ... و بکوهستان امد

بشنید

مینالید و مینمود و میغلطید و میگفت خدایا همه از نزد خود برانند و دست بر سر روی من فشاندند و با خدا
خود میگفت که ای بخرید از مفلسان اگر تو در نپذیری که در پذیرد و اهو لنن بکیسا اگر تو دست نگیری که دستگیری کند
چند روز بدینسو و کذا از دبیر بر دشت چند را بگریه و نیاز بپایان آورد اول خومت بشارت رحمت رسانید و تمام
دیگری بود که جبرئیل امین آمد را آورد و عرض کرد که یا رسول الله دوست میفرماید که چرا بندگان مرا
بیرای من برنخواند الیا مرزم حضرت رسول علی بن ابیطالب و ابطلب ثعلبه فرستاد و سلمان فارسی را
فرمود که تو هم در خدمت انحضرت باش و انحضرت در طلب ثعلبه تردد بسیار نمود تا ایشان ایشانرا نشان
داد که شب بر وادی میاید و زیر اینسخت مینالد تا بصبح ایشان صبر فرمودند تا وقت شام در آمد
پس ثعلبه بقرار سابق در زیر آن درخت سجاده نماز بگسترانید و مناجات دلسوز آغاز نهاد که ای الهی
از همه درها محروم و از همه کس بیمت ناامیدی موسوتو نیز اگر مرا براند روی بکه آرم و چاره کار خود ازکجا
چشم دارم حضرت امیر المؤمنین از استماع اینکلمات گریان شدند و سلمان از زاری ثعلبه عزیر بر او زدند
پیش او در آمدند و گفتند البشارة البشارة ای ثعلبه بشارت باد ترا که حقسبحانه و تعالی ترا امرزید
و پیغمبر خدا ترا میطلبد و آیه از آن شد بر و خواندند ثعلبه در خدمت ایشان بمدینه آمد حضرت رسول خدا
در مسجد نماز خفتن میکرد ایشان اقتدا فرمودند بنماز مشغول شدند پس حضرت رسول بعد از حمد سوره
تکاثر آغاز نمود در آیه اول ثعلبه نعره زد و در آیه دوم خروش در گرفت و چون آیه سیم استماع نمود
که کلا سوف تعلمون یعنی حقا که زود باشد که مطلع شوید بر عاقبت کردار خود از پای در افتاد
رسول ثقلین بعد از ادای نماز نعره موتا ابعر روی ثعلبه زدند او را یافتند جان داده و مرغ روح از نش
از حبس قفس تن بعلیین پرواز نموده رسول خدا با جمله یاران گریان شدند و غریو از میان آن زمان
مسجد برخواست خبر ثعلبه چون بمادر او رسید بپای پسر ایستاده آغاز گریه کرد و گفت یا رسول الله
مدتی شد که روی پسر ندیده و دیده بخوشنودی نو بود که چون دل مبارک شما از او خوشنود کردد آنگاه چشم
بر و اندازم این زمان که اینحالت روی نمود پیدم رو بود در حجاب مرگ کشیده آه از نیتیمی و بیکسی حضرت گریه
کنان گفت همچنان من ترا پسر کنم و فاطمه من ترا خواهر کند همه صحابه بیار آمدند و کار ثعلبه ساختند و
حضرت رسول خدا در تشییع جنازه او سر انگشتان میرفت یکی از کبار صحابه پرسید که اینچه نوع رفتن است
حضرت جواب داد که از بسیاری ملائکه که بنماز جنازه او تقرب نموده اند تمام قدم خود را بر زمین

حضرت

جانمی یا بم یا سکینة الحسین شنیدم بهر پا کردن تسلی داد در جنازه رسول خدا همه صحابه را فرمود من ترا پدر
کنم و فاطمه من ترا خواهر کند همه لئم از یتیمی و بیکسی دختر مظلوم جناب سید الشهداء خبر دارد
که چگونه تسلی دادند او را از کتاب مصائب المعصومین نقل شده که از بیرون امام حسین دختر کوچکی بود گویا
جناب سکینه خاتون باشد که بهمراهی بیمار ان داخل قتلگاه شد پس امد بدر زانوی ادب در پهلوی
نعش پدر پاره پاره پدر نشست فابضه بکیفه وکفه بمجرها اه از کاری که کرد این بود که باز و پیر
خورده و دست جراحت رسید الشهید را برداشت و بدامن خود گذاشت پس گاهی دست پدر را
بوی میکرد و گاهی باز و وی او را میبوسید و تارة تضع اصابعه علی فوادها اه و امصیبتا که دیگر کاری
که کرد این بود که دست پدر را و انگشتان او را گرفته بر سر دل خود میگذاشت شاید بهمین دستهای
که میخواست پدر را از شدت اضطراب قلب خود خبردار کند یا تشنگی خود را با و بنماید یا انکه قلب خود را
بار تسلی دهد و تارة علی عینها یا ابتا نبیء میدید این کوچکم الباس یتیمی پوشانیدند و برکام من
تلخ او اسیری ریختند و عطال انکه من طفلم و تاب این بارگران ندارم یا ابتاه اذا اظلم اللیل علی فمن یحمی
حمای و ان عطشت یا ابه فمن یروی ظمای پس گوش خود را بسید شهیدان داد و عرض کرد که ای پدر
مهربان گوشوار از گوشم بیرون کردند آه آه ای پدر مقنعه از سرم کشیدند یا ابتاه انظر الی رؤسنا
المکشوفة و اکبادنا الملتهفة و الی عمتی المضروبة و لامی المنهوبة و در حدیث وارد شده است که جناب
سکینه خاتون امثال اینکلمات را میفرمود پس هر کس که در اطراف او بود سیلاب اشک از دیده ها
میبارید پس ملعونی داخل قتلگاه شد و گفت ای دختر منادی انجناب بن سعد فریاد میزند که اسیران را
از قتلگاه شهیدان بیرون کنید و کوچ نمودن را نشوید پس ای دختر برخیز تا سوار شویم و برویم اه اه
گویا انطفل یقین نکرد که اینخبر راست است پس بتد موکل خود امد گفت بالله یا هذا انتم مقیمون
الیوم ام راحلون جواب داد که امروز روانه ایم انطفل فرمود فاترکونی لابکی عنده والدی و استانس
به فان مت فقد سقط عنکم دمی پس ان ملعون راضی نشد بماندن او و مبالغه مینمود و روی
فی البحار ان سکینة اعتنقت جسد الحسین ع فاجتمع عدة من الاعراب حتی جروها عنه الا لعنة
الله علی القوم الظالمین مجلس چهل و دوم قال الله تبارک و تعالی فی سورة طه و انی لغفار لمن
تاب و امن و عمل صالحا ثم اهتدی بدرستیکه من هر اینه بینک امرزنده ام هر انکس را که توبه کرد از شرک

فرمود

وگروید بود بخدا و بمن و بجمیع آنچه پیغمبر از نزد من آورده بود و کرد عمل نیکو یعنی ادا فرایض نمود پس راه
راست رفت یعنی استقامت و ثبات نمود بر ایمان بر سنت و طریقه پیغمبر من و ملازمت کرد افعال و اقوال
خود را موافق نمود بر ایشان و اصلا بر طرف معصیت میل نکرد در حدیث قال سمعت ابا عبد الله یقول
انّ المؤمن لا تكون سجيّته الكذب و لا البخل و لا الفجور و لكن ربما ألمّ بشيء من هذا لا يدوم عليه
فقيل له أفيزني قال نعم هو مفتن توّاب و لكن لا يولد له من تلك النطفة قال رسول الله عجبت
لمن يحتمي من الطعام مخافة الداء كيف لا يحتمي من الذنوب مخافة من النار و روایت شده است از امام موسی
کاظم که در سجده شکر میفرمودند ربّ عصيتك بلساني و لو شئت و عزتك لاخرستني و عصيتك
ببصري و لو شئت و عزتك لاكمهتني و عصيتك بسمعي و لو شئت و عزتك لاصممتني بحسب ظاهر
استغفار بود مثل اینها موافقت ندارند با عقد مذهب امامیه که قائل بعصمت انبیا و اوصیا و ائمه
اثنی عشر اند و بسندهای معتبر از حضرت امام جعفر صادق روایت شده است که انّ رسول الله کان یتوب الی الله
عزّ و جلّ کلّ یوم سبعین مرّة و در روایت دیگر است انی لاستغفر الله و اتوب الیه فی الیوم اکثر من سبعین
مرّة و امثال این روایات و عبارات در طرق سنی و شیعه بسیار است و بهتر جوابی که در دفع این شبهه توان کرد
آنست که بهاء الدین علی بن عیسی اربلی جامع کتاب کشف الغمه در کتاب مذکور افاده آن کرده و آن آنست که
انبیا و ائمه چون در وجهی سلوک مینمودند که جمیع اوقات عمر ایشان مستغرق یاد خدا بود و استحیا بخاطر
دلهای خود را از آن فارغ نمیداشتند و خاطرهای ایشان متعلق بملأ اعلی و مربوط بمبادی ما لا بود
و ایشان خود را همیشه در نظر حضرت حق داشته در مراقبت و مواصلت بسر برده اند پس چون از این مرتبه
رفیعه فرود می آمدند مشغول بکار دیگر میشدند از امور که لازمه بشر است مثل خوردن غذا یا
آشامیدن یا مباشرت حلالها مثل آن ایشان این امور مباح را از پیش خود گناه بزرگی میشمرده اند و خطای
عظیمی میدانستند و بآن لوازم مقام استغفار در میآمدند از پیش از خدای خود طلب آمرزش نموده اند بدانکه
توبه از جمله نعمتهای عظیمی است که حقتعالی بر این امت کرامت فرموده است و ببرکت پیغمبر آخر الزمان و اهل
بیت او بر این امت آسان کرده است زیرا که در امم سابق توبه‌ها دشوار بود چنانچه در توبه گوساله پرستی
امر شد که شمشیر کشند و یکدیگر را بکشند تا توبه ایشان مقبول شود و آورده اند که بعد از این حکم عبده
عجل بفرموده موسی غسل توبه کردند و کفن پوشیدند و بزانو درآمدند و سرها در پیش افکندند

و هرون با دوازده هزار مرد که پرستش گوساله نکرده بودند شمشیرها کشیدند و بیایند بقتل ایشان
شدند و حقتعالی ابری ظلمانی بر سر ایشان برداشت تا جهان تاریک شد که شفقت و مرحمت قرابت و صحبت
ایشان را از قتل مانع نشود پس جانب خویشان و اقارب را میکشتند حتی که پسر پدر را و پدر پسر را تا آنکه
اول روز تا وقت استوا بصحیح روایات تا بغروب هفتاد هزار از ایشان را میکشتند و بعد از آن موسی
هرون را بر ایشان رحم آمد بگریستند و زاری و تضرع بدرگاه حضرت باری بنالیدند که یا رب
هلكت بنو اسرائيل البقيّة البقيّة یا خدا بنی اسرائیل هلاک شدند این بقیه ایشان را
ببخش حقتعالی اجابت کرد آن ابر تاریک برطرف شد و چون موسی نعش کشتگان کرد هفتاد هزار
بودند غمگین شد حقتعالی بر او وحی فرمود که ای موسی راضی نیستی که قاتل ایشان مجاهد است و مقتول ایشان
شهید و همه را به بهشت خواهم برد موسی خوشحال شد اما بر این امت تو شاید گناهان و
توبه دیگر توبه ایشان نعمتهای عظیم فرموده است حضرت صادق فرموده اند که خدا دوست
میدارد بنده که فریب خورده و گناه کند هر چند که گناه کند توبه کند و کسیکه در اصل
گناه نکند بهتر است لیکن هرگاه از گناه کند توبه کند نیز دوست میدارد و حضرت امام محمد
باقر فرمود که خدا وحی نمود بسوی داود که بنزد بنده من دانیال برو بگو باو که مرا معصیت
کردی و ترا آمرزیدم و باز معصیت کردی و ترا آمرزیدم و دیگر معصیت کردی و ترا آمرزیدم
اگر مرتبه چهارم معصیت میکنی ترا نمی آمرزم و چون داود آمد و تبلیغ رسالت نمود دانیال
گفت که ای پیغمبر خدا پیغام خدا را رسانیدی چون سحر شد دانیال با خداوند خود مناجات
کرد که ای پروردگار من داود پیغمبر تو رسالت ترا بمن رسانید و بعزت و جلالت قسم که اگر تو
مرا نگاه نداری و حفظ نکنی هر آینه معصیتهای بسیار خواهم کرد و باید دانست که توبه را شرایط
و بواعث هست اول باعث توبه که اصل توبه میداند آنست که تفکر نماید در عظمت
خداوندی که معصیت او کرده است و در عظمت گناهانی که مرتکب آنها شده است و در عقوبات
گناهان و نتیجه‌های دنیا و آخرت آنها که در آیات و اخبار وارد شده است و تفکر نماید که چه
منفعتها و فواید عظیمه بسبب گناهان از او فوت شده است تا این تفکرات باعث این شود که او را
تألم و تأسف حاصل شود از فوت آن محبوبات و تحصیل آن عقوبات و این ندامت او را باعث شود

بر شیء که توبه مرتکب آن اینهاست اولا آنها تعلق بحال دارد که الحال ترک آن کند که گناهی که مرتکب آنها بوده
است بکند دوم متعلق است بآینده که عزم بالجزم کند که بعد از این عود باین گناهان نکند تا آخر عمر سیم
متعلق بگذشته که پشیمان باشد از گذشتهها و تدارک گذشتهها بکند اگر تدارک داشته باشد چنانچه
در عیون التصانیف مسطور است که امام موسی بن جعفر ع در بغداد میگذشت بدر سرای بشر رسید آواز
رود و سرود بشنید که از آنخانه بیرون میآمد در آنحال کنیزی از آن سرا بیرون آمد حضرت پرسید که صاحب
سرا بنده است یا آزاد گفت آزاد فرمود راست گفتی اگر بنده میبود از خداوند خود میترسید چون کنیز این
خبر به بشر رسانید پا برهنه از سرا بیرون دوید در عقب امام میرفت تا که بآنحضرت رسید و بر دست آنحضرت
توبه کرد و از این جهت بشر را حافی گفتند که از آن زمانیکه بشر در توبه بود هیچ چاروائی در کوچه و بازار
و محلهای بغداد سرگین نینداخت و بول نکرد و روزی سواری در میان بازار میگذشت اسب او سرگین انداخت
مردم دانستند که بشر حافی فوت شده و در زبان ایشان آواز در افتاد که بشر حافی برحمت ایزدی پیوست
ای عزیزان آن کسانیکه معتقد هستند که جزای عصیان و معصیت عقوبت یا در دنیا و یا آخرت هم او
در فکر تدارک آن میباشند چنانچه در بیت الاحزان عمار یاسر رحمه الله روایت میکند که حضرت سید
الاوصیا در مسجد کوفه بودند که الفضل انشسته بودند که صفوان الجمال داخل شد و عرض کرد که یا امیر
المؤمنین من مردی هستم از شیعیان شما و من گناهی هست میخواهم مرا طاهر گردانی در دنیا تا آنکه چون
وارد قیامت شوم بر من گناهی نباشد آنحضرت فرمود که چه گناه بزرگ کرده بگو گناه خود را او عرض کرد که من
با پسران لواط کرده ام حضرت فرمود که میخواهی ترا بذو الفقار گردن بزنم یا آنکه برسر تو دیوار
خراب کنم یا آنکه ترا در آتش بسوزانم زیرا که اینها جزای آنکس است که مرتکب چنین گناه شود او عرض کرد
که ای مولای من مرا با آتش بسوزان تا از آتش قیامت نجات یابم آنحضرت فرمود که ای عمار هیزم در دست حاضر
کن تا اینمرد را فردا در آتش بنشانم پس بآنمرد فرمود که برو و هر چه در خانه داری رفع و ضبط و وصیت کن پس آنمرد
رفت همه وصیتهای خود را بجای آورد و از هر کس طلب داشت طلبید و هر کس قرض داده بود داد
و اموال خود را بر اولاد خود قسمت کرد پس صبح بدر حجره حضرت امیر المؤمنین ع که از خانه حضرت را
نوح ع بود در طرف مسجد کوفه حاضر شد و چون آنحضرت از نماز صبح فارغ شد فرمود که ای عمار برو و اهل کوفه
را اعلام کن که حاضر شوند تا اجرای حکم الهی را مشاهده کنند پس چون خلق کوفه آگاه یافتند بعضی از

ایشان

ایشان گفتند که آنحضرت چگونه میخواهد مردی از شیعیان خود و دوستان خود را بسوزاند و امامت خود را باطل
گرداند و اینخبر را بنوعی گفتند که آنجناب شنید و لکن متعرض جواب ایشان نشد پس آن بزرگوار آنمرد را بنشاند
و بدست او سنگی و چخماقی و گوگردی داد و هزار دسته نی را بر بالای او ریخت و بفرمود که آتش و چخماق
و گوگرد بدست خود این نیها را آتش بزن پس اگر تو شیعه و دوست و عارف باحوال ما میباشی نخواهی سوخت
و اگر از جمله مخالفین و انکار کنندگان مائی آتش ترا خواهد سوخت و گوشتهای ترا خواهد خورد و استخوانهای
ترا در هم خواهد شکست پس آنمرد بفرموده آنحاکم بر حق عمل نمود و شعله آتش در اطراف آنمرد بلند
شد و چون شعلههای آتش تمام شد آنمرد صحیح و سالم از میان آنها بیرون آمد بنوعیکه جامهاش سفید
بود که گویا اصلا اثر آتش ظاهر نبود بر جامه او بلکه دود و غبار از آتش بنشسته بود پس آنحضرت زیاده از
حد اظهار فرح و سرور نمود فرمود کذب العادلون بالله و ضلوا ضلالا بعیدا یعنی دروغ
گفتند الجماعت که از خداوند دیگر گذشتند و گمراه شدند گمراهی بعید پس فرمود بدرستیکه شیعیان
ما از اهل بهشتند و من قسمت کننده جنت و نارم و لی اعدای آنجناب بموجب اخبار بانواع عذابهای الهی
معذب خواهند بود خصوصا ابن زیاد لعین که چه جفا که در نسبت باولاد حضرت امیر المومنین ع کما
قال المفید فی الارشاد وادخل عیال الحسین ع علی ابن زیاد لع فدخلت زینب اخت الحسین ع فی
جملتهم متنکرة و علیها ارذل ثیابها فمضت حتی جلست ناحیة من القصر و حفت بها اماؤها
فقال ابن زیاد من هذه التی انحازت فجلست ناحیة و معها نساؤها فلم تجبه زینب فاعاد
ثانیة و ثالثة یسئل عنها فقال له بعض امائها هذه زینب بنت فاطمة بنت رسول الله ص فاقبل
علیها ابن زیاد و قال الحمد لله الذی فضحکم و قتلکم و اکذب احدوثتکم فقالت زینب علیها
السلام الحمد لله الذی اکرمنا بنبیه و طهرنا من الرجس تطهیرا انما یفتضح الفاسق و یکذب الفاجر
و هو غیرنا و الحمد لله فقال ابن زیاد لع کیف رأیت فعل الله باهل بیتک فقالت ما رأیت
الا جمیلا هؤلاء قوم کتب الله علیهم القتل فبرزوا الی مضاجعهم و سیجمع الله بینک و بینهم
فتحاجون الیه و تختصمون عنده و ان لک یا ابن زیاد موقفا فاستعد له جوابا فانظر لمن یکون
الفلج یومئذ هبلتک امک یا ابن مرجانة و انی لک به فغضب ابن زیاد و استشاط و کانه هم
بها فقال له عمرو بن حریث ایها الامیر انها امراة و المرأة لا تؤاخذ بشیء من منطقها و لا تذم

علی

على خطابها فقال لها ابن زياد لقد شفى الله نفسي من طاغيتك والعصاة من اهل بيتك فرقت
زينب وبكت وقالت لعمري قد قتلت كهلي وابرزت اهلي وقطعت فرعي واجتثثت اصلي فان
يشفك هذا فقد اشتفيت. فتعجب ابن زياد [illegible] بزرگوار و سيد [illegible] واهل بيت مكرمه را
بد ميان درآن ابراز نمودى و فرع را منقطع ساختى و اصل ايشان را از بيخ كندى اگر شفاى تو ازين حاصل شد
پس به شفا رسيدى. فقال ابن زياد هذه شجاعة ولعمري لقد كان ابوها شجاعا شاعرا
فقالت يا ابن زياد ما للمرأة والشجاعة ان لي عن الشجاعة لشغلا ولكن صدري نفث بما قلت الا
لعنة الله على القوم الظالمين [illegible] قال الله تعالى في سورة البقرة احل لكم ليلة الصيام
الرفث الى نسائكم هن لباس لكم وانتم لباس لهن علم الله انكم كنتم تختانون انفسكم فتاب
عليكم وعفا عنكم فالآن باشروهن وابتغوا ما كتب الله لكم وبعد از ان نيز بتبيين احكام صوم
نمود بقوله احل لكم حلال كرده شد براى شما در شب روزه مجامعت كردن با زنان خويش زنان پوشش
شما اند و نيز شما پوشش ايشانيد اين كنايت است از شدت اختلاط و اتصال ايشان كه سبب حليت
مباشرت در شب روزه قلت صبر است از زنان و صعوبت اجتناب ايشان از جهت كثرة مخالطة و شدت
ملابست چونكه زوجه معشوق و ملبوس مى شوند بيكديگر و هر يك مشتمل مى شود بر ان ديگرى مشتبه
بلباس شده اند يا تسميه ايشان بلباس از جهت آن باشد كه هر يك از زوجين ستر صاحب خود ميكنند و
مانع ان مى شود از فجور كه متضمن كشف عورت است نزد بعضى [illegible] گفته كه معناه هن لحاف لكم وانتم
لحاف لهن علم الله انكم تختانون انفسكم دانست خدا انكه شما بوديد كه خيانت ميكرديد با نفسهاى
خود و ستم مى نموديد [illegible] عقاب ميفرموديد چون شما اعتراف كرديد و از ان توبه
نموديد فتاب عليكم وعفا عنكم پس رجوع نمود حق تعالى برحمت خود بر شما و [illegible]
در شبها [illegible] و عفو كرد از شما [illegible]
بود از شما رفع نمود فالآن باشروهن وابتغوا ما كتب الله لكم پس اكنون هنگام كه از گناه شما در گذشت
و نسخ حكم مذكور فرمود مباشرت كنيد با زنان در شبهاى ماه رمضان [illegible] و طلب كنيد آنچه نوشته
است خدا يعنى تقدير كرده براى شما و اثبات كرده در لوح محفوظ از ولد مراد انست كه بايد غرض اصلى از
طلب بقاى نسل نه مجرد لذة شهوة چه حكمت از خلق شهوت و مشروعيت نكاح ولد است [illegible]

مذكور است

مذكور است كه در ابتداى اسلام مسلمانان را در شبهاى ماه رمضان تا وقت [illegible] ١٨٠
[illegible] ضبط نتوانستند كرد و مرتكب مباشرت شدند بعد از
نماز خفتن كه محرم بود بر ايشان از جمله ايشان عمر خطاب [illegible] بخانه [illegible]
طلب كرد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ليلة الصيام [illegible]
وهى الليلة التى يصبح الرجل فى غدها صائما وقوله الرفث قول الفحش والتكلم بالقبيح ثم جعل
ذلك اسما لما يتكلم به عند النساء من معانى الافضاء ثم جعل كناية عن الجماع وعن ابن
عباس الرفث كلمة جامعة لكل ما يريده الرجل من المرأة كالقبلة والتقبيل [illegible] علم فى الازل
قوله انكم تختانون انفسكم تخونونها وتظلمونها بتعريضها للعقاب وتنقيص حظها من
الثواب بمباشرة النساء فى ليالى الصوم والخيانة ضد الامانة وقد ائتمن الله العباد على ما
امرهم به ونهاهم عنه فاذا عصوه فى السر فقد خانوه وفى الحديث من حافظ على ثلاث فهو ولى
الله حقا ومن ضيعهن فهو عدو الله حقا الصلوة والصوم والغسل من الجنابة وفى بعض
الاخبار ان الجنان تشتاق الى اربعة نفر صائمى رمضان وتالى القرآن وحافظى اللسان ومطعم
الجيران وان يغفر للعبد المسلم عند افطاره ما مشت اليه رجلاه وما قبضت عليه يداه
وما نظرت اليه عيناه وما سمعته اذناه وما نطق به لسانه وما حدث به قلبه وفى الحديث
اذا كان يوم القيمة وبعثوا من القبور اوحى الله الى رضوان انى قد اخرجت الصائمين من
قبورهم جائعين عاطشين فاستقبلهم بشهواتهم من الجنان فيصيح فيقول ايها الولدان و

الغلمان

العلماء علیکم باطباق من نور فیجتمع اکثر من عدد الرمل وقطرات الامطار وکواکب السماء
واوراق الاشجار بالفاکهة الکثیرة والاشربة اللذیذة والاطعمة الشهیة ویطعم
من لقی منهم ویقول کلوا واشربوا هنیئا بما اسلفتم فی الایام الخالیة الحاصل نکته دیگر
جماع در اول هر ماه کراهت دارد ومکروه در اول ماه بمعنا که اشتباه ندارد جماع نمودن در اول
اینماه شاید این باشد اصل خاصیت صوم را کسر شهوت است که هم از جماع می باید لهذا
کراهت جماع در اول اینماه برداشته بلکه استحبابیت هم دارد قال له فی خطبته ایها الناس ان
انفسکم مرهونة باعمالکم ففکوها باستغفارکم وظهورکم ثقیلة من اوزارکم فخففوا
عنها بطول سجودکم واعلموا ان الله تعالی اقسم بعزته ان لا یعذب المصلین والساجدین
لا یروعهم بالنار یوم یقوم الناس لرب العالمین ایها الناس من منکم صائما مؤمنا فی
هذا الشهر کان له بذلک عند الله عتق رقبة ومغفرة لما مضی من ذنوبه فقیل یا رسول الله
لیس کلنا یقدر علی ذلک فقال اتقوا النار ولو بشق تمرة ای بنصفها اتقوا النار ولو
بشربة من الماء قال رسول الله سیاتی علی الناس زمان لا یکرمون العلماء الا بثوب حسن
ولا یسمعون القرآن الا بصوت حسن ولا یعبدون الله الا فی شهر رمضان لا حیاء لنسائهم
ولا صبر لفقرائهم ولا سخاء لاغنیائهم لا یقنعون بالقلیل ولا یشبعون بالکثیر همتهم بطونهم
ودینهم دراهمهم وقبلتهم نساؤهم وبیوتهم مساجدهم یفرون من العلماء کما یفر
الغنم من الذئب فاذا کان ذلک ابتلاهم الله بثلاث خصال اولها رفع البرکة من اموالهم والثانیة
یسلط الله علیهم سلطانا جائرا والثالثة یخرجون من الدنیا بغیر ایمان بلی ای عزیزان کسی این
ایام واهمیت غنیمت شمارد تعدد رحمت نماید در خود نباشد خود را باصلاح نیاورد که بهتر از
این روزها نمیشود نهایت انقضا وغایت مرتبه وانتهای مهلت وبیشتر است که اشتغال باید کرد که
روز قیامت نماید اگر کسی در مضمون این حدیث تامل نماید تمام موعظه او را چنانکه در مصابیح
القلوب مذکورات امام محمد باقر مذکور بود کونوا لنا زینا ولا تکونوا علینا شینا یعنی ای
امتان چنان مر نماز زینت فرا آرایش ما باشید نه انکه ما عیب وعار باشید بجد ای که چیا ما بیشتر از انکه شیعیان
ملحوظ خواهد بود فردای قیامت که از شیعیان ما نزدیکتر از زوار ندبا نامه سیاه وانفعالت وشرمساری

سر در پیش افکند بجانب دست راست نگرد حضرت محمد مصطفی را ببیند حضرت بدان شخص گوید بد امتی بود بجانب چپ نگرد
حضرت علی مرتضی را ببیند انحضرت گوید بد شیعه ما بوده که نماز ازکرده تو شرم وحیا میباید مولف گوید پس معلوم
میشود که امعصوم نماز کرده ملحیا میباید ونماز ازکرده خوشتر نمیاید بغیر حیا منبعیست که هرکه این خوبیها از خود
خرمن طاعتش باتش معصیت نسوزد وخصلتی ستوده است بغایت معقول حضرت رسول حیا را شاخی از ایمان گفته
وحیا الزم اشرار نظر اعمال اگر صفت حیا در ما نبود هیچکس از هیچکس شرم نداشتی ومناظم جهان اختلال پذیرفتی
ومصالح اخلاق از نیکی بکر برنیامدی وبنیاد دانستی که خاص وعام از حیا فایده تمام وبه اجلیترین اخلاق تا
رسیده وتمامتی حیا برچند قسمت قسمی حیا ادبست یعنی باوجود آنکه علی باشد که بحسب شرم وعقل ممنوع
نباشد وحیا ادب او را از ان مانع شود چنانچه در اخبار آمده که انوشیروان در خانه که گل نرگس بودی با زنان
خود مباشرت نکردی وگفتی بلی نرگس بچشم نگرنده میماند وحال انکه انوشیروان بت پرست بوده وحیا انست که
از ایمان بظهور آید شعر دل که پر از وصف حیا میشود آینه نور خدا میشود دیگر بیت
در نظر عقل خوش آن بیند بیت هرکه حیا نباشد از او توقع وفا نباید داشت مثل اجماعی پیران
در موضعی نشسته وکودکان در پیش ایشان بازی میکردند پیری بانگ بر ایشان زد که شرم ندارید در پیش
پیران بازی میکنید وادب نگاه نمیدارید یکی از ان کودکان گفت اگر این پیران از خدا شرم داشتندی ما را هیبت
ایشان از این بی ادبی منع کردی وقسم دیگر از حیا حیا بوده است واو آنست که سایل را شرمنده از بر خود باز
نگرداند واما السائل فلا تنهر وقسم دیگر حیا اجنابیت یعنی کناره از کار ناخوش شرم دارد چنانکه آدم صفی الله
چون در بهشت گندم تناول نمود ولباسی که پوشیده بود از تن او فرو ریخت آدم بهیئت برهنه میگریخت در
پس هر درختی پنهان میشد پنهان میکرد بخطاب سبحانی آدم از ما میگریزی گفت نه خدایا از تو چگونه گریزم
که همه جا حاضری اما از خطای خود شرم دارم ایعزیزان اگر خداوند عالم را حاضر وناظر میدانی این نوع مخالفت
ها را در حضور شهود میکنی اگر خدا را حاضر وناظر نمیدانی ما نعم دین خود را چرا انکه مصرع که کرم
گناه ببخشند شود سیاه هست وقسم دیگر از حیا کرم است که بهم شرم دار دار خواهند از درگاه او
خجل زده باکریم بود وحدیث آمده که حقتعالی بصفت حیا وکرم موصوفست چون بنده از بندگان هر دو دست
خود را بدرگاه او بردارد وازکرم خود شرم دارد که دستهای او را تهی باز گرداند بلکه از فضل ورحمت
خود نقد مراد برکف او نهاد واو نهد بیت محال است اگر بر این در نهی که باز آید دست حاجت تهی در

عقاب الملتقين بسند صحيح روايت از حضرت امام حسن عسكرى كه چون حضرت سيد المرسلين اظهار نبوت و رسالت
در مدينه كردند عبد الله بن ابى ملعون بر آنحضرت حسد كرده تدبير كرد كه چاهى در يكى از خانهاى خود كندند و فرشى
بر روى آن چاه گسترانيد در ته آن چاه شمشيرها و نيزه و كاردها قايم كرد و همه را زهر آلود كرد و اطراف آن فرش
خانه را بمواضع محكم كرد كه آنحضرت را بقصد ضيافت طلب نمايد چون حضرت بخانه وى در آيد و بر آن فرش بنشيند بچاه
افتد بعد از تدبير آمد بخدمت حضرت و گفت يا رسول الله ميخواهم التماس نمايم كه برسم مهمانى بكلبه
مباركه اين خانه را منور كردانى جبرئيل نازل شد و گفت يا محمد عبد الله بن ابى چنين تدبير كرده خداوند
عالم ميفرمايد كه در هر جا كه عبد الله بر تو جا نمايد بهر جا كه شما را اجابت كنيد و لكن ما آيات و
معجزات خداى بر ايشان ظاهر كردانيد آنحضرت اجابت عبد الله كردند آنحضرت امير المؤمنين را با ساير
صحابه برداشته بخانه او آمدند و در آن خانه كه چاه كنده بود نديدند بالاى چاه نشستند و امير المؤمنين
از جانب راست و سلمان و ساير صحابه در جانب چپ نشستند عبد الله بن ابى جمعى از منافقان از اصحاب مسلح نگاه داشته
بود كه چون آنحضرت بچاه افتد ايشان بخانه در آيند و امير المؤمنين را از پا در آورند چون آنحضرت بر بالاى
چاه نشستند قرار گرفتند اثرى ظاهر نشد از افتادن آنحضرت عبد الله بنزد آمد نظاره كرد بزمين فرش
كرد ديد كه چاه در هم آمده و زمين مسطح گرديده تعجب نمود و دفن طعامى كه مهيا كرده بود زهر آلود
كرده بيش آنحضرت آمد آنحضرت بعلى بن ابيطالب فرمود يا على بايد كه افسون بر اين طعام كنيم تا دفع
مضرت نمود پس امير المؤمنين بعضى از اسما كه داشتند خواندند بسم الله الشافى بسم الله الكافى
بسم الله الذى لا يضر مع اسمه شىء ولا داء فى الارض ولا فى السماء وهو السميع العليم پس از آن طعام
تناول فرمودند اثرى از سم ظاهر نشد آنحضرت با اصحاب بر خاستند عبد الله با ياران خود ما بقى
طعام را اكل كردند بگمان آنكه البته زهر بى اثر شده زيرا اگر نه شده ميبايست آنحضرت هلاك
كند و دختر عبد الله بخانه كه چاه بود در آمد بر سر چاه نشست زمين محكم گرديده بود بامر خدا تمام
خداوند عالم ملائكه را امر نمود تا چاه را بحال خود كردند دختر عبد الله سرنگون بچاه افتاد بجهنم واصل
شد چون عبد الله دختر را ديد بر اصحاب خود گفت كه اظهار مكنيد كه دختر من بچاه افتاده تا آنكه محمد
خبردار نشود و باعث شماتت ما نگردد و جمعى كه از آن طعام بعد از آنحضرت خورده بودند همگى بمقر سقر
رسيدند چون خبر بآنحضرت رسيد از عبد الله پرسيد كه باعث فوت دختر تو چه شد گفت يا رسول الله

از بام خانه افتاد پرسيد كه قوم تو چرا همگى يكمرتبه مردند عبد الله گفت يا رسول الله از راه استيلاى زهر خود مردند
بر ايشان مستولى شد همگى مردند از اينكه آنحضرت حبيب بود بعضى اصحاب داشت رحم او فرمودند من
سبب رفتن ايمان مبتلا شدم يا اينكه فرمودند خدا ميداند چه مردن ايشان از وضوح او صراحت بيان فرمودند
او را و بلا ايمان و شيعيان از بى حيائى بى ايمان كه چه قدر بشر مره بيحيا بود در بحر المصائب في انوار الله
ان الحريم لما ادخلن في السبي الى يزيد بن معاوية لعنه كان يتطلع فيهن و يسئل عن كل واحدة منهن
بعينها وهن مربقات بحبل طويل وزجر بن قيس يجرهن حتى اقبلت امرأة كانت تستر وجهها
بزندها فقال اللعين من هذه التي ليس لها ستر قالوا سكينة بنت الحسين قال انت سكينة فسالت
دموعها على خدها واختنقت بعبرتها فسكت عنها حتى كادت ان تطلع روحها من البكاء فقال
لها فما يبكيك قالت كيف لا تبكي من ليس لها ستر تستر به وجهها وراسها عنك وعن جلسائك
فقال لها لم تضع يدك على عنقك قالت لجراحة موضع الحبل فامر اللعين بفك اقياد الاسارى
ودعا زين العابدين وفك غله بيده قال الراوي فاذا نظرت سكينة براس ابيها في الطست
فنزعت اليه فمنعها رجل شامي فصاح ابن زيد بن ياصبته فقالت دعني ان انظر راس ابي
فقال يزيد للشامي خلها ماذا انفعل قال الراوي فنزعت سكينة واخذت الراس الشريف ووضعته
على عينيها وصدرها النحيف وصاحت وقالت يا ابتاه من ذا الذي ايتمني على صغر سني يا ابتاه من ذا
الذي خضبك بدمك يا ابتاه من ذا الذي ذللني بعد عزك يا ابتاه من ذا الذي من بعدك نرجوه
ومن بعدك ندعوه ليتني كنت لك الفداء وليتني كنت عمياء ولم اراك في مجلس ابناء
الطلقاء قال فنعطنا النساء والصبيان والاماء والجواري على الرؤس ويلطمن الخدود وينادين
اين انت يا رسول المحمود ولم يبق احد من اهل المجلس الا وقد بكى قال فلما نظر سيد الساجدين الى اضطرابهن
وتبددهن بين الناس توجه الى جده وقال ايا جدنا مات الحسين من الظماء وسقي الغلام من بارد
الماء ناهل ايا جدنا اما البنون فقتلوا ايا جدنا اما البنات فثكل ايا جدنا اما الرجال فذبحوا
ايا جدنا اما النساء فارامل فلم يبق للنسوان باحد حامي ولم يبق للايتام باحد كافل ثم التفت
الى النساء وقال اسكتن واصبرن وتعزين بعزاء الله قال الراوي فوالله لقد بكى يزيد لما راه وبعد
فرايته مع قساوة قلبه وشقاوته بدمعه عام اللعين وتفرق اهل المجلس الا لعنة الله على القوم الظالمين

مجلس چهل و چهارم قال الله تعالی فی سورة البقرة وکلوا واشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط
الاسود من الفجر و بعد ازین بیان نماید که در شبهای روزه تا وقتیکه روشن شود مر شما را رشته سفید که کنایه است از
روشنائی روز از رشته سیاه این اشاره است بتاریکی شب و قوله من الفجر بیان خیط ابیض است تا ظاهر شود
مر شما را رشته سفید از فجر صادق بدانکه حقتعالی تشبیه فرموده اول انچه ظاهر میشود از فجر معترض در افق
و انچه ممتد میشود از تاریکی شب بخیط ابیض و لیس و اکتفا فرموده ببیان خیط ابیض بقوله من الفجر از بیان
خیط اسود بجهة دلالة آن بران و خیطین بادین بیان خارج شد اند از استعاره بتمثیل و میتواند که من برای
تبعیض باشد چه اول انچه ظاهر میشود بعضی از فجر است و در شان نزول این آیه اختلافست یکی آنکه آن
صادقه مردیست که مر شما را از اصحاب سید عالم که او را مطعم بن جبیر گفتندی پیر و ضعیف شده بود در ماه
رمضان روزه رفت و چون هنگام افطار رسید زن او طعام در نزد او آورد و او قبل از افطار بخواب رفت
چون از خواب بیدار شد بزن گفت در این شب اکل بر من حرام شد پس بدون افطار روزه رفت و چون
روز شد بعضی خندق حاضر شد در اثنای روز بیهوش شد رسول خدا چون او را بدید رقت فرمود و حق
این آیه نازل ساخت که کلوا واشربوا باید دانست که اصل تکلیف مشتق از کلفت است و لطف خدا اقتضا نمیکند که
مهربانست زیاده رحمت و مشقت نخواهد در چنانکه مذکور شد همچنانکه رسول خدا در خطبه منبر فرمود یا
ایها الناس من خفف منکم فی هذا الشهر عما ملکت یمینه خفف الله علیه حسابه ومن کف فیه شره کف
الله عنه غضبه یوم یلقاه و نیز از آداب صوم آنکه بر زیردستان مرحمت نماید قال رسول الله ص من خفف
فیه عن مملوکه خفف الله عنه حسابه لا تظلموا احدا بدانکه اجماع امت منعقد است و از کتاب الهی و اخبار
ثابتست که در روز قیامت محاسبه تمامت بندگان بدقت خواهند شد و مطالبه حقیر و دینار و مثقال الا اعمال را
خواهند کرد چنانچه خدا تعالی میفرماید و نضع الموازین القسط لیوم القیمة فلا تظلم نفس شیئا یعنی می
گذاریم ترازوهای عدل در روز قیامت پس هیچ نفسی ظلم کرده نشود به هیچ چیز و میفرماید و ان کان مثقال
حبة من خردل اتینا بها وکفی بنا حاسبین و اگر بعضی از اعمال ایشان بوده باشد که از ابعاد
خواهیم بیرون آورد می باید که پیش از حضور دفترخانه محشر بحساب خود برسد بنفس خود را بمقام محاسبه بیاورد
و از آن مر نفسی مطالبه کند و اعمال و افعال و حرکات و سکنات خود را بمیزان شرع بسنجد تا در روز قیامت
حساب او آسان و جواب او حاضر باشد شاهد این است قوله تعالی و لتنظر نفس ما قدمت لغد یعنی باید

ببیند

ببیند هر کسی آنچه را که پیش فرستاده است از برای فردای خود از خیر و شر حضرت پیغمبر فرموده که محاسبه خود را برسید پیش از
آنکه حساب شما را بکنند و اعمال خود را بسنجید پیش از آنکه ترازو در عرصه محشر از برای شما بسنجند و حضرت امام
جعفر صادق ع فرموده که محاسبه نفس خود را بکنید پیش از آنکه از شما مطالبه حساب را بکنند بدرستیکه از
برای فردای قیامت پنجاه موقف است که در هر موقف هزار سال در میان نگاه میدارند و حساب از او میپرسند و از
حضرت امام موسی کاظم ع مرویست که شیعه ما نیست هر که هر روز محاسبه خود را نکند پس اگر عمل نیک
از او سرزده باشد از خدا طلب زیادتی کند و اگر عمل بد سرزده باشد توبه و استغفار نماید و روی
ان بعضهم رای شابا حسن العبادة والاجتهاد فقال یا فتی علی م ابتنیت امرک فقال علی اربع
خصال فقال وما هی قال علمت ان رزقی لا یفوتنی منه شیئا وان وعد الله حق فاطمأننت الی
وعده والثانیة علمت ان عملی لا یعمل غیری فانا مشغول به والثالثة علمت ان اجلی یاتینی بغتة
فبادرته والرابعة علمت انی لا اغیب عن نظر الله تعالی فی سری وعلانیتی فانا مراقبه فی
کل احوالی آورده که ضعیفه در شهر بلخ پسری داشت و بسیار دوست داشتی و آن پسر مردم بد کردار
بود هر چند مادر او را نصیحت میکرد تا ناگاه قضا کمین برگشاد و او را از روی زمین برداشت مادر بماتم
او بنشست بعد از مدتی گفت خداوندا صبر و قرارم نمانده از تو میخواهم که او را در خواب بمن بنمائی
شبانه در خواب دید فرزند خود را که غل آتشین بگردن نهاده و زنجیر آتشین در دست و پای او بسته
تن مجروح شده و از خواب بیدار شد فریاد و زاری در گرفت شب و روز میگریست تا سوخته و کلافه
شد گفتند آخر تو آنچه دیدی که چنین ضعیف شدی گفت ای مسلمانان نمیتوانم گفت از آنچه دیدم باز
شما بیدار باشید و بسبب دو سه روز شهوت و لذت خود را سزاوار دوزخ مکنید الحاصل مذکور
شد که آیه شریفه در باب جنگ خندق غزوه احزاب نازل گردید و کیفیت آن غزوه اینست که در ماه رمضان
سال پنجم هجرت بود چون جماعت قریش بعد از مراجعت از غزوه احد از شکست فاحش که یافتند
دوباره بهم پیوستند و با یکدیگر عهد بسته از اطراف و جوانب از اعراب و یهود سرخیل قبایل و
عشایر را خواستند و با وجود عدم ایمان عهد و شروط باطله خود را بایمان مغلظه مجدد نمودند عهد
ایشان آنکه دو سه ماه بمدد و محاربه پیغمبر بقرینه نهند و همه بال قوه و ... خود نمایند حاصل که جمعیتی
عجیب دست داد و فوجی غریب روی بیثرب نهادند درآنحال جبرئیل نازل شد و از قصد ایشان آنحضرت را مطلع

ساخت

سلمان حضرت اصحاب خود را طلبید و با ایشان مشورت کرد و ایشان همه قصد نمودند پس سلمان گفت یا رسول
الله جماعت قلیل بر لشکر بسیار غلبه نمیتوانند کرد برابر جماعت کثیر نمیتوانند ایستاد حضرت فرمود پس چکنیم سلمان
گفت خندقی میکنیم بدور خود که حجابی باشد میان تو و ایشان که ایشان از هر جانب بسر ما نتوانند آمد
و جنگ از یکجانب باشد و یاد ندارند عجم وقتیکه لشکر گرانی متوجه ما میشد چنین میکردیم که جنگ
از موضع معینی واقع شود پس جبرئیل بر حضرت رسول نازل شد و گفت ای محمد سلمان صوابست
و بان عمل میباید کرد پس حضرت فرمود که زمین را پیمودند از ناحیه احد تا راتج و هر بیست کام
یا سی کام را بجماعتی از مهاجران و انصار داد که حفر نمایند و امر کرد که بیلها و کلنگها آوردند
و حضرت خود ابتدا کرد در حصه مهاجران و کلنگی برداشت و خود میکند و حضرت امیر
المؤمنین خاک را نقل میکرد تا آنکه عرق کرد و مانده شد و فرمود که عیشی نیست مگر عیش آخرت
خداوندا بیامرز انصار و مهاجران را و چون مردم دیدند که حضرت خود متوجه کندن گردید اهتمام
بسیار کردند در کندن و خاک را نقل میکردند و چون روز دیگر شد بامدادان آمدند بر سر خندق
و حضرت در مسجد فتح نشست و صحابه مشغول کندن شدند تا آنکه بسنگی رسیدند که کلنگ بر آن کار نمیکرد پس
جابر بن عبدالله انصاری را بخدمت حضرت فرستادند که حقیقت حال را عرض نماید جابر گفت که چون
بمسجد فتح رفتم دیدم که حضرت بر پشت خوابیده است و ردای مبارک را در زیر سر گذاشته و از گرسنگی
سنگ بر شکم خود بسته است گفتم یا رسول الله سنگی در خندق پیدا شده است که کلنگ در آن
اثر نمیکند پس برخواست و بسرعت روانه شد و چون بان موضع رسید آب طلبید و از آن آب وضو ساخت
و کفی آب در دهان حکمت نشان کرد و مضمضه نمود و بر آن سنگ ریخت پس کلنگ را گرفت
و ضربتی بر آن سنگ زد که از آن برقی ساطع شد و در آن برق قصرهای شام را دیدیم پس بار دیگر کلنگ
زد و برقی ساطع شد که قصرهای مداین را دیدیم پس بار دیگر کلنگ زد و برقی لامع شد که
قصرهای یمن را دیدیم پس فرمود که این مواضع را که برق بر آنها تابید شما فتح خواهید کرد و
مسلمانان از استماع این بشارت شاد شدند و خدا را حمد کردند و منافقان گفتند که وعده
ملک کسری و قیصر میدهد و از ترس دور خود خندق میکنند بروایتی منافقان گفتند محمد یعدنا
کنوز کسری و قیصر و لا نقدر ان نذهب الی الغائط پس حقتعالی آیه قل اللهم مالک الملک را

بزلوم

بر تکذیب ایشان فرستاد و ابن بابویه روایت کرده است که چون [illegible]
اکبر کلیدهای شام را بمن دادند بخدا سوگند که قصرهای سرخ آنرا میبینم پس کلنگ دیگر زد
و ثلث دیگر را شکست و گفت الله اکبر کلیدهای ملک فارس را بمن دادند بخدا سوگند که الحال قصر سفید مداین را
میبینم و چون کلنگ سیم زد و باقی را شکست گفت الله اکبر کلیدهای یمن را بمن دادند بخدا سوگند که
دروازه های صنعا را میبینم و بروایت طبرسی برای خندق خط کشیدند هر چهل ذراع را بده نفر دادند نزاع کردند
مهاجران و انصار در باب سلمان که مرد قوی بود انصار گفتند سلمان از ماست و مهاجران گفتند سلمان
از ماست پس حضرت رسول فرمود که سلمان از ما اهل بیت است جابر گفت که آن سنگ باعجاز آنحضرت مانند ریگ نرم
ریخت و من چون یافتم که حضرت گرسنه است گفتم یا رسول الله ممکن است که در خانه من طعامی میل فرمائی فرمود که
چه چیز داری ای جابر گفتم بزغاله و یک صاع جو دارم فرمود برو آنچه داری بعمل آور تا ما بیائیم جابر گفت
بخانه رفتم و زن خود را امر کردم که جو را آرد کرد و من بزغاله را کشتم و پوستش کندم و زنم نان پخت
و بزغاله را بریان کرد و چون فارغ شد بخدمت حضرت آمدم و گفتم پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله فارغ
شدیم بیا با هر که خواهی پس در کنار خندق ایستاد و فرمود که ای مهاجر و انصار اجابت کنید دعوت جابر را
و در خندق هفتصد نفر کار میکردند چون از آنحضرت شنیدند همه بیرون آمدند و بجانب خانه من روانه شدند
و در راه حضرت بهر که میرسید از مهاجر و انصار میفرمود که اجابت کنید جابر را جابر گفت که من پیش رفتم و با اهل
خود گفتم که بخدا سوگند که حضرت با لشکر آمد و همه کس را طلبید طعام اینقدر نیست زن پرسید که آیا
تو حضرت را اعلام کردی که چه چیز در خانه هست گفتم آری گفت پس کار بمدارا اوست او بهتر میداند چون آن
حضرت داخل خانه شد و در دیگ نظر کرد فرمود که دیگ را بزن و پیراهن او را وقدری در دیگ بگذارد و
تنور نظر کرد و فرمود که نان بیرون آور و قدری در تنور بگذار و همه را بپوشان بیار پس کاسه طلبید و
بدست با برکت نان در کاسه ترید کرد و کچه دو مرتبه بر روی نان ریخت و فرمود که ده نفر را بیار آمدند
خوردند تا سیر شدند پس فرمود یک دست بزغاله را بیاور آوردم و ایشان خوردند پس فرمود که ده نفر دیگر را
بطلب طلبیدم و ایشان نیز خوردند و سیر شدند و در کاسه اثری از خوردن ایشان ظاهر نشد بغیر جای انگشتان
ایشان پس ذراع دیگر را طلبید و ایشان خوردند پس ده نفر دیگر را طلبید و ایشان نیز سیر شدند و ذراع
دیگر طلبید آوردم و ایشان خوردند پس بحضرت عرض کردم که گوسفند چند ذراع میدارد فرمود

کدونا

که دو تا کفتم که من ذراع نان او را دادم حضرت فرمود اکر سخن بمن نکفتی هر آینه همه مردم از ذراع میخوردند جابر
کفت هم چنان ده نفر ده نفر را درون اوردم تا همه خوردند و سیر شدند و انقدر طعام بر آنجا ماند که تا چند روز دیگر میخوردیم
ای مولیان خندق مناسب احوال نیست و تا امروز شنیده نشده که خندقی که برای حفظ اهل بلدی یا بجهة ضیافت قومی و
لشکری حفر نمایند آتش بر ان باشد مگر خندقی که در روز عاشورا در اطراف خیام اهلبیت سید انام کنده بودند که
آتش ظلم و عدوان از آن خندق چنان بر فلک ازرق زبانه میکشید که پر و بال ملکوتیان ملاء اعلی را در هم میسوخت و اهل
کوفه و شام با اینکه در اطراف عترت طاهره سید انام آتشها افروخته و بجا افروخته بودند اکتفا نموده اما کین
و متاع خیام سپهر احتشام ایشان را که بپرداز این اهل بیت بر یکدیگر مباهات میکردند در هم سوختند
سبحان الله که عیال سید المرسلین در آن روز در میان شعلهای آتش درون و بیرون گرفتار شدند از هر جا
که عزم فرار میکردند راه نجات مسدود مییافتند فریاد وا محمداه و وا علیاه بر میکشیدند صالح بن عبدالله
[illegible] میکوید در انحال در اطراف صحرا نظر میکردم دختری کوچک نظر او بر من که کوشه جامه‌اش آتش
کرفته سراسیمه در ان بیابان باطراف میکریست و از شدت بیم میلرزید مانند ابرها میکریست مرا بر حالت
او رحم آمد نزد او شتافتم که آتش جامه‌اش را فرو نشانم همینکه صدای اسب مرا شنید زیاده مضطرب
شد و بشتاب تمام دوید و ناله بر کشید فریاد کردم که ای دختر قصد آزارت ندارم همانجا باش آن طفل بنا
جا ایستاده دیده حسرت بر من کشود از اسب پیاده شدم دیدم از ترس دوید بزیر شکم اسب و از رکاب چسبید باد
دلم بدرد آمد آتش جامه‌اش را خاموش کرده زبان بتسلیه‌اش کشادم وقتیکه این نوع مهربانی از دید اب در
دیدگرانیش فرمود ابر ر لبهایم ... که از آتش عطش کبود شده آیا میتوانی جرعه آبی بکام تشنه‌ام
برسانی از شنیدن اینکلام رقت تمام برای من دست داده ظرفی آب همراه خویش کرفته با بزادم و چشم
تحمل و تامل بر او کشادم دیدم آبرا کرفت و قبل از آشامیدن آهی از جگر کشید آهسته و براه افتاد پرسیدم عزم
کجا داری که آهسته آهسته راه میپیمائی فرمود خواهر کوچکتری دارم که از من تشنه‌تر است اجازه ده
او را آب دهم کفتم مترس زمان منع آب گذشت تو بنوش او را نیز سیراب خواهند کرد کفت ای مرد
سؤالی دارم جواب راستی بگوی و رضا دلم را بجوی کفتم بگو فرمود پدرم در وقت عزم میدان بسیار
تشنه بود آیا سیرابش کردند یا آنکه تشنه کامش کشتند کفتم نه والله تا دم آخر میفرمود اسقونی شربة
من الماء کسی آبش نداد بلکه جواب آبش را تیر دادند و با لب تشنه و شکم کرسنه شهیدش کردند وقتیکه

اینجزرا

اینجزرا از من شنید آبرا بر زمین ریخت و ظرف را بر من داد و فرمود اکنون که پدرم تشنه جان داد من هم آب
نخواهم خورد دیگر از تشنگی مشرف بهلاکت بود این برادر خود را بیند اما اینان ادب تشنگی ... نخورد
همین قدر که لبهای مبارکش را تر نمود و قطرة از ان بحلقش نرسید تا اله و واویلاه بر کشید از دو بر کوه ارش میکریست
در انحال زنی بلند قامتی فریاد کرد که ای دختر بیا بدم در کجائی که از عمه و خواهران جدائی آن دختر از
شنیدن آواز آن زن مضطرب مانند طفلی که خود را بدامان مادر بیندازد خود را بدامان او انداخت
و آواز کریه بفلک رسید ندا در اعیاشان الا لعنة الله علی القوم الظالمین مجلس چهل و پنجم قال الله تعالی
فی سورة البقرة کلوا واشربوا الیهم ثم اتموا الصیام الی اللیل یعنی با تمام رسانید روزه را تا شب عدی بن
حاتم کوید که پیغمبر نماز و روزه را تعلیم من میکرد در باب روزه فرمود که چون آفتاب فرو رود روزه بکشا
و این هنکام طعام و شراب ترا مباحست تا که خیط ابیض از خیط اسود هویدا شود من در شب ریسمان سفید و سیاه
پیش خود نهادم و در او مینکریستم که کاهی بر من مشتبه و کاهی نمایان میکشت من بیامدم و رسول الله را خبر دادم
تبسم فرمود کفت ای پسر حاتم نمیدانی که مراد از بیاض صبحست و از سواد شب در صحیحین مذکور است که سهل ساعد
روایت میکند که این آیه من الفجر نازل نشد بعضی صحابه رشته سفید و رشته سیاه بر پای بسته مقطر اشتغال
نمودند تا آنکه هر دو رشته را از هم مبین میشد ترک مفطرات میکردند حق تعالی بجهة دفع این توهم من الفجر را
انزال فرمود تا بیان خیط ابیض کند و چون پیغمبر آن را بر ایشان خواند دانستند که مراد نور صبحست و صاحب
انوار او زده که بر تقدیر صحة این روایت میشاید که این قبل از دخول رمضان بوده باشد و تاخیر بیان تا بوقت
حاجت جایز است و یا آنکه اول اکتفاء باشتهار خیطین کرده باشد در آنکه مراد نور صبح و تاریکی شبست و بعد
از آن تصریح بیان کرده باشد در وقتیکه ملتبس بر بعضی ایشان شده باشد و بعد بیان آخر وقت امساک اول بیان
آخر وقت امساک میفرماید ثم اتموا الصیام الی اللیل یعنی باتمام رسانید روزه را تا شب یعنی از اول صبح بلکه از آن
فجر مستطیر و معترض و منتشر و فجر صادق کویند تا بوقت دخول شب که آن بعد غروب و علامت
دانستن غروب زوال حمره مشرقیه است تا بقمه کواس و وجه تسمیه فجر صادق بمستطیر و معترض آنست که چون
ظاهر شود روشنی او در افق منتشر کردد و قبل از این زمان تناول مفطر جایز است و اکرچه در وقت
صبح مستطیل باشد که آن روشنائیست که از نقطه یک نیزه و پس از آن تاریک میشود چنین در حکم
شبست پس طعام و شراب بر سیما مفطرات حرام نشود و در حدیث آمده که لا یمنعکم اذان بلال و لا الصبح

المستطیل

المُستَطیل وَلکِنَ الصُّبحُ المُستَطیر لکن واجبست که هنوز اندکی بجا مانده باشد که افطار کنند و در حین
غروب نیز اندکی از آن بگذرد افطار کنند جهة یقین بر آنکه روزه یعنی از اول صبح تا بوقت دخول شب جمله صوم ادا
شده و آخر وقت آن تا معلوم شود از آن تحریم صوم لیل و تابع نیست صوم وصال بر آنکه لیل را غایة صوم کرده باشد و غایت
شیء منفصل است از آن شیء پس فطر بعد از آن باشد و در این نظر است که آن غایة وجوب صوم است و اما اینکه جایز باشد
در آیه لا للتمییز است اگر گویند متحقق نمیشود مقصد تا آنکه شب ظاهر شود پس لازم آید صوم جزئی از شب گوییم
این واجب بالاصالة نیست بلکه از باب مقدمه واجبست و بر این دلیل نزد ما بر قول اقوی زوال حمره مشرقیه از سمت
راس است و نزد بعضی اصحاب ما و جمله فقهای عامه غیبوبت شمس است و نیز بدانکه امر باتمام صوم مستلزم اینست که امر
جزئی از نهار روزه مشروط باشد در جزء دیگر پس واجب باشد اتیان نمودن بهمه آن و در سبب نزول این آیه
از براء بن عازب روایتست که این آیه در حق مردی نازل شد از انصار نام او قیس بن صرمه که مردی ضعیف و نحیف و پیر بود
روزی از روزهای رمضان که او را بود کار میکرد در وقت افطار بخانه آمد زن او طعام ناساخته بود چون بطعام
پختن مشغول شد قیس تا بافطار کرده خواب بر او غلبه کرد و بخفت چون بیدار شد وقت نماز خفتن که نهایت زمان
افطار بود گذشته بود و طعام نخورد و بروزه رفت و روز بسیار رنجور شد و آن پاره از زمان پیشین رسول خدا او را
دید گفت یا با قیس این چه بود که دوی قصه معروض داشت حضرت دلتنگ شد حق تعالی این آیه فرستاد و این تکلیف را
تخفیف داد و از جمله فقرات خطبه رسول الله صلعم اکرم فیه یتیما اکرمه الله یوم یلقاه و من وصل فیه رحمه
وصله الله فیه برحمته یوم یلقاه و من قطع فیه رحمه قطع الله عنه رحمته یوم یلقاه عن عبد الله بن مسعود
قال قال رسول الله صلعم من مسح علی راس یتیم کان له بکل شعرة علیه یده نورا یوم القیمة قال یعنی من عبد
یمسح یده علی راس یتیم ترحما له الا اعطاه الله تعالی بکل شعرة نورا یوم القیمة و قال الصادق ع اذا
بکی الیتیم اهتز له العرش فیقول الله تعالی من هذا الذی ابکی عبدی سلبته ابویه فی صغره فوعزتی و جلالی و
ارتفاع مکانی لا یسکته عبد مؤمن الا وجبت له الجنة بدانکه صله رحم باتفاق جمیع علمای شیعه واجب
و کتاب و سنت بآن ناطقست و از افضل طاعات و اعظم قربات است چنانکه رسالتمآب فرموده که وصیت میکنم حاضرین
امت خود را و غایبین ایشان را و کسانیرا که در پشت پدران و رحم مادران هستند تا روز قیامت که صله رحم بجا آورند
اگرچه در میان ایشان یکساله راه باشد بدرستیکه این جزء دین است و فرموده که هر که خوش داشته باشد که اعمال او
تاخیر بیفتد و روزی او زیاد شود باید صله رحم بجا آورد و نیز فرموده که قومی خوب نمیباشند و از اهل معصیة میباشند

ولیکن صله رحم بجا میاورند باین سبب مالهای ایشان زیاد میشود و عمرهای ایشان طولانی میگردد پس اگر نیکوکار باشند چگونه
خواهند بود و در حدیث دیگر فرموده بدرستیکه خانواده از اهل فسوق و فجور میباشند و بسبب صله رحم
مالهای ایشان بسیار و عدد ایشان زیاد میگردد و فرموده که ثواب صدقه ده مقابلست و ثواب قرض هجده مقابل
و ثواب احسان ببرادران دینی بیست مقابل و ثواب احسان با خویشان بیست و چهار مقابل اجر آن در خانه
کرامت دیگر فرموده است باید دانست قطع رحم بسبب آن یا عداوت یا بخل و حسد و باجماع علما از محرمات عظیمه
و گناهان شدید که موجب عذاب آخرت و بلاهای دنیا است و از اخبار مستفاد میشود و بتجربه ثابت است که قطع
رحم باعث فقر و پریشانی و کوتاهی عمر میگردد و باین سبب که هر خانواده که در آن بغض و شحنا در
میان ایشان حاصل شد و خویشان بایکدیگر بنای نزاع و ناخوشی گذارند همگی بفقر و فاقه مبتلا
و در اندک وقتی سلسله ایشان از هم میپاشد و زندگی ایشان تلخ میگردد و ملامت قطع رحم همین قدر
بس است که قطع رحم را در قرآن مجید لعن فرموده وَالَّذِینَ یَنقُضُونَ عَهْدَ اللهِ مِن بَعْدِ مِیثَاقِهِ وَ
یَقْطَعُونَ مَا اَمَرَ اللهُ بِهِ اَن یُوصَلَ وَیُفْسِدُونَ فِی الْاَرْضِ اُولٰئِکَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ
یعنی کسانیکه عهد خدا را میشکنند بعد از پیوند کردن آن و قطع میکنند آنچیزیرا که خدا امر
وصل آن کرده که رحم باشد و در زمین فساد میکنند ایشانند که از برای ایشانست لعنت و بدی عاقبت و از
حضرت پیغمبر روایتست که دشمنترین اعمال نزد خدا شرک بخدا است و بعد از آن قطع رحم و امیر المؤمنین در خطبه فرمودند
که پناه میبرم بخدا از گناهانی که تعجیل میکنند تا بر طرف کردن صاحب خود عبد الله بن کوا عرض کرد که یا امیر
المؤمنین آیا گناهی هست که در فنای آدمی تعجیل کند فرمود بلی قطع رحم بدرستیکه اهل خانواده که باهم
اجتماع میکنند و دوستی مینمایند و مواسات و نیکوئی بایکدیگر میکنند و ایشان اهل فسق و فجورند و بجهة
دوستی و نیکوئی باهم خدا روزی ایشانرا وسیع گردانیده و اهل یک خانواده از هم دوری میکنند و قطع
رحم مینمایند و ایشان محروم میباشند و حال آنکه از اهل تقوی و پرهیزکاری هستند الحاصل از حضرت صادق
روایت شده که در اول اسلام مقرر بود که هر کس در شب ماه مبارک رمضان بخواب رود خوردن و آشامیدن بر او حرام
شود چون حضرت در ماه مبارک رمضان حکم کرد بخندق کندن و خوات بن جبیر انصاری برادر عبد الله بن جبیر که در احد
شهید شد در خندق کار میکرد و مرد پیر ضعیفی بود چون شب بخانه برگشت با اهل خود گفت که طعامی حاضر
نمایید که افطار کنم گفتند بخواب مرو تا برای تو طعامی مهیا کنیم چون تکیه کرد بی اختیار بخواب رفت گفتند

بخوابی گفت رضا پس طعام بخورد و خفت پس آمد بخندق آمد مشغول کار شد در اثنای کار غش بر او عارض
میشد چون حضرت رسول بر او گذشت حال او را از او پرسید که چرا باینحال کیفیت واقع شد را عرض کرد پس حقتعالی
نسبت منت گذاشتن مسلمانان و نازل کرد آیه کلوا و اشربوا را و بسند علی بن ابراهیم روایت کرده است که در حین
خندق عثمان گذشت عمار بن یاسر و او مشغول کندن خندق بود و غبار بلند شده بود عثمان آستین خود را
بر بینی خود کشید و گذشت چون عمار کراهت و کناره گیری او را مشاهده کرد رجز خواند که مضمونش
اینست که بنا کنند مسجدها را و در آنها بایستند و رکوع و سجود کنند و کسیکه گذرد بر غبار و آن بسوی دیگر میل
کند از روی معانده و انکار پس عثمان برگشت و عمار را دشنام داد که ای فرزند زن سیاه مرا میگوئی و نزد
حضرت رسول رفت و گفت ما داخل اسلام نشده ایم که از مردم دشنام بشنویم حضرت فرمود که اگر اسلام
نمیخواهی من از تو فسخ کردم برو و انداز هر جا که خواهی برو پس حقتعالی فرستاد که یمنون علیک ان اسلموا قل لا
تمنوا علی اسلامکم بل الله یمن علیکم ان هدیکم للایمان ان کنتم صادقین ان الله یعلم غیب السموات و الارض
والله بصیر بما تعملون یعنی منت میگذارند بر تو بر آنکه مسلمان شده اند بگو یا محمد منت مگذارید بر من باسلام خود
بلکه خدا منت میگذارد بر شما که هدایت کرده است شما را بسوی ایمان اگر هستید راستگویان که ایمان آورده اید بدرستیکه
که خدا میداند پنهان آسمانها و زمین را و خدا بیناست بآنچه شما میکنید گویا مراد اینست که دروغ میگوئید
و ایمان نیاورده اید ایضا علی بن ابراهیم روایت کرده است که حضرت از کندن خندق فارغ شد سه روز پیش از
آمدن قریش و بر اطراف خندق هشت در مقرر فرمود و بهر دری یکمرد از مهاجر و یکمرد از انصار با گروهی مقرر نمود
که حراست نمایند پس قبایل قریش و کنانه و سلیم و هلال با حیی بن اخطب و قریش با حلفای خود که ده هزار کس
بودند با یهود و غطفان با توابع ایشان از اهل نجد بجانب احد فرود آمدند و رسول
خدا زنان و کودکان خود را از مدینه بیرون برد و در حصارها فرستاد که در آنجا بودند و چون قریش بوادی
عقیق رسیدند در میان شب حیی بن اخطب بسوی بنی قریظه آمد و ایشان در قلعه خود متحصن بودند که با
حضرت رسول عهد کرده بودند و در امان بودند چون دروازه قلعه را کوبید صدا بگوش کعب بن اسید رسید
با اهل خود گفت که این برادر تست اهل و قبیله خود را ابتلا انداخته و اکنون آمده است که ما را ابتلا افکند و
عهد ما را با محمد بشکند و محمد با ما نیکی کرده و در امان خود داشته است و همسایه ما را نیکو رعایت
کند سزاوار اینست که او را خیانت کنیم پس از عقب در آمد گفت تو کیستی گفت منم حیی بن اخطب در را

بگشا

برای تو عزت روزگار را کعب گفت بلکه آمده با مذلت و خواری ابی حیی ابن اخطب گفت قریش اینک آمدند با
پیشوایان و بزرگان خود و همه را فرود آوردم در وادی عقیق و اینک قبیله فزاره در غابه و قبیله
سلیم و دیگران در قلعه بنی بیاض فرود آمده اند و هرگز محمد و اصحابش از جنگ این گروه ابدا رها
نخواهند شد پس در بگشا و عهدی که میان تو و محمد است بشکن کعب گفت برای تو هرگز در نگشایم از نزد هر که آمده
برگرد ابن اخطب گفت هیچ چیز ترا مانع نیست مگر جشیشه که در تنور گذاشته میترسی که من با تو در خوردن
شریک شوم بهمین جهت بخل و خست در را نمیگشائی کعب گفت خدا ترا لعنت کند که از راه بد آمدی که من جواب
ترا نتوانم گفت در را گشودند داخل شد گفت ای کعب بشکن عهد خود را با محمد و رای مرا رد
مکن پس رؤسای یهود مانند غزال بن شمول و یاسر بن قیس و رفاعة بن زید و زبیر بن باطا گفت با ایشان
چه میگوئید همه گفتند تو بزرگ مائی عهد ما با تو بسته است میشکنی ما نیز میشکنیم و اگر در قلعه میمانی
میمانیم و اگر بیرون میروی میرویم و زبیر بن باطا که مرد پیر صاحب تجربه بود گفت من خوانده ام در تورات
که حقتعالی پیغمبری خواهد فرستاد در آخر الزمان که از مکه خروج نماید و محل هجرتش این بحیره خواهد
بود یعنی مدینه و بر دراز گوش برهنه سوار خواهد بود و جامه های کهنه خواهد پوشید و بنان خشک و
خرما اکتفا خواهد کرد و او خندان و بسیار کشنده مردمان است در هر دو چشمش سرخی هست و در میان
دو کتفش خاتم نبوت هست شمشیر خود را بر دوش خواهد گذاشت و پروا نخواهد کرد از هر که در برابر
او آید و پادشاهی او بمنتهای زمین خواهد رسید اگر این آن پیغمبر است از بسیاری این گروه پروا نمیکند و اگر
کوهها با او سرکشی و معارضه کنند بر آنها غالب میآید ابن اخطب گفت این آن پیغمبر نیست آن از بنی اسرائیل است
این از فرزندان اسمعیل است و پیوسته با او بکار دین و باطیل ایشان را وسوسه میکرد تا همه را با خود موافق
نمود و عهد رسول را کعب بشکست گفت الحال شد نیست چاره بغیر از جنگ ندارید چون این خبر بپیغمبر
رسید بسیار محزون و غمگین شد پس حضرت سعد بن معاذ که سید اوس بود و سعد بن عباده که سید
خزرج بود و عبدالله بن رواحه را فرمود بروید بنزد بنی قریظه و معلوم کنید و اگر نقض عهد کرده باشند
بگوئید عضل و القاره و این رمزی بود میان حضرت و ایشان که حضرت بیابد و ایشان نیابند عضل
و قاره دو قبیله بودند از قریش که مسلمان شدند بظاهر و مکر کردند و مرتد شدند پس هر که مکر میکرد بحال
او مثل میزدند بحال ایشان پس ایشان از جانب رسول آمدند و چون سعد رسیدند بدر قلعه بنی قریظه

رسید

رسیدند کعب ان با الایتعلم مشرف شد ایشان ارشاد داد و نسبت بحضرت ناسزا گفت سعد گفت تو مانند رویاکه
در سوراخ خود کرمی نشسته باشد پس بکشتند و گفتند عضل القاره پسر ابن الخطاب است و ابو سفیان و قریش بر کشتن
و ایشان را خبر داد که بنو قریظه پیمان خود را با حضرت شکستند و قریش باین خبر شاد شدند ایمچنان انکسانیکه
با پیغمبر عهد بسته بودند شکستند پیغمبر و اصحاب غمگین شدند و هکذا اما اینکه با جناب سید الشهدا
آمده بودند عهد و پیمان خود را شکسته متفرق گشتند چنانکه شیخ مفید صاحب ارشاد روایت
کرده است که چون شب عاشورا شد حضرت امام حسین اصحاب خود را جمع نمود و حضرت امام زین العابدین
میفرماید که بیمار بودم لکن خود را نزدیک ایشان رسانیدم تا بشنوم چه میفرماید پس شنیدم از پدر
که میفرمود اثنی علی الله احسن الثناء واحمده علی السراء والضراء اللهم انی احمدک علی ان اکرمتنا بالنبوة
وعلمتنا بالقران وما را دانا کردانیدی در دین و بما عطا فرمودی چشم و گوش و عقل را پس مکردان ما را از
شاکران و بعد فانی لا اعلم اصحابا اوفی ولا خیرا من اصحابی ولا اهل بیت ابر و اوصل من اهل بیتی
فجزاکم الله عنی خیرا و اعزه باه کد آن بزرگوار فرمود که ای اصحاب و ای همسفران من بدانید که ما اهل
عصمتیم و اهل مکر و حیله نیستیم بعضی از شما بطمع دنیا بهمراه من آمدید و لیکن من خبر دهم شما را که زیاد از فردا
از دست اینجماعت اشرار بر ما کمان نزند کلنی بیت و ابتث ابن عمومت فقال الا و انی قد اذنت لکم فانطلقوا
جمیعا در این وقت که پرده شب شما را فرو گرفته است به طرفی که خواهید بروید فان القوم یریدونی ولو
قتلونی لم یلتفتوا الیکم فقال لدو جه بنداء وانتم فی حل من بیعتی فالحقوا بعشایرکم و موالیکم بنحیتو کهد
بزرگوارم خبر داده که ولدی الحسین یقتل بطف کربلا غریبا وحیدا عطشانا فمن نصره فقد نصرنی و
نصر ولده القائم تا سکینه میفرماید والله ما اتم کلامه الا و تفرق القوم من نحوه عشرة و عشرین
و کسی نماند مکر قلیلی که زیاده از هفتاد و کمتر از هشتاد نفر بودند پس ملاحظه نمودم که پدر بزرگوارم سر مبارک
بزیر افکنده و محزون مانده بود چون اینحالت را مشاهده نمودم گریه در گلویم گره زده اما خود را حفظ نمودم
و رو باسمان کردم و عرض نمودم اللهم انهم خذلونا فاخذلهم و دعای ایشان را مستجاب مکن و در زمین بجهة
ایشان مسکنی قرار مده و فقر را بر ایشان مسلط کردان و از شفاعت جد ما ایشان را بی نصیب کن پس مراجعت
نمودم بخیمه و اشک از دیدها یم روان بود چون عمه ام ام کلثوم اینحالت را از من مشاهده نمود فرمود تراچه میشود
من این کیفیت را بجهه او نقل کردم چون مظلومه آن واقعه مطلع شد نالهٔ و احداه و اعلیاه و احسناه و

[illegible]

حسیناه بر آورد و میفرمود میبایستی که من زنده نباشم و نبینم پس زنان سایر ایشان جمع شدند بسوی برادرش
آمده اهل و عیال را تسلی میداد و بعد از آن فرمود که ای ناله و صیحه مکنید که نمی خواهم که دشمنان شماتت کنند
پدر بزرگوارم شنید و برخاست با دیدهٔ کریان با بر دامن زنان بخیمه آمد چون اهل خیمه شناختند فریاد و فغان بر آوردند
جبین عمهام بیش آمد عرض کرد ای برادر در چنین روز سختی که ما چگونه شویم بای کثرت دشمنان
شما را به مفت کرده ام عرض کرد ای برادر تا یکی از ایشان تکرهم محل جدک وابیک وجدتک ولینک لعلهم لا ینبغی فیک
قال ذکرتهم فلم یذکروا و وعظتهم فلم یتعظوا و لم یسمعوا قولی و ایشان را غیر از کشتن من چیزی در نظر نیست
ولا بد ان تروی علی الترب جدیلا الا لعنة الله علی القوم الظالمین مجلس چهل و ششم بسم الله الرحمن الرحیم
انا انزلناه فی لیلة القدر حسین بن ابی العلاء از ابی عبدالله روایت کرده که هر که انا انزلناه را در نماز
از فرایض قرائت کند منادی از جانب الهی ندا کند یا عبدالله قد غفر لک ما مضی فاستانف العمل و سبب نزول
این سوره مبارکه با اختلاف تعلبی در تفسیر خود از وهب بن منبه روایت کرده است که رسول الله با اصحاب خبر داد که
در بنی اسرائیل عابدی بود شمعون که هزار ماه سلاح پوشیده در راه خدا جهاد کرد اصحاب متعجب شده گفتند ما با این
عمر کوتاه و عملهای قاصر چنین درجات چگونه توانیم رسید حق تعالی این سوره را فرستاد بدینکه ما فرستادیم
قران را در شب قدر بعضی بنا بر نزول ان در این شب بود با تمام قران در این شب از لوح محفوظ با سمان دنیا آمد در
بیت العزة به سفره سپرده شد روح الامین اینها را از انجا در مدت بیست و سه سال آیه آیه و سوره سوره بحسب مصالح
و اقتضای وقت و زمان بدنیا آورد بدانکه در چند مواضع انا کقوله انا انزلناه و نحن نزلنا الذکر و انا ارسلنا
نوحا و انا اعطیناک الکوثر وارد شده که جمع و که در تعظیم اراده میشود و حملش علی الجمع محال بجهة انکه ادله
دلالت بر وحدت صانع لانه لو کان فی الالهیة کثرة لا خطت بتة کل واحد منهم عن الالهیة و کونه متنعیا
عنه نقص فی حقه فیکون الکل ناقصا وان لم یکن کل واحد منهم قادرا علی الکمال کان کل ناقصا فعلمنا
انه محمول علی التعظیم واجمع المفسرون علی ان المراد انا انزلنا القران ولکنه ترک التصریح بالذکر
لان هذا الترکیب یدل علی عظم القران من ثلاثة اوجه احدها انه اسند انزاله الیه وجعله مختصا به بعد
دون غیره والثانی انه جاء بضمیره دون اسمه الظاهر شهادة له بالنباهة والاستغناء عن التصریح الا
تری انه فی السورة المتقدمة لم یذکر اسم ابی جهل ولم یخف علی احد لاشتهاره ان الانسان لیطغی والثالث
تعظیم الوقت الذی انزل فیه حاصل انیکه فرمایت که اینکه غیر شهر شعبان است تا که و شهرت قران یعظم بزرگی

[illegible]

قدر و شرف و عزت و شهره مستغنی است از تصریح هم چنانکه جهة تعظیم آن است انزال آن را بخود اختصاص داده و منت
مبرا ازان فرموده است القدر فی اللغة بمعنی التقدیر وهو جعل الشیء علی مساواة من غیر زیادة ولا نقصان
و قدر بمعنی شرف و عزت نیز هست و شرف این شب آنست که هر که در او طاعت کند عزیز و مشرف گردد و عملی که
در او واقع شود نزد خدا با قدر بود و ابو بکر وراق گفته که تسمیه آن بقدر بجهة آنست که هر بی قدری که در این شب
احیا کند با قدر شود و گویند که لیلة القدر بجهة آنست که در این شب از نزد ملک قدیر کتاب با قدر نازل شده
بر رسول صاحب قدر برای امت با قدر بر دست ملک صاحب قدر در شب با قدر و از ابن عباس مرویست که حق تعالی در این شب جبرئیل را
با هفتاد هزار فرشته از سدرة المنتهی بزمین فرستد و با ایشان علمهای نور باشد و از ان چهار علم را نزد بر پشت
خانه کعبه و بر سر روضه مطهره حضرت رسول صلعم و در بیت المقدس و طور سینا و جبرئیل با ملائکه گوید که
پراکنده شوید پس هیچ سرا و بقعه نماند که در ان جا مومنه و مومنی باشد که نروند مگر خانه که سگ یا خوک یا خمر
یا جنب از حرام یا صورتی که مجسم باشد همه زبان بتسبیح و تهلیل بگشایند برای امت محمد صلعم و چون صبح شود و با آسمان
روند ساکنان آسمان دنیا باستقبال ایشان بیرون آیند و گویند که از کجا می آیید گویند از دنیا این شب
قدر بود ایشان گویند که خدای تعالی با امت محمد صلعم چه کرامت کرد گویند صلحای امت را بیامرزید و شفاعت ایشان را در حق
اهل طاعت قبول فرمود پس فرشتگان آسمان دنیا بجهة این خوشحال شوند و آواز بتسبیح و تهلیل بردارند بعد از آن
با فرشتگان آسمان دنیا با آسمان دوم بر آیند فرشتگان آسمان دوم همان پرسند و همان جواب شنوند و اظهار
بهجت و سرور کرده بتسبیح و تهلیل مشغول شوند و بهمین منوال تا با آسمان هفتم رسند و نزد سدرة المنتهی همین
گویند و همین جواب شنوند و زبان بتسبیح بگشایند و اهل بهشت عدن آواز ایشان را شنوند با رضوان گویند
اینچه آواز است گوید که فرشتگانند که خدا را تسبیح و تهلیل میکنند برای امت محمد صلعم ایشان نیز آواز بردارند
بتسبیح و تهلیل و تحمید و حاملان عرش چون آواز ایشان بشنوند کیفیت احوال را معلوم کنند بتسبیح و تهلیل قیام
نمایند و از جانب الهی خطاب نازل شود که اینچه آواز است و او عالم باشد گویند شنیدیم که امتان محمد صلعم بشرف
مغفرت تو مشرف شدند و شفاعت صلحا در حق ایشان مقبول درگاه تو شد حق تعالی فرماید ای امت
محمد آنچه نزد من است آنچه هیچ چشم ندیده و هیچ گوش نشنیده و بر خاطر هیچ آدمی نگذشته چون این ایام روزهای
مصیبت امیر المومنین است سزاوار آنست فضیلتی ذکر شود بعد مصیبت آن فضیلت آنحضرت در زبان ثقات
روایت است از شکر که از اصحاب امیر المومنین بود اکثر اوقات بمجلس آنحضرت حاضر میشد گفت روزی شخصی

از اصحاب آنحضرت سوال کرد یا امیر المومنین بنی اسرائیل از وصی موسی علامات و معجزات میدیدند و تو علی وصی مایی
و خوارق عادات مشاهده میکردند ما از حضرت تو معجزه ببینیم جواب فرمود اطمینان قلب و تسلی یقین شما گردد حضرت فرمود
شما تاب علوم غریبه و امور عجیبه ندارید ایشان مبالغه نمودند آنحضرت متوجه مقابر گردید اصحاب در پی او روان شدند
تا بزمینی شوره ناک رسیدند شاه مردان دعا آهسته فرمود و بعد از ان فرمود ای زمین پرده از روی کار بردار و اینچه در
اندرون تو مخفی است بنما چون چشم گشادند دیدند که از جانب دست راست مضمون ولکم جنات تجری من تحتها
الانهار عیان گشته و درختان پر از میوه و نهرهای آب خوشگوار روان شده و قصورها برافراشته بر
غرفها حوران صف زده ایستاده اند و از جانب دست چپ چون نظر کردند فحوای فاتقوا النار التی وقودها الناس والحجارة
بمسامع ایشان رسید عقارب و حیات جانستان و درکات نیران مشاهده کردند چون اصحاب امیر المومنین این معجزه
دیدند جمعی که ثبات قدم نداشتند چون یهود از قرآن برمیدند و انکار امامت و سحر نامیدند و برخی که صاحب یقین و
پاک دین بودند بر یقین افزودند و این اثرها میگه فضیلت او را شنیدید روز هفدهم رمضان المبارک که همه
اشراف و اعیان و خلق گروه گروه ازدحام داشتند جناب امیر المومنین در بالای منبر خطبه و موعظه فرمود بجانب
منبر نگاه کرد جناب امام حسن را دید نشسته فرمود یا بنی کم مضی من شهرنا هذا عرض کرد که هفده روز از آن
بجانب دیگر منبر نگاه کرد جناب امام حسین را دید فرمود یا بنی کم بقی من شهرنا هذا آنجناب عرض کرد که سیزده
روز بعد سبب سوال که داشت و بمحاسن شریف خود فرود آورد و فرمود لیخضبن اشقی الناس فی هذا الشهر شیبتی
من دم راسی ارید حیوته و یرید قتلی آنحضرت بشدت گریه نمود که محاسن مبارکش تر شد حضار صدا بگریه
بلند کردند فقال علیه السلام و الله لابن ابی طالب انس بالموت من الصبی بثدی امه بعد فرمود که گریه من بجهة
مرگ نیست و قسم بخدا انس من به مرگ زیاده است از انس طفل به پستان مادر اما گریه من بجهة این طفل مظلوم
منست که بعد من با وجود دعوی پیمبر پدر و مادر او مصیبت ایشان گرفتار اند بعد من بنو امیه سوگوار
خواهند شد و [illegible] ظالمانه تا کسان امت ایشان [illegible] در آخر یکی از همه جفا زیاد او و دیگر او در صحرا
کربلا گرسنه و تشنه شهید نمایند بلکه او را در صحرا افکنند سر او را شهر بشهر و دیار بدیار گردانند عینا مثل منظور
آنحضرت بکدام شهر و دیار و بکدام مصائب اسرا نور و اطهر اشاره فرموده است بگیر از ذکر میکنیم و قیت [illegible] شکر شفا و
اثر [illegible] نزول [illegible] در انجا برسیده از راهب نصرانی در حوالی آن دیر فرود آمدند و نیزه که سر آنحضرت بر ان نصب بود
بر زمین استوار کردند راهب سیاح رفته نظر او بر سر انور و اطیب آن بزرگوار افتاد که نور عظیم از اثر مبارک بجانب

ابا الامیر و دید هیبتی از آن سر بر دل راهب افتاد پرسید این سر کیست گفتند سر حسین است که پسر ابن عم پیغمبر
شما است و مادرش دختر پیغمبر شما است گفت راهب لعنت خدا بر شما باد بد کردید من بگویید که ده هزار درهم
از بابام بمن میراث رسیده است بگیرید و این سر را بمن بدهید که امشب در نزد من بماند تا هنگام رحیل پس راهب زر بدیشان داد
بر سر انداخت و سر را بوی دادند و گرفته بدیر برد و پیش او نهاد و شنید که ای پسر خوشا حال تو پس راهب آن سر را طاهر
بگلاب بشست و با مشک معطر نمود و بر سجاده خود گذاشت و چون شب شد یک ساعت نگذشت دید که آسمانها و زمین
شد بعد از غلبه نور سقف آن خانه شکافته و عماری را دید که چون ماه از آسمان فرود آمد و زنی که طرف گرد آن
زنان دیگر همه جوامیکردند بهمین طریق سارا و هاجر و آسیه و مریم و خدیجه فرود آمدند از طرف
نمودند و زیارت کردند تا گاه ناله عظیم بگوش او رسید عماری نور از آن پیدا و صیحه یکی با ناله که راهب دید
بیهوش که دختر رسول خدا است پس راهب بیهوش گردید چون بهوش آمد ... ریش و نظر او بر آن
انها میگفت السلام علیک ای مظلوم مادر و ای شهید مادر ای نور دیده من پس راهب بیهوش شد
چون بهوش آمد از آنها اثری نیافت بعد از تکلمات بسیار با امام گفت ترا بحق خدا ... بگو کیستی
که چگونه سر امام به سخن در آمد فرمود انا المظلوم انا المهموم انا المغموم انا المقتول انا الغریب انا العطشان فی
کربلاء انا سلیب العمامة و الرداء انا محروق الخیام و مسبی النساء پیر عرض کرد ای سر مبارک زیاده
بیان نما میخواهم از زبان معجز بیانت حسب و نسب آن سر مبارک فرمود انا ابن محمد المصطفی انا ابن علی
المرتضی انا ابن فاطمة الزهراء راهب چون این را شنید گریست خود را بر روی سر مبارک انداخت گفت ای آقا
بر نمیدارم تا نگوئی که من فردا شفیع تو باشم تا که آن سر نور انور برآمد که بدین من بیا تا ترا شفاعت کنم راهب
گفت اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و ان علیا ولی الله الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس چهل و هفتم بسم الله الرحمن الرحیم انا انزلناه فی لیلة القدر و ما ادریک ما لیلة القدر سیف بن عمیر از
حضرت ابی جعفر روایت کرده که هر که انا انزلناه را بخواند بجهر همچنان باشد که شمشیر کشیده در راه خدا جهاد
کرده و هر که از آن پنهان بخواند همچو کسی باشد که در خون خود غلطیده باشد در راه خدا و بعضی در شان نزول این سوره
منقول است چنین گفته که مردی در بنی اسرائیل بود قوی هیکل شجاع و بجهت کثرت محاربه و جلادت او همه کفار عاجز بودند
و در زیر او هیچ چاره نداشتند از خوردن وی تا از حیله دنیا فریب دادند و گفتند چون او بخسبد او را
به بند تا ما او را هلاک کنیم زن وی از این با قوی ریسمان او را محکم ببست چون بیدار شد گفت کی چنین کرد گفت

نوبت امیار مثل او با پیغمبر رحیم مرتبه الکون بگو که ... نوبت ازان غالب شو گفت ... شب دیگر او را بموی سر او
چون بند از رگ کشت غالب شکنند کفار را خبر کردند بیامدند و او را بگرفتند و چشمهایش را برآوردند و کوه مینی
او را بر بند و بدرگاه الهی بنالید حق تعالی چشمهای او را و جمیع اعضایش باو رد کرد و از بندش خلاص نمود ملک ایشان
و قصری بود که بر بالای ستونها محکم بنا کرده بودند با قبه آن نشسته بود شمسون پا و ستونها را بجنبانید ملک از قصر
در افتاد و هلاک شد و لشکر او را بقتل آورد و بر همین طریق با کفار مدت هزار ماه کارزار کرد حق تعالی به پیغمبر خود
خطاب نمود که من ترا شبی داده ام که تو و امت تو اگر در آن شب عبادت بروز رسانند ثواب آن بهتر باشد از این هزار ماه که
شمسون با کفار جهاد میکرد و اعلم انهم اختلفوا فی انه لم سمیت هذه اللیلة لیلة القدر علی وجوه احدها
انها لیلة تقدیر الامور و الاحکام قال عطاء عن ابن عباس ان الله قدر ما یکون فی کل تلک السنة من
مطر و برد و رزق و احیاء و اماتة الی مثل هذه اللیلة من السنة الآتیة و اعلم ان تقدیر الله لا یحدث فی
تلک اللیلة فان الله قدر المقادیر قبل ان یخلق السموات و الارض فی الازل بل المراد اظهار تلک
المقادیر للملائکة فی تلک اللیلة بان یکتبها فی اللوح المحفوظ الثانی نقل عن الزهری انه قال لیلة
القدر لیلة العظمة و الشرافة من قولهم لفلان قدر عند فلان ای منزلة و شرف و یدل علیه قوله
لیلة القدر خیر من الف شهر ثم هذا یحتمل وجهین احدهما ان یرجع ذلک الی الفاعل یعنی ان الذی یاتی بالطاعات
صار ذا قدر و شرف و ثانیهما الی الفعل ای الطاعات لها فی تلک اللیلة قدر زائد و شرف زائد و عن ابی
بکر الوراق سمیت لیلة القدر لانه نزل فیها کتاب ذو قدر علی لسان ملک ذی قدر علی امة لها قدر
و لعل الله تعالی انما ذکر لفظ القدر فی هذه السورة ثلث مرات لهذا السبب بعد از آن تکریم و تفخیم
و تعظیم و ما ادریک و چه چیز ترا دانا کرد ای محمد یعنی تا بدانی که ... ... تو بعلیت فضل
و انها علو قدر آن بمرتبه است که هر که ... بجهت قدر و شرف عزت این شب است که هر که در او طاعت کند عزیز و مشرف
گردد و عملی که در او واقع شود بنزد خدا با قدر بود بدانکه فواید عبادت شب قدر را هر که در دنیا بدین قرار ... ما
از ثواب عبادت هزار ماه که زیاده از هشتاد سال است از برای او مقرر میفرماید دیگر آنکه چون تقدیر امور
جمیع امور از عمر و مال و فرزند و عزت و صحت و توفیق اعمال خیر و سایر امور در این شب است اصلاح احوال تمام
سال خود را در این شب کرده خواهد بود و ممکن است که نام او در دیوان اشقیا نوشته باشد در این شب بجهت عبادت
و زاری تغییر یابد و در زمره سعدا نوشته شود و عکس او هم نعوذ بالله ممکن است دیگر آنکه چون امام او

١٩٠ حضرت صاحب الامر با ملائکه مقربین محشور او فوج فوج بخدمت آنحضرت میایند و بر او سلام میکنند و تقلید
کار برای او و بنیا خلق شده آبرو عرض میکنند سزاوار اینست که در چنین شبی تا سپیده بامداد خواب نکنند
بشر نیا و نه بلکه العیاذ بالله بلهو و لعب و معصیت و هرزه کاری باتمام رسانند که غایت خذلان و نهایت بی
توفیقیست و در خبر آمده که جبرئیل با هفتاد هزار فرشته بزمین فرود آید و میکائیل با هفتاد هزار دیگر
و لوای حمد بیاورند و از آنجا دو ابر باشد یکی بمشرق و یکی بمغرب یکی باسمان و یکی بزمین بر لوای احمد نوشته شده باشد
که اُمَّةٌ مُذنِبَةٌ وَ رَبٌّ غَفُورٌ و هیچ جا نباشد که فرشته در آنجا نرود و سلام نکند از مسند احمد بن
حنبل و مناقب خطیب و بحر المناقب و معارج النبوة منقولست در تفضیل لواء احمد یکی از تشریفات قیامت
که بآنسرور مخصوص باشد آنست که لواء احمد در دستش باشد همه انبیا و رسل در ظل آن لوا باشند چنانکه
گفت لِوَاءُ الحَمدِ یَومَئِذٍ بِیَدِی و بروایتی دیگر فرمود اَنَا سَیِّدُ وُلدِ آدَمَ وَلا فَخرَ بِیَدِی لِوَاءُ الحَمدِ وَلا فَخرَ وَ
مَا مِن نَبِیٍّ یَومَئِذٍ آدَمُ وَمَن سِوَاهُ اِلّا وَتَحتَ لِوَائِی و آن لوا هزار ساله راه ارتفاع باشد و قبضه اش
از فضه بیضا و سنانش از یاقوت حمرا و دنبه اش از زمرد خضرا و مراو را سه ذوابه بود از نور یکی در مشرق
دویم در مغرب سیم در مکه و بر او سه سطر مکتوبست اول بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ ثانی اَلحَمدُ لِلّهِ رَبِّ العالَمِینَ
ثالث لا اِلهَ اِلّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ و بروایت عبد الله بن سلام در سطر سیم عَلِیٌّ وَلِیُّ اللهِ نیز مکتوب
است و طول هر سطری هزار ساله راهست چون این لوا را در فضای عرصات حاضر کرده اند منادی ندا کند
اَینَ النَّبِیُّ الاُمِّیُّ العَرَبِیُّ القُرَشِیُّ المَکِّیُّ الحَرَمِیُّ التِّهامِیُّ مُحَمَّدُ بنُ عَبدِ اللهِ خاتَمُ النَّبِیِّینَ وَ سَیِّدُ المُرسَلِینَ
وَرَسُولُ رَبِّ العالَمِینَ آنسرور پیش آمده این لوا را بدست مبارک خود گیرد بعد از آن تمام انبیا از آدم تا عیسی بن
مریم با سایر صدیقان و شهدا و صالحان در حوالی آن لوا مجتمع گردند آنگاه بر آنسرور کلام ایشان حله و تاج حاضر
کنند و از برای حضرت مقدس نبوی تاجی از نور آورده بر فرق همایون آنسرور نهند و لباسی از حریر حاضر آورده در بدن
مبارکش پوشانند و هفتاد هزار علم و هفتاد هزار لوا پیش پیش آنسرور برند پس آنسرور لوای الحمد را بدست مبارک
شاه مردان علی عمران مرتضی داده افواج اعلام و الویه مذکوره را در سایه لوای الحمد در آورند و هر که طریق
متابعت سنت محمدیه را مسلوک داشته همراه آنسرور در عالم جنات عدن اَللّهُمَّ ارزُقنا بِفَضلِکَ مُتابَعَةَ هذا
السَّیِّدِ الاَمِینِ وَ النُّورِ المُبِینِ عَلَیهِ الصَّلوةُ وَ السَّلامُ اِلی یَومِ الدِّینِ و وجه تسمیه لواء الحمد در تفسیر بحر العلوم
و در بعضی از کتب تذکره چنین است که چون آدم در وقت در آمدن روح ببدن مبارکش عطسه نمود و بعد ملهم بالحمد

لله

لله گردید در جواب رحمک ربک سبقت رحمتی علی غضبی شنود و در آنحین نور محمدی در جبین مبین آدم متحرک بود ١٩٢
گوئی که بر جبین عطارد کوکب زهره آمده چنانکه مروارید بتابد آدم گفت الهی این انوار چیست خطاب رسید نور فرزند
تو محمد بن عبد الله نبی آخر الزمان آدم تمنای مشاهده نور محمدی کرد این آرزو در دل او مشتعل گشت آن
نور از پیشانی او انتقال یافته بر انگشت مسبحه اش جلوه گر شد آدم انگشت مسبحه را او در میان انگشتان مبارک بود و آن
میان اولاد نامی گذاشت و نقوش مهر محبتش بر صحیفه دل تو صدق و ایقان نگاشت از برکت انتقال آن نور
بهمین آدم یمن و برکت خیر و سعادت قرین همین آمده و اولادیکه جانب یمین آدم متمکن بودند سعادتمند بلقب اصحاب
الیمین ارجمند گشتند و آنچه بر شمال آدم بود از این سعادت محروم ماندند القصه چون آدم جمال محمدی را
در آینه انگشت مسبحه دید خطاب آمد که ای آدم هر کرا فرزندی از غیب بظهور آید هدیه باو ارزانی دارد اکنون هدیه تو
باین فرزند ارجمند چه خواهد بود گفت خداوندا از لطایف و عواطفی که از خزانه کرم بمن مرحمت فرمودی همین کلمه
الحمد لله است که بزبان اجرا کرده آن کلمه را هدیه او نمودم خدای تعالی فرمود از حمد این لوا افراشته بلواء الحمد موسوم
گردانید تا سید عالم باختصاص آن مخصوص بوده باشد که در روز قیامت ملائکه را فرمان شود تا آن علم را بر دارند
چون ملائکه از حمل آن علم عاجز آیند حق تعالی فرماید این اسَدُ اللهِ الغالِبُ یعنی شیر خدا حضرت علی بن ابی طالب کجاست
امیر المؤمنین حاضر شده آن لوا را چون دسته گل بر سر دست گرفته از پل صراط بگذرانند ای شیعه هر کس طالبست که روز
قیامت در زیر این لواء الحمد بوده باشد در مصیبت آنحضرت لا تبکی آنجناب گریه نماید در کتاب بحار و عوالم از جناب
ام کلثوم روایتست و بروایت مصرحست چون شب نوزدهم ماه رمضان در رسید از برای افطار ام کلثوم طبقی
نزد آنحضرت گذاشته که در آن دو قرص جو و کاسه از شیر و قدری نمک بود چون حضرت از نماز فارغ شد نگاه بطبق
کرده سر مبارک خود را جنبانید و بگریست گریستنی که محاسن مبارکش تر شد پس بام کلثوم کرد فرمود که ای دختر دو نان
خورش در یک طبق حاضر کرده که در یک رتبه دو نان خورش تناول نموده بودم مگر نمیدانی که من متابعت
برادر و پسر عمم خود رسول الله را میکنم که از روز آمدن او بدنیا تا حین مفارقت از دنیا از برای او دو طعام حاضر
نکردند ای دختر مگر تو بیک چیز را میخواهی فردا پیش پروردگار ایستادن من از برای حساب طول میکشد و هر که اکل
و شرب او در دنیا نیکو است در قیامت وقوفش در نزد پروردگار بیشتر است ای دختر در دنیا حلالش حسابست و در حرام
عقاب ای دختر بخدا قسم که چیزی نمیخورم تا یکی از این دو خورش را بر ندارید پس شیر را بر داشت و حضرت اندکی از آن نان جو را
با نمک تناول نمود و بر خواسته متوجه عبادت شد در آن شب پیوسته مشغول طاعت بود و گاهی در رکوع و گاهی در سجود

بسا

صبح بکربرو وازین عنکاب بمنات ما الهی و منکشف صدر رسول الله و لبنیا میفرمود لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
ولبنیا میگفت اللهم بارک لی فی لقائک اللهم بارک لی الموت پس اهل بیت خود را جمع نمود و میفرمود یا اولادی و
یا اهلی فی هذه الایام تفقدونی دنیا سنکه پیغمبر را در خواب دیدم که فرمود والله یا ابا الحسن انا مشتاق
الیک وانک قادم الینا نعشر الاخر من هذا الشهر یا ابن طریق که بد بخت ترین امت محاسن ترا از خون
سر تو خضاب خواهد کرد یا علی هلم الینا فما عندنا خیر لک وابقی پس اهل بیت چون این سخنان شنیدند گریه
و ناله بلند کردند و ام کلثوم عرض کرد که ای پدر امشب خواب بتو حرام شده که استراحت نمینمایی و مکرر حضر
مرا غمنا میکنانی پس حضرت فرمود یا بنیة ان اباک قد قتل الابطال وخاض الاهوال وما اعتراه اضطرار
و نهضة اکثر مما اعتراه فی هذه اللیلة و شبهه نیست که شوق ملاقات حبیب باعث دهشت و اضطراب
میشود فرمود یا بنیة قد قرب الاجل وانقطع الامل پس همه گریان شدند حضرت ایشان را قسم داد که ساکت
شوید و ایشان را وصیت بتقوی نمود مشغول عبادت شد وقت آنکه بمسجد تشریف برند ام کلثوم را امر
فرمود که آب آورد و تجدید وضو نمود کمر مبارک در بست و فرمود اشدد حیازیمک للموت فان الموت
لاقیکا ولا تجزع من الموت اذا حل بوادیکا چون بصحن خانه رسید مرغابی چند که در خانه بودند
برای امام حسین آورده بودند بر سر راه آنحضرت آمدند بالها گشودند فریاد بر کشیدند و بمنقار دامان
آنحضرت را میکرفتند نمیگذاشتند که بیرون رود مولف گوید شاید ایشان با آنحضرت بزبان خود شاید میکفتند
گو یا گفته باشند ای مولای ما بمسجد تشریف مبر که حسنین را یتیم مگذار ای شیعیان خود را بی پدر مکنید بالجمله پس
ازین سخن ایشان را کسی نشنید حضرت فرمود لا اله الا الله صوائح تتبعها النوائح وفی غداة غد تظهر
القضا ایشان فریاد کنندگان هستند بر فراق من که در عقب ایشان نوحه کنندگان خواهند بود بر مصیبت
من و مراد فرمود قضا خدا ظاهر خواهد شد پس ام کلثوم را فرمود ایشان را بعد از من آزاد و آب دهید یارها
کنید پس آنحضرت بکنار رسید و چون خواست که در خانه بکشاید قلاب در بکمر بند آنحضرت بند شد هر چند
خواست انقلاب بر دارد کند ... تا آنکه کمر بند از کمر شان باز شده افتاد و فرمود لا اله الا الله اینها همه
علامت رفتن است یا شیعة الحسین چه شبی بود بر احوال امام مظلوم در روز عاشورا که تمامی
اهلبیت دور امام را احاطه کرده بودند هر کس بزبان خود مانع رفتن آنحضرت بودند با هر کسی از اهل حرم
وداع میفرمود و هر یک حالتی اظهار مینمود و قلب مبارک آنحضرت را بدرد میاورد از آن جمله هلال بن نافع گوید

کهمن

که من در میان دو صف لشکر ایستاده بودم و نگاه میکردم مرغابی بحسین را دیدم فرأیت صغیرة باکیة
جائت واخذت بذیل ابیها فقالت یا ابه انظر الی فانی عطشان حضرت نگاهی بصورت آن طفل کرد
و گریست و فرمود صبر کن ای نور دیده الله یسقیک فانه وکیلی پرسید این طفل کیست و چه نام دارد
شخصی گفت رقیه دختر سه ساله حسین است القصه وداع جناب زینب خاتون بود چون حضرت
الجناح را طلبید بروایتی جناب زینب آورد و گفت یا اخی ارکب علی اسم الله قالت فرکب جواده
فقلت له یا سیدی یا ابا عبد الله هل رأیت اختا مثلی قبل هذا فقدمت فرس اخیها للموت فلما
سمع کلامها اختنق بعبرته وبکی وانکبت علی رأسها وانکبت علی صدره وجعلا یبکیان طویلا
فلما فرغ عن البکاء الوی عنان فرسه ومضی فنادته یا اخی لی حاجة الیک فقال ماهی
قالت له اکشف عن صدرک فکشف لها عن صدره فتمته وقبلته ثم توجهت الی المدینة
وقالت یا اماه هذه الامانة قد ادیتها فقال الحسین وما هی فقالت له اعلم یا اخی انه لما
دنت وفاة امنا فاطمة الزهراء قالت لی یا زینب فقلت لبیک یا اماه فقالت لی اکشفی لی عن
صدرک ونحرک فکشفته لها فتمتنی فی نحری وقبلتنی فی صدری ثم قالت هذه ودیعة منی
الی اخیک الحسین یا زینب اذا رأیت اخاک الحسین فی کربلاء وحیدا فریدا فقبلیه وشمیه
نیابة عنی الا لعنة الله علی القوم الظالمین **مجلس چهل هشتم** قال الله تعالی فی سورة القدر
لیلة القدر خیر من الف شهر هر که این سوره را ده بار بخواند هزار گناه از دیوان او محو
شود ابی بن کعب عن النبی ص من قرأها اعطی من الاجر کمن صام شهر رمضان واحیا لیلة
القدر وکان له ثواب کثواب من قاتل فی سبیل الله ترجمه شب قدر بهتر است از هزار ماه و
بعضی دیگر از مفسران گفته که رسول خدا ص چهار عابد را نام برد که ایشان هشتاد سال
خدا را پرستیدند و طرفة العین در او عاصی نشدند و از یاد او غافل نشدند یحیی و زکریا و حزقیل
و یوشع اصحاب را از این عجب آمد جبرئیل این سوره را آورد و باز نمود که عبادت در شب قدر
بهتر از هزار ماه عبادت ایشانست و باید دانست که علما را در این شب اختلاف بسیار است
جمعی بر آنند که این شب در عهد رسول الله ص بود و چون آنحضرت رحلت فرمود مرفوع گشت و این
قولیست بسیار ضعیف و سخیف زیرا که ابو ذر روایت کرده که من از رسول ص پرسیدم که یا رسول

الله

الله‌تعالی یا شب قدر در عهد انبیا بود بعد از آن مرتفع شد فرمود که لا بل هی الی یوم القیمة نه
چنین است بلکه تا روز قیامت باقیست و دلیل دیگر اینکه لفظ تنزل الملائکة بصیغه مضارع
است که اصل او تتنزل است دلالة میکند بر زمان آینده و حال اگر چنانچه مرفوع بود بایستی
بصیغه ماضی بوده باشد که تنزلت الملائکة و در نزد بعضی معین نیست که در کدام ماهست
و کدام شبست و لیکن در میان سالست و اگر کسی طلاق زوجه خود را معلق سازد بر شب قدر
تا یکسال نگذرد طلاق واقع نشود و این قول ابی حنیفه است بدانکه فضایل شب قدر بسیار و ثواب
احیا او بیشمار و از پیغمبر مرویست که من قام لیلة القدر ایمانا و احتسابا غفر له ما تقدم
من ذنبه و در خبر آمده که شیطان در آن شب بیرون نیاید تا بروز دیگر در وقت چاشت و نتواند
که کسی را آزار رساند و سحر هیچ ساحری و فساد هیچ مفسدی اثر نکند و چون شب قدر میشود حق
تعالی امر میکند جبرئیل را که بزمین میاید با لشکر عظیمی از ملائکه و با خود علم سبز میاورد
و بر بالای کعبه معظمه نصب میکند و او را ششصد بال دارد و دو بال را نمی‌گشاید مگر در شب
قدر و چون در شب قدر راند و بال را میگشاید از مشرق و مغرب میگذرند و پهن میکند جبرئیل
ملائکه را در آن شب در اطراف زمین پس سلام میکنند بهر نشسته و ایستاده که مشغول ذکر
و نماز و یاد خدا باشند و با ایشان مصافحه میکنند و چون ایشان دعا میکنند ملائکه آمین
میگویند و پیوسته مشغول این کارند تا طلوع صبح پس چون صبح طالع میشود ندا میکند جبرئیل
که ای گروه ملائکه روانه جانب آسمان شوید پس ملائکه میگویند ای جبرئیل خدا چه کرد در حوایج
مؤمنان از امت محمد صلعم جبرئیل میگوید که خدا گناهان همه را آمرزید مگر کسی که همیشه شراب
خورد یا قطع رحم کند یا با مؤمنان عداوت کند یا عاق پدر و مادر شده باشد قال صلعم والذی
بعثنی بالحق ان شارب الخمر یموت عطشانا وفی القبر عطشان ویبعث یوم القیمة وهو
عطشان وینادی واعطشاه الف سنة فیؤتی بماء کالمهل یشوی الوجوه بئس الشراب
وینضج وجهه ویتناثر اسنانه وعیناه فی ذلک الاناء فلیس له بد من ان یشرب فیصهر
ما فی بطنه وقال من بات سکرانا عاین ملک الموت سکرانا ویوقف بین یدی الله سکرانا
فیقول الله ما لک فیقول انا سکران فیقول الله بهذا امرتک انهبوا به الی سکران فیذهب

الی جبل فی وسط جهنم فیه عین تجری مدة دما لا یکون طعامه وشرابه الا منه و اما قطع رحم قال
جعفر بن محمد الصادق ع من رزق من اربعة خصال واحدا ادخل الجنة بر الوالدین او صلة الرحم
او حسن الجوار او حسن الخلق وقال من یضمن لی خصلة واحدة اضمن له اربعة من تضمن لی
صلة الرحم اضمن له بحب اهله وبکثرة ماله وبطول عمره ویدخله جنة ربه و قطع رحم قطع
عمر میکند مثلا اگر کسی را سی سال عمر داشته باشد وقتیکه قطع رحم نمود سه سال میشود
و صله رحم عمر را زیاد میکند مثلا اگر کسی را سه سال عمر بوده باشد وقتیکه صله نمود اگرچه
باحوال پرسی یا بسلام کردن باشد عمر آنکس ممتد میشود تا بسی سال رسد اما کینه برادران
مؤمن از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که هیچ دو نفر از روی قهر از یکدیگر جدا نمیشوند مگر
یکی از آنها مستوجب لعنت میگردد و بسا باشد که هر دو مستوجب شوند شخصی عرض کرد آنکه مظلوم
است چرا مستوجب لعنت میگردد فرمود بجهة آنکه برادر خود را بصلح نمیخواند و ابتدا بسلام
نمیکند و اما عاق والدین پس حدیث قدسی آمده من رضی عنه والداه فانا راض عنه وقال
یقال للعاق اعمل ما شئت فانی لا اغفر لک ویقول للبار اعمل ما شئت فانی ساغفر لک وقال
من ضرب والدیه وهو ولد الزنا ومن آذی جاره فهو ملعون ومن ابغض عترتی فهو ملعون
ومنافق خاسر یا علی اکرم الجار ولو کان کافرا واکرم الضیف ولو کان کافرا واطع الوالدین
ولو کانا کافرین ولا ترد السائل ولو کان کافرا بدانکه هر کس را چهار پدر دارد که هر یک
لازم الاحترامست یکی اب ظاهری که از نطفه بعمل آمد و یکی معلم و یکی اب زوجه و یکی اب روحانی
کما قال ع انا وعلی ابوا هذه الامة اولا باعث وجود هستند و مربی روحانی میباشند
که مکلفین را بطریق معرفة الله و شریعت و طریقت و معرفت هدایه و دلالة مینمایند چنانچه
در کفایة الخصام مسطور است حضرت امام حسن عسکری ع در تفسیر خود درآیه و بالوالدین
احسانا میفرماید رسول خدا ص بهترین والدین شما و سزاوارترین آنها بشکر شما محمد و علی
و علی بن ابیطالب ع فرمود از رسول خدا ص شنیدم که فرمود من و علی دو پدر این امتیم و حق ما بر ایشان عظیم
تر است از حق پدر و مادر و ولادت ایشان زیرا که ما نجات میدهیم ایشان را از عذاب الهی اگر اطاعت ما کنند
و میرسانیم ایشان را ببهشت که دار قرار است و ملحق میگردانیم ایشان را از بندگی شهوات به بهترین

آزادان

ازادان و فاطمه فرمود که دو پدر این امت که راست کنند کجیهای ایشان را و نجات میدهند ایشان را از
عذاب الیم اگر اطاعت ایشان نمایند بهشت دائمی را برای ایشان مباح میکردانند اگر با ایشان
موافقت کنند و حسن بن علی ع فرمود محمد و علی پدران این امتند پس خوشا حال کسی بحق ایشان
عارف باشد و ایشان را در هر حال اطاعت کند که خدا تعالی او را از بهترین سکنه بهشت کرداند
و سعادتمند کرداند او را بکرامتها و خوشنودی خود و حسین بن علی ع فرمود هر که بشناسد حق
دو پدر افضلش را محمد و علی و چنانکه حق اطاعت است ایشان را اطاعت کند باو گویند در رفقا
ساکن شو و مقام کن در بهشت که خواهی بوسعت و رفاهیت و علی بن الحسین ع فرمود اگر حق
پدران بر اولاد عظیم است نظر با حسانی که نسبت بایشان میکنند پس حق احسان محمد و علی بر این امت
اجل و اعظم است از انها پس ایشان به پدر بودن و رعایت حق ایشان نمودن سزاوارترند و امام
محمد باقر ع فرمود هر که خواهد قدر و منزلت خود را در نزد خدا داند نظر کند به قدر و منزلت
پدران افضل خود محمد و علی ع که در نزد خود چگونه است مؤلف گوید یعنی هرچند قدر ایشان نزد
او عظیمتر است قدر او بان نسبت نزد خدا بزرگتر است و بالجمله امام جعفر صادق ع فرمود هر که
رعایت کند حق پدران افضل خود محمد و علی را ضرر نمیرساند او را انچه ضایع کرداند از حق پدر
و مادر خود از حقوق و سایر عباد الله زیرا که ان دو پدر بزرگوار ایشان را راضی میکردانند از او
در قیامت و موسی بن جعفر ع فرمود بزرگ میشود ثواب نماز بقدر بزرگی که دارنده تعظیم میکند
صلوات فرستادن بر دو پدر افضل خود محمد و علی و علی بن موسی ع فرمود ایا مکروه نمیدارد احد
از شما که از پدر و مادر حقیقی خود نفی کرده شود عرض کردند بلی والله فرمود پس جهد کنند که او را
نفی نکنند از دو پدری که افضلند از پدر و مادر او و محمد بن علی ع روزی شخصی در حضور انحضرت
گفت من محمد و علی را چنان دوست میدارم که اگر اعضای مرا از یکدیگر جدا کنند یا بدن مرا
بمقراض ببرند ترک انها نخواهم کرد فرمود که محمد و علی جزای ترا بقدر محبت تو خواهند داد در
روز قیامت ازبرای تو استدعا خواهند کرد از کرامتها و درجات عظیمه انقدر که انچه تو در
محبت ایشان بعمل اورده وفا بیک جزو از صد هزار جزو ان نتواند و علی بن محمد ع فرمود کسیکه
پدران دینی او محمد و علی گرامی تر نباشند در نزد او از پدر و مادر نسبی او و از نزد حقیقی

هیچ

هیچ منزلتی و کرامتی نخواهد بود و حسن بن علی ع فرمود کسیکه مقدم دارد پدران دینی خود محمد و علی را
بر پدران نسبی خود حق سبحانه و تعالی فرماید البته ترا اختیار کنم چنانکه مرا اختیار کردی و ترا شریف و بزرگ کردانم
در حضور دو پدر دینی تو چنانچه تو خود را اشرف داری باختیار محبت ایشان بر محبت پدران نسبی خود
اکثر ازان امور ظاهر روز مصیبت پدر روحانی تو امیرالمؤمنین است میتوانی او را از خود راضی نمائی بر گریه
کردن بران بزرگوار هر کس بقدر محبت خود در بیت الاحزان از ابی مخنف روایت کرده که حضرت
امیرمؤمنان تنها روانه مسجد شد تا انکه داخل مسجد شد دید که چراغها در قندیلها خاموش
کردیده در ان تاریکی در محراب انقدر که خواست نماز کرده و بعد بر بالای گلدسته امد و تنحنحی
فرمود پس انگشت سبابه بر گوش نهاد و بصوت جلی اذان گفت صدای اذان به همه خانهای کوفه میرسید
از گلدسته فرود امد داخل مسجد شد مشغول تسبیح و تهلیل بود و مکرر الله اکبر میگفت
و بسیار میفرمود اللهم صل علی محمد و ال محمد راوی میگوید که عادت نیکوی انجناب این بود که چون
وقت نماز میشد خفتگان را از خواب غفلت باین کلام بیدار میکرد که الصلوة یرحمک الله الصلوة
الی الصلوة المکتوبة علیک پس این ایه شریفه میخواند ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر انحضرت
خفتگان را بیدار میکرد تا انکه بر سر جسد پلید ان ملعون رسید دید که ان ملعون برو در افتاده
فرمود که یا هذا قم من نومك هذا فانها نومة یمقتها الله وهی نومة الشیطان و نومة اهل النار پس
ان خبیث بدبخت اندک حرکتی کرد مثل کسی که گویا میخواهد برخیزد و لیکن از جای خود بر نخواست پس ان
حضرت باز فرمود که لقد هممت بشیء تکاد السموات یتفطرن منه و تنشق الارض و تخر الجبال هدا
ای خبیث اگر بخواهم خبر بدهم که چه در زیر عبا داری میتوانم از او درگذشته بجانب محراب توجه فرمود
و راست ایستاد و با خضوع مشغول نماز شد و رکوع و سجود را طول میداد پس ابن ملجم حرامزاده
دانست که انحضرت مشغول عبادت معبود است او واویلا تعجیل از جای خود بجست و خود را در پهلوی
ستونی که انجناب در میان ان نماز میکرد رسانید و انقدر ارام کرفت که رکعت اول را تمام کرد و برکوع
تشریف برد و سجده اول را هم بجا اورد و سر از سجده برداشت و المصیبتا که ان بیحیای بی ایمان
شمشیر خود را بلند کرد و بلرزه در اورد چنان بر فرق مبارک ان بزرگوار زد تا پیشانی شکافته
شد انجناب نتوانست خود را نگاه دارد مثل حالت سجده بر روی خاک افتاد فرمود بسم الله و بالله و علی

منه رسول الله واه وا ویلا در روز عاشورا امام مظلومان در بالای اسب ایستاده بود که از هر طرف
تیر زدند ناگاه صالح بن وهب حرامزاده رسید نیزه را چنان بر پهلوی مبارک امام مظلوم زد که آنحضرت
نمیتوانست خود را نگاه دارد از بالای اسب بر سر صورت بر روی خاک افتاد و میگفت بسم الله و بالله و امیر
المؤمنین گفت فزت برب الکعبة فریاد زد که بپروردگار کعبه قسم که پیروز بود بر ابن ملجم ملعون
مرادی مرا کشت واه وا ویلا امام مظلوم حسین بعد از افتادن بخاک یک چیزی گفت شیعه نمی
توانند بشنود جاء رجل من کندة یقال له مالک بن یسر لعنه الله فشتم الحسین وضرب بالسیف
علی رأسه وعلیه برنس فامتلئت دما فقال له الحسین لا اکلت بها ولا شربت حشرک الله مع
الظالمین الا لعنة الله علی القوم الظالمین **مجلس چهل و نهم** بسم الله الرحمن الرحیم انا انزلناه فی
لیلة القدر الخ ومن خواص القرآن من قرأها علی باب مخزن سلمه الله تعالی من کل آفة وسوء الی ان یخرج
صاحبه ما فیه وقال رسول الله ص من قرأها کان له یوم القیمة خیر البریة رفیقا وصاحبا وان کتبت
فی اناء جدید ونظر فیه صاحب اللقوة شفاه الله تعالی بعضی سبب شان نزول این سوره را چنین
ذکر نموده مرویست که ملک سلیمان ع هزار ماه بود و ملک ذو القرنین هزار ماه هر آن مؤمن
که اینشب را دریابد وی را بهتر از ملک سلیمان و ملک اسکندر بود و از امام حسین ع روایتست که من
از رسول الله ص شنیدم که فرمود در خواب دیدم که بوزینگان بر منبر من میرفتند و چون جبرئیل ع
آمد صورت واقعه را باو اعلام کردم گفت اینها بنی امیه باشند که بعد از تو بناحق بر منبر تو بر
آیند من گفتم مدت ملک ایشان چند باشد گفت هزار ماه من دلتنگ شدم جبرئیل حق تعالی
داده سورة القدر و سورة الکوثر را آورد و دلتنگی باز نمود که شب قدر بهتر است از هزار ماه بنی امیه
که پادشاهی کرده اند و ابن قتیبه گوید که از اول عمر بنی امیه بشمار نگاه میداشتم مدت ملک
ایشان هزار ماه بود نه زیاده و نه کم از حضرت رسالت ع مرویست که گفت جبرئیل بمن نازل شد و
گفت یا رسول الله دستها را بدعا بردار و بدعا اشتغال نمای گفتم یا جبرئیل امشب چه شب است
گفت شبی است که حق تعالی درهای آسمان گشوده و جمیع گناهان را بیامرزد مگر گناه مشرک و ساحر و کنود
و مدمن خمر و عاق والدین و مصر بر زنا و چون بعضی از شب بگذشت جبرئیل گفت یا رسول الله سر بآسمان
کن من سر برداشتم درهای آسمان را گشاده دیدم بر در آسمان اول فرشته ایستاده بود و میگفت

خوش

خوشا حال آنکه در اینشب رکوع کند در دوم فرشته بود میگفت خوشا حال آنکه اینشب بسجود گذراند و
در سیم فرشته ایستاده و میگفت خوشا بحال آنکه در این شب بدعا مشغول بود باشد در چهارم فرشته
بود و میگفت خوشا بحال آنکه در اینشب ذکر نماید و در پنجم فرشته بود و میگفت خوشا بحال آنکه
از خوف الهی گریه کند و در ششم فرشته بود و میگفت خوشا بحال آنکه اینشب بر مسلمانان بخشش
و احسان نماید و در هفتم فرشته بود ایستاده و میگفت هیچ سائلی هست که مراد خود را بدرگاه
ما عرض کند تا برآوریم و هیچ استغفار کننده هست که توبه او را قبول نمائیم و هیچ صاحب حاجت هست
که حاجت خود را بما عرض کند تا اجابت نمائیم من گفتم یا جبرئیل تا کی گشاده خواهد بود گفت تا صبح
برآید پس گفت خدای تعالی در اینشب بعدد موی گوسفندان بنی کلب بنده که از آتش دوزخ آزاد کند
غایته روایت کنند که در اینشب نسخه ارزاق را بمیکائیل و نسخه حروب و خسف را بجبرئیل و نسخه اعمال را
باسرافیل و نسخه مصائب را بعزرائیل با من مرحکم کرده اختلاف بسیار در خصوص شب قدر هست
جمهور علما بر آنند که شب قدر در ماه رمضان است و در لیالی آن اختلاف کرده اند ابن رزین عقیلی
بر آنست که شب اول ماه رمضان است و حسن گفته شب هفدهم است و نزد جماعتی دیگر شب نوزدهم و اصح
اقوال آنست که در عشر آخر رمضان است و اعلم انه تعالی اخفی هذه اللیلة بوجوه احدها انه تعالی
اخفاها کما اخفی سایر الاشیاء فانه اخفی رضاه فی الطاعات حتی یرغبوا فی الکل واخفی غضبه فی
المعاصی لیحترزوا عن الکل واخفی ولیه فیما بین الناس حتی یعظموا الکل واخفی الاجابة فی الدعاء
لیبالغوا فی کل الدعوات واخفی اسم الاعظم لیعظموا کل الاسماء واخفی الصلوة الوسطی لیحافظوا
علی الکل واخفی قبول التوبة لیواظب المکلف علی جمیع اقسام التوبة واخفی وقت الموت لیخاف المکلف
من المعصیة ویأتی عمل الخیر فکذا اخفی هذه اللیلة لیعظموا جمیع لیالی رمضان وثانیها کانه تعالی
یقول لو عینت لیلة القدر وانا عالم بتجاسرکم علی المعصیة فربما دعتک الشهوة فی تلک اللیلة
فوقعت فی الذنب فکان معصیتک مع علمک اشد من معصیتک لا مع علمک فلهذا السبب
اخفیته علیک وروی عن العامة انه دخل المسجد فرأی نائما فقال یا علی نبهه لیتوضأ
فایقظه علی ثم قال علی یا رسول الله انک سباق الی الخیرات فلم لم تنبهه قال لان رده علی کفر
ورده علیک لیس بکفر ففعلت ذلک لتخف جنایته لو ابی فاذا کان هذا رحمة الرسول ص فقس

علیه

علیه رحمة الرب تعالی فکانه تعالی یقول اذا علمت لیلة القدر فان اطعت فیها اکتسبت ثواب الف شهر
وان عصیت فیها اکتسبت عقاب الف شهر و دفع العقاب اولی من جلب الثواب اشاره روایت
عامه بر اینست که رد بر علی کفر نیست این مطلب نوعی مخفی است اما قوله علیه ما علیه قال رده علی
کفر و رده علیک لیس بکفر لیس کما قال علیه ما علیه لان حب علی حب الرسول و بغض علی بغض
الرسول و رده رده و بالعکس و حبهما و بغضهما و ردهما حب الله و بغضه و رده کما ورد به
الاخبار المستفیضة المتواترة من العامة والخاصة کما لا یخفی علی الفطن المتتبع در کفایة الخصام
شانزده حدیث از روایة عامه و شش حدیث از طریقه خاصه در این باب نقل نموده از انجمله ابن
بابویه بسند خود از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده است که گفت از رسول خدا شنیدم
که فرمود علی را صفاتی چند است که اگر یکی از انها را در تمام مردم قسمت نمایند همه را کافی خواهد
بود در فضل او رسول خدا فرمود من کنت مولاه فهذا علی مولاه و فرمود علی منی کهرون
من موسی و فرمود علی منی و انا منه و فرمود علی منی کنفسی طاعته طاعتی و معصیته معصیتی
و فرمود حرب علی حرب الله و سلم علی سلم الله و فرمود ولی علی ولی الله و عدو علی عدو
الله و فرمود علی حجة الله و خلیفته علی عباده و فرمود حب علی ایمان و بغضه کفر و فرمود
حزب علی حزب الله و حزب اعدائه حزب الشیطان و فرمود علی مع الحق والحق معه لا یفارقه
حتی یردا علی الحوض و فرمود علی قسیم الجنة والنار و فرمود من فارق علیا فقد فارقنی
و من فارقنی فقد فارق الله عز و جل و فرمود شیعة علی هم الفائزون یوم القیمة و لا حول و
لا قوة الا بالله العلی العظیم چون امام عصر قلب عالمست و وجود کل ممکنات باو بسته است
بلرزه در امدند دریاها بموج و اسمانها باضطراب در امدند و بادهای سیاه ظلمانی بوزید
و درهای مسجدها بهم میخورد که هیچ گوشی طاقت استماع نداشت و جمیع ملائکه در اسمانها بناله
در امدند و جبرئیل در میان اسمان و زمین فریاد زد قتل والله علی المرتضی ابن عم
المصطفی هدمت والله ارکان الهدی وانطمست اعلام التقی اینچنان در روز عاشورا هم مثل
این علامات اسمانی و زمینی پیدا شد و جبرئیل هم در میان اسمان و زمین فریاد مینمود
والله قتل الحسین و وقتیکه حسنین از خواب برخاستند شنیدند که یکی میگفت والله قتل امام

عابد مجاهد و لم یسجد لصنم کان اشبه الناس برسول الله چون اند و امام مظلوم این را شنیدند جامه بر را
چاک کردند و عمامه شکیبائی از سر برداشتند و فریاد وا ابتاه بر اوردند و گریبان بر فرق زنان
داخل مسجد شدند چون بنزدیک محراب رسیدند دیدند انجناب در محراب افتاده و اعیان و اعاظم کوفه
در دور او حلقه ماتم زده وا مصیبتاه و وا ویلاه میگفتند چون حسنین انحالت را مشاهده
نمودند در قدم او افتادند حضرت سید الشهداء روی خود را بر کف پای پدر میمالید و مانند
ابر بهار مینالید اما چون او از گریه و زاری حسنین بگوش مبارک انحضرت رسید دیده را باز کرد
و بر رخساره این دو سبط رسول الله ص نگاه کرد و تبسمی فرمود و گفت ای فرزندان گرامی بعد از
امروز دیگر پدر شما را غمی نخواهد بود اینک جد شما محمد مصطفی ص و مادر شما فاطمه زهراء و
جده شما خدیجه کبری با حوریان جنة الماوی بر امدند پس حضرت سر مبارک خود را بر دامان امام حسن ع
گذاشت و زخم مبارکش از هیبت ضربت زهر زده میشد و با وجود انکه زخم او را محکم بسته بودند باز
خون از او جاری بود بعد از زمانی گلگونه مبارکش از زردی تبدیل متمایل شد انحضرت باطراف
اسمان نظر میکرد و زبان مبارکش بتسبیح و تقدیس الهی جاری بود و میگفت اسئلک یا رب الرفیق
الاعلی پس ساعتی مدهوش شد در اینحال حضرت امام حسن ع زار زار گریست و روی خود را بر روی
او گذاشت و زخم مبارک و موضع سجود را میبوسید و میگریست چون اب دیده بر روی مبارک
ریخت چشم گشود و فرمود ای فرزند گرامی چرا میگریی و حال انکه دیگر مرا غم و غصه نخواهد بود
و بدانکه تو بعد از پدر بزهر شهید خواهی شد و برادرت حسین در صحرای کربلا بتیغ جفا از پا در
خواهد امد یا شیعة الحسین چون حضرت امیر را ضربت زدند حسنین و دختران و اصحاب بالین ان
حضرت حاضر بودند و چون امام حسن ع را زهر دادند برادرانش و اهلبیت و خواهران و اصحاب بر سر بالینش
اه اه چگویم از بیکسی حسین که در وقت جان دادن در اطراف او بغیر از دشمنان کسی نبود اما هم
بر یکدیگر پیشی گرفتند به قتل او پس امام حسین ع عرض کرد که ای پدر این معامله را با تو که کرد فرمود
فرزند یهودیه عبد الرحمن بن ملجم و صبر کنید که همین ساعت او را از در کنده داخل خواهند نمود ناگاه
غلغله از در مسجد ظاهر شد و ابن ملجم را با سر برهنه و دست بگردن بسته داخل نمودند و جمعیت
بسیار بر دور ان نابکار فراهم امده بعضی او را لعنت میکردند و جمعی اب دهان بر صورت نحسش

افکندند و بعضی کوشت بدن او را میخاییدند و برخی میبردند و طایفهٔ واماماه میکفتند و فرق خاك
بر سر میریختند و خذلتیه مخفی شمشیر برهنه در دست داشت و در پیش روی آن ملعون صفوف مردم را می
شکافت تا او را بمحراب آورد و سر و روی او را شکسته بودند و چون سر او از ریش پلیدش جاری
بود و چشمهایش مانده و قطعه خون بسته بودند و آن ملعون خود را مذمت میکرد و چون
نظر امام ع بر او افتاد فرمود یا لعین چه باعث شد ترا که بهتر بن خلایق را شهید کردی آن ملعون
سر بزیر افکند پس فرمود یا لخامزادی بکسر من بد امیری بودم شما را با وجود اینکه من با تو نیکوئی
کردم و مهربانی نمودم و بسا عطاها و احسانها در حق تو بجا آوردم آن ملعون سکوت اختیار کرد
القصه آنحضرت را بخانه آوردند چون ام کلثوم میکفت یا ابتاه حزننا علیك طویل و عبرتنا لا
ترقی یا ابتاه من للصغیر حتی یکبر و من للکبیر بین الملاء و امام حسین ع میکفت یا ابتاه من لنا بعدك
من اجلك تعلمت البکاء پس آنحضرت آن مظلوم را با آنحالت دید فرمود یا حسین ادن منی حضرت بدست
خود آن دندانهای او پاك کرد دست بر دل مبارکش میکذاشت بانحالت چه شبیه است آنحالت سکینه مظلومه
مرهبت که آن مظلوم حیران بر سر نعش عزیز بجون آمد عرض مینمود یا اباه البسونی بنی امیة ثوب
الیتیم و سقونی شربة البنی علی صغر سنی یا اباه اذا اظلم اللیل فمن یحمی حمای و ان عطشت یا ابی
فمن یروی ظمای یا اباه هبوا قرطی و جذبوا اردائی یا اباه انظر الی رؤسنا المکشوفة و اکبادنا
الملتهفة و الی عمتی المضروبة و امی المسحوبة و آن صغیره مظلومه بیکدست دست آنحضرت را
کرفته بود و دست دیکر در زیر شانه آنحضرت چاك چاك و جسم آغشته بخون و خاك کذاشته بود
و تارة تشم کفه و تارة تقبل کفه و تارة تضع اصابعه علی فؤادها و تارة علی عینیها و قد
اخذت من دمه خضبت وجهها و شعرها فلاذت بالحسین و استجارت به و قبضت زنده
فانها فاجر و جذبها و بروایت بحار ان سکینة اعتنقت جسد الحسین فاجتمع عدة من الاعراب
حتی جروها الا لعنة الله علی القوم الظالمین **مجلس پنجاهم** انا انزلناه فی لیلة القدر و ما
ادریك ما لیلة القدر لیلة القدر خیر من الف شهر و قال الصادق ع من قراها بعد عشاء
الاخرة خمس عشرة مرة کان فی امان الله الی تلك اللیلة الاخری و من قراها فی کل لیلة سبع
مرات امن فی تلك اللیلة الی طلوع الفجر و من قراها علی متخذ ذهبا او فضة او اثاث بارك

الله

الله فیه من جمیع ما یضره و بعضی سبب نزول این سوره را چنین آورده که چون امام حسن ع با معاویه صلح کرد
بمنبر تشریف برد مردی از شیعه مجلس آنحضرت آمد و بکفت السلام علیك یا مسود وجوه المؤمنین
امام حسن فرمود منشین که مسود وجوه مومنان نیستم امر دکفت چرا زمام امر خلافت را در قبضه اقتدار
معاویه هادی و حال آنکه معاویه طلیق بن طلیق و ظالم غدار است آنحضرت جواب داد که بر حضرت رسالت
مکشوف شده بود که بنی امیه بر منبر او متعاقب یکدیکر می آمدند و این صورت بر طبع همایونش کران
آمد سوره انا اعطیناك و سوره القدر جهت تسلی خاطر مبارکش نزول یافت در تعیین شب قدر اختلاف
است آنچه مشهور ما بین علماء خاصه است ما بین شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سیم مندرج است
و در تعیین آن عامه نقل شد شب اول و شب هفدهم و شب نوزدهم و شب بیست و یکم و شب بیست و سیم
و شب بیست و چهارم و شب بیست و پنجم و شب بیست و هفتم و شب بیست و نهم و وجوهها در تعیین آن ذکر
کرده اند از آنجمله حسن بصری کفته شب قدر شب هفدهم است و دلیلش اینست که در صبح همان شب واقعه
بدر اتفاق افتاده است و معظم علماء اهل سنت کفته که شب قدر شب بیست و هفتم است و بعضی وجوهها
ضعیفه و دلیلها سخیفه ذکر کرده یکی اینست که در حدیث ابن عباس است بدرستیکه سوره سی کلمه است
و قوله هی السابعة و العشرون منها یعنی لفظ هی اشاره است به شب بیست و هفتم بجهت آنکه بعد از
لفظ هی نه کلمه است و انها لفظ حتی و مطلع الفجر و تتکه سه را از سی وضع کنی بیست و هفت میماند
و دلیل دیکرش بر شب بیست و هفتم اینست که ابن عباس کفته احب الاعداد الی الله الوتر و احب
الوتر الیه السبعة فذکر السموات السبع و الارضین السبع و الاسبوع و درکات النار و
عدد الطواف و الاعضاء السبعة تدل علی انها السابعة و العشرون و ضمیمه دلیلکه پیش از
سابعه و عشرون سبعه سبعه عشر هم هست چرا بیست و هفت را اختیار کردی و نیز نقل کرده
شده عن ابن عباس انه قال لیلة القدر تسعة احرف و هو مذکور ثلاث مرات فتکون السابعة
و العشرون و نیز نقل شد انه کان لعثمان بن ابی العاص غلام فقال یا مولای ان البحر یعذب ماؤه
لیلة من الشهر قال اذا کانت تلك اللیلة فاعلمنی فاذا هی السابعة و العشرون من رمضان و اما
من قال انها اللیلة الاخیرة قال لانها هی اللیلة التی تتم فیها طاعات هذا الشهر بل اول
رمضان کادم و آخره کمحمد و لذلك روی فی الحدیث یعتق فی آخر رمضان بعدد ما اعتق من اول

الشهر

الشهر بل الليلة الاولى كمن وُلد له ذكر فهي ليلة شكر والاخرة ليلة الفراق كمن مات له ولد
فهي ليلة صبر وقد علمت فرق ما بين الصبر والشكر قوله تعـ وما ادريك ما ليلة القدر لم تبلغ
درايتك غاية فضلها ومنتهى علو قدرها عن ابي بصير عن ابي عبد الله قال نزلت التورية في
ستّ مضين من شهر رمضان ونزل الانجيل في اثنى عشر ليلة في شهر رمضان ونزل الزبور في
ليلة ثماني عشر مضت من شهر رمضان ونزل القران في ليلة القدر في المعاني عن امير
المؤمنين ع قال قال رسول الله ص يا علي اتدري ما معنى ليلة القدر فقلت لا يا رسول الله ص
فقال ان الله قدّر فيها ما هو كائن الى يوم القيمة فيما قدّر ولايتك وولاية الائمة من ولدك
ثم انه تعـ بيّن فضيلتها من ثلثة اوجه الاول قوله ليلة القدر خير من الف شهر يعني ان
العبادة فيها خير من الف شهر ليس فيها ليلة القدر لانه كالمستحيل ان يقال انها خير من الف
شهر فيها هذه الليلة الثاني فيها بشارة عظيمة فهي انه تعـ ذكره ان هذه الليلة خير و
لم يبين قدر الخيرية وهذا كقوله ص لمبارزة علي ع مع عمرو بن عبد ود افضل من عمل
امتي الى يوم القيمة فلم يقل مثل عمله بل قال افضل كانه يقول حسبك هذا من الوزن
والباقي جزاف وفي رواية لضربة علي ع يوم الخندق مع عمرو بن عبد ودّ افضل من عبادة
الثقلين وابن حديد روايتست كه رسول ص فرمود ابشر يا علي فلو وزن اليوم عملك بعمل امة
محمد لرجح عملك بعملهم وذلك انه لم يبق بيت من بيوت المشركين الا وقد دخله وهن
بقتل عمرو ولم يبق بيت من بيوت المسلمين الا وقد دخله عزّ بقتل عمرو اينجا حجه
جويي ز شب قدر نشاني هر شب شب قدر است اگر قدر بداني غرض از احيا نمودن شب قدر
اطاعت كردن و ارتقاء بدرجات عاليه رسيدن و بدر تحصيل اسباب رسيدن بايد بدرجات عزر
ممكنست مثل اينكه هر گاه كسي خواسته باشد كه بر بام بلند برود تا تحصيل نردبان ننمايد
نميتواند بر بالاي بام برود پس ليلة قدر كه بهتر از هزار ماهست كه بعبادت بوده باشد و
بخواهش نفس و بار زوبا نسفات نميتوان رسيد قال علي ع ان اخوف ما اخاف عليكم
اتباع الهوى وطول الامل اما اتباع الهوى فيضلكم عن الحق واما طول الامل فينسيكم
الاخرة الا وان الدنيا قد ترحلت مدبرة وان الاخرة قد ترحلت مقبلة ولكل واحد منها

بنون

بنون فكونوا من ابناء الاخرة ولا تكونوا من ابناء الدنيا فان اليوم عمل ولا حساب وغدا حساب
ولا عمل واعلموا انكم ميتون ومبعوثون من بعد الموت ومحاسبون على اعمالكم ومجازون بها
فلا يغرنكم الحيوة الدنيا ولا يغرنكم بالله الغرور فانها دار بالبلاء محفوفة وبالفناء و
الغدر موصوفة وكل ما فيها الى زوال وهي بين اهلها دول وسجال بدانكه بعضي وجوه
اسرار ابهام شب قدر مذكور شد و از جمله انها اينست كه يا خدا يتعالى منيهم ما يداني اخفيت
هذه الليلة حتى يجتهد المكلف في طلبها فيكتسب ثواب الاكتساب و ديگر اينكه ان العبد
اذا لم يتيقن ليلة القدر فانه يجتهد في الطاعة في جميع ليالي رمضان او السنة على رجاء انه
ربما كانت هذه الليلة هي ليلة القدر فيباهي الله بهم ملائكته ويقول كنتم تقولون
فيهم يفسدون ويسفكون الدماء فهذا جده واجتهاده في الليلة المظنونة فكيف لو جعلها
معلومة له فحينئذ لا يظهر سرّ قوله اني اعلم ما لا تعلمون و علاوه بر اينها بعضي سرّها و
حكمتها در ابهام ساختن هست و ان اينست ميتواند بود مثل اينكه اسم اعظم را اگر همه كس بدانند
گاه باشد بعضي از نفوس شريره از او وسيلة حصول مطالب دنية نمايند و در امورات غير مشروعه
عمل بياورند چنانكه از بلعم نقل كنند در زبدة التفاسير نقلا از ابن عباس روايتست كه چون
حضرت موسى ع قصد كار زار جبابره كرد و با لشكر عظيم بزمين كنعان فرود آمد مردمان
نزد بلعم بن باعورا امدند و گفتند تو ميداني كه موسى مردي با علت و لشكر بسيار دارد و
بكار زار ما امده و ما را قوت ان نيست كه با وي مقاومت كنيم و تو مردي مستجاب الدعوه
هستي از منزل خود بيرون اي دعا كن براي ما تا حق تعالي او را از ما دفع كند و ابن بلعم زاهد
زمانه خود بود و زهد او بمرتبه بود كه اگر بالا نگاه كردي تا فوق الثريا بديدي و اگر
بپايين نگريستي تا تحت الثرى در نظرش نمودي بلعم گفت واي بر شما او پيغمبر شما است و با مر
خدا باينصوب امده چگونه بروي دعا كنم و اگر چنين كنم از دين و دنيا بر ايم مبالغه كردند
بلعم گفت با خداي خود مشورت كنم اگر مامور شوم بروي دعا كنم پس بطريق خود با حق تعالي
مشورت نمود هيچ جواب بيامد ايشان گفتند اگر خدا از ان كراهت داشتي نهي كردي چون
اثر نهي از ان نبود بيامد معلوم ميشود كه با ان راضي است بلعم باين گفتار باطل فريفته شد و

وجهو

وجهی دیگر هم نقل شده در قصص مذکور است که چون نقیبان را مردم جباران دیدند و متحیر شدند که
موسی لشکر بر قتال ایشان آمد ایشان را ملکی بود نام او ارحیشاء بن ارحیا نزد بلعم بن بعور آمد گفت
موسی رو بشهر ما آورده دعا کن تا حق تعالی او را و قوم او را هلاک گرداند بلعم گفت او پیغمبر است
من او را دعا بد نتوانم کرد روز دیگر طبقی زر برداشته نزد زن بلعم آمد و او را فریفت که
از بلعم التماس کند زن او بغایت جمیله بود و بلعم او را بسیار دوست میداشت آن زن الحاح بسیار
کرد و او را بر آن داشت تا دعا کند و در شب در خواب با وی گفتند که بر بنی اسرائیل دعا
بد مکن وی بآن التفات نکرد و برخاست و بر دراز گوش سوار شد تا بر بالای کوهی بر آمد
و بر لشکر موسی مطلع شد در اثنای راه دراز گوش بخفت و او را بسیار بزد تا برخاست و باز
بر او نشست و این صورت سه بار واقع شد بار سیم که او را میزد دراز گوش بسخن آمد که وای
یا بلعم بکجا میروی نمی بینی که فرشتگان پیش روی من میزنند و نمیگذارند که بروم که اینچه
خیالست که تو کرده بوسوسه شیطان عازم شده که بر پیغمبر خدا دعا بد کنی از این
نیز متنبه نشد بر بالای کوه بر آمد و قوم با او بودند چون لشکر موسی را بدید قصد
آن بود که بر موسی و قوم او دعاء بد کند زبان او گردیده بر قوم خود دعا بد کرد باین
نوع که گفت خدایا این بنی اسرائیل را اسیر گردان مدار و مسلط گردان قوم موسی را بر گروه
عادیان گفتند ای بلعم چرا چنین کردی گفت قصد من بر عکس این بود لکن بر زبانم
خلاف آن جاری شد پس زبانش فی الحال از دهنش بیرون آمد بر سینه اش افتاد گفت من
شما را گفتم که بجهة این دین و دنیا من از دست بیرون میرود اکنون چون چنین شد و از
دولت آخرت محروم شدم صلاح آنست که مطلب دنیا خود را بعمل آورم پس گفت چاره
این امر آنست که زنان خود را بسیار آرایش و امتعه بایشان دهید تا بهانه خرید و فروخت
بمیان لشکرگاه موسی در آیند و خویشتن را بر ایشان عرض کنند اگر یکی از ایشان زنا کند
ایشان را ضرر بر شما نباشد ایشان بفرموده او زنان را آراستند بلشکرگاه موسی فرستادند
در میان ایشان زنی بود در نهایت حسن و جمال مردی از اکابر بنی اسرائیل که پیشوای سبط
شمعون بن یعقوب بود و او را زمری بن شلوم گفتند چون آن زن را بدید شیفته او شد و

با خودش

و با خودش دعوت کرد زن اجابت کرد زمری دست او را گرفته نزد موسی آورد گفت ای موسی این زن با
چنین جمال بر ما حرام است گفت آری نظر کردن حرام است چه جای وطی کردن دست از او بدار گفت والله که
فرمان نبرم و او را از دست نگذارم تا مطلوب خود را از او حاصل نکنم هر چند موسی مبالغه کرد
فایده نداشت او را بخانه برده با او خلوت کرد چون مردمان دیگر این را بدیدند مرتکب این امر
شنیع شدند حق تعالی طاعون بر ایشان فرستاد در آن روز هفتاد هزار کس از ایشان بمرد مردی
از لشکریان موسی که او را فنحاص گفتندی از فرزندان هرون بود سپهسالار لشکر موسی بود
در این وقت غایب بود چون باز آمد این امر را مشاهده کرد بخیمه زمری در آمد او را با آن زن خفته دید
حربه بر او حواله نمود و هر دو را بیکدیگر دوخت و سر هر دو را بنیزه کرد در میان لشکر
موسی بگردانید پس گفت خدایا این جزای آن کسی است که در حق تو عصیان ورزد حق تعالی طاعون
از ایشان برداشت پس بعضی از مسائل بهائم این امور است از قبیل اینست که نفوس شریره دعا بد در
حق مقربان نمایند مجملا عبادت بر و زهد بهتر از گریه کردن بر مصیبت مولی الموالی علی
العالی نیست و قبل آنکه آنحضرت را بخانه آوردند دختران آنحضرت هر یک بر بالای مینالیدند در
روایت معتبر است که حضرت امام حسن مردم را منع فرمود که نزدیک خانه نیایید که
مبادا اهل بیت طاهره از شدت حزن در عقب خانه باشند ام البنین بعیرت امام حسن و امام حسین
ببینید که خالص اصحاب ایشان را ببینند یا صدای ایشان را بشنوند در کجا بودند در گریه و عاشورا
که ملاحظه نمایند خواهران و دختران خود را که در میان لشکرها بی حجاب سر و پا برهنه بهر طرف
می برند و کسی بغیر از ایشان نمیرسید از مکالمات جناب زینب و ام کلثوم صدای شیون مرد و زن
بلند شد امیر مؤمنان چشم مبارک گشود و اشک حسرت از دیده جهان بین روان ساخت و دختران را بصبر امر
نمود الحاصل حضرت امیر المؤمنین را هر وقت عطش غلبه میکرد شیر میخواست حضرت امام حسن
کاسه شیر را بآنحضرت میداد قدری میل میفرمود و مابقی را امر میکرد بآن شقی بدهید راوی گوید
چون اثر زهر بر بدن مبارک آنحضرت ظاهر شد بحدی که از خوردن و نوشیدن باز ماند و گاهی
مدهوش و گاهی بهوش آمدی عرق چون دانه مروارید از جبین مبارک متقاطر میشد و پاک می
کرد و میفرمود از جناب رسول شنیدم که چون وقت مؤمن نزدیک شود عرق از جبین او میماند

مروارید

مروارید و در اینشب اهل بیت خود را میکرفت در بر میکرفت و قال یا حسین ادن منی بجناب سلاست جود
اشک از دیدهای آنمظلوم مبارک پاک میکرد و او را امر بصبر میفرمود و بعد از آن بهوش میشد فلما افاق
جناب امام حسن قدحی از شیر بدست آنجناب داد ثم قال او قلیلا فاعاد الی الحسن پس فرمود ببر این را
بان اسیر بده بیاشامد میفرمود یا حسن ترا قسم میدهم بخداوند که برای او نیکوئی نمائی از طعام
نیکو باو بده فاعطاه الحسن و ذکرها قاله الامام فبکی اللعین وضرب راسه فشرب اللبن و انکاه
بطلب طبیبان و جراح فرستادند طبیبان آمد چون ملاحظه جراحت نمود عمامه از سر برداشت و اغاز واویلا
و امصیبتاه نمود که این شمشیر زهرالوده شده مرهم پذیر نیست انکاه بروایت ابن طاوس کوید
که چون آنمرد در آنمجلس آوردند ام کلثوم فرمود ای دشمن خدا امیر مومنان را کشتی خدا ترا
بکشد و امیدوارم که از این ضربت شفا یابد و ترا عذاب دنیا و عقبی نماید آن ملعون گفت بدانکه
این شمشیر را بهزار دینار خریده ام و هزار دینار داده ام که او را بزهر آب داده اند و ضربتی از آن به
ملعون زده ام که اگر بر همه عالمیان ضربت با قسمت نمایند همه را هلاک نماید آنگاه ندا کرد
باسائر اولاد خود یا حسن یا حسین یا عباس یا محمد یا عون یا عبدالله یا زینب یا ام کلثوم *
استودعکم الله فتوجه الی الحسن فرمود و وصیت میکنم برادر زاده برادرت حسین پس ملتفت شد
باولاد دیگر غیر از فاطمه زهراء داشت چون عباس و غیره که مخالفت نکنید با اولاد فاطمه زهراء
مؤلف حزین گوید وجه این وصیت آنکه غالب عادات آنکه برادرانیکه از یک مادر هستند با
هم کمال اتحاد دارند و آنکه از مادر جدا میباشند مباینت و دوری از یکدیگری مینمایند
باین سبب آنجناب تاکید اتحاد با ایشان فرمود حقیقة حال جناب عباس در کربلا در وقت بیکسی
آنمظلوم کمال رعایت وصیت پدر نمود حتی آنکه بجهة همین خوف مباینت برادران کوچک تر از
خود را پیش بجهاد فرستاده همه شهید راه آنمظلوم شدند آنگاه خود مصمم شهادت شد ثم
وصیت نمود با امام حسن که مرا غسل بده و کفن و حنوط نما از بقیه کافور پیغمبر که از
بهشت و چون مرا در تابوت گذارید کسی پیش او نگیرد بلکه عقب او روید آنجا که جنازه
ایستاد موضع قبر منست و در آنجا قبر و لحد ساخته خواهید یافت آنحضرت دایما مشغول
ذکر الهی و شهادتین بود و پاهای مبارک خود را بجانب قبله کشید و چشمها برهم گذاشت و از این

عالم و انچه در او هست دیده پوشید و بزبان فصیح بلیغ فرمود که اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک
له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و روح مقدسش با شیانه قدس پرواز کرد پس زینب
خاتون و ام کلثوم و جمیع زنان که حاضر بودند صداها بناله و گریه و وا ابتاه و وا علیاه و وا
اخا رسول الله و وا اماماه و گریبانها از الحاک زدند و سیلیها بغم بر صورت میزدند پس چون صدا
از دولتسرای امیر المؤمنین بلند شد اهل کوفه دانستند که آنحضرت دار فانی را وداع کرد
پس جمیع زنان و مردان گریه کنان روانه خانه آنحضرت شدند پس در ستون شیعیان و دوستان
در اطراف خانهها و محلات و خانه تعزیه خانه شد مانند آن از روز عاشوراء که بعد از جان دادن
حسین مریم کوفه دسته بسته رو بعات کردند خیمها و اسیر زنان خامس آل عبا کذاشتند الا لعنة الله
مجلس پنجاه و یکم تنزل الملائکة والروح فیها باذن ربهم من کل امر سلام هی حتی مطلع الفجر
من قرء قل هو الله احد و انا انزلناه قبل ان تطلع الشمس لم یصبه فی ذلک الیوم ذنب وان جهد
ابلیس ترجمه فرود آیند فرشتگان بزمین و فرود آید جبرئیل با ایشان در شب قدر تا استماع
ذکر خدا و قرائت قران کنند بفرمان آفریدگار خود یا بعلم آفریدگار خود از جهت هر کاری
بزرگ که حقتعالی قضا فرموده و تقدیر نموده در آن سال تا سال دیگر یا هر کاری از خیر و برکت یا بهر امری
از روزی و اجل و در بعضی از نسخ بنظر رسیده در شان نزول این سوره مبارکه حضرت سید عالم در خواب
دید که خوانی از آسمان نازل شده نزد آنحضرت فرود آمد و لقمه از آن تناول نموده پیش ابو بکر نهاد و او
نیز لقمه خورد و نزد عمر گذاشت و عمر لقمه برداشت پیش عثمان گذاشت و او نیز تناول کرد بعد از آن
علی المرتضی و بعد از آن امام حسن و بعد از آن معاویه و جمعی از بنی امیه از آن تناول نمودند
عباس بن عبد المطلب آنخوان را برداشته نزد اولاد خود نهاد چون حضرت از خواب در آمد از تعبیر
آن رؤیا ملول و محزون گردید چنانکه راوی گوید بعد از آن هیچکس آنحضرت را خندان و خوش
حال ندید این سوره آمد که لیلة القدر بهتر است از هزار ماه که بعد از تو حکومت کنند و ایشان لیلة
قدر نباشد چرا که اهلبیت و امت تو را در این شب کرامتها دست دهد شیعیان را برکت میرسد که در ان
حکومت مخالفین میکنند بانیاد دو بشارت دیگر اینست بر دی انه جاء بالاسرائیلی الذی عبد
الله اربعمائة سنة و یجاء برجل من هذه الامة و قد عبد الله اربعین سنة فیکون ثوابه اکثر

فيقول الاسرائيلي انا العدل واري ثوابه اكثر فيقول لانكم كنتم تخافون العقوبة المعجلة فتعبد
وامة محمد كانوا امنين لقوله تعالى وما كان الله ليعذبهم وانت فيهم ثم انهم كانوا يعبدون
فلهذا السبب كانت عباداتهم اكثر ثوابا الحاصل فوائد انكه ملكى عظيم كه روح نام اوست
با ملائكه فرود ايد يا صنفي از ملائكه كه انها را روح كويند فرشتكان ايشان را نه بينند الا
در ان شب از غروب تا طلوع نازل ميشوند يا روح نبي ادم با خضر عليه بموافقت ملائكه
بزمين ايد ودر بعضي تفاسير مذكور است كه مراد روح خضر عليه است كه در ان شب بنزول
اجلال فرمايد بدانكه ظاهر فقره تنزل الملائكة اقتضا نمايد كه كل ملائكه نازل بوده باشند
بجهة انكه صيغه جمع وقتيكه محلى بالف ولام شد افاده عموم نمايد اين قاعده مسلم است ثم ان
الملائكة لهم كثرة عظيمة لا تحتمل كلهم الارض پس بابن سبب اختلاف نموده اند بعضي كفته
اند ملائكه باسرهم بر اسمان دنيا نازل ميشوند فان قيل الاشكال باق لان السماء مملوة
بحيث لا يوجد فيها موضع اهاب الا وفيه ملك فكيف تسع الجميع سماء واحدة قلنا يقتضي
بعموم الكتاب على خبر واحد كيف والمروي انهم ينزلون فوجا فوجا فمن نازل وصاعد كاهل
الحج فانهم بكثرتهم يدخلون الكعبة بالكلية لكن الناس بين داخل وخارج لهذا السبب
مدت الى غاية طلوع الفجر فلذلك ذكر بلفظ تنزل الذي يفيد المرة بعد المرة ودر خبر
امده كه جبرئيل با فرشتكان فرود ايند كه ايشان را علاقه اشنائي با اهل زمين است و بجانها
مومنان روند وجبرئيل مومنان را مصافحه كند وعلامت مصافحه جبرئيل اقشعرار جلد ورقت
قلب واشك چشم بود واما علامة ليلة قدر في تفسير البرهان عن محمد بن مسلم عن احدهما
قال سالته عن علامة ليلة القدر فقال علامتها ان تطيب ريحها وان كانت في برد دفئت و
ان كانت في حر بردت وطابت وسال عن ليلة القدر فقال تنزل فيها الملائكة والكتبة الى السماء
الدنيا فيكتبون ما يكون في امر السنة وما يصيب العباد وامر عنده موقوف وفيه المشية
فيقدم ما يشاء ويؤخر منه ويمحو ويثبت وعنده ام الكتاب وروى الحسن عن النبي صلى الله عليه وآله قال في
ليلة القدر انها ليلة سمحة لا حارة ولا باردة تطلع الشمس في صبيحتها ليس لها شعاع في
البحار عن ابي بصير قال كنت مع ابي عبد الله عليه السلام فذكر شيئا من امر الامام اذا ولد قال واستوجب

زيادة

زيادة الروح في ليلة القدر فقلت جعلت فداك اليس الروح جبرئيل فقال جبرئيل من الملائكة والروح
خلق اعظم من الملائكة اليس الله يقول تنزل الملائكة والروح وفيه عن الاصبغ بن نباتة قال اتى
رجل الى امير المؤمنين فقال ان ناسا يزعمون ان العبد لا يزني وهو مؤمن ولا يسرق ولا ياكل
الربا ولا يشرب الخمر ولا يسفك الدم الحرام وهو مؤمن فقد كبر هذا علي وحرج منه صدري
حتى زعم ان هذا العبد الذي يصلي الى قبلتي ويدعو دعوتي ويناكحني واناكحه ويوارثني واوارثه
فاخرجه من الايمان من اجل ذنب يسير اصابه فقال له علي عليه السلام صدقك اخوك اني سمعت رسول
الله صلى الله عليه وآله وهو يقول خلق الله الخلق على ثلث طبقات وانزلهم على ثلث منازل فذلك قوله تعالى
اصحاب الميمنة ما اصحاب الميمنة واصحاب المشامة والسابقون السابقون اولئك المقربون
فاما ما ذكرت من السابقين فانبياء مرسلون وغير مرسلين جعل الله فيهم خمسة ارواح روح
القدس وروح الايمان وروح القوة وروح الشهوة وروح البدن فبروح القدس بعثوا
انبياء مرسلين وغير مرسلين وبروح الايمان عبدوا الله ولم يشركوا به شيئا وبروح القوة
جاهدوا عدوهم وعالجوا معايشهم وبروح الشهوة اصابوا اللذيذ من الطعام ونكحوا الحلال
من شباب النساء وبروح البدن دبوا ودرجوا واما ذكرت من اصحاب الميمنة فهم المؤمنون حقا
باعيانهم فجعل فيهم اربعة ارواح روح الايمان وروح القوة وروح الشهوة وروح البدن
ولا يزال العبد يستكمل بهذه الارواح الاربعة حتى تاتي عليه حالات قال وما هذه الحالات فقال
علي عليه السلام اما اولهن فهو كما قال ومنكم من يرد الى ارذل العمر لكي لا يعلم بعد علم شيئا فهذا
ينتقص منه جميع الارواح وليس من الذي يخرج من دين الله لان الله الفاعل ذلك به رده الى ارذل
عمره فهو لا يعرف للصلوة وقتا ولا يستطيع التهجد بالليل ولا الصيام بالنهار ولا القيام في
صف مع الناس فهذا نقصان من روح الايمان فليس يضره شيء ان شاء الله وينتقص منه روح
القوة فلا يستطيع جهاد عدوه ولا يستطيع طلب المعيشة وينتقص منه روح الشهوة فلو مرت به
اصبح بنات ادم لم يحن اليها ولم يقم ويبقى روح البدن فهو يدب ويدرج حتى ياتيه ملك الموت
فهذا حال خير لان الله فعل ذلك به وقد تاتي عليه حالات في قوته وشبابه فيهم بالخطيئة *
فتشجعه روح القوة وتزين له روح الشهوة وتقوده روح البدن حتى توقعه في الخطيئة فاذا

منها

سنها انتقص من الایمان لیس بعائد فیه ابداً او یتوب فان تاب وعرف به الولایة تاب الله علیه وان عاد
فهو تارک الولایة ادخله الله نار جهنم واما اصحاب المشأمة فهم الیهود والنصاری قول الله تعالی
الذین آتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون ابناءهم فی منازلهم وان فریقاً منهم لیکتمون
الحق وهم یعلمون الحق من ربک الرسول من الله الیهم بالحق فلا تکونن من الممترین فلما جحدوا
ما عرفوا ابتلاهم الله بذلک الذم فسلبهم روح الایمان واسکن ابدانهم ثلثة ارواح روح
القوة وروح الشهوة وروح البدن ثم اضافهم الی الانعام فقال ان هم الا کالانعام بل هم
اضل سبیلاً لان الدابة انما تحمل بروح القوة وتعتلف بروح الشهوة وتسیر بروح البدن فقال
له السائل احییت قلبی باذن الله تعالی الحاصل راوی گوید که چون روز شهادت امیر مومنان باخر رسید
وظلمت شب عالم را فرا گرفت تغبرت افق السماء وارتجت الارض وجمیع من علیها یعنی اطراف آسمان متغیر
شد و زمین بزلزله در آمد و جمیع اهل آن برآن جناب بگریه در آمدند و صدای نالها و تسبیح ملائکه از
میان هوا شنیده میشد در آن حال حضرت خضر بصورت مرد پیری حاضر شد و میگریست و میگفت انا لله و
انا الیه راجعون پس گفت امروز منقطع شد خلافت پیغمبری پس بر در خانه حضرت ایستاده بگریه گفت
خدا رحمت کند ترا ای ابو الحسن تو بودی که اسلام تو از همه بیشتر بود و رنج و مشقت تو در راه خدا افزون تر
بود و بسیاری از مناقب و مفاخر آنحضرت را تعداد نمود مردم بر دور آن جمع شدند و از کلمات او میگریستند
کسی نمیدانست که او کیست ناگاه مخفی شد بعد از آن معلوم شد که حضرت خضر بود باو جواب فصیح
در اهل زمین ناگاه فریاد و ناله و شورش و غلغله از هوا برخاست صداهای غریبی و عجیبی برآمد و بعضی
صداها که تسبیح و تقدیس بلند بود و بعضی ثنا و گریه مرتفع و برخی نوحه و مرثیه مشتمل بود در روایت
که در آنوقت قائلی میگفت بنفسی واهلی واسرتی فداء لمن اضحی قتیل ابن ملجم پس حضرت امام حسن
و امام حسین پدر بزرگوار خود را غسل دادند و او را در تابوت گذاشتند و عقب تابوت را گرفتند پس
پیش تابوت بلند شد و کسی نمیدید که او را برداشته منقولست که یکجانب مقدمه را جبرئیل و دیگری را
میکائیل برداشته بود همین که تابوت روان شد افغان و زلزله از کوفه برآمد جمیع زنان و دختران
سر و پای برهنه از خانها بیرون رفتند و عقب تابوت میآمدند و روی خود را میخراشیدند پس حضرت امام
حسن منع نمود و برگردانید و شاهزادگان صدای نوحه خود را به لا حول ولا قوة الا بالله العلی
العظیم

العظیم وانا لله وانا الیه راجعون بلند کردند و گفتند وا ابتاه وا انقطاع ظهراه و این تابوت مقدس به
هیچ چیز نمیگذشت از دیوار و اشجار و کلوخ و سنگ مگر آنکه از جهة تعظیم او خم میشدند و سجده میکردند
و هم چنانکه از حضرت امام جعفر صادق مرویست که سبب خم شدن عمارت که الحال در راه نجف که او را
حنانه میگویند آنست که چون جنازه حضرت امیر المومنین را از پیش گذرانیدند از جهة تعظیم و توقیر
و حزن و تاسف منحنی شد و در عرض راه سواری برقع افکنده رسید که بوی مشک از او ساطع بود
و بر حسنین سلام کرد پس با امام حسن گفت انت الحسن بن علی موضع الوحی والتنزیل وخلیفته
امام حسن عرض کرد نعم پس گفت هذا الحسین بن علی سبط النبی الرحمة امام حسن گفت بلی پس اشاره
بنعش حضرت امیر کرد و گفت هذا امیر المومنین وسید المرسلین وخلیفة رسول رب العالمین
امام حسن عرض کرد بلی پس گفت در امان خدا بروید عرض کردند که پیغمبر ما وصیت کرده است که ما سلام
نکنیم مگر بجبرئیل یا بحضرت پیغمبر نمیدانیم تو کیستی ناگاه نقاب را از روی خود برداشت چون نگاه کردیم
حضرت امیر بود پس امام تبسم و تعجب کرد حضرت فرمود که ای حسن تعجب مکن که هیچ نفسی نمیرد در
شرق و مغرب مگر باید نود در نزد او حاضر شود و او از هیچ کس غایب نیست این را گفت و مخفی شد الا
لعنة الله علی القوم الظالمین **مجلس پنجاه و دوم** قال الله تعالی تنزل الملئکة والروح الآیة
بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم منقولست که هر که ده مرتبه بعد از نماز عصر انا انزلناه را بخواند
مثل اعمال جمیع خلایق از ثواب باو کرامت فرماید و بسند صحیح منقولست که حمیری بخدمت حضرت
صاحب الامر نوشت که از آباء شما بما رسیده است که سجده که عجب دارم از کسی که انا انزلناه در نمازش نخواند
چگونه نمازش مقبول میشود برحمه فرود آیند فرشتگان بزمین و فرود آید جبرئیل با ایشان در شب
قدر بفرمان پروردگار خود از جهة هر کاری [illegible] نیست این شب مگر سلامتی یعنی تقدیر کرده نمیشود
در او الا سلامتی و خیر بخلاف شبهای دیگر چه در غیر آن هم بلیه و مصیبت تقدیر کرده میشود و هم سلامتی
یا نیست این شب مگر سلام بجهة کثرت سلام کردن ملائکه در این شب بر قاعد و قائم و راکع و ساجد اهل
ایمان مجاهد گفته سلامتی است از شیاطین و وساوس ایشان چه در این شب ممنوع باشند که ضرری
بکسی برسانند تا دمیدن سفیده صبح بدانکه چون قرآن افضل کتب سماویه است پس قرآن از شأن
و فنون شئون لهذا ایجاد کننده وی میباید صاحب شئونی باشد غیر متناهیه لهذا با متکلم
العزیز

العین اینمعنی را فهمانید و چونکه مردم باین شک میکردند در اینکه از جانب خدا باشد لهذا مصدر
بحرف تاکید فرمود و با صیغهٔ ماضی اینمعنی را ادا کرد و چون اگر عالم روز میشد و زمانه نورانی
میبود احتیاج بانزال چنین کلام میشد لهذا انزال را در شب مقرر داشت که تا اشعار نماید باینکه
اوست رافع ظلمات در وقتیکه ظلمت کفر و جهل عالم را تاریک کرده بود و کسی را علم و قدرت
بر چنین کلامی نبود و چون هر ظرفی از مکان و زمان را طاقت تحمل چنین امر عظیم نبود لهذا
تخصیص بشب قدر داد که از هزار شب بهتر است و اگر منجما نازل میشد دلالت میکرد براینکه جزء
متقدم از جهتی است بجزء متاخر پس یکی فصیح و دیگری افصح میبود یکی حکیم و دیگری احکم میبود
و مع هذا امر بعجز منشی و موحد مینمود زیرا که تکلم بچندین کلام در یک آن بنحو اشکل
بلکه تا بحال واقع نشده مگر از بابت اعجاز باشد و نیز قادر مطلق را که فیض را منجما افاضه نماید
و چنین امر نافعی را بتاخیر اندازد لهذا یکدفعه نازل فرمود تا بفهمانند که همه قرآن اعجاز است و
از اینجهة جزوی را ترجیح بجزء دیگر نیست و انشا کنندهٔ او در علیا درجات قدرت است که کلامیکه
مندمج الوجود است فعلی الوجودش نمود و چونکه زمان آن بر وزارت است که الظهورش ساخته
پس تنجیم وی در بیست و سه سال نسبت باهل زمین همانا ناشی از قصور قابلیت نه تقصیر فاعل اگر
یکدفعه نازل میکرد حفظش نمیکردند و از احکامش سر باز میزدند و ندای الامان الامان
از این تکلیف ما لا یطاق بکیوان میرسانیدند و نیز اگر در آنشب کلا یا بعضا نازل میشد صدق
نمیکرد که هر امر در آنشب نازل میشود هر چیز در آن شب مقدر میگردد پس شب قدر کامل نمیگردد
و شب قدر دیگری نیز ضرور میشد ببند زاد المعاد که شب قدر از این سه شب بیرون نیست یعنی شب
نوزدهم و شب بیست و یکم و شب بیست و سیم ماه رمضان پس این سه شب را باید احیا کرد تا فضیلت شب قدر
دریافته شود و از بعضی احادیث ظاهر میشود که هر سه شب قدر است در شب اول تقدیر امور می
شود و در شب دویم بکثرت دعا و عبادات ممکنست بعضی تغییر یابد و در شب بیست و سیم ختم میشود
و تغییر نمییابد با بیان اگر تغییر مییابد بلا اشتباه مانند ارقام پادشاهان که اول تعلیقه میشود
و تغییر در نیلک و بدیش ممکنست و بعد از آن ثبت دفاتر میشود و تغییر دشوار تر است لیکن تا بمهر
پادشاه نرسیده ممکنست تغییر بیابد پس چون بختام شریف رسید بمنزلهٔ ختم است و تغییرش

در نهایت صعوبت است بعض نکات خفاء شب قدر ذکر شد از جملهٔ آنها غضب است زیرا که هم چنانکه غیبت
امام موجب اختفای امام که اعظم نعمای الهی است شد پس چه میشود که موجب اخفای شب قدر که بهتر
از اوست نیز بوده باشد و دیگر رحمت است زیرا که اگر معلوم میبود شاید اغلب اشخاص را قوهٔ مراعات
اداب وی و رعایت تعظیم او میسر نمیشد و این نوعی بود از اهانت و استخفاف و همینکه مخفی شد
بهانهٔ از برای مردم بهم میرسد که مراعات محتملات عشر این اخفا شعاری از شعائر الله نیز گاهی
لطف میباشد همچنانکه در کتاب خرایج در باب اخفای صاحب الزمان حدیثی نقلست که بسیار
نگویید که چرا آن حضرت ظهور نمیکند که شما طاقت سلوک با او ندارید زیرا که لباس او درشت و
طعام وی نان جو است چنانکه مؤید اینمطلب را حکایت کرده اند که آقای بهبهانی که در اول ورود
بکربلای معلا روزی در موعظه میفرمود که از الطاف الهیه غیبت صاحب الزمانست زیرا که ما را
قوهٔ اطاعت وی نیست پس اهل مجلس بیکدیگر نگاه کردند شروع نمودند بنجوی گفتن که اینمرد
راضی نیست که آنحضرت ظهور کند که مبادا ریاست از وی زایل شود بعد از گفتگوی بسیار یکی از آن
اشخاص آمد پیش آنجناب اعلی الله مقامه نقل کرده بعد از نماز شام و خفتن خوابیدم در عالم
واقعه دیدم که صاحب الزمان ظهور کرده پس من باشتاب تمام بخدمتش رفتم فرمود ای فلان
این عبای تو از فلانست و تو ندانسته از دیگری خریدهٔ صاحبش را دکن رد کردم پس فرمود که این
قبای تو از فلانست و همچنین تا جمیع البسه مرا بردم داد پس شروع در خانه و فرش و ظروف
و مواشی و عقارات و سایر مخلفات من کرد و از برای همه مالکی یافت و باو رد کرد پس فرمود
که زنیکه در حبالهٔ تو است اخت رضاعیهٔ تو است و تو ندانسته او را تزویج کرده او را نیز رد کردم پس
پسری داشتم قاسم نام که ناگاه در آنجا حاضر شد و همینکه نظر آنحضرت بر او افتاد فرمود که این پسر
نیز از همین زن بهم رسیده ولد حرام خواهد بود شمشیر بردار و گردن او را بزن پس من در غضب
شده گفتم بخدا قسم که تو سید نیستی و از ذریهٔ پیغمبر نیستی چه جای آنکه صاحب الزمان باشی همان
ساعت از خواب بیدار شدم پس دانستم که ما را قوهٔ اطاعت او نیست پس خواجه میفرماید که وجوده
لطف و غیبته منا لطف آخر سیم آنست که تا مردم احترام همه لیالی متبرکه نمایند که شاید
بشرافت لیلة القدر مشرف شوند و او زاید که مداومت بآنها موجب درک لیلة القدر میشود

مداومت نموده مشابه کرده‌اند مثل سوره حم دخان که سائل از غضب امام محمد باقر ع ترسید بود و آن بنیت
که گفت مردی با امام محمد باقر ع که میخواهم چیزی از شما سؤال کنم اگر غضب نکنید فرمود بگو گفت
غضب نکنید فرمودند گفت با قول خدا تعالی تنزل الملائکة والروح ظاهر نیست که در شب قدر ملائکه
و روح با اوصیا نازل میشوند پس البته پیغمبر امیا وند که پیغمبر نمیدانست یا میدانست و حال آنکه
من میدانم که پیغمبر وفات نمود در حالتیکه نداشت علمی مگر همه را علی ع حفظ کرد پس احوال
امام محمد باقر ع متغیر شد فرمود مالی ولک ایها الرجل و من ادخلک علی قال ادخلنی علیک
القضاء لطلب الدین یعنی مرا با تو و ترا با من چه کار است و که ترا وارد کرد بر من گفت وارد کرد مرا
بر تو قضا از برای طلب کردن دین فرمود پس بفهم آنچه را میگویم از برای تو ان رسول الله ص
لما اسری به لم یهبط حتی اعلمه الله جل ذکره علم ما قد کان وما سیکون وکان کثیر من علمه
ذلک جملا یاتی تفسیرها فی لیلة القدر وکذلک کان علی بن ابیطالب قد علم جمل العلم ویاتی
تفسیره فی لیالی القدر کما کان مع رسول الله قال السائل لا اعرف یا بن رسول الله ان لیلة
القدر تکون فی کل سنة قال اذا اتی شهر رمضان فاقرء سورة الدخان فی کل لیلة مائة مرة
فاذا اتتک لیلة ثلث وعشرین فانک ناظر الی تصدیق الذی سئلت عنه چهارم آنست که
تا مردم علم بادراک لیلة القدر نرسانند که مبادا مغرور شوند هم چنانکه ابلیس مغرور دا بسم
اعظم شد پنجم آنست که تا او را وسیله محرمات ننمایند هم چنانکه از شرح صحیفه وارد شده که
ادعاها را از بنی امیه کتمان نمایند که مبادا ایشان بوسیله آنها بمقاصد خود برسند چه ادعیه
مثل ادعیه مقتضیاتند و مقتضا در هنگامیکه موجود شد اقتضای خود را خواهد کرد اگر بی مانع
باشد پس فرقی در میان سعید و شقی نخواهد بود و از اینست که دعا با تقوی و ورع و صلاح و مانند اینها
از جمله اجابت و او باش نیز موثر میشود و تاثیر اینها را تاثیر نفس میباشند الحاصل تا مومنان اهتمام
نمایند در عبادت تا فضیلت شب قدر را دریابند که بنص قرآن ثواب عبادت هزار ماه را
دریافته بلکه بهتر و دیگر آنکه چون تقدیرات جمیع امور از عمر و مال و فرزند و عزت و صحت و
توفیق و سایر امور در این شب میشود پس هرکه احیا کند شب قدر را اصلاح تمام امور سال
خود را کرده خواهد بود و ممکنست که نام او در دیوان اشقیاء ثبت شده و در این شب تغییر بیابد

ولازمه

و از زمره سعدا نمایند آن نوشته شود با حیا داشتن و معکوس نیز ممکنست خاصه در شب بیست و سیم که او را
شب جهنی خوانند و آن اعرابی بود بحضرت رسول عرض کرد که من بادیه نشینم و منزل من دور است
از مدینه شبی را میخواهم که از برای من تعیین کنید که بهترین شبهای سال باشد که در آن شب بخدمت
شما برسم و مشغول عبادت باشم حضرت شب بیست و سیم را از برای او تعیین فرمودند و او تا در حیوة
بود آن شب با رفیقان خود داخل مدینه میشد و در خدمت حضرت مشغول نماز و دعا بود و چون
صبح میشد برمیگشت و روزها این شبها را حرمت باید داشت و بعبادت و تلاوت قرآن و دعا
باید گذرانید و مبادا شیطان ترا فریب دهد که گناه من بسیار و بسیار است که با این سعادت نتوان رسید
هرگز فریفته تسویلات آن ملعون نشوید و حکایت آن جوان گناهکار را بخاطر شریف بیاورید
در خلاصه مرقوم است که مردی بخدمت جناب رسول ص آمد عرض کرد گناه کرده‌ام از خدا تعالی
درخواه تا عفو نماید پیغمبر ص درخواست حق تعالی عفو فرمود خوشنود برفت و بار دیگر گناه
از او صادر شد نزد پیغمبر ص آمد و گفت از خدا درخواه تا گناه مرا عفو نماید پیغمبر ص درخواست
حق تعالی گناه او را عفو فرمود و بار سیم همین منوال آمد برفت و بار چهارم آمد پیغمبر ص از وی
روی گردانیدند و فرمودند مرا شرم میاید که از حضرت عزت جل و علا چند بار گناه ترا درخواستم عفو
آمد چون جوان این بشنید غمناک بیرون رفت و روی بصحرا نهاد و صورت خود بر خاک مالید و
عرض کرد الهی امر تو این باید که گناه نکنم اما هوای نفس و شیطان مرا براین میدارند و طاقت ایشان
ندارم خداوندا مرا از شر ایشان کفایت کن و گناهانم بیامرز و اگر تو نیامرزی من نیز گناه کنم حق تعالی فرشته
فرستاد تا در مقابل او بایستاد و گفت ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین پس از این درگاه
کسی را ناامید نمیگردانند تا تو از روی عجز و الحاح بیاور تا بر تو بخشش بیاورند چرا بر شما گران
و سنگین میباید که بندگان خدا میبالی و برحمت او مینازی و میبالی مگر تو از امیر المومنین بهتری
و حال آنکه اکثر اوقات با خدای خود در ذکر و مناجات میبود چنانکه حدیث ابو الدرداء و زراره
بن جعفره و غیرهما بر این مطلب شاهد عدل است که در حین وفات خود مشغول مناجات و تسبیح و تهلیل
میبود چنانچه در مجلسهای سابقه گذشت اما کیفیت دفن آنحضرت بنحویکه مرا است در وقت بردن آنجناب
در اثنای راه صدائی آمد خروش بال ملائکه و از تقدیس و تسبیح ایشان بلند شد چون تابوت

موضع

بموضعی رسید پیش تابوت بر زمین رسید حسین ع هم عقب آن بر زمین گذاشتند و بقعه ای
ظاهر شد که در میان آن مرغان سفید بودند و بر سر آنها که با نعش بودند بیا افکندند پس اول
حسنین بر پدر بزرگوار نماز کردند و بعد از آن حاضران نماز کردند بلکه جمیع ملائکه و ارواح قدسیان
هم بنماز حاضر شدند و هم چنین مرویست که لشکر فرنگ جمعی از مسلمانان را اسیر کردند و ایشان را
نزد پادشاه بردند و کفر را بر ایشان عرض کردند ایشان ابا کردند پس امر کرد که روغن زیت را بجوش
آوردند و ایشان را در میان آن روغن انداختند تا هلاک شدند و یکی از ایشان را رها کردند که تا خبر
ایشان بمسلمانان رساند آن شخص روانه بلاد اسلام شد در اثنای راه در میان بیابان باصدای
سم اسبان شنید چون نظر کرد رفیقان خود را که در میان روغن انداخته و هلاک شده بودند در
نهایت زینت و بها و صفا دید آن شخص گفت شما را در خصوص در روغن انداختند تا مضمحل شدید
اکنون شما را باینحال مشاهده میکنم گفتند بعد از آنکه ما شهید شدیم بلقای الهی فایز گشتیم و در
نعیم بهشت بودیم ندا رسید که یا شهید البر و البحر قد استشهد سید الشهداء علي بن ابيطالب ع في
هذه الليلة فصلوا عليه پس ما رفتیم با شهیدان عالم با او نماز کردیم و الحال از نماز فارغ شده بر
میگردیم القصه چون از نماز فارغ شدند خاک را دور کردند ناگاه قبر ساخته ظاهر شد و تخته در زیر
فرش کرده و بر آن تخته نوشته بودند هذا ما ذخره نوح النبي للعبد الطاهر الصالح المطهر علي بن ابيطالب ع
پس شاهزادگان نعش پدر بزرگوار خود را که جان جهانیان بود برداشته چون خواستند که
او را داخل قبر نمایند صدای هاتفی را شنیدند که میگفت انزلوا الى التربة الطاهرة فقد اشتاق
الحبيب الى الحبيب پس او را بقبر گذاشتند و حضرت امام حسن و امام حسین ع نظر بوصیت پدر
بزرگوار خود همراه دو رکعت نماز کردند چون نظر بقبر کردند دیدند که پرده از سندس بر سر
قبر کشیده بودند حضرت امام حسن ع پرده را از روی سر آنحضرت دور کرد دید حضرت رسالتپناه و حضرت
آدم و نوح و ابراهیم با حضرت امیر المؤمنین ع گفتگو نمایند پس حضرت امام حسین ع پرده را از پیش
پای او دور کرد دید که مادرش فاطمه زهراء و حوا و آسیه و مریم بر آنحضرت میگریند و نوحه سر کردند
و حسنین نزد قبر نشسته و گریه بسیار کردند و صعصعة بن صوحان مشتی از خاک برگرفت و بر
سر خود ریخت گفت بابي انت و امي يا امير المؤمنين هنيئا لك يا ابا الحسن بتحقیق که صبر تو قوی

بود و جهاد تو عظیم بود و آنچه آرزو داشتی رسیدی نزد پروردگار خود رفتی و جوار ابن عم ساکن شدی
و خلعت بشارت خود را باستقبال تو فرستاد و ملائکه خود را بر در تو جمع نمود و بکرامت محمد رسالتپناه رساند
پس سؤال میکنیم خدا را که ما را توفیق دهد که پیروی تو بکنیم و بسنت و طریقه تو عمل کنیم و با دوستان
تو دوست باشیم و با دشمنان تو دشمن باشیم و در قیامت در زمره دوستان محشور شویم پس بسیاری
از فضایل و مناقب آنحضرت را گفت و حاضران گریستند و از آنجا مراجعت بکوفه نمودند ایشان
خاتم الانبیاء بقبر امیر مؤمنان تشریف آوردند و دیدند که آنحضرت را دفن کرده اند اما شب یازدهم
محرم بکربلا تشریف آوردند آن بزرگوار را بی غسل و کفن غرقه بخون دیدند چنانچه در روایت
جمال مذکور است قال فرميت نفسي بين القتلى واذا انا بشيبة بهية اتى يمشي حتى جلس عند راسه
فحققته واذا هو رسول الله واذا بامير المؤمنين خلفه واذا بفاطمة والحسن واذا برجال كثيرة
لم اعرفهم واذا بالنبي قد مد بيده الى نحو الكوفة فما ردها الا وفيها راس الحسين فركبه
على الجسد الشريف واجلسه فوالله الذي لا اله الا هو لقد خلته كانه لم يذبحه الشمر فلما
راى جده نادى السلام عليك يا جداه فرد عليه السلام وقال عليك السلام يا ولدي
ويا ثمرة فؤادي يعز علي ان اراك على هذه الصفة ما لجسمك مبضع وعظمك مرضض فقال
يا جداه من سنابك الخيل فصاح رسول الله واولداه وامهجة قلباه واحسيناه فدنى منه
ابوه وقال يا ولدي لدى شيبك مخضبا بدماء ووجهك مضرجا مرملا وقد ذبحت ذبح
الشاة فقال نعم يا ابتاه ذبحني الشمر الضبابي من القفا فبكى امير المؤمنين وقال يا ليتني كنت
حاضر الاجدل دونك الاعداء واسقيهم كاس الردى يا ليت نفسي لنفسك الفداء ثم
دنت امه فاطمة الزهراء وقالت له يا نور عيني ارى جسمك على الثرى وراسك على
السمهري يعلى يا شق روحي وسمعي في الملاء بقيت الى الان بلا غسل ولا كفن ترى وما القبر
من جنوبنا ما ثم مرغت ناصيتها بدمه ونادت واولداه واحسيناه واقتيلاه واجلاه
واغرباه هذا دم الحسين على وجهها وتقول بهذا القى الله الجليل هذا وجده وابوه و
امه واخوه في بكاء وعويل الا لعنة الله على القوم الظالمين مجلس بیست و سیم بسم
الله الرحمن الرحيم حم والكتاب المبين انا انزلناه في ليلة مباركة انا كنا منذرين فيها

يُفرَقُ كُلُّ اَمرٍ حَكيم يعنى اينست سوكند بعلم و حكمت و حيات و ملك و مجد و منت ما و باين كتاب روشن و
هويدا بر جميع انام و يا روشن كننده احكام حلال و حرام يعنى كه محض مكرمت و انعام بدرستيكه
فرو فرستاديم اورا در شب با بركت و عظمت و از بزركى و مباركى اينشبست كه كتاب كريم رب قديم
كه واسطه منافع دينيه و دنيويه است در اينشب از لوح محفوظ باسمان دنيا نزول و اجلال
يافته و نيز از بركات اين شب است كه حضرت واهب العطايا جميع نعمات و تفضلات خود كه هر ساله
لباس بريات فايض ميسازد در اين شب تقسيم ميفرمايد و اين خير و بركات باقى ميماند تا سال ديكر
و بركات و خيرات اينشب تا غايتى است كه دعا و استجابت دعاء جميع بندكان خود ميكند و باب مغفرت
كناهان همه را اشسست و شوى مينمايد و ملائكه رحمت بر ايشان ميفرستد و فصل اقضيه ميفرمايد
مراد باين ليله مباركه شب قدر است و اين شبى است كه با همه كناهها ميامرزند و بتوبه جريده محو ميكنند
و بعنايات انعامى ميفرمايند و بجود و اعطا مينمايند منادیان از حضرت عزت ندا ميدهند كه اى
عاصيان بيايند تا شمارا بيامرزيم اى سركشتكان براه باز اييد تا شمارا براه بهشت دلالت كنيم
اى مجروحان جراحت كناه بيايند تا مرهم راحت بر جراحت معصيت شما نهيم اكر زنده در اينشب نفسى
بزن و اكر بهيدارى قدمى بردار بسوى دار القرار اكر هوشيارى توبه بيا قطره چند از ديده بيار كه اتش دنيا را
باران كشد و اتش عقبى ابديه را عاصيان در اين شب براة سعادت براى اهل طاعت نويسند و كناهان
اهل عصيان باب رحمت و مغفرت معنون سازند و مقاصد خايفان را در دنيا و اخرت در كف
كفايت ايشان نهند يكى از بزركان در اين شب موعظه ميفرمود شخصى برپاى خاست و كفت ايها الشيخ
نفسى عليلة فما الحيلة اعضائى ذليلة فما الحيلة اعوانى طويلة فما الحيلة حسناتى قليلة فما الحيلة
سيئاتى جليلة فما الحيلة مالى وسيلة فما الحيلة واعظ در جواب كفت كه الحيلة قصر اليد و تعفير
الخد و حفظ الحد و خوف الصد بلكه فضايل قران زياده بر انست كه بحد و حصر بيايد وليكن قدر
قليلى ذكر نمودن اولى و انسبست قال يا اباذر ان من اجلال الله تعالى اكرام ذى الشيبة المسلم و اكرام
حملة القران العاملين به و اكرام السلطان المقسط اى ابوذر از جمله اجلال و تعظيم حقتعالى است كرامى
داشتن مسلمانى كه ريشش سفيد شده باشد و كرامى داشتن حاملان قران كه باحكام ان عمل نمايند
و كرامى داشتن پادشاه عادل بنا بايد دانست كه كرامى داشتن مسلمانان همكى لازم است خصوصا پيران

الثا..

ايشان چو موى سفيد از سر رحمت الهيست و حقتعالى از او حرمت ميدارد پس حرمت داشتن ان تعظيم امر
الهى نمودنست و از حضرت رسول منقولست كه تبجيل و تعظيم نمايند مشايخ و پيران خود را كه از تعظيم
خداست تعظيم ايشان و بسند معتبر از انحضرت منقولست كه هر كه فضل و حرمت مرد پير را بداند و اورا توقير
و تعظيم نمايد حقتعالى اورا از فزع اكبر روز قيامت ايمن كرداند و از حضرت صادق ع بسند معتبر منقول
است كه سه چيزند كه بحق و حرمت ايشان جاهل نميباشد مكر منافقى كه نفاقش معروف و ظاهر
باشد كسى كه در اسلام ريشش سفيد شده باشد و حامل قران و امام عادل در حديث ديكر فرمود
كه هر كه مومنى را كرامى دارد اول خدا را كرامى داشته بعد از ان مومن را و هر كه استخفاف كند بمومن
ريش سفيدى حقتعالى كسى را بر او بكمارد كه پيش از مردن باو استخفاف نمايد و بسند معتبر از حضرت صادق ع
منقولست كه حقتعالى كرامى ميدارد مرد هفتاد ساله را و شرم ميكند از پير هشتاد ساله كه اورا عذاب
كند و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست كه هر كه چهل ساله عمر كرد از ديوانكى و خوره و پيسى
خدا اورا ايمن كرداند و هر كه پنجاه ساله عمر كرد خدا حسابش را سبك در قيامت و اسان ميكند
و چون بشصت سال رسيد خدا اورا توبه روزى ميكند و چون بهفتاد رسيد اهل اسمان اورا دوست
ميدارند و چون بهشتاد سال رسيد حقتعالى امر فرمايد كه حسناتش را بنويسند و كناهانش را ننويسند
و چون بنود سال رسيد كناهان كذشته و اينده اش ميامرزند و مينويسند كه او اسير خداست در
زمين و او را شفيع ميكردانند در اهل بيتش و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست كه اول
۲ در ريش — كسيكه موى سفيد بهم رسيد حضرت ابراهيم بود چون ديد كفت خداوندا اين چيست وحى امد كه اين نور
است موجب توقير است كفت خداوندا زياده كردان و در حديث ديكر فرمود كه هر كه يك موى
سفيد در ريش او بهم رسد در اسلام ان موى سفيد نورى خواهد بود براى او در قيامت علامه
مجلسى اعلى الله مقامه از على بن ابراهيم روايت كرده كه حضرت سيد الساجدين ع فرمودند بر تو باد
قران زيرا كه حقتعالى خلق فرمود بهشت را بدست قدرت خود خشتى از طلا و خشتى از نقره و بجاى كل
ميان خشتها مشك و خاكش زعفران و سنكش مرواريد و درجات بهشت بعدد ايات قران كردانيد پس
كسيكه قران بخواند باو كويند بخوان و بالا رو و در كافى از حضرت رسول روايتست فرمودند ياد بكيريد
قران را زيرا كه بدرستيكه قران ميايد در روز قيامت بنزد كسى كه تلاوت قران نموده بصورت جوانى

برا فرحنه

را افروخته نزد پس بگوید با آنکس که منم آن قرآن که بیدار میداشتم شبها ترا و تشنه میداشتم ترا در
میان روزها و خشک میداشتم آب دهان ترا و روان میداشتم اشک چشم ترا و میباشم با تو در هر
جا که تو باشی و هر سوداگری در پی سودای خود بود من امروز از پی سوداگری جمیع تجار بجهة نفع تو
میباشم باین معنی که اینقدر نفع بجهة تو بهم میرسانم که مقابل نفع جمیع سوداگران عالم باشد
و زود باشد که وارد شوی بر تو عزت و کرامت خداوند جلیل پس بشارت باد پس بیاورند از برای
قاری قرآن تاجی بر سر او بگذارند و داده شود برات امان از جمیع مکاره و بعد بها بدست راست او
و مخلد بودن در بهشت را بدست چپ او اللهم اعطنی کتابی بیمینی والخلد فی الجنان بیساری و بپوشانند
با خلعت ثم یقال له اقرء وارق فکلما قرء آیة صعد درجة ویکسی ابواه حلتین ان کانا
مؤمنین ثم یقال لهما هذا لما علمتماه القرآن بعد از آن گفته شود بصاحب قرآن بخوان قرآن را و
بالا رو در درجات بهشت پس هر مرتبه که بخواند یک آیه از قرآن را بالا میرود یکدرجه از درجات بهشت
و پوشیده میشود بر پدر و مادر او دو حله از حلهای بهشت اگر پدر و مادر مؤمن باشند و اگر چه ایشان
قاری قرآن نباشند بعد از آن گفته میشود بابوین او که این خلعت بجهة اینست که شما باین فرزند
خود قرآن تعلیم نمودید امام حسن عسکری ع در ثواب نماز میفرماید که چون بنده بگوید بسم الله
الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین از جناب الهی ندا میرسد که ای ملائکه من آیا ملاحظه نمیکنید که این
بنده چگونه لذت میبرد بخواندن کلام من گواه میگیرم شما را ای ملائکه من که در روز قیامت باو
خواهم گفت اقرء فی جنانی وارق فی درجاتی پس علی الدوام این بنده قرآن میخواند و در درجات عالیه
رود و بعد هر حرفی درجه از طلا و درجه از نقره و درجه از لؤلؤ و درجه از جواهر و درجه از زبرجد
و درجه از زمرد سبز و درجه از نور رب العزة از برای سرمشق قرآن خوانان و عبادت کنندگان اینجا
حکایت میکند در زبدة التصانیف نقل است که یکی از بزرگان گفت وقتی ببازار برده فروشان رفتم
که کنیزی بخرم تا مرا خدمت کند شخصی را دیدم که کنیزی را در دست گرفته ندا میکند که میخرد کنیزی با
همه عیبها به ده دینار پیش رفتم و گفتم ای کنیز بخرم ترا جواب نداد گفتم سخن گوی دروی و من بخرید یک بانگی کرد
با خود گفتم مگر دیوانه است سر برآورد گفت والله که دیوانه نیستم طالبه ام سیرش و با خود گفتم سبحان
الله که آگاه کرد این کنیز را بر آنچه که از قلب من خطور کرد گفت عالم الغیب مرا مخبر کرد او را بیع کردم

و بخانه

و بخانه اورد گفت ای خواجه هیچ قرآن میدانی گفتم بلی گفت بخوان که قرآن ربیع دل مؤمنان است و سوز دل
اندوهگینان و شفای بیماران من آغاز کردم و گفتم بسم الله الرحمن الرحیم کنیز چون نام خدای تعالی شنید
بانگی بزد و بیهوش شد من متحیر ماندم چون بهوش آمد گفت ای خواجه دیگر بخوان باز خواندم که بسم الله
الرحمن الرحیم گفت ای خواجه حلاوت نام وی در استماع کلام چنین است در دنیا پس بنگر که لذت رحمت وی
چگونه باشد چون شب در آمد گفتم ای کنیز برخیز و جامه خواب است کن تا بخسبیم گفت تو شبها میخسبی
گفتم بلی آدمی را از خواب چاره نیست گفت ترا هیچ خداوند و معبودی هست گفتم آری گفت او میخسبد
گفتم لا تأخذه سنة ولا نوم خواب بذات خداوند جایز و سزاوار نیست گفت ترا شرم نمیاید که خداوند
تو نخسبد و تو در حضرت او پای دراز کنی و مضمون این ادا نمود عجبا للمحب کیف ینام کل نوم
علی المحب حرام عجب از عاشقی که خواب کند خواب بر عاشقان حرام بود عاشقان ترک خواب و خورد گفتند
زانسبب نام نیکو بردند خواجه بیزار از دولت آن کنیز از مردان درگاه الهی شد ای عزیز تو نیز
کمتر از کنیز مباش و ترک خواب کن و بیدار و هشیار باش که راه دور و دراز است و فنا همراه با چشم خواب آلود
این راه را نتوان پیمود و از جهة ادراک همین سعادت بود که رسول خدا بجناب امیر المؤمنین ع میفرمود یا علی
علیک بصلوة اللیل سه مرتبه از اینجهة که اهل بیت عصمت ع دائم العباده و دائم التوجه الی الله
جل شانه بودند در کتاب احتجاج از حضرت کاظم ع از پدران خود از امیر المؤمنین روایت کرده است
که رسول خدا ص ده سال همه شبها از سر شب تا صبح بعبادت بر پا ایستادی تا بحدی که پاهای مبارک او
ورم کرد و رخسار زرد شد تا آنکه بدن مقدسش برنج و تعب افتاد پس جبرئیل از جانب پروردگار
جلیل نازل شد این آیه آورد کریمه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی و از قتاده روایتست که آنحضرت
در همه شبها نماز گذاردی و ریسمانی بر سینه خود بستی و سر را بر جا بند کردی و بر آن دو را و نخفتی تا خواب بر
او غلبه نکند ایها المحبون او لا ینظروا الی ما وصفه زوارة بن حمزة اللیثی من مقامات سید الاوصیاء
حین دخل علی معاویة قال له صف لی علیا فقال او تعفنی من ذلک فقال لا اعفیک فقال کان
والله اقل من لبی و کبر و افضل من تقمص و لعتم کان والله بعید المدی عالی همت بود شدید القوی
یقول فصلا و یحکم عدلا و یتفجر العلم من جوانبه و ینطق الحکمة من نواحیه علم از اطراف او
جاری بودی و حکمت از نواحی او گویا بود یستوحش من الدنیا و زهرتها و یستأنس باللیل و

وحشته

وحشته وكان والله غزير العبرة طويل الفكرة يقلب كفه ويخاطب نفسه ويناجي ربه يعجبه من اللباس ما
خشن ومن الطعام ما جشب خوشتر ميامد او را از لباس انچه زبرتر و از طعام انچه كم لذت تر بودى خوشتر
ميامد كان والله فينا كاحدنا يدنينا اذا اتيناه ويجيبنا اذا سألناه وكنا مع دنوه منا وقربنا
منه لا نكلمه لهيبته ولا نرفع اعيننا اليه لعظمته فان تبسم فعن مثل اللؤلؤ المنظوم يعظم
اهل الدين ويحب المساكين لا يطمع القوى في باطله ولا يوئس الضعيف من عدله اقويا از او
طمع باطل نداشتند وضعفاء از عدل او مايوس نبودند واشهد بالله لقد رايته في بعض
مواقفه وقد ارخى الليل سدوله در وقتيكه شب پرده هاى ظلمت خود را افكنده وغارت
نجومه وستارگان در سياهى فرو رفته بودند وهو قائم في محرابه قابض على لحيته يتململ تململ
السليم ويبكي بكاء الحزين فكانى الان اسمعه وهو يقول يا دنيا يا دنيا ابى تعرضت ام الى تشوقت
هيهات هيهات لا حان حينك غرى غيرى لا حاجة لى فيك قد طلقتك ثلثا لا رجعة لى فيك
فعمرك قصير وخطرك يسير واملك حقير آه آه من قلة الزاد وبعد السفر ووحشة الطريق
وعظم المورد چون ضراره سخن باينجا رسانيد صداى گريه معاويه بلند شد و بنحوى گريه
ميكرد كه اشك از ريشهاى بلندش جارى شد فوكفت دموع معاوية على لحيته فنشفها بكمه و
اختنق القوم بالبكاء ثم قال معاوية كان والله ابو الحسن كذلك قال فكيف كان حبك
اياه قال كحب ام موسى لموسى واعتذر الى الله من التقصير فقال كيف صبرك عنه يا ضراره
قال صبر من ذبح واحدها على صدرها فهى لا ترقى عبرتها ولا تسكن حرارتها وخرج وهو
باك فقال معاوية اما انكم لو فقدتمونى لما كان فيكم من يثنى على مثل هذا الثناء فقال له
بعض من كان حاضرا الصاحب على قدر صاحبه همچنان الحال بشنويد تتمه احوالات انجناب را
چون حسنين بدبخت بشهر كوفه رسيدند ازميان خرابه ناله وزارى شنيدند و بر اثر ان رفتند غريبى ضعيفى
وناتوانى در خرابه تنها بر خاك افتاده وخشتى بزير سر نهاده و بسوز دل مينالد و بر سر ميزد واشك
حسرت از ديده ميبارد گفتند چه كسى كه چنين زارى ميكنى گفت مردى غريبم وعاجز و بيخويش
ويار و حزين و رنجور و غريب مهجورى سقيمى خسته و مسكين دل شكسته و همه كار بدر ماندم نه يارى
دارم ونه يكى ونه فرزند ونه خويشى گفتند كه تيمار تو كه ميكند و متوجه احوال تو كيست گفت يك

سالست كه در اينشهر ميباشم هنوز مردى نيامده و بر بالين من ننشسته و چون بيمار شدم و برادر مهربانى
مرا غمخوارى ميكرد و متوجه احوال من ميشد و انچه حاضر و در بود ميا ورد گفتند ميدانى كه بود و
چه نام داشت گفت نميدانم وليك هر بار از او ميپرسيدم كه نام تو چيست ميفرمود ترا با نام من چه كار است
تعهد احوال ترا از براى خدا ميكنم گفتند اى پير نيك و هيئت او چگونه بود گفت من نابينايم و از ان
نشان ندانم گفت اما سه روز است كه بنزد من نيامده است وتفقد احوال من ننموده نميدانم او را چه روى داده
باشد گفتند اى پير از گفتار و كردار او هيچ نشانه دارى گفت ارى نشان او آنست كه پيوسته تهليل
و تسبيح و تكبير كردى و چون اواز تكبير برداشتى گويا درهاى اسمان بگشادندى و صداى تسبيح
ملائكه بگوش ميرسيد و از در و ديوار و سنگ و كلوخ اواز تسبيح ميشنيدم و چون نزد من مى
نشست ميگفت مسكين جالس مسكينا غريب جالس غريبا و چون شاهزادگان اين علامات را
شنيدند بيكديگر نگريستند و زار زار گريستند گفتند اى پير ان شخص پدر امت و امير همت و
شير بيشه هيجا و سرور اتقيا و وصى حضرت مصطفى بود پير گفت انحضرت را چه
ذابكه در اين سه روز پيدا نيست گفتند او را ابن ملجم ضربتى زد و از دنيا رحلت نمود اكنون ما
از دفن او بر گشته ايم پير از استماع اين واقعه جانگداز خروشيد و گريه كرد و خود را بر زمين زد و گفت
مرا چه قدر و منزلت كه امير المؤمنين ع تعهد حال من كند و باينطريق كه من ميدانم متوجه احوال
من ميشد حضرت حسنين ع پير را تسلى ميدادند و اصطبار ميكردند پس گفت اى بزرگ زادگان شما
بحد اعلم ميرسيد و بحق جد بزرگوار شما و بحق علي بن ابيطالب شما كه مرا بر سر قبر ان بزرگوار برسانيد
كه من پس امام حسن ع دست راست او را و امام حسين ع دست چپ او را گرفته بسر تربت مقدس حضرت
امير ع اوردند و ان پير خود را بر روى قبر افكند و گريه و زارى بسيار كرد پس گفت خداوندا بحق صاحب
اين قبر كه جان مرا بستان كه من طاقت مفارقت ندارم دعاى ان پير بهدف اجابت رسيد
نقد جان بر طبق دل نهاده بر سر مرقد انقبله گاه عالم نثار كرد از سراى وحشت عالم فانى رحلت
بعالم باقى شتافت و بكت حضرت امير المؤمنين ع بر سر روضه او بالجمله شاهزادگان
برو گريستند و بتجهيز او پرداختند در جوار پدر بزرگوار خود مدفونش ساختند بكوفه مراجعت نمودند
آه آه از حالات اهل بيت در خرابه شام چنانكه در كتاب مفتاح از كتاب مجمع القلوب مسطور است از

حكايت

حارث ایشانرا بجهت کوراست کرده از نمایشکه اهلبیت سید انام در خرابه شام ساکن داشتند یزید بد فرجام حکم نمود
سر اطهر سرور تشنه کامرا در نزدیکی خرابه از شاخه نخله آویختند و جماعتی بجهة حراست اهلبیت عصمت و طهارت
گذاشته بودند که من یکی از آنها بودم و با حیرت و ضجرت نگاه میکردم چون قرب الصبح خرجت صبیّة من تلک
السبایا مهلاً مهلاً و توجهت الی النخلة بالحزن والکربة ثم قالت یا ابه و افراقاه بعدک فقد افلک و اغربتا
بعدک فقدک و اذلتاه بعدک و فاتک یا ابه فلقد هتکوا حرمتنا و نهبوا اموالنا و حرقوا اخباءنا و اسرونا
واشهرونا و ربطونا و قیدونا و سبونا کما تری قال الحارث فرأیت والله العلی العظیم و بالله الولی الکریم
وقد قدلی ذلک الجذع الی الصبیة حتی فصل الرأس الیها فجعل یقبلها و یشمها و یسلیها و یقول لها
اصبری یا قرة عینی و ثمرة فؤادی و توکلی علی الله فان الله نعم الوکیل فاعلمی یا بنیّة فان لنا یوما و ورد
علینا من المحن و البلاء یا شفاعة المذنبین قال الحارث ثم رجعت الی الاساری باکیة و قائلة وا
اباه و وا اخاه و وا عماه و وا اسراه علیٰ لعنة الله علی القوم الظالمین مجلس پنجاه و چهارم بسم الله الرحمن
الرحیم حم والکتاب المبین انا انزلناه فی لیلة مبارکة و چون انزال قرآن سبب بعد عبادات از معصیت
و قرب ایشان بطاعت از اینجهة بر سبیل استیناف بیان مقتضی انزال نمود انا کنا منذرین یعنی بدرستیکه
ما هستیم از بیم کنندگان بانزال القرآن در شبی که از جمله برکات آن اینست که فیها یفرق کل امر حکیم
در آن بیان کرده و فصل داده شود کاریکه حکم کرده شده است در همه سال از قسمت ارزاق و جمیع منافع
و مضار عباد در دنیا چون خفض و رفع و سخط و رضا و قبول و رد و وصال و فراق و شقاوت و سعادت
و رجا و یأس و تعیین اعمار و آجال از بیان احوال بر وجهی که قابل زیاده و نقصان نباشد در منهج و فی
البحار عن ابی جعفر انه قال یا معشر الشیعة خاصموا بسورة انا انزلناه فی لیلة القدر تفلحوا
فوالله انها لحجة الله تعالی علی خلقه بعد رسول الله و انها لسیدة دینکم و انها لغایة علمنا یا معشر
الشیعة خاصموا بحم والکتاب المبین فانها لولاة الامر خاصة بعد رسول الله یا معشر الشیعة ان
الله تبارک و تعالی یقول و ان من امة الا خلا فیها نذیر فقیل یا ابا جعفر نذیرها هذه الامة محمد قال
صدقت فهل کان نذیر و هو حی من البعثة فی اقطار الارض فقال السائل فقال ابو جعفر ارایت ان
بعیثه لیس نذیره کما ان رسول الله فی بعثه من الله تعالی نذیر فقال بلی قال فکذلک لم یمت محمد
الا وله بعیث نذیر فان قلت لا فقد ضیّع رسول الله من فی اصلاب الرجال من امته فقال السائل

او

او یکفیهم القرآن قال بلی ان وجدوا له مفسرا قال او ما فسره رسول الله قال بلی و لکن فسره لرجل
واحد و فسر للامة شان ذلک الرجل و هو علی بن ابی طالب قال السائل یا ابا جعفر کان هذا امر
خاص لا یحتمله العامة قال نعم ابی الله ان یعبد الا سرا حتی یاتی ایان اجله الذی یظهر فیه دینه کما
انه کان رسول الله مع خدیجة مستترا حتی امر بالاعلان قال السائل اینبغی لصاحب هذا الدین
ان یکتم قال او ما کتم علی بن ابی طالب یوم اسلم مع رسول الله حتی ظهر امره قال بلی قال فکذلک
امرنا حتی یبلغ الکتاب اجله ایضا فی البحار روی عن ابی جعفر الثانی قال کان علی علیه السلام *
یقول ما اجتمع التیمی و العدوی عند رسول الله و هو یقرء انا انزلناه فی لیلة القدر بتخشع و بکاء
الا فیقولان ما اشد رقتک لهذه السورة فیقول لهما رسول الله لما رأت عینی و وعاه قلبی و لما
یلقی قلب هذا من بعدی فیقولان و ما الذی رایت و ما الذی یلقی فیکتب لهما فی التراب تنزل
الملائکة والروح الی من کل امر قال ثم یقول لهما هل بقی شیء بعد قوله من کل امر فیقولان لا فیقول
فهل تعلمان من المنزل الیه ذلک الامر فیقولان انت یا رسول الله فیقول نعم فیقول هل تکون لیلة
القدر من بعدی و هل ینزل ذلک الامر فیها فیقولان نعم فیقول الی من فیقولان لا ندری فیاخذ
رسول الله براسی و یقول ان لم تدریا فادریا هو هذا من بعدی و انهما کانا لیعرفان تلک اللیلة بعد
رسول الله من شدة ما یداخلهما من الرعب بدانکه نبوت ثابت میشود بمعجزه و یک معجزه هم کفایت می تداخلهما
کند زیرا که هیچکس در اثبات نبوت تعدد معجزه را شرط ندانسته و شبهه نیست که آنحضرت ادعای نبوت
نمود و بر طبق ادعای خود معجزات بسیار آورد پس اقرار برسالت او و اطاعت او بر تمام انس و جن واجبست
اما ادعای نبوت کردن آنحضرت ضروری و بدیهی و محض است مجال انکار ندارد و اما صادر شدن معجزه از آن
سرور امریست متواتر بطریقیکه هر کس بمقام تتبع برآید علم قطعی از برای او حاصل میشود پس اگر از این
خبرها که مشرق و مغرب را گرفته و در کتب معتبره متکثره و تواریخ متعدده باعث علم نشود در این صورت
علم بصدق معجزه هیچ یک از پیغمبران حاصل نشود و از هیچ خبر متواتری علم حاصل نخواهد شد و نیز
بهیچ یک از وقایع گذشته مثل طوفان نوح و امثال فرعون و نمرود و جنگ اسفندیار و رستم
و موجود بودن شهرهای دور مثل هند و سند و ختا و کشمیر و مانند اینها علم بهم نخواهد رسید بدانکه
معجزات آنحضرت بر دو قسمست یکی آنست که در زمان آنحضرت بود و در این زمان هستند و وجود آنحضرت

قبول

قبول ندارند و لکن بخبر متواتر بر ما ثابت شده است و اما قسم دوم معجزهٔ آنحضرت بسیار است مثل برگشتن آفتاب و
شق قمر و تسبیح گفتن سنگریزه در کف مبارک او و جاری شدن آب از میان انگشتان مبارک و سخن گفتن
حیوانات و حرکت درختان بفرمایش آنجناب و سلام کردن درخت و میوه و خبر دادن آنحضرت از غیب بسیار
که همه واقع شده است و آنچه مردم در خانهها پنهان کرده بودند و آنچه در سینههای ایشان بود همه را میفرمود
و نیز خبر داد که بعد از من امت من بهفتاد و سه فرقه خواهند شد و همه بر باطل خواهند بود مگر
یک فرقه و همین طور شد و نیز خبر داد که بیاید زمانی که باقی نماند از اسلام مگر اسمی و از قرآن مگر
درسی و حال بهمین طریقست و نیز خبر دادن از غصب خلافت امیرالمؤمنین و خضاب کردن محاسن مبارک
او بخون سرش و قسم دویم از معجزات آنسرور آنست که در این زمان باقیست و تا قیامت باقی خواهد بود
و آن احتیاج بنقل نقل کنندگان و خبر متواتر ندارد و آن قرآن مجید است اثبات نبوت آنسرور منحصر
بر خبر متواتر بر صد و یک معجزه او نیست بلکه چون دین او تا قیامت باقیست و آنحضرت مبعوث بر تمام انس و
جن است از اینجهة قرآن که یکی از معجزات اوست در میان خلق تا قیامت باقی گذاشت پس خدا اشعهٔ نبوت
آنسرور را بطریقی بر خلق آشکار نموده است که دیگر احتیاج باین نوع تکلفات نباشد بخلاف معجزه
سایر پیغمبران که مخصوص خود شان بود و بعد از ایشان باید بخبر متواتر ثابت نمایند اما قرآن باقی و پاینده
است چون فصحای زمان آنسرور بیشتر و ماهرتر از فصحای همه زمانهای دیگر بود از اینجهة قرآن را معجزه
آنحضرت قرار داد و از حضرت رسول منقول است که هرگاه ملتبس و مشتبه شود بر شما مانند پارههای شب
تار پس بر شما باد بقرآن بدرستیکه قرآن شفاعت کنندهایست که شفاعتش را قبول میکنند و با هر که
مجادله نماید حجت بر او تمام کند تصدیقش مینمایند و هر که او را پیشوای خود گرداند او را ببهشت میرساند
و هر که او را به پشت سر اندازد و بآن عمل ننماید او را بجهنم میرساند دلالت نمایندهایست که بهترین راهها دلالت
میکند و کتابیست که در آن تفصیل و بیان جمیع حکمتهاست از برای او ظاهریست و باطنیست و ظاهرش احکام الهی
است و باطنش علوم نامتناهی ظاهرش خوش آینده است و باطنش عمیق از برای او نجوم و کواکب هست که بر
احکام الهی دلیلند و بر آن نجوم نجوم دیگر هستند که مردم را بآن احکام میرسانند یعنی ائمهٔ معصومین که علم قرآن
نزد ایشانست عجایب قرآن احصا نمیتوان کرد و غرایب آن کهنه نمیشود و در آن چراغهای هدایت افروخته
و انوار حکمت از آن ظاهر است راهنماست بسوی امر نشناختهها آن کسی را که از آن بیابد اوصاف آنرا پس

باید

باید که هر کس دیدهٔ خود را در قرآن بجولان در آورد و دیدهٔ دل خود را برای مطالعهٔ انوار او بگشاید تا از
هلاک نجات یابد و از ورطههای ضلالت خلاص شود بدرستیکه تفکر نمودن موجب زندگانی دلهای بیناست
و در تاریکیها اگیرنده است در لغزشها و نور است در ظلمتها و ظاهر کننده بدعتهاست و نگاه دارنده از مهلکات
و در گمراهیها راهنماست و بیان کنندهٔ فتنههاست و رساننده است از دنیا بآخرت و کمال دین شما در جهالت
نور تفکر و راهنماست پس نیکو خود را خلاص کنید و در فتنهها خود را محکم دارید و در حدیث دیگر فرمود
که قرآن هدایت از ضلالت و بیان کننده است در کوری جهالت دین شما قرآنست و هیچ کس از آن عدول
ننمود مگر بسوی آتش و حضرت صادق فرمود که خداوند عزیز جبار کتاب خود را بسوی شما فرستاده است
راستگوییست که بوعدههای خود وفا مینماید و مشتمل است بر احوال و اخبار شما و اخبار گذشتهها و اخبار
آیندهها و اخبار آسمان و زمین اگر آنکسی که علمش را میداند شما را خبر میدهد بآنچه در قرآنست از
اخبار غیب و علوم بی انتها تعجب خواهید کرد و باسانید متواتره از حضرت رسول منقولست که فرمود که از میان
شما میروم و دو چیز عظیم در میان شما میگذارم یکی کتاب خدا که ریسمانیست کشیده از آسمان بزمین و
دیگری عترت و اهلبیت من پس ببینید که با ایشان چگونه سلوک خواهید کرد و حرمت ایشان را چون
خواهید داشت مؤلف رحمه الله گوید آنکه کتاب خدا را تحریف نمودند و آنکه عترت طاهره بود اول آنچه کردند
این بود و مرویست که چون سید عالم از خاکدان دنیا بدار السرور عالم جاوید ارتحال نمود حضرت امیرالمؤمنین
بمقتضای وصیت سید المرسلین با حضرت روح الامین متوجه تجهیز و تغسیل و تکفین آنحضرت شد گروه
منافقین فرصت غنیمت دانسته جنازهٔ رسول خدا را در میان گذاشته بسقیفهٔ بنی ساعده رفتند
در امر خلافت سخن آغاز کردند و بعد از منازعه بسیار و مجادله بیشمار در میان آنها و انصار نظر بتهدید
و تسویلات اعرابی جلف بپسر ابی قحافه قرار یافت و جمیع امت مکر طایفهٔ عالی همتان با و بیعت نمودند
و چون سید اوصیا از دفن آنسرور انبیا فارغ شد و بر کیفیت حال اطلاع یافت بسیار محزون شد و
چون شب در آمد حسنین را با خود برداشته و بخانهٔ هر یک از مهاجرین و انصار رفته ایشان را از عقوبات
الهی ترسانید و وصیت رسول خدا را در غدیر خم رسانید و از ایشان یاری طلبید آن ناکسان غیر از بیست
و چهار کس جواب نگفتند و چون صبح طالع شد از بیست و چهار نفر بیست نفر تخلف کردند و همین چهار
نفر بر بیعت باقی ماندند و چون شاه ولایت طغیان و شقاوت آن گروه بیحمیت ملاحظه نمود بعد

دو امت بر جمع مهاجر و انصار حجت شافیه و براهین وافیه بر امامت خود برایشان القا کرد و اکثر ایشان را
حضرت رسالتمآب فرموده بود بیان نمود و از مهاجر و انصار بسیار اختصاص نصیحت طلبید و چون در آن مجال انکار
نبود همه اذعان نمودند و شهادت بحقیت قول او دادند و نزدیک شد که مردم از بیعت ابوبکر پسر ابی قحافه
برگردند و بحق رجوع نمایند عمر خوف کرد و جمعیت مردم را متفرق نمود و حضرت مرتضی علی بخانه
خود معاودت نمود و بجمع کردن قرآن مشغول شد اما عمر چون دید که حضرت امیر با جمعی از خواص
صحابه از بیعت ابی بکر تخلف کردند بابی بکر گفت چرا علی را به بیعت خود نمیخوانی بخدا قسم که اگر علی بتو
بیعت نکند امر خلافت بر تو قرار نگیرد زیرا که او افضل ناس است بعد از رسول الله و اعلم و اشجع امت است و مردم را
باو احتیاج و رجوع بسیار است پس ابوبکر شخصی را بخدمت آنحضرت فرستاد و او را به بیعت خود خواند
فرمود که من قسم یاد نموده‌ام که از خانه بیرون نیایم و ردا بر دوش نیفکنم تا قرآن را جمع کنم بعد از چند
روز آن کلام الله ناطق همه قرآن را جمع نمود و آنرا در گوشه ردای خود بسته بمسجد آمد و مهاجر
و انصار را خطاب کرد که ای قوم این قرآنیست که جامع همه آیات منزله بر فخر کاینات است و چون در آن آیات
چند که صلاح حال ایشان در ظهور نبود عمر گفت ما را بقرآن تو احتیاج نیست مصحف عثمان ما را کافی
است حضرت اسد الله که این را شنید فرمود که این قرآن را دیگر نخواهید دید تا قائم آل محمد ظهور
کند و ختم آنرا بخانه خود معاودت نمود و در بروی خود بسته مشغول عبادات رب العالمین و بجا آوردن
وصایای سید المرسلین شد و ابوبکر و عمر چند مرتبه دیگر جمعی را بخدمت آنسرور فرستادند و او را
بلوازم بیعت خواندند و آنجناب اجابت ننمود تا آخر الامر عمر و خالد بن ولید و قنفذ که از غلامان عمر
بود و در شقاوت بی نظیر بود با جمعی دیگر از ارباب شقاوت بدر خانه فاطمه رفتند و بسبب حجاب و
ریاست شرم از روی حضرت رسالت ننموده بانگ و فریاد در در خانه اهل بیت عصمت و طهارت برآوردند
و آغاز بیحیائی نمودند و عمر فریاد برآورد که ای پسر ابوطالب در را بگشا و از خانه بیرون بیا و
با ابوبکر بیعت کن و الا آتش بر در خانه شما میاندازم و شما را میسوزانم و ایشان بآن ملعون اقتدا
کرد عمر ثانی در روز عاشوراء بعد از آنکه آنحضرت را شهید نمودند در کتاب مجمع المصائب و مهیج
محزن و ریاض و غیره از بحار روایت کرده که پرنگیان آنحضرت را از خیمه بیرون کردند و آتش در خیمه زدند
پس آن بیکسان حسرت و ماتم رسیده با سر و پای برهنه گریه کنان اسیروار در وقت مذلت و خواری

بره مبرفتند و میگفتند بخدا که مبرید ما را مگر بر قتلگاه حسین الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس پنجاه و پنجم

قال الله تبارک و تعالی فی سورة المزمل و رتل القرآن ترتیلا و بیان و شمرده
بخوان قرآن را و روشن کن حروف آنرا بوقت تلاوت تا نیک خوانده شود و روشن کرده شود چنانچه سامع
عد حروف آن تواند کرد ذکر مصدر بعد از فعل بجهت تاکید و مبالغه است در امر ترتیل و از حضرت امیر
المؤمنین مرویست که الترتیل حفظ الوقوف و اداء الحروف ترتیل محافظت وقوف قرآنست و
ادا کردن حروف آن از مخارج خود و نیز در تعیین ترتیل قرآن فرموده اند روشن بساز حروف آنرا روشن
کردانیدنی و پیاپی یکدیگر مخوان یعنی حروف آنرا متصل بیکدیگر مگردان مانند اتصال موی
بیکدیگر و پریشان مکن آنرا پراکنده مکن مانند پراکندگی ریگ ولکن فزع کن بآن دلهای سخت را یعنی حروف
آنرا چنان ادا کن که در دلهای سخت تاثیر کند و باید که قصد هیچ کدام از شما این نباشد که سوره را
زود تمام کند از عایشه پرسیدند که پیغمبر بچه کیفیت قرائت مینمود گفت قرائت او متصل
و پیاپی یکدیگر نبود همچنانکه شما میکنید بلکه اگر سامعی میخواست که عد حروف آن تواند کرد و ابو حمزه
ثمالی گوید که با ابن عباس گفتم که مرا در قرائت کلام الله بسیار شتابزدگی میباشد گفت اگر قرائت
سورة البقره کنم و در آن مراعات ترتیل نمایم دوستتر است نزد من از همه قرآن خواندن بدون
ترتیل و از ابوعبدالله پرسیدند که ما الترتیل فرمود که اذا مررت فیها بآیة ذکر الجنة فسئل
الله الجنة و اذا مررت بآیة فیها ذکر النار فتعوذ بالله من النار و ابو بکر بن طاهر گفت ترتیل آنست
که تامل کنی در لطایف قرآن خطاب و نفس را مطیع سازی بقیام نمودن باحکام اوامر و نواهی و این جز
بدل نتواند بود و قطرب گفته که ترتیل بمعنی تضعیف سست مشتق از رتل بمعنی لین و مراد بآن تحزین
قرآنست یعنی باواز حزین قرائت قرآن کن و مؤید اینست آنچه ابو بصیر از ابی عبدالله روایت
کرده که الترتیل ان تتمکث فیه و تحسن به صوتک و تشبهه و آنکه غرض از ترتیل تدبر است در معانی
قرآن و تفکر در اسرار آن بسند معتبر از حضرت رسول منقولست که دیوانها که در قیامت حساب
کنند سه دیوانست دیوان نعمت و دیوان حسنات و دیوان گناهان چون دیوان نعمت و دیوان حسنات را
برابر کنند نعمتها تمام حسنات را فرا گیرد و دیوان گناهان باقی ماند پس فرزند آدم را طلبند
گناهانش را حساب کنند در آنحال قرآن بهترین صورتها بیاید و در پیش آن مرد درآید و گوید

خداوندا منم قرآن و این بنده مومن است که خود را بتعب میانداخت بتلاوت من و در روز و در شب مرا تلاوت
میخواند و چون مرا در تهجد میخواند از دیدنش جاری میشد خداوندا او را راضی کن چنانچه مرا راضی
کرده پس خداوند عزیز جبار فرماید که ای بنده من دست راست را بگشا پس پر کند از رضوان و خوشنودی
خود و دست چپش را پر کند از رحمت خود پس باو گوید که اینک بهشت از برای تو مباح است قرآن بخوان
و بالا رو پس هر یک آیه که بخواند یک درجه بالا رود و در روایت دیگر فرمود که حقتعالی بقرآن خطاب فرماید
که بعزت و جلال خودم سوگند که امروز گرامی دارم هرکه ترا گرامی داشته و خوار کنم هرکه ترا خوار
کرده در فضیلت قرآن همین حدیث شریف کفایت میکند فی جامع الأخبار قال رسول الله صلی الله علیه و آله یا سلمان
علیک بقرائة القرآن فان قرائته کفارة للذنوب و ستر من النار و امان من العذاب و یکتب
له بقرائة کل آیة ثواب مائة شهید و یعطی بکل سورة ثواب نبی مرسل و تنزل علی صاحبه الرحمة
و تستغفر له الملائکة و اشتاقت الیه الجنة و رضی عنه المولی و ان المؤمن اذا قرء القرآن
نظر الله الیه بالرحمة و اعطاه بکل آیة الف حور و اعطاه بکل حرف نورا علی الصراط فاذا
ختم القرآن اعطاه الله ثواب ثلثمائة و ثلثة عشر نبیا بلغوا رسالات ربهم و کانما قرء کل
کتاب انزل الله علی انبیائه و حرم الله جسده علی النار و لا یقوم من مقامه حتی یغفر الله له و لابویه
و اعطاه الله بکل سورة فی القرآن مدینة فی الجنة الفردوس کل مدینة من درة مخضراء فی جوف
کل مدینة الف دار فی کل دار مائة الف حجرة و فی کل حجرة مائة الف بیت من نور علی کل
بیت مائة الف باب من الرحمة علی کل باب مائة الف بواب بید کل بواب هدیة من لون آخر و علی
راس کل بواب مندیل من استبرق خیر من الدنیا و ما فیها و فی کل بیت مائة الف دکان من العنبر
سعة کل دکان ما بین المشرق و المغرب و فوق کل دکان مائة الف سریر و علی کل سریر مائة الف
فراش من فراش الی فراش الف ذراع و فوق کل فراش حوراء عیناء استدارة عجیزتها
الف ذراع و علیها مائة الف حلة یری مخ ساقیها من وراء تلک الحلل و علی راسها تاج
من العنبر مکلل بالدر و الیاقوت و علی راسها ستون الف ذوابة من المسک و الغالیة و فی
اذنیها قرطان و شنفان و فی عنقها الف قلادة من الجوهر بین کل قلادة الف ذراع و بین
یدی کل حوراء الف خادم بید کل خادم کاس من ذهب فی کل کاس مائة الف لون من الشراب لا یشبه

بعضه

بعضه بعضا و فی کل بیت الف مائدة و فی کل مائدة الف قصعة و فی کل قصعة الف لون من الطعام
لا یشبه بعضه بعضا یجد ولی الله من کل لون مائة الف لذة یا سلمان المؤمن اذا قرء القرآن
فتح الله علیه ابواب الرحمة و خلق الله بکل حرف یخرج من فمه ملکا یسبح له الی یوم القیمة فانه لیس
شیء بعد تعلم العلم احب الی الله من قرائة القرآن و ان اکرم العباد الی الله تعالی بعد الانبیاء
العلماء ثم حملة القرآن یخرجون من الدنیا کما یخرج الانبیاء و یحشرون من القبور مع الانبیاء و
یمرون علی الصراط مع الانبیاء و یاخذون ثواب الانبیاء فطوبی لطالب العلم و حامل القرآن
مما لهم عند الله من الکرامة و الشرف ای عزیز اگر چیزی از قرآن نفیس تر میبود حضرت رسالت پناه آنرا به
امت خود سفارش میکرد در کتاب کفایة الخصام مسلم بن حجاج که از علمای عامه است در صحیح خود در آخر
کراس دوم از اول جزو چهارم از اجزای سته بسند خود از اسمعیل بن ابراهیم از ابو حیان از زید بن حیان
آورده است که گفت من با حصین بن سبره و عمر بن مسلم نزد زید بن ارقم رفتیم چون نشستیم حصین باو
گفت یا زید تو رسول خدا را دیده و حدیث او را شنیده و با او جهاد کرده و در عقب او نماز گذارده از
آنچه از رسول خدا شنیده حدیث برای من نقل کن گفت ای پسر برادر من بخدا سوگند که پیر شده ام بعضی
از شنیدهای خود را که از آنحضرت بیاد داشتم فراموش کرده ام آنچه برای شما نقل کنم از او قبول کنید آنچه
که نمیگویم تکلیف بگفتنش مکنید پس گفت روزی رسول خدا خطبه میخواند در جائی که آنرا خم میگویند
ما بین مکه و مدینه پس حمد و ثنای الهی را بجای آورد و خلق را موعظه کرد و عذاب و عقاب الهی را بیاد
ایشان آورد پس فرمود ایها الناس من نیستم مگر مانند یکی از شما و مرا اجل نزدیک رسیده و از میان شما
میروم و در میان شما دو چیز نفیس میگذارم یکی کتاب خدا که دارای نور است آنرا بگیرید و بآن تمسک
جوئید پس تحریص و ترغیب نمود در خصوص کتاب خدا کرد بعد از آن فرمود و یکی اهلبیت من بیاد شما
میاندازم خدا را در خصوص اهلبیت خودم و اینکلام را تا سه نوبت فرمود حصین پرسید اهل
بیت او کیانند زید گفت زنان او نیز از اهل بیت اویند ولکن اهلبیت او که عترت اویند کسانی اند
که پس از آنحضرت صدقه بر ایشان حرامست ایشان بوصیت رسول خدا خوب عمل نمودند در رعایت
ثقلین چنانکه در مجلس سابق ذکر شد که عمر فریاد برآورد که ای پسر ابو طالب در را بگشا و از خانه
بیرون بیا و با ابوبکر بیعت کن و الا آتش بر در خانه شما میاندازم و شما را میسوزانم و آن شیر بیشه

شجاعت

شجاعت آنجناب از امی نشنید و بامر پروردگار و وصیت رسول مختار صبر مینمود و متعرض او نمی شد تا
آنکه فاطمه بتاب انجناب آمد و کریبان عصابه بر سر بست و از درد الم مینالید و بسبب مصیبت حضرت رسالت
مآب جسم شریفش نحیف شده و رخسار مبارکش زرد کردیده و از کثرت کریه و بیخوابی چشمهای
مبارکش مجروح شده و فرو رفته کاهی متذکر زمان پدر بزرگوار میشد و از غم مفارقت او
ناله های زار از دل افکار بر می آورد و زمانی حیدر کرار را مشاهده مینمود که بی معین و یاور در
کنج خانه نشسته و دشمنان بروی هجوم آورده ای عزادار آنچه شبیه است حالت جناب فاطمه زهراء
بحالت دخترش زینب که در روز عاشورا برادرش در کنج میدان بی یار و مددکار ایستاده بود و کسی
یاری نمیکرد و چهار و نفر کردیکی بسنک و دیکری به تیر سه شعبه الحاصل جناب فاطمه زهراء
آه آتش بار میکشید و ساعتی ملاحظه مینمود که دو نور چشم او حسن و حسین از مفارقت جد بزرگوار
خود مینالیدند و از بیکسی پدر عالیمقدار خود غصه میخوردند و زار زار میکریستند القصه بعد از رحلت
رسول الله بهیئتی که مذکور شد بعقب در آمد و بصد اضطراب و زاری و ناله و بیقراری بعمر
خطاب کرد ای عمر چرا ما را بمصیبت خود وا نمیکذاری و دست از ما بر نمیداری از علی چه میخواهی
و از خانواده او چه طلب مینمائی عمر کفت در را بکشا و الا آتش در خانه شما افکنم و آن امیمونین را
آنمظلومه کفت ای عمر از خدا نمیترسی که میخواهی بی رخصت من بخانه من در آئی الحزن این خانه اهل
بیت رسالت و بیت الحرام عزت و جلال است پدرم دیروز از دنیا رحلت نموده و تو امروز
خانه مرا میسوزانی عمر از آنسخنان هیچ پروا نکرده و هیزم طلبید و آتش بر در خانه فاطمه
زد و در را بسوزانید پس یاران بدو و در را افکندند پس عمر خواست که داخل خانه شود فاطمه
فریاد برآورد که یا ابتاه یا رسول الله و از داخل شدن او بخانه مانع شد آن بیحیا ممنوع نشد
و سر غلاف شمشیر را بر پهلوی فاطمه زد آنمظلومه فریاد برآورد آن بی شرم تازیانه بلند کرده
بر دست مبارکش زد از آن زار زار مینالید و فریاد بر کشید که یا ابتاه یا رسول الله حال دختر
خود را ملاحظه کن که بعد از تو با او چه کردند آه آه از حالت جناب زینب خاتون در روز عاشورا
راوی کوید بخدا قسم که فراموش نمیکنم زینب خاتون دختر امیر المؤمنین را در حالتیکه ندبه
و زاری مینمود بر امام حسین و بصوت حزین و دل غمین ندا مینمود وا محمداه صلی علیک ملیک

السماء

السماء این جد بزرگوار در روی و جسد تو مطهر حسین است که بخون آغشته با اعضاء پاره پاره
بر روی زمین افتاده است و این بیکسان صبیت سید دختران تواند که اسیر و اردر دست کفار
کرفتارند بسوی خدا شکایت میکنیم از جور اعدا و بسوی محمد مصطفی و بسوی علی مرتضی و
بسوی حمزه سید الشهداء وا محمداه این جد بزرگوار این بدن مطهر حسین تست که در این صحرا
افتاده است و باد صبا بر او میوزد و کشته اولاد زناست وای از این حزن و وای از این
اندوه امروز جد بزرگوار من رسول خدا از دنیا رحلت نموده است اصحاب محمد این بیکسان
ذریه پیغمبر برکزیده اند که ایشان را بر روش اسیران میبرند الا لعنة الله علی القوم الظالمین
مجلس پنجاه و ششم بسم الله الرحمن الرحیم الر کتاب انزلناه الیک لتخرج الناس من الظلمات
الی النور باذن ربهم الی صراط العزیز الحمید قول الحق اینست که اینحروف اسماء اند پس بنا
بر این معنی آنست که این قرآن کتابیست که فرستادیم او را بسوی تو تا بیرون آوری مردمان را
بسبب دعوت کردن بمضمون آن از تاریکیهای کفر یا نفاق یا شک یا بدعت یا از جمیع ضلالت
بروشنی ایمان یا اخلاص یا یقین یا سنت یا هدایت بفرمان پروردگار ایشان یعنی بتوفیق و تیسیر
او و این جمله لتخرج است یا حالست از فاعل آن یا مفعول آن و قوله تعالی الی صراط بدل است از قوله الی
النور بتکریر عامل یعنی تا بیرون آوری مردمان را از جمیع انواع کمراهی براه خداوند غالب ستوده
است یعنی راه اسلام یا استینافست بر آنکه جواب کسی باشد که سؤال از آن و اضافه صراط
بالله بجهة آنست که مقصد او ست یا مظهر او و تخصیص صفتین بجهة تنبیه است بر آنکه او سبحانه
سالک خود را ذلیل نکرداند و سایل خود را خایب نسازد و قال ع القرآن افضل کل شیء
عند الله فمن وقر القرآن فقد وقر الله ومن لم یوقر القرآن فقد استخف بحرمة الله وقال
حملة القرآن هم المحفوفون برحمة الله الملبوسون بنور الله قال الله عز و جل یا حملة القرآن
تحببوا الی الله بتوقیر کتابه یزدکم حبا و یحببکم الی خلقه یدفع عن مستمع القرآن شر الدنیا و
الآخرة و یدفع عن تالی القرآن بلوی الآخرة من استمع آیة من القرآن خیر له من ثبیر ذهب و
ثبیر اسم جبل عظیم بالیمن از کتاب کافی نقل شده بسند خود از حضرت امام محمد باقر روایت
نموده که چون روز قیامت شود قرآن بصورت شخص نیکوروی ظاهر شود پس میکذرد بر صفوف

اهل

اهل اسلام وانها مظنه میبرند که او از صف ایشان باشد و صفوف خلایق بیکصد و بیست هزار صف میشند
که هشتاد هزار صف از ین امتها میباشند پس چون میرسد بصف مسلمانان پس نظر می
کنند بسوی او و میکویند لا اله الا الله الحلیم الکریم ایمرد از مسلمانانیست که میشناسیم او را
بصفت و نعت مگر انکه او در ایام زندگانی جد و جهد در بندگی خدا و متابعت قران بیش
از ما مینمود از اینجهت است که او را بها و جمال و نوری عطا فرموده اند که بما نداده اند ثم یتجاوز
حتی یاتی علی صف الشهداء ثم یقولون لا اله الا الله ان هذا الرجل من الشهداء نعرفه بسمته
وصفته غیر انه من شهداء البحر فمن هنا اعطی من البهاء والفضل ما لم نعطه پس تجاوز
میکند و میرسد بصف شهیدان پس انجماعت تهلیل مینمایند و اقرار بوحدانیت الهی
میکنند و میکویند این شهید است شهیدان دریا که مکاره و مشقتهای او از ما بیشتر بوده و
متابعت نموده قران زیاده بر ما از اینجهت که نور جمال و بها او از ما بیشتر است پس میرسد بصف
انبیا و مرسلین بصورت پیغمبر مرسلی و ایشان تهلیل الهی بجا میاورند و میکویند که این پیغمبر بصفت
معروف و لکن باید در دار دنیا زحمت بسیار کشیده باشد که او را چنین عطیه داده اند پس ایشان
مجتمع میشوند و میایند بخدمت پیغمبر و عرض مینمایند ایمحمد این کیست که نور جمال او ما را متحیر
کرده حضرت فرمود شما هم میشناسید او را این حجت خدا است بر خلق پس قران سلام میکند
و میگذرد پس میرسد بصف ملائکه نظر باو میکنند و تعجب ایشان بسیار میشود از حسن و جمال
او میکویند پروردگارا بلند مرتبه است خداوندی تو چه بسیار پاکست از انچه نالایق باو باشد
ایخداوند اینمالک بصفت و نعت معروف ماست و لیکن در مرتبه از همه ما ها بتو نزدیکتر است از
اینست که خلعت نور و جمال باو کرامت فرموده که ما را ان قابلیت نبود پس میرسد قران تا اینکه بنزد
پروردگار صاحب عزت و جلال میاید پس میافتد بپای عرش الهی پس خدا ندا میکند او را که ای
حجت من در روی زمین و ای کلام صادق و ای گویای بحق من سر بردار و طلب کن انچه میخواهی و
طلب شفاعت کن هر کرا که خواهی که قبول کنم شفاعت ترا پس قران سر برمیدارد خداوند میفرماید
ایحجت من چگونه دیدی بندگان مرا و چگونه سلوک کردند قران میکوید ای پروردگار بعضی
از بندگان تو محافظت نمودند مرا و حرمت مرا منظور داشتند و انچه در من بود ضایع

نکردند

نکردند و بعضی از بندگان مرا ضایع کردند و حق مرا رعایت ننمودند و تکذیب من کردند و حال انکه
حجت بودم بر تمام خلق پس خداوند میفرماید بعزت و جلال خود قسم که امروز ثوابهای بسیار میدهم
ترا بهترین ثوابها و عقاب میکنم مخالفین ترا ببدترین عقابها پس قران تجلی میکند بصورت
دیگر کفتم فدای تو شوم بچه صورت نمایان میشود حضرت فرمود بصورت متغیری که هیچیک
از اهل عرصات او را نشناسند پس میاید نزد مردی از شیعیان ما که او را میشناختند و بقران
بر دشمنان ما حجت میاورد و بر ایشان غالب میشد پس در برابر او میایستد میکوید میشناسی
مرا ای بنده خدا تو کیستی پس برمیکردد بصورت اول میکوید مرا میشناسی میکوید بلی پس میکوید
قران منم انکسی که شبهای ترا بیداری کشیده و بخواب نرفتی و پیوسته تلاوت من مینمودی
و در من تفکر میکردی و بجهة من اذیتها کشیدی و سخنهای زشت از جهة من شنیدی ای بنده خدا
هر تاجری امروز حظ خود را دریافت من در پشت تو ایستاده ام و تو را تنها نمیگذارم پس میرود
نزد رب العزة پس میکوید پروردگار من این بنده اگر چه تو دانا تری باحوال او چه بسیار مواظبت
من نمود و تابع من میبود و دشمنی نمودند با او بسبب من و دوستی نمود با هر که دوست من بود
و دشمن بود با هر که مخالف من بود و تابع من میبود و دشمنی نمودند با او بسبب من پس پروردگار
میفرماید بنده مرا داخل بهشت کنید و خلعت فاخری از حلهای بهشت باو بپوشانید و تاج
عزت و کرامت بر سر او نهید پس چون چنین کنند عرض این عطیه را بقران میکنند که ایا
تو راضی شدی که دوست ترا باین احسان نمودیم عرض میکند پروردگارا این کمست او را زیاد
تر بده از خیرات عطایای خود فیقول و عزتی وجلالی وعلوی وارتفاع مکانی لانحلن الیوم
له هذه اشیاء مع المزید له ولمن کان بمنزلته الا انهم شباب لایهرمون واصحاء لا
یسقمون واغنیاء لا یفتقرون وفرحون لا یحزنون واحیاء لا یموتون ثم تلا هذه
الآیة لایذوقون فیها الموت الا الموتة الاولی قال قلت یا اباجعفر هل یتکلم القران
فتبسم ثم قال رحم الله الضعفاء من شیعتنا انهم اهل تسلیم ثم قال نعم یا سعد والصلوة
تتکلم ولها صورة وخلق یأمر وینهی قال سعد فتغیر لذلک لونی وقلت هذا شیء لا استطیع
اتکلم به فی الناس فقال ابوجعفر وهل الناس الا شیعتنا فمن لم یعرف الصلوة فقد

انکر

آنکه حقنا ثم قال یا سعد اسمعت کلام القرآن قال سعد فقلت بلی صلی الله علیک فقال ان
الصلوة تنهی عن الفحشآء والمنکر ولذکر الله اکبر فالنهی کلام والفحشاء والمنکر رجال ونحن ذکر
الله ونحن اکبر پس ای عزیزان من مانند اطفال خود را بجهت خارف دنیوی از این فیض عظیم مایوس
نکردانید و سینه که خداوند عالم مخزن انوار علوم لدنیه کردانید خزانه محاسبه جیفه
کندیده نسازید و دیده که از برای دیدن آیات خود خلق نموده هر صبح و شام بر روی تمثال
لات و منات نکشاید مجوب شیطان که بوسه ها بر رویش زده در اول خلقت او محبوب خود
شناسید و مجبور رحمن و صحیفه محویه بر اسرار قضا و قدر را ضایع نکذارید و بحکم ماتیسر من
القرآن آنچه میسر میشود از قرآن قرائت نمائید حضرت مقدس نبوی فرمودند انی لعزوة
مقبوض و اوشک ان ادعی فاجیب و قد ترکت فیکم الثقلین احدهما افضل من الاخر و در
روایت دیکر احدهما اطول من الاخر کتاب الله حبل ممدود من السماء الی الارض طرف
بید الله و طرف بایدیکم فتمسکوا به لا تزلوا و لا تضلوا و الاصغر منهما عترتی لا تقتلوهم
ولا تقهروهم فانی سئلت اللطیف الخبیر ان لا یفترقا حتی یردا علی الحوض فاعطانی فقاهرهما
قاهری و خاذلهما خاذلی و ولیهما ولیی لا حول ولا قوة الا بالله سفارش پیغمبر را در باره
عترت او و قرآن خوب قبول نمودند چنانکه در مجلس سابق ذکر شد که عمر تازیانه را بلند کرده
بر دست مبارک فاطمه زد انمظلومه فریاد بر کشید که یا ابتاه یا رسول الله حال دختر خود را
ملاحظه کن که بعد از تو با وی چه کنند اما چون حضرت امیر صیحه سیدة النساء استماع نمود آتش
غضب الله الهی مشتعل کردید از جا برجست و عمر را کرفت و او را بلند کرد بنحوی که بر زمینش
زد که بینی و کردنش مجروح شد و خواست او را بکشد متذکر وصیت حضرت رسول شد که
او را بصبر وصیت نموده بود پس حضرت دست از او بر داشت و کفت یا ابن الصهاک لولا کتاب من الله
سبق لعلمت انک لا تدخل بیتی ای پسر صهاک حبشیه اکر تقدیر الهی سبقت نکرفته بود و وصیت
رسول الله ص مانع نمیشد انستی که تو بی رخصت داخل خانه من نمیتوانستی شد پس عمر کس نزد
ابی بکر فرستاد و طلب معین و یاور نمود و فوج فوج از کروه منافقان بیاری او میامدند تا
جمعیت بسیار فراهم آمد و بخانه آنحضرت ریختند و خالد بن ولید شمشیر کشید بر آنحضرت

حمله نمود و حضرت اسد الله او را بنحوی بر زمین زد که نزدیک بود استخوانهای او خورد شود و خواست
او را بکشد و هر چند خواستند دست او را از دست بکشند نمیتوانستند آخر عمر او را بحق پیغمبر
قسم داد او را رها کرد و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و بریده اسلمی شمشیرها کشیدند بیاری
حضرت مرتضی علی برخواستند و نزدیک بود فتنه عظیمی برپا شود حضرت ایشانرا منع
نمود و فرمود مرا با ایشان واکذارید که من حال مامور بجهاد ایشان نیستم پس آن کافران بیحیا و
منافقان بی پروا دست حضرت اسد الله را بستند و ریسمان بکردن شیر خدا انداختند و او را
بیرون کشیدند چون بدر خانه رسیدند حضرت سیدة النساء با تن خسته و خاطر شکسته آمد
بر بازوی حضرت امیر چسبید و کفت نمیکذارم که پسر عمم را باین هیئت بمسجد برید پس عمر
تازیانه بر بازوی آن بضعه احمدی زد که بازویش شکست و ورم کرد باز دست از امیر المؤمنین
بر نمیداشت تا آنکه آن سیده زنان را در کنجی که در خانه بین در و دیوار بود کذاشتند و در بر شکم
مبارکش زدند بنحوی که دنده های مبارکش شکست و فرزندیکه در شکم او بود و حضرت مصطفی
او را محسن نام نهاده بود شهید شد و در همان اثنا حمل ساقط کردید و حضرت خیر النساء آن
دره بنالید و بر خاک افتاد و در آنوقت الحذر الحذر از ساکنان آسمان بر آمد و الامان الامان
از زمین فرمان بلند شد پس حسنین با موهای پریشان بر سر بالین مادر آمدند و آن بضعه
رسول الله همان ضربت از دنیا رحلت نمود آیا همان ظلم اینهمه سر مشق شد بعمر ثانی در
کربلای پر بلا بعوض ریسمان زنجیر بکردن بیمار کربلا زد و پاهای مبارکش را از زیر شکم شتر
بست و اهل بیت طهارت را بر شتران برهنه و بی محمل و بی رفتار و لاغر با جهازهای کهنه و اقتابهای
مندرس و پلاسهای پاره پاره سوار کرد آه آه از سوار شدن اهلبیت که جکرها را کباب و دیدها را
پر آب میکند از فضه نقل شده که بانوان هنکام سوار کردن طفلان کیفیت نشستن را بایشان
تعلیم میکردند پس بعد از سوار شدن حرم محترم فرزندان بنکه لحترام ایشان لازم بود به سوار کردن
خادمان و کنیزان پرداختند هر قدر کنیزان بمقام الحاح آمدند که ما خود سوار شده برحمت
شما راضی نیستیم فرمودند بحکم وصیت برادر از حال بزرک و کوچک این اسیران پریشان حال
غافل نخواهیم بود فضه میکوید بعد از سوار شدن آنها رو بمن آوردند هر قدر عجز و لابه

نمودکه مرا بخو گذارید تا قول نفرمودی سوار نمودند بعد از سواری همه اهل و خاتون مکرمه تنها ماندند و
هر یک در سواری دیگر ابرام و اصرار داشت و زحمت خود را بدیگری نمیگذاشت بالاخره علیا مکرمه
جناب زینب ام کلثوم را سوار نموده خود تنها ماند پس با دیده گریان و سینه بریان رو بجانب
سرور شهیدان نمود که ای برادر همیشه هنگام سواری مواظب خواهر تو بودی حال خواهر را
فراموش نمودی بعد رو بر پدر بزرگوار کرده که ای والد داور و اسد الله دلاور حال دختر را نگر که
بان برادر رویا و رجال برای سوار کردن او یکنفر نه اصغر و نه اکبر نیست در اینحال بیمار کربلا
اینحکایة و مقالة عمه اش را شنیده بی طاقت شده بی اختیار خود را از زین بر زمین انداخت ایعمه مکرمه
منم بیا تا سوارت کنم جناب زینب بطاعت آنحضرت نزدیک رفته پا بجز درا برای سواری شدن
بر زانوی مبارک سید سجاد نهاد از شدت ضعف نتوانست خود را ضبط نماید از
ناتوانی بر زمین افتاد جناب زینب مشاهده اینحالت بی اختیار گریان شد عرض کرد عمه ات
بفدایت پس با این ضعف و نقاهت ترا که سوار خواهد کرد آنجناب فرمود عمه بیا من ترا سوار
نمایم و این قوم اشرار مرا سوار خواهند کرد فضه میگوید من از دیدن حالت ایشان بیتاب
خود را از بالای شتر انداخته دویدم و با هزار عجز و لابه خاتون خود را سوار نمودم و خود نیز بر شتر
سوار شده بحال کثیر الاختلال امام متوجه شدم دیدم که اشرار اهل بیت را ...
هزار اذیت و آزار بر شتر نشانده و پاهای مبارک آن امام را در زیر شکم شتر محکم بستند و بدن نحیف
لطیفش را با فرو بی و گرانی زنجیر و غل ... الا لعنة الله على القوم الظالمين

مجلس پنجاه و هفتم قال الله تعالی فی سورة بنی اسرائیل قل لئن اجتمعت الانس والجن
على ان يأتوا بمثل هذا القرآن لا يأتون بمثله ولو كان بعضهم لبعض ظهيرا بدانکه احتجاج
مشرکان در باب اعجاز قرآن میفرماید بگو ای محمد اگر جمع شوند همه آدمیان و پریان
که تو بر ایشان مبعوث شده همه تعاون کنند بر آنکه بیاورند مانند این قرآن در فصاحت و بلاغت
و حسن نظم و کمال معنی و اخبار از غیب نیاورند مانند آن از آنکه در میان فصحا و بلغا و عرفا
هستند اگر باشد بعضی از ایشان مر بعضی را ظهیر و پشت و مددکار بعد آنکه معجزات حضرت رسالت پناه انواع
و اقسامی دارد زیاده از عد و حصر ولیکن چون شریعت خاتم الانبیاء مستمر الی یوم القیمة بود لهذا

قرآن

قرآن معجزه آنحضرت گردید که تا الی یوم الساعة باقی ماند از آنوقت که سلسله بنی آدم بهم رسید
هر یک را بعد از مکلف و بالغ بودن لازم گردید که تکلیف خود را بدانند زیرا که اگر تکلیف نبود
خلقت عالم لغو و بیهوده بود و چون عالم حادث است پس لابد اختلاف زمان و مکان خواهد شد
بسبب حدوث و اختلاف باید اهل هر زمان مختلف باشد اختلاف اهل لازم گرفته که انبیا
مختلف باشد بحسب زمان و اهل زمان هر پیغمبری باید مناسب اهل آن زمان بود باشد و طریقه الهی
هم براینست که یکی از معجزات هر پیغمبر از نوع فعلی باشد که اهل آن زمان در آن ماهر باشند و
سر این طریقه اینست که هر گاه صاحبان آن فن مشاهده معجزه را بکنند که از نوع فن او ست همان
لحظه میفهمند و یقین میکنند که این معجزه است و عمل مخلوق نیست و زود اقرار به پیغمبر بودن
صاحب آن معجزه میکنند و دیگران هم متابعت آنها میکنند بخلاف سایر خلق که شناختن معجزه
و فرق کردن میان آن و سایر علمها نتوانند گذاشت چون در زمان داود کسانی که در علم موسیقی
ماهر باشند بسیار بودند لذا بنحوی خدا باو نغمه عطا فرمود که هر انسانی یا حیوانی که میشنید
بیهوش میشد بلکه اضطراب در جمادات بهم میرسید چنانچه فی المجالس عن الصادق ع قال ان
داود ع خرج ذات يوم يقرء الزبور لا يبقى جبل ولا حجر ولا طاير ولا سبع الا جاوبه
فما زال يمر حتى انتهى الجبل فاذا على ذلك الجبل عابد يقال له حزقيل أتأذن لي فاصعد اليك
قال لا فبكى داود فاوحى الله عز وجل اليه يا حزقيل لا تعير داود وسلني العافية فقام
حزقيل فاخذ بيد داود فرفعه اليه فقال داود يا حزقيل هل هممت بخطيئة قط قال
لا فقال فهل دخلك العجب مما انت فيه من عبادة الله قال لا قال فهل ركنت الى الدنيا
فاحببت ان تأخذ من شهوتها ولذتها قال بلى ربما عرض بقلبي قال فما ذا تصنع اذا كان
ذلك قال ادخل هذا الشعب فاعتبر بما فيه قال فدخل داود النبي ع الشعب فاذا سرير
من حديد عليه جمجمة بالية وعظام فانية واذا لوح فيه كتابة فقرأها داود ع فاذا هي انا
اروى بن سلم ملكت الف سنة وبنيت الف مدينة وافتضضت الف بكر فكان آخر عمري ان
صار التراب فراشي والحجارة وسادتي والديدان والحيات جيراني فمن رآني فلا يغتر بالدنيا
بدانکه چون آنحضرت رسول ص در میان قومی مبعوث گردید که پیشه ایشان فصاحت و بلاغت در سخن بود

وهر کس را بقدر فصاحت زیاده بر دیگران اعتبار میکردند وشعرا اهل اللسان وخطبا فصحاء البیان از همه خلق
برتر میدانستند لهذا حق تعالی معجزه کبرای آنحضرت را از جنس سخن گردانید وقرآن مجید را آورد
واول تحدی نمود با ایشان که مثل این قرآن بیاورید اگر راست میگوئید که من پیغمبر نیستم واین
قرآن را خود انشا میکنم وبا وجود آنکه فصحا وبلغا در میان ایشان زیاده از عد واحصا وبیشتر
از ریگ صحرا بودند وهمه با آنحضرت در مقام معارضه ومعانده بودند ودر ابطال امر آن
حضرت بهر حیله میکوشیدند زیرا که آنحضرت در مقام ابطال دین ایشان که بر آن نشو ونما کرده بودند
در آمده بود وبتهای ایشان را که خدایان خود میدانستند ومیپرستیدند ببدی یاد میکرد وآبا و
اجداد ایشان را نسبت بکفر وفساد میداد ورؤسای ایشان را که باد نخوت را در سر وسراب ریاست
در نظر داشتند بفروتنی وخاکساری وانقیاد دعوت مینمود وبر مخالفت رسالت خود وولایت اهل
بیت خود وعید آتش میفرمود با این مراتب ایشان بمثل قرآن نیاوردند وبسی ظاهر است که اگر قادر
بودند در آن تکاهل نمیورزیدند پس باز بر ایشان توسعه نمود وفرمود که ده سوره مثل سورههای
کوچک قرآن بیاورید ونیاوردند وبار آسان تر کرد وفرمود که همه با یکدیگر معین ویاور
شوید ویک سوره مثل سورههای قرآن بیاورید مثل سوره کوچکی نیاوردند واگر قادر میبودند
میاوردند وخود را از مهالک جنگ وجدال ومعارضه بقتل نفوس ونهب اموال خلاص میکردند
واگر آورده بودند البته با وفور اعادی آنحضرت منتشر میگردید ودر مواطن متعدده بر آن
حضرت الزام مینمودند وخبر آن بما میرسید وبدانکه علما خلاف کرده اند در آنکه آیا اعجاز
قرآن از غایت فصاحت وبلاغتست یا از آنکه هرگاه اراده معارضه میکردند حق تعالی صرف قلوب
وسد اذهان ایشان مینمود که ایشان بآن نمیتوانستند نمود واگرچه اعجاز بهر دو وجه حاصل
میشود لکن حق آنست که اعجاز از چندین وجه بود اول از جهت فصاحت وبلاغت وحلاوت که
هر اعجمی که قرآن را میشنود امتیاز آن از سخنان دیگر میفهمد وهر فقره از آن که در میان هر کلام
فصیحی واقع میشود مانند یاقوت رمانی ولعل بدخشانی میدرخشد وجمیع فصحای متقدمین ومتأخرین
اذعان بفصاحت وبلاغت آن نموده اند ودر حدیث معتبر منقولست که در زمان حضرت امام جعفر
صادق ع ابن ابی العوجا وسه نفر از ملاحده که در نهایت فصاحت بودند اتفاق کردند که کتابی در برابر

قرآن

قرآن بیاورند وهر یک بعضی از آن را تمام کنند واین عهد با یکدیگر کردند
وعده کردند که در سال دیگر جمع شوند در مکه نزد بیت چون سال دیگر شد در مقام ابراهیم جمع شدند
پس یکی از ایشان گفت که من چون دیدم قول خدا را که یا ارض ابلعی ماءک ویا سماء اقلعی وغیض الماء
وقضی الامر دانستم که معارضه قرآن نمیتوان کرد ودست از معارضه داشتم پس دیگری گفت
که چون این آیه را دیدم فلما استیأسوا منه خلصوا نجیا ناامید شدم از معارضه قرآن پس در اینحال
حضرت صادق ع از پیش ایشان گذشت وبا اعجاز این آیه را بر ایشان خواند قل لئن اجتمعت الانس
والجن الآیه یعنی اگر جمع شوند آدمیان وجنیان بر آنکه بیاورند مثل این قرآن هر آینه نتوانند
آورد وهرچند بعضی یاور بعضی باشند چون این معجزه را از آنحضرت دیدند متحیر ماندند وخایب و
خاسر برگشتند ودر روایت دیگر وارد است که هر که سخن فصیحی میگفت بر کعبه میآویختند برای مفاخرت
چون آیه یا ارض ابلعی نازل شد در شب همه آمدند وسخنان خود را از بیم رسوائی برداشتند لیث
بن سلیم روایت کرده از حضرت رسالت پناه ص که فرمود روشن سازید بخواندن قرآن خانهای خود را
وخانهها را تاریک وبی نور مسازید بجهت ترک قرائت قرآن همچنانکه یهود ونصاری کردند که نمازها
در کنیسهها وکلیساهای خود میکردند وخانههای خود را معطل میساختند وبدانید که هر که در خانه تلاوت
بسیار کند خیر وبرکت در او بسیار باشد چه قرآن برخوردار میگرداند اهل خود را واسمان را روشن
میسازد همچنانکه ستارگان روشن میگردانند اهل زمین را واز حضرت صادق ع روایتست که
هرگاه مسلمانی در خانه خود تلاوت کند اهل آسمان او را بیکدیگر نمایند همچنانکه اهل زمین ستارهای
درخشنده را در آسمان بیکدیگر مینمایند ونیز از آنحضرت منقولست که باید بنده مؤمن نمیرد
تا قرآن را بداند یا در دانستن آن باشد ونیز فرمود که من تعجب میکنم از آنکه در خانه قرآن باشد خدای
تعالی شیاطین را از او دور نگرداند در کفایة الخصام از صدر الائمة عند المخالفین موفق بن احمد در
کتاب سیر الصحابه باسناد خود از حذیفه بن اسید غفاری روایت کرده است که چون رسول خدا با اصحاب
خود از حجة الوداع مراجعت کردند در جحفه در زیر درختهای سمره بطحا که بهم نزدیک بودند فرود
آمد پس برخاست وخطبه خواند وحمد وثنای الهی را بجا آورده فرمود ایها الناس خدای عالم مرا خبر
داده که هیچ پیغمبری در دنیا زندگانی نمیکند مگر کمتر از پیغمبری که پیش از تو گذشته ومن خود را

نیم

بنی بنیم مگر نزدیک است اجل و از من و شما سؤال خواهند کرد یا من بشما بتبلیغ رسالت خود کردم مردم گفتند بخدا
سوگند که بتبلیغ کردی و کوشش فرمودی و تحریص و ترغیب نمودی خدا ترا از ما جزای خیر دهد
فرمود شما گواهی میدهید که خدا یکیست و محمد بنده و رسول اوست و بعث بعد از موت حق است و
دوزخ و بهشت حقند گفتند بلی گواهی باین میدهیم فرمود خدایتعالی مولای منست و من مولای
مؤمنانم و اولایم بمؤمنان از خود ایشان و هر کرا که من مولای اویم این مولای اوست و دست علی را در
دست آنحضرت بود بعد از آن فرمود اللهم وال من والاه و عاد من عاداه پس فرمود مردم کسی
که در اینجا حاضر نیست از سفید و سیاه و بزرگ و کوچک باید حاضران این فضل و منقبت را بایشان
برسانند بعد از آن فرمود ایها الناس بر حوض من که عرض آن بقدر ما بین بصره و صنعاست قدحهای
طلا و نقره بعدد کواکب آسمان بر دور آنست وارد خواهید شد آگاه باشید که چون وارد
شدید از شما سؤال خواهم کرد از دو ثقل خود که چگونه در حق آنها جانشینی من کردید
عرض کردند ثقلین چه چیز است یا رسول الله فرمود ثقل اکبر کتاب خداست و آن ریسمانی است که یک جانب
آن بدست خداست و جانب دیگر بدست شما از آن نگاه دارید و گمراه نشوید و تغییر مدهید و ثقل
اصغر عترت من که اهلبیت منند و خدای لطیف خبیر مرا خبر داده است که این دو ثقل هرگز از یکدیگر
جدا نخواهند شد تا بر من ملاقات کنند و من این را از خدای تعالی سؤال کردم و بمن عطا فرمود برایشان
سبقت مجوئید که هلاک خواهید شد و از ایشان باز پس نمانید که هلاک خواهید شد و
بایشان یاد ندهید که ایشان از شما داناترند ابو الیان خوب فرمایش رسول خدا را یاد گرفته
بر ایشان سبقت جستند چنانچه در مجلس ششم ذکر شد که ریسمان در گردن امیر داخل مسجد
کردند و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و بریده از عقب میدویدند و فریاد میکردند و میگفتند
چه زود خیانت کردید با پیغمبر و بد رعایت نمودید کینههای سینه خود را ظاهر کردید پس حضرت را
بان هیئت بمسجد آوردند و نظر ابو بکر بان افتاد گفت دست آن حضرت را بردارید و سخنان او گفت
و هر یک از سلمان و ابوذر و مقداد و بریده گفتگوی چند کردند و خطابات شدید و حجتها بر ایشان و قبح
حیا القا نمودند و هیچ فایده نکرد و عمر شمشیر کشید و بر سر مرتضی علی ایستاد و گفت یا علی بیعت کن و
الا گردنت را میزنم در آن وقت حضرت امام حسن و امام حسین بر بالای سر پدر خود ایستاده بودند

چون این خبر بالا از او شنیدند بر پدر بزرگوار خود چسبیدند و خروش و فغان بر آوردند و بقبر جد بزرگوار
خود نگاه کردند و فریاد بر آوردند که یا جداه یا رسول الله ما را ببین که بعد از تو چگونه ذلیل و ناصر بی
یاور مانده ایم پس حضرت امیر ایشان را بسینه خود چسبانید و فرمود گریه مکنید بخدا قسم که ایشان
قدرت آن ندارند که یکی شما را بقتل برسانند پس آن برگزیده پروردگار رو بقبر احمد مختار
کرد و بآواز بلند گفت یا ابن عم ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی ای پسر عم بدرستی
که این قوم مرا ضعیف گردانیدند و میخواهند مرا بکشند پس دستی از قبر حضرت رسالت پناه
بیرون آمد که همه شناختند که دست آنحضرت بود و صدائی ظاهر شد که همه شناختند که
صدای آنحضرت بود که یا ابا بکر اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سویک رجلا
یعنی ای ابا بکر آیا کافر شدی بخدائیکه ترا آفرید از خاک پس از نطفه پس ترا مردی گردانید مردم
از این معنی مضطرب و حیران شدند و در حیرت و اضطراب بودند که حضرت سیدة النساء مجروح و
نالان و غمگین و پریشان با بدن خسته و دست و پهلوی شکسته عصابه درد الم بر سر بسته و پیراهن
رسول الله بر کتف انداخته با جمیع زنان و دختران بنی هاشم داخل مسجد شدند و نزدیک ضریح مقدس
پدر بزرگوار خود رفته و بآواز بلند گریست و آهی چند از دل پر درد کشید و چون دید مرتضی
علی در آنجا بیکس نشسته و عمر با شمشیر برهنه بر بالای سر او ایستاده فریاد بر آورد ای محبان و
شیعیان این حالت فاطمه زهرا بود که در حمایت و اغاثت مینمود آه و اویلاه از یاری و مددکاری
جناب زینب خاتون در روز عاشورا از برای برادرش مظلوم کربلا میکرد فی ترجمة معرفة الائمة
ان عزفة الشیطان حملوا علی الحسین و هجموه من کل جانب و مکان بهیئة مجموعهم دفعة
بالرماح و الخنجر و السیوف الی ان کثرت به الجراح سقط عن ظهر الجواد الی الارض فتغبر عند
ذلک الهواء و اضطرب الامر و بکت السماء فجاء عمر سعد و قام عند الحسین و قال لمن کان
عنده انزلوا فاقطعوا رأسه و بروایتی ملعون خودش اول بقصد قتل آنجناب مد آن
حضرت نگاهی بوی کرده فرمود یا ابن سعد اتقتلنی و تعلم من انا ملعون خجالت کشید و برگشت
و بروایت حمید بن مسلم زینب خاتون از خیمهگاه با ناله و آه بیرون آمد چنان مضطرب و لرزان بود
که گوشوارههایش در میزد و کوشش جولان مینمود پس آن مخدره از حیات برادر مأیوس شد بر

سید بن طاوس نقل کرده وا اخاه واسیداه واهل بیتاه لیت السماء اطبقت علی الارض ولیت الجبال
تدکدکت بروایتی رو بعمر سعد فرمود یا بن سعد ایقتل ابو عبد الله وانت تنظر الیه ان
ملعون از قساوت قلبی که داشت اشک از دیدهای ان سنگین دل بر رو و ریش نحسش جاری گردید
و روی خبیث از مخدره برگردانید جناب زینب دید که ان ملعون جواب نداد لابد مانده در هودج رو به
برادرش متوجه ان کافران گردیده ندا در داد و یحکم اما فیکم مسلم پس حکما ان بیشرمان جواب
او را نگفت بخدا عمده ذکر جواب در جواب مصیبتی استماع نمیتواند و اغیثنا بالاله مهم داعیها الا
لعنة الله علی القوم الظالمین مجلس پنجاه و هشتم قال الله تعالی فی سورة ص کتاب انزلناه الیک
مبارک لیدبروا آیاته ولیتذکر اولوا الالباب بجهت حث مردمان بمتابعت قران به پیغمبر
خود خطاب میکند و میگوید این کتابیست فرو فرستادیم از آسمان برکت داده شده یعنی کتابی بسیار
با خیر و منفعت تا تدبر کنند و اندیشه نمایند در آیتهای این کتاب یعنی تامل کنند در حقایق و معانی ان
و تفسیر از بر و فرو مراد درب العباد تنزیل نمایند تا پند پذیر شوند بمواعظ ان خداوند عقول
صافیه و افهام ثاقبه یا آنکه استحضار نمایند ارباب عقول آنچه در عقول ایشان مرکوز است از دلایل
معرفت بجهت فرط تمکین ان و مبالغه در معرفت دلایل ان و مقرر است که کتب الهیه مرشد چیزیست که
عقل باستقلال خود بان نتواند رسید پس باید که ارباب الباب همیشه از نصب العین خود گردانند
تا ایمن شوند از عثرت و ذلت که از استقلال عقل سانح میگردد و از حضرت رسول ص ماثور است که
قران امانت خداست باید که بنده مومن در امانت خدا نگاه کند و هر روز پنجاه ایه از ان تلاوت کند و
هیچ شکی نیست که مقصود اصلی از قرائت قران تذکر معانی انست تا امر و نهی ان ملکه او شود و پیوسته
مطیع امر ان و منزجر از نهی ان باشد چنانکه ایه کریمه دلالت صریح دارد بران پس باید که لفظ قران را
با معنی جمع کند و اکتفا بلفظ نکند تا هم ثواب قرائت کردن و هم اجر معنی ان دانستن داشته
باشد و قرای صحابه چون عبد الله بن مسعود و ابی بن کعب روایت کرده اند که رسول ص ده ایه قران
تلاوت مینمود و از ان در نمیگذشت تا معانی ان را تعلیم ما فرمودی و انچه در او بودی اعلام ما نمودی و چون
قران نزد آنحضرت تمام کردیم منتهی جمیع معانی ان بودیم و عبد الله بن عباس گفت هر که قران خواند
و تفسیر ان نداند بمنزله کسی باشد که نداند چه میگوید حسن بصری میگوید که سوگند میخورم بخدای که

حقتعالی هیچ ایتی نفرستاد مگر آنکه خواست تا معانی آن را بدانند و بامر و نهی ان معرفت حاصل کنند و از ابی عبد الله
روایتست که هر که استماع حرفی کند از کتاب خدا بدون قرائت از برای او حسنه بنویسند و سیئه محو نمایند
و درجه رفع کنند و سعد بن طریف روایت کرده از ابی جعفر ع روایت کرده از رسول ص که هر که در شب ده ایه از کلام
الله بخواند او را از غافلان ننویسند و هر که پنجاه ایه بخواند او را از ذاکران نویسند و هر که صد
ایه تلاوت کند او را در جریده مطیعان و داعیان ثبت کنند و هر که دویست ایه قرائت کند او را از
زمره خاشعان شمرند و هر که سیصد ایه بخواند او را از فائزان نویسند و هر که پانصد ایه تلاوت
کند از جمله مجتهدان باشد و هر که هزار ایه بخواند او را قنطاری از خیرات و مبرات باشد و قنطاری
پانزده هزار مثقال است از زر و هر مثقالی بیست و چهار قیراط که کوچکتر از مثل کوه احد است و بزرگترین
آنچه میان اسمان و زمین است و از حضرت رسول ص مرویست که هر که قران خواند مکو یا نبوت در میان دو
پهلوی او مندرج شد و برتبه پیغمبری رسید الا آنست که وحی بوی نازل نشده ایمن زانستی که یکی از
معجزات هر پیغمبری ان نوع فعلی باشد که اهل ان زمان در ان ماهر باشند چنانچه در زمان
موسی ساحر بسیار بوده از اینجهت خدا معجزه اژدها شدن عصا بان عطا فرمود که غالب شد بر سحر
ساحران و هم سحره یافتند که اینعمل از موسی فوق مرتبه سحر است بلکه باید بتایید خدا باشد
مختصر این قصه آنست که چنانچه در زبدة التفاسیر مسطور است مرویست که در هیچ قرن انمقدار ساحر نبود
که در زمان موسی بود در خبر است که در قلمرو فرعون دو برادر بودند ایشان از ادد در فن ساحری
مهارتی تمام بود چون فرستاده فرعون بدیشان رسید مادر خود را گفتند که گور پدر ما را
بنما مادر ایشان را بر سر قبر پدر آمدند و اواز دادند که ای پدر ملک مصر ما را طلبیده
بجهت آنکه دو کس آمده اند بی لشکر و بی سلاح و کار بر او تنگ اورده اند و ایشان را عصا است که
چون میافکنند اژدها میشود و هر که پیش او میاید میخورد و فرعون ما را بمعارضه ایشان
میبرد و صاحب قبر جواب داد که اگر ایشان که در خواب میروند انعصاها ان اژدها میگردد بدانید
که آن جادو نیست چرا که ساحر وقتی که در خواب شد سحر او اثر ندارد چون بحال بدینمنوال باشد
هیچیکرا از عالمیان قوة معارضه با ایشان نیست و نخواهد بود پس برادران با شاگردان و
مصاحبان که دوازده هزار ساحر بودند و سنت گفته که سی هزار بودند و بروایتی دیگر

هشتاد هزار ساحر بدر آمدند و بدرگاه فرعون جمع شدند فجاء السحرة الی آخره و آمدند جادوان بسوی فرعون
و گفتند آیا ما را مزدی باشد اگر باشیم غلبه کنندگان بر موسی گفت فرعون آری شما را مزدی باشد
و بدرستیکه باشید شما از نزدیکان و خاصان او روایت کرده اند که مهتران این جماعت چهار تن بودند
این دو برادر که یکی سابور نام و یکی غادور بود و دو دیگر یکی را حطط و یکی را مصفی می
گفتند و این چهار تن را مهتری بود نام او شمعون چون بمصر درآمدند سابور و غادور واقعهٔ
سؤال و جواب پدر با توأم گفتند چون معلوم کردند چنانکه هرگاه موسی در خواب بود عصا اژدها
شده پاسبانی میکرد ایشان را ازین دغدغه بخاطر رسید و از اینهان مید اشتند تا وقتی که فرعون
موسی را طلبیده مقرر شد که ساحران عصاها و ریسمانها بمیدان آورند و این مجمع در زمین
اسکندریه بود خلایق عالم با تمامی لشکر آنجا حاضر شدند فرعون بالای تخت خود بتفاخر
بنشست و از هشتاد هزار ساحر بر یکطرف صف کشیدند و موسی و هرون بیکجانب ایستادند
پس ساحران بطریق ادب پیش آمده گفتند یا موسی یا آنست که تو افکنی عصای خود را و یا آنکه
باشیم ما افکنندگان ریسمانها و عصاهای خود را گفت موسی که بیفکنید شما پس آنهنگام
که بیفکندند جادو کردند بر چشمهای مردمان حرکتی که جادوان ریسمانهای بزرگ مجوف ساخته بودند
و بعضی آکنده و چوبها در میان تهی و اندرون آنها پر سیماب کرده آفتاب بدان بتافت سیماب در حرکت آمد
آنها بطریق مار بر یکدیگر پیچیدند و وحی آمد بسوی موسی آنکه بیفکن عصا را پس موسی آنرا بیفکند و
همانجا عصا اژدها شده فرو میبرد آنچه تدبیر میکردند بدروغ آورده که عصا اژدها گشته
شد از شتر بختی بزرگتر با چهار دست و پا و سطبر و کوتاه و دنباله دراز بر هیچ نرسید مگر
آنکه او را فرو میبرد و پای بر هیچ چیز نمی نهاد مگر که آنرا خورد میکرد و آواز مهیب میداد و آنچه
ساحران ساخته بودند چهارصد خروار چوب و رسن بود چون همه ریسمانها و چوبهای ایشان را فرو
برد روی بنظاره گیان آورد مردمان بگریختند و دوازده مرد ازان انبوهی هلاک شدند فرعون
منهزم گشته بیفتاد و بیهوش شد اثر آنچه اصلا بحدث واقع شد پس از گرفته همان عصا
شد پس ثابت شد امر حق و باطل گشت آنچه بودند از سحر و جادوان گفتند اگر این سحر بودی
بایستی که جادوهای ما را باطل نکردی پس مغلوب شدند جادوان و بیا فرعونیان آنجا که

موسی

موسی غالب شد و بازگشتند از آن موضع خوار شدگان و چون ساحران دانستند که این صورت سحر نیست
که این معجزه و خارق عادت است بیشتر از کفر برگشتند و افکنده شدند ساحران بروی خود در حالتی
که سجده کنندگان بودند مر خدای را بوحدانیت و چون بسجده افتادند قالوا آمنا گفتند ایمان
آوردیم بپروردگار عالمیان پروردگار موسی و هرون بدانکه بعضی از وجوه اعجاز بودن قرآن
مذکور شد و جهت دیگر از جهت غرابت اسلوب که هرچند کسی تتبع کلام فصحا و اشعار و خطب
ایشان نماید قریب باین نظم عجیب و شبیه باین اسلوب غریب نمی یابد چنانکه منقولست که چون قریش از
قرآن و غرابت اسلوب آن متعجب شدند نزد ولید بن مغیره آمدند که از حکماء عرب بود و
او را در فصاحت و بلاغت و رای و تدبیر مسلم داشتند و باو گفتند که برو و کلام محمد را بشنو
و چاره بکن برای ما که سخن او را به چیز نسبت توانیم داد پس او نزد آنحضرت آمد و گفت ای محمد شعر
خود را برای من بخوان حضرت فرمود که شعر نیست ولکن کلام خداوندیست که پیغمبر از فرستاده است
پس سوره حم سجده را بر او خواند چون بر این آیه رسید که فان اعرضوا فقل انذرتکم صاعقة
مثل صاعقة عاد و ثمود بدنش بلرزید و موهایش راست شد و برخاست و بخانه خود برگشت
پس قریش بسیار ترسیدند که مبادا او مسلمان شده باشد و او عم ابو جهل بود پس ابو جهل نزد او
آمد و گفت ای عم ما را سرشکسته و رسوا کردی و بدین محمد میل کردی گفت نه من بر دین
شما هم ولکن سخن صعبی از او شنیدم که بدنها از او میلرزد ابو جهل گفت آیا شعر است گفت شعر نیست
گفت خطبه است گفت نه زیرا که خطبه کلام متصل است و این کلام پراکنده است و بعضی ببعضی نماند
و از احسن و حلاوتی هست که وصف نتوان کرد گفت پس کهانت است گفت نه گفت پس چه بگویم
گفت بگذار تا فکری بکنم پس روز دیگر گفت که بگوئید که جادو است زیرا که دلهای مردم را میرباید
و در روایت دیگر منقولست که ولید نزد آنحضرت آمد و گفت بخوان بر من پس حضرت این آیه را خواند
ان الله یامر بالعدل والاحسان تا آخر گفت بار دیگر بخوان چون خواند گفت بخدا سوگند که
حلاوت حسن و طراوت دارد و شاخهایش میوه دهنده است و ساقش بار آورنده و جهت دیگر عدم
اختلاف چنانکه حق تعالی فرموده است که ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا اگر از
نزد غیر خدا میبود هر آینه مییافتند در آن اختلاف بسیار زیرا که از غیر بشر کلامی که با این طول

صادر

صادر شود نمیشود که مشتمل بر تناقض و اختلاف نباشد و ایضاً کلام هر یک از بلغا را اگر ملاحظه
کنند البته اختلاف در فصاحت ذاتی بهم میدارد و اگر یک فقره فصیح است فقرهٔ دیگر فصیح نیست و
اگر یک بیت عالی است دیگری واهی است و کلامیکه از اول و اخر در یکمرتبه از فصاحت باشد صادر
نمیشود مگر از کسیکه هیچگونه اختلاف در ذات و صفاتش نیست در کتاب کفایة الخصام محمد بن
علی بن الحسین بن بابویه باسناد خود از حذیفة بن اسید روایت کرده است که از رسول خدا شنیدم
که بر منبر فرمود من پیش از شما بر حوض وارد خواهم شد و شما پس از من و طول ان بقدر ما بین
بصری و صنعا است و بعدد ستارگان اسمان قدحها از نقره بر دور ان هست و چون شما
وارد شوید از شما سؤال خواهم کرد از دو ثقل خود اکنون ببینید چگونه جانشینی من خواهید
کرد در خصوص انها ثقل بزرگ کتاب خدا است و سببی است که یکطرف ان بدست خدا است و طرف دیگر
ان بدست شما است انرا بگیرید و خود را با محکم دارید که گمراه نشوید و در عترت من که اهلبیت منند تغییر
و تبدیل نکنید که خدای اگاه باشکار و نهان مرا خبر داده است که از یکدیگر جدا نگردند تا بر حوض
وارد شوند ای گروه اصحاب گویا بر حوض ایستاده ام و انتظار میکشم که کدام یک از شما بر من وارد
شود و زود است که مردمانی از امت من باز پس مانند و بمن ملحق نگردند و بر حوض من وارد
نشوند در انوقت من عرض کنم خداوندا از من و از امت من عفو کن پس ندا رسد ای محمد هیچ دانستی
که امت تو بعد از تو چه کردند انها بعد از تو کافر شدند و باعقاب خود باز گشتند بعد از ان
فرمود شما را در خصوص عترت و اهلبیت خود وصیت میکنم که با ایشان نیکی کنید پس سلمان
فارسی برخواست و گفت یا رسول الله ائمه بعد از تو کیانند و ایا ایشان از عترت تو نیستند فرمود
ایشانند ائمه بعد از من از عترت منند بعدد نقبای بنی اسرائیل نه نفر ایشان از صلب حسین است
خدا شعر علم و فهم مرا بایشان کرامت فرموده بایشان یاد مدهید که ایشان از شما دانا ترند و ایشانرا
پیروی کنید که ایشان با حقند و حق با ایشان است بمیان درست ملاحظه نمائید که چه قدر بیجائی
نمودند بعد از رسول خدا در باره عترت او چنانکه در مجلس سابق ذکر شد که فاطمه فریاد بر اورد
که ای ابو بکر ستمکار وای بیحیا تا بکی ای قوم دست از ابن عم بردارید این ظلم را بر او روا مدارید
بخدا قسم که اگر این ظلم و جور را فرو نگذارید و دست از مرتضی علی بر ندارید با بر جسم حسن و دست

پهلو شکسته و خاطر افسرده و حال پژمرده و جگر سوخته و جان از اتش غضب افروخته و مقنعه از سر
کشم و گیسوهای خود را بر سر پریشان کنم و پیراهن رسول خدا را بر سر افکنم و دست بر دامن
کبریای احدیت و بدرگاه رب الارباب زده فریاد برآورم و ناله های زار از دل افکار برآورم
و اههای اتشبار از سینه دردمند و داغ سر هم و دریای غضب الهی را بجوش اورم و لرزه و تزلزل در ارکان
افکنم و زمین و زمانرا از انبوه ماتم بکشتن شما بر روی زمین نمیگذارم ای ابو بکر بدار دست
از ابن عم رسول الله والله که ناقه صالح در نزد خدا از من گرامی تر نبود و بچه او از فرزندان من
عزیز تر نبود سلمان گوید من در انوقت نزدیک انحضرت ایستاده بودم دیدم زلزله بر زمین افتاد
و ستونهای مسجد رسول الله بحرکت امدند و دیوارهای مسجد بلرزه در امد و بلند گردید
بنحویکه اگر خواستی کسی از زیران عبور نماید ممکن بود من چون انحالت را مشاهده نمودم و برخود لرزیدم
و اثار غضب الهی را معاینه دیدم بنزدیک انحضرت امدم و استغاثه و تضرع نمودم که ای سیدة النساء و ای
بتول عذرا و ای مادر سبطین بر این قوم ببخشای و بر امت پدرت رحم نما پدر تو رحمت عالمیان بود و
شما اهلبیت رحمت و شفاعتید روا مدارید که بر این قوم عذاب نازل شود و شما باعث هلاکت
ایشان شوید انحضرت التماس مرا قبول نموده و بحجره طاهره مراجعت فرمود و دیوارهای مسجد بجای خود
قرار گرفت ای عزاداران فاطمه زهراء نمی توانست شمشیر برهنه بر سر امیر مومنان ببیند ببینید
ای شیعه چه حال داشت زینب مظلومه انوقتیکه انسرور شهیدانرا از هر طرف احاطه کرده هر یک ضربتی
بر ان بزرگوار میزدند چنانکه از حمید بن مسلم نقل کرده اند که او میگوید در نزد ابن سعد حرام
زاده ایستاده بودم و انقلاب و اختلاف لشکر بنحوی بود که از گرد و غبار و هلهله لشکر گفتار ما بین
زمین و اسمان تیره و تار شده بود در انهنگام سواری بتعجیل تمام خود را نزد عمر سعد رسانید
گفت البشارة البشارة ایها الامیر گفت چه بشارت اورده گفت ای امیر بچشم خود دیدم
که فرزند رسول مختار با زخمهای بیشمار از صدر زین بر زمین افتاد پس ان لعین بعد از شنیدن این خبر
بر زمین پیاده شد مشت خاکی برداشته بر سر ریخت بعد از تحسر و تحیر فریاد بر کشید که همه سران
لشکر جمع امدند و ان بد ملت را بدانحالت دیدند از سبب فریاد و ناله اش پرسیدند گفت ای لشکر می
گویند که حسین بن علی را از صدر زین بر فرش روی زمین جا گزیده گفتند بلی این تکلیف چیست

ان ولد الزنا فرمان داد که اطفال بدهید و نگذارید که فرزندان از ما بگیرد مبادا بحال آمد با سواد و
الجناح سوداه وا ویلاه پس بحکم ان انتساد و نزدیک تر اهل لشکر یکی از سواره و پیاده روی
بطرف ان بزرگوار گذارده الشمر و شهید او و سلطان بی انصار و اعوان را در میان گرفتند اگر
کسی آن تاخیر نداشت چوب و سنگ و ریگ را میگرفت و بطرف آن فرزند زینت مکه و نجف میانداخت
چنانکه حضرت امام محمد باقر فرموده لقد قتل بالسیف و السنان و بالحجارة و بالخشب و بالعصا
ولقد اوطؤه بالخیل بعد ذلک الا لعنة الله علی القوم الظالمین مجلس بیست و هشتم
قال الله تعالی فی سورة البقرة وان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله
وادعوا شهداءکم من دون الله ان کنتم صادقین چون حق تعالی تقریر وحدانیت خود فرمود
در عقب آن ذکر حجتی کرد که حجت است بر ثبوت نبوت محمد زیرا که ایمان تمام نمیشود مگر باقرار
بتوحید و اعتراف بنبوة آنحضرت و آن حجت قرآنست که معجز است یعنی عاجز کننده همه مردمان
جهت آنکه فصاحت او غالب است بر فصاحت هر منطیقی پس فرمود و اگر هستید در شک و شبهه از آن
پیغمبر یکه بنده خود که محمد است و گمان میبرید که او ساخته و بافته اوست و از نزد ما وسایند ام
نازل نشده پس بیارید شما که در فصاحت و بلاغت بیمثلید در براعت و جزالت بی نظیر بعضی از
کلام که باشد از فصاحت و براعت و حسن نظم و جزالت و اخبار از امور غیبیه مانند آن پیغمبر که ما
فرستاده ایم وادعوا شهداءکم من دون الله ان کنتم صادقین بخوانید حاضران مجالس و محافل
خودتان را از شعرا و خطبا که اعوان و انصار شما اند در تکذیب رسول ما الکبریت بتهمای فی قدرت معارضه
ندارید استعانت کنید هر که یاری شما دهد و اعانت شما نماید بجز از خدا در اتیان نمودن بمثل این
اگر هستید شما راستگویان در اینکه اینکلام ساخته و بافته محمد است و این آیه دلالت تمام دارد بر صحت
نبوت پیغمبر و وجه استدلال آنست که او سبحانه ایشان را مخاطب ساخته بانکه اگر این سخن از افتراء محمد
میبود بایستی که شما نیز قادر میبودید بر اتیان نمودن بمثل آن در معارضه نمودن با او چون که ایشان با وجود
اینکه از اهل حمیت و عصبیت آن وقت بودند و در فصاحت و بلاغت در غایت قصوی و درجه
علیا رسیده بودند عاجز شدند در این تحدی و بجهت عجز اموال و نفس خود را در معرض تلف نهادند
پس معلوم شد که اینکلام فوق طاقه مخلوقست و از جانب خالق عالم نازل گشته و از معجزه پیغمبر خود

ساخته در دعوی رسالت بعض وجوه اعجاز بودن قرآن ذکر شد دیگر آنکه از جهت اشتمال بر معارف
ربانی زیرا که در آنوقت در میان عرب علم برطرف شده بود و آنحضرت پیش از بعثت با هیچ یک از علماء
اهل کتاب و غیر ایشان معاشرت نفرموده و مسافرت ببلاد دیگر ننموده که طلب علم کند و آنچه
حکماء در چندین هزار سال در معارف الهی فکر کرده اند در هر سوره و آیه باحسن وجوه بیان فرموده و آنچه
که مخالف عقول سلیمه باشد در آن نیست و این اعظم معجزات قرآنست وجه دیگر از جهت اشتمال
بر آداب کریمه و شرایع قویمه زیرا که در مکارم اخلاق آنچه حکما و علما سالها فکر کرده بودند
در هر سوره اضعاف آن بیان شده و قانونی برای صلاح عباد و دفع نزاع و فساد مقرر کرده اند که
در هر باب هر چند عقلای جهان تفکر نمایند خدشه در آن نمیتوانند یافت و در هیچ امر قاعده
بهتر از آنچه در کلام معجز نظام مقرر گردیده نمیتوانند ساخت و اگر کسی عقل خود را حکم سازد
میداند که معجزه از این عظیم تر نباشد وجه دیگر از جهت اشتمال بر قصص و خبرها مثل آدم و نوح و
ابراهیم و یعقوب و یوسف و موسی و داود و سلیمان و عیسی و نیز مشتمل است بر خبرهای غیبی مثل خبر
دادن از کارها که مشرکین در خانهای خود میکردند و همچنین خبرهای آنها نداشت و مثل خبر دادن
از خواهش دل یهود و نیز مشتمل است بر همه اسرار باطنیه و علوم ظاهریه و دقایق وجودیه و حقایق الهیه
و احکام مبدء و معاد و بیان احوال که عقل از ادراک کردن آن قاصر است بلکه هیچ تر و خشک در عالم
نیست مگر آنکه حکم آن در قرآن بیان شده و لکن علم آن در نزد آنحضرت و ائمه میباشد چنانچه مرویست
که امام محمد باقر بعضی از اسرار حروف کلمه الصمد که در سوره اخلاص است بیان فرموده و بعد از آن فرموده
که اگر خواهم همه شریعتها و واجبات و مستحبات و همه چیزها که در دین لازم است از این لفظ
بیرون بیارم و روایت است از عن یوسف بن عبد الرحمن رفعه الی الحارث الاعور قال دخلت علی امیر
المؤمنین فقلت یا امیر المؤمنین انا اذا کنا عندک سمعنا الذی نشد به دیننا واذا خرجنا
من عندک سمعنا اشیاء مختلفة مغموسة لا ندری ما هی قال او قد فعلوها قال قلت نعم
قال سمعت رسول الله یقول اتانی جبرئیل فقال یا محمد سیکون فی امتک فتنة قلت فما
المخرج منها فقال کتاب الله فیه بیان ما قبلکم من خبر و خبر ما بعدکم و حکم ما بینکم و هو الفصل
لیس بالهزل من ولیه من جبار فعمل بغیره قصمه الله و من التمس الهدی فی غیره اضله الله و هو حبل

هر که اعراض کند از آن از روی تجبر و بی اعتنائی الجبار بالضم و التخفیف لا عزم فیه

٢٥٥ اللهِ المتينُ وهو الذكرُ الحكيمُ وهو الصراطُ المستقيمُ لا تزيغُ به الأهويةُ ولا تلتبسُ به الألسنةُ ولا يخلقُ
عن كثرة الردّ ولا ينقضي عجائبُه ولا يشبعُ منه العلماءُ هو الذي لم تلبث الجنُّ اذ سمعته ان قالوا انا سمعنا
قرآنا عجبا يهدي الى الرشد من قال به صدق ومن عمل به اُجر ومن اعتصم به هُدي الى صراط
مستقيم هو الكتاب العزيز الذي لا يأتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه تنزيل من حكيم حميد
قال عليكم بالقرآن فما وجدتم آية نجا بها من كان قبلكم فاعملوا به وما وجدتموه مما هلك
من كان قبلكم فاجتنبوه قال رسول الله ص ان هذا القرآن هو النور المبين والحبل المتين و
العروة الوثقى والدرجة العليا والشفاء الأشفى والفضيلة الكبرى والسعادة العظمى من استضاء
بنوره نوّره الله ومن عقد به اموره عصمه الله ومن تمسك به انقذه الله ومن لم يفارق احكامه
رفعه الله ومن استشفى به شفاه الله ومن آثره على ما سواه هداه الله ومن طلب الهدى في غيره
اضله الله ومن جعله شعاره ودثاره اسعده الله ومن جعله امامه الذي يقتدي به ومعوّله
الذي ينتهي اليه اداه الله الى جنات النعيم والعيش السليم في الكافي باسناده عن ابي جعفر ع قال قال
رسول الله ص يا معاشر قراء القرآن اتقوا الله فيما حمّلكم من كتابه فاني مسئول وانكم مسئولون
عن تبليغ الرسالة واما انتم فتسألون عما حملتم من كتاب الله وسنتي وباسناده عنه ع قال قال
رسول الله ص انا اول وافد على العزيز الجبار يوم القيمة وكتابه واهل بيتي ثم امتي ثم اسألهم
ما فعلتم بكتاب الله واهل بيتي وباسناده عن سعد الاسكاف عنه ع قال قال ص اعطيت السور
الطول مكان التورية واعطيت المئين مكان الانجيل واعطيت المثاني مكان الزبور وفضلت
بالمفصل ثمان وستون سورة وهو مهيمن على سائر الكتب فالتورية لموسى والانجيل لعيسى
والزبور لداود بدانکه قرآن مصون ومحفوظ است از زیاد ونقصان اما عدم زیاده مجمع علیه جمیع علما
امتست واما عدم نقصان جمعی از اخباریان ما وحشویه عامه برانند که در قرآن تغییرها ونقصانها هست و
صحیح در مذهب امامیه اثنی عشریه خلاف اینست وعلم الهدی در مسائل طرابلسیات استقصا این مبحث کرده
وتنقیح آن نموده واز انجمله آورده که علم بصحت نقل قرآن همچو علم است ببلدان وحوادث کبار ووقایع
وکتب مشهوره واشعار مسطوره یعنی همچنانکه شبهه نیست در وجود بلدان وحوادث ووقایع
عظیمه همچنین خفائی نیست در آنکه قرآن بهمان طریقست که از نزد خدا بسید انبیا نازل گشته بدون

سور

سوی زیاده ونقص وتغییرات ودواعی متوفر بر نقل وحراست آن چه قرآن معجزه نبوت ومتمسّک و
مأخذ علوم شریعت واحکام دینیه وعلمای اهل اسلام مبالغه کرده اند در حفظ وحمایت آن
بحیثیتی که هر اختلافی که در اعراب وقرائت وحروف وآیات هست دانسته اند که ینبغی شناخته
وپیروی نموده پس چگونه مغیّر ومنقوص تواند بود با وجود این عنایه بلیغه وضبط تمام آن وبعد از آن
فرموده که علم بتفصیل قرآن وابعاض وجمله آن در صحت نقل از اقسام علوم ضروریه است مانند
علم بوجوب صلوة وصوم وهرگاه باتفاق علما علم بکتاب سیبویه ومزنی از ابواب آنها باشد وبتفصیل
ابواب آن از ضروریات باشد که اگر بابی از آن زیاده کرده باشند ممتاز خواهد بود از آن ومعلوم
الالحاق وهکذا نقصان او معلومست این کریمه وانا له لحافظون دلالت صریح دارد بر اینمعنی
واینکه قرآن در عهد رسول الله ص مجموع ومرتب ومؤلف بود علی ما هو علیه وعلم الهدی در
تصنیفات خود آورده که استدلال کرده بر اینمعنی آنست که در زمان آنحضرت قرآن را تدریس مینمودند
وحفظ جمیع آن میکردند وتعیین ومقرر شده بود که جمعی از اصحاب در حفظ آن میکوشیدند وآنرا
همیشه بر پیغمبر ص عرض میکردند وپیوسته بر او میخواندند وجماعتی از صحابه مثل عبد الله بن مسعود
وابی بن کعب وغیر ایشان چندین نوبت ختم قرآن کرده بودند بر آنحضرت واین همه دلالت میکنند
بر اینکه قرآن مجموع ومؤلف ومرتب بود نه منثور ونه مبثوث وکسی که خلاف این کرده اند از
امامیه وحشویه قول ایشان معتد به نیست چه مستند خلاف ایشان اخبار ضعیفه است که از اصحاب حدیث
نقل کرده اند وامریکه معلوم مقطوع الصحة است بآن رجوع داشتن خلاف عقل ونقلست در
کتاب کفایة الخصام ابن بابویه باسناد خود از ابن عباس آورده است که روزی رسول خدا ص بر بالای
منبر رفته وخطبه خواند ومردم جمع شدند پس فرمود ای گروه مومنان خدای عز وجل بسوی من وحی فرستاد
که من وپسر عمم از دنیا میرویم وپسر عم دیگرم کشته خواهد شد من ای گروه مردم شما را اعلام
میکنم بچیزی که اگر با آن عمل کنید ناجی خواهید شد واگر ترک کنید هلاک شوید بتحقیق که پسر
عمّم علی برادر ووزیر من است واو خلیفه منست در میان شما واوست تبلیغ کننده از جانب من و
اوست امام متقین وقائد الغر المحجلین اگر طلب راهنمائی از او کنید شما را ارشاد کند واگر او را
پیروی نمائید شما را نجات دهد واگر او را مخالفت کنید گمراه شوید واگر اطاعت او کنید خدا را

اطاعت

اطاعت کرده باید و اگر معصیت وی کنید خدا را معصیت کرده باید و اگر با او بیعت کنید با خدا بیعت کرده باید
و اگر بیعت او را بشکنید بیعت خدا را شکسته باید خدای تعالی قرآن را بر من نازل کرده و آن قرآن اینست که هر که
مخالفت آن نکند گمراه شود و هر که علم آن را از غیر علی طلب کند هلاک گردد ایها الناس سخن مرا
بشنوید و حق نصیحت مرا بدانید و مراد خصوص اهلبیت من مخالفت مکنید با آنچه شما را امر
کرده اند از حفظ ایشان و اینکه ایشان خاصان و اقربا و برادران و اولاد منند و شما را در روز
قیامت جمع خواهند کرد و از شما سؤال خواهند نمود از ثقلین پس نظر کنید که چگونه در
خصوص ایشان خلافت من خواهید کرد ایشانند اهلبیت من هر که ایشان را اذیت کند
مرا اذیت کرده و هر که بر ایشان ظلم کند بر من ظلم کرده و هر که ایشان را عزیز دارد مرا عزیز داشته
و هر که ایشان را گرامی دارد مرا گرامی داشته و هر که ایشان را یاری کند مرا یاری کرده و هر که
ایشان را ذلیل کند مرا ذلیل کرده و هر که طلب هدایت از غیر ایشان کند مرا تکذیب کرده ایها
الناس از خدا بپرهیزید پس ببینید چه جواب خواهید گفت وقتیکه با من ملاقات کنید که من خصم با
کسیکه ایشان را اذیت کرده و هر که من با او خصم باشم بر او غالب خواهم شد این را میگویم و طلب
مغفرت میکنم از خدا برای خود و شما ای عزیزان خوب شنیدند سخن رسول خدا و وصیت
آنحضرت را در بارهٔ اهل بیت اهل کوفه و شام با آنکه خود را از امت پیغمبر میدانستند بعترت
رسول خدا و شبل اسد الله چه کردند و چگونه اذیت و آزار رسانیدند و ابدا رسول خدا را
ملاحظه نکردند و علاوه ستم زجر با ایشان کذاشتند چنانکه از مسلم بناء روایت است که گفت مرا
زیاد مرا برای تعمیر کار دار الاماره کوفه طلبید در بین آنکه من مشغول کچکاری درها بودم صدا
و غوغای عظیمی از اطراف کوفه بگوشم رسید از خادمیکه در نزد من بود پرسیدم که این صدا و هیاهو چیست
خادم گفت شخصی بر یزید خروج کرده بود سپاه ابن زیاد اکنون سر او را میاورند گفتم که بود این خارجی
خادم گفت حسین بن علی من از ترس هیچ نگفتم تا آنکه خادم بیرون رفت پس چنان طپانچه بر روی خود زدم
که نزدیک بود کور شوم و دستهای خود را شستم و از راه پشت قصر بیرون آمده تا بکناسهٔ کوفه رسیدم
فَبَيْنَمَا أَنَا وَاقِفٌ وَالنَّاسُ يَتَوَقَّعُونَ وُصُولَ السَّبَايَا وَالرُّؤُسِ إِذْ أَقْبَلَتْ نَحْوُ الْكُوفَةِ أَرْبَعِينَ شُقَّةً
تُحْمَلُ عَلَى أَرْبَعِينَ جَمَلًا فِيهَا الْحُرَمُ وَالنِّسَاءُ وَأَوْلَادُ فَاطِمَةَ وَإِذَا بِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَى بَعِيرٍ

بِغَيْرِ وِطَاءٍ وَأَوْدَاجُهُ تَشْخَبُ دَمًا وَهُوَ مَعَ ذَلِكَ يَبْكِي وَيَقُولُ يَا أُمَّةَ السَّوْءِ لَا سَقْيًا لِرَبْعِكُمْ يَا أُمَّةً
لَمْ تُرَاعِ جَدَّنَا فِينَا لَوْ أَنَّنَا وَرَسُولُ اللهِ يَجْمَعُنَا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ مَا كُنْتُمْ تَقُولُونَا تُسَيِّرُونَا عَلَى الْأَ
قْتَابِ عَارِيَةً كَأَنَّنَا لَمْ نُشَيِّدْ فِيكُمْ دِينًا بَنِي أُمَيَّةَ مَا هَذَا الْوُقُوفُ عَلَى تِلْكَ الْمَصَائِبِ لَا تُلَبُّونَ
دَاعِيَنَا تُصَفِّقُونَ عَلَيْنَا كَفَّكُمْ فَرَحًا وَأَنْتُمْ فِي فِجَاجِ الْأَرْضِ تَسُبُّونَا أَلَيْسَ جَدِّي رَسُولُ اللهِ وَيْلَكُمْ
أَهْدَى الْبَرِيَّةِ مِنْ سُبُلِ الْمُضِلِّينَا قَالَ الْمُسْلِمُ وَصَارَ أَهْلُ الْكُوفَةِ يُنَاوِلُونَ الْأَطْفَالَ الَّذِينَ عَلَى
الْمَحَامِلِ بَعْضَ التَّمْرِ وَالْخُبْزِ وَالْجَوْزِ فَصَاحَتْ بِهِمْ أُمُّ كُلْثُومٍ وَقَالَتْ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ إِنَّ الصَّدَقَةَ عَلَيْنَا
حَرَامٌ فَصَارَتْ تَأْخُذُ ذَلِكَ مِنْ أَيْدِي الْأَطْفَالِ وَأَفْوَاهِهِمْ وَتَرْمِي بِهِ إِلَى الْأَرْضِ راوی میگوید که
مردمان از مشاهدهٔ احوال آن بزرگواران که خالق متعال میکریستند قالت أم کلثوم يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ
تَقْتُلُنَا رِجَالُكُمْ وَتَبْكِينَا نِسَاؤُكُمْ وَالْحَاكِمُ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ اللهُ يَوْمَ فَصْلِ الْخِطَابِ فَبَيْنَمَا هِيَ تُخَاطِبُهُمْ إِذَا
بِضَجَّةٍ قَدِ ارْتَفَعَتْ وَإِذَا هُمْ قَدْ أَتَوْا بِرُؤُسٍ يُقْدِمُهُمْ رَأْسُ الْحُسَيْنِ وَهُوَ رَأْسٌ زُهَرِيٌّ قَمَرِيٌّ
أَشْبَهُ الْخَلْقِ بِرَسُولِ اللهِ وَلِحْيَتُهُ كَسَوَادِ السَّبَجِ قَدِ انْصَلَ بِهَا الْخِضَابُ وَوَجْهُهُ كَأَنَّهُ دَارَةُ قَمَرٍ طَالِعٍ وَالرِّيحُ
تَلْعَبُ بِهَا يَمِينًا وَشِمَالًا فَالْتَفَتَتْ زَيْنَبُ فَرَأَتْ رَأْسَ أَخِيهَا فَنَطَحَتْ جَبِينَهَا بِمُقَدَّمِ الْمَحْمِلِ حَتَّى رَأَيْنَا
الدَّمَ يَخْرُجُ مِنْ تَحْتِ قِنَاعِهَا أَلَا لَعْنَةُ اللهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ مجلس شصتم قَالَ اللهُ تَعَالَى فِي
سُورَةِ طٰه فَتَعَالَى اللهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ
زِدْنِي عِلْمًا پس بلند است خدا و مرتفع از صفات مخلوقات و چون ذات و صفات او از مماثلت
مخلوقات متعالیست پس قرآن که کلام اوست مماثل کلام ممکنات نباشد یا بزرگست از الحاد ملحدان
یا پاک از قول مشرکان و بر هر تقدیر مراد آنست که هیچکس در ذات و صفات مشابه او نیست چه او واقعیت
اعلمست از هر قادری و عالمی و هر قادر و عالم که سوا اوست محتاج است باو و او غنی مطلق و دیگر
آنکه هر قادری و عالمی غیر از او قادر است بر بعضی و عاجز از بعضی دیگر و عالم بر بعضی دیگر و جاهل
از بعضی دیگر بخلاف او سبحانه که قادر و عالم بالذاتست و عالم بجمیع معلومات و قادر بر جمیع مقدورات
وَعَلَى هَذَا الْقِيَاسِ بَوَاقِي صِفَاتِهِ الْعُلْيَا الْمَلِكُ الْحَقُّ پادشاه دنیا و آخرت که نافذ است امر و نهی او
بر همه چیز پس حقیق است بآنکه امید وار باشند بوعد او و بترسند از وعید او ثابت در ذات و
صفات خود و بالحق است لذاته در ملکوت خود و یا ثابتست مر او را جمیع ملکوت سماوات و زمین

هر پادشاهی غیر او و مالک بعضی اشیاست و او نیز در معرض فناست و آورده اند که چون جبرئیل بوحی نازل شد
و ابتدای قرآن بر حضرت رسالت خواندی آنحضرت قبل از تمام آن بجهت آنکه مبادا چیزی از آن فوت کند یا فراموش
نماید با جبرئیل قرائت کردی الله تعالی فرمود و لا تعجل بالقرآن و شتاب مکن بقرائت قرآن من قبل ان یقضی الیک وحیه
و پیش از آنکه ادا کرده شود بسوی تو وحی آن پس این نهی استینافی است از استعجال در تلقی وحی از جبرئیل و مساوقت
با او در قرائت تا آنکه وحی تمام شود و این نهی بعد از ذکر انزال این آیه است بر سبیل استطراد پس این مستلزم
آن نباشد که تلقی و مساوقت قبل از نزول این آیه منهی باشد تا منافی عصمت او و مثل این است کریمه لا تحرک به لسانک
لتعجل به و این قول ابن عباس است یا آیه سوره مجمله که بر تو نازل شد بر اصحاب خود مخوان و بر ایشان املا مکن تا بیان
آن بر تو فرود آید و معانی آن بر تو مبین شود و این قول مجاهد است یا سؤال انزال قرآن مکن قبل از آنکه وحی
بتو آید چه حقتعالی بحسب مصلحت زمان انزال آن میکند و این معنی از آنچه وارد شده منقولست و در روایت المیسر حسن بصری
نقل کرده که مردی زن خود را طپانچه زد و او پیش حضرت پیغمبر ص آمد و قصاص طلبید آنحضرت خواست که
بقصاص حکم کند این آیه فرود آمد و حضرت در آن توقف فرمود تا آیه الرجال قوامون علی النساء بما
نازل شد پس بنا بر این معنی آن است که حکم مکن بچیزی مگر بعد از انزال قرآن و قل رب زدنی علما
بگو ای پیغمبر که ای پروردگار من بیفزای مرا دانش باحکام شرع یعنی مرا علمی بعد از علمی کرامت فرما یا زیاد کن دانش
مرا بقرآن و معانی نزول آیتی و سوره یا تبیین معانی آن کن و یا افزون کن علم مرا بقصص انبیا و منازل
ایشان و یا زیاده کن حفظ مرا تا فراموش نکنم آنچه بمن وحی میکنی مراد آنست که بدل استعجال در قرائت
سؤال زیادتی علم کن چه آنچه بتو وحی خواهد شد البته بتو خواهد رسید و در قید حفظ تو در خواهد
آمد از عایشه مرویست که حضرت رسالت فرمود اذا اتی علی یوم لا ازداد فیه علما یقربنی الی الله فلا
بارک الله لی فی طلوع شمسه یعنی آن روز بر من مبارک مبادا در لطایف قشیری مذکور است که موسی زیادتی
علم طلبید حقتعالی حواله او را بخضر کرد و طلب پیغمبر ما را بدعای زیادتی طلب علم بیاموخت و حواله
بغیر خود نکرد تا معلوم شود که در مکتب ادبنی ربی سبق قل رب زدنی علما خوانده باشد هر اینه
در درگاه علمک ما لم تکن تعلم نکته و علمت خیر الاولین و الاخرین بگوش هوش مستفید الحقایق
اشیا تواند رسانید از این آیه استدلال میتوان کرد که حضرت قبل از وحی عالم بقرآن بود اگر بسند آن
نمیخواند در کتاب توحید ابن بابویه عن سلیمان بن جعفر قال قلت لابی الحسن موسی بن جعفر یا ابن رسول

الله ما تقول فی القرآن فقد اختلف من قبلنا فقال قوم انه مخلوق و قال قوم انه غیر مخلوق فقال
الامام ع اما انی لا اقول فی ذلک ما یقولون و لکنی اقول انه کلام الله از کافی و تفسیر العیاشی
از ابی جعفر ع قال نزل القرآن علی اربعة ارباع ربع فینا و ربع فی عدونا و ربع سنن و امثال
و ربع فرائض و احکام از تفسیر عیاشی از محمد بن مسلم از ابی جعفر ع قال یا ابا محمد اذا سمعت الله ذکر
قوما من هذه الامة بخیر فنحن هم و اذا سمعت الله ذکر قوما بسوء ممن مضی فهم عدونا و کذلک
اذا خوطبت شیعتهم بخیر او نسب الیهم خیرا و خوطب اعداؤهم بسوء و نسب الیهم سوء یدخل
فی الاول کل من کان من سنخ شیعتهم و طینة محبیهم و فی الثانی کل من کان من سنخ اعدائهم و
طینة مبغضیهم من الاولین و الاخرین و ذلک لان من احبه الله و رسوله احبه کل مؤمن
من ابتداء الخلق الی نهایته و کل من ابغضه الله و رسوله ابغضه کل مؤمن کذلک و هو یبغض کل
من احبه الله و رسوله فکل مؤمن فی العالم قدیما او حدیثا الی یوم القیمة فهو من شیعتهم و محبیهم
و کل جاحد فی العالم قدیما او حدیثا الی یوم القیمة فهو من مخالفیهم و مبغضیهم فقد ورد الاشارة
الی ذلک فی کلام الصادق ع فی حدیث المفضل بن عمر و هو الذی رواه الصدوق طاب ثراه فی کتاب
علل الشرایع باسناده عن المفضل بن عمر قال قلت لابی عبد الله بما صار علی بن ابی طالب قسیم الجنة
و النار قال لان حبه ایمان و بغضه کفر و انما خلقت الجنة لاهل الایمان و خلقت النار لاهل
الکفر فهو علیه السلام قسیم الجنة و النار لهذه العلة و الجنة لا یدخلها الا اهل محبته و
النار لا یدخلها الا اهل بغضه قال المفضل یا ابن رسول الله فالانبیاء و الاوصیاء هل
کانوا یحبونه و اعداؤهم یبغضونه فقال نعم قلت فکیف ذلک قال اما علمت ان النبی
قال یوم خیبر لاعطین الرایة غدا رجلا یحبه الله و رسوله و یحب الله و رسوله ما یرجع حتی
یفتح الله علی یده قلت بلی قال اما علمت ان رسول الله ص لما اوتی بالطایر المشوی قال اللهم
ائتنی باحب خلقک الیک یاکل معی هذا الطیر و عنی به علیا قلت بلی قال یجوز ان لا یحب انبیاء
الله و رسله و اوصیاؤهم رجلا یحبه الله و رسوله و یحب الله و رسوله فقلت لا قال فهل یجوز
ان یکون المؤمنون من اممهم لا یحبون حبیب الله و حبیب رسوله و انبیائه قلت لا قال فقد ثبت ان جمیع انبیاء
الله و رسله و جمیع المؤمنین کانوا لعلی بن ابی طالب محبین و ثبت ان المخالفین لهم کانوا له و لجمیع

وَلِجَمیعِ اَهلِ مَحَبَّتِه مُبغِضِینَ قُلتُ نَعَم قَالَ فَلَا یَدخُلُ الجَنَّةَ اِلَّا مَن اَحَبَّهُ مِنَ الاَوَّلِینَ وَالآخِرِینَ
فَهُوَ اِذَن قَسِیمُ الجَنَّةِ وَالنَّارِ قَالَ المُفَضَّلُ بنُ عُمَرَ فَقُلتُ لَهُ یَابنَ رَسُولِ اللهِ فَرَّجتَ عَنِّی فَرَّجَ اللهُ
عَنکَ بدانکه از احادیث بسیاری که سابق ذکر شد بظاهر چنان مینماید که العلم عند الله که قرآن در مرتبه
و قدر و منزلت عند الله زیادتر باشد از مرتبه امیر المؤمنین و حضرات اهل بیت و حی و تنزیل و
خازنان اسرار و تاویل نظر باینکه اِنِّی تَارِکٌ فِیکُمُ الثَّقَلَینِ یکی اکبر است و دیگری اصغر اکبر را قرآن
و اصغر را اهل بیت بیان فرموده‌اند و در بعضی احادیث فرموده یکی افضل است و دیگری اطول و در
بعضی احادیث هر دو را متساوی گرفته تمثال بدو انگشت سبابه زده‌اند و هر دو انگشت سبابه را
جمع نموده فرموده‌اند کهاتین یعنی قرآن و اهلبیت مثل این دو انگشت میباشند که هیچ یک
بر دیگری زیادتی ندارند و فرموده وَلَا نَقُولُ کَهَاتَین و سبابه و وسطی جمع نمودند یعنی نمیگوییم که مثل
این دو انگشت باشد که وسطی زیادتر و بلندتر است از سبابه پس مناسب اینست که در تحقیق
بشود یکی جمع بین الاحادیث و یکی اینکه آیا قرآن افضل است از اهل بیت یا اهل بیت افضلند از
قرآن یا اینکه هیچ یک بر دیگری زیادتی ندارند اما اول پس میگوییم وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ شاید مراد
این باشد که فرموده‌اند قرآن و اهل بیت از هم تخلف نمیکنند پس هر طرف که قرآن میرود اهلبیت
میروند و بالعکس پس چون تخلف نمیکند خود الذهب جانبین مثل دو انگشت سبابه زده‌اند که
بحسب طول هیچ یک بر دیگری زیادتی ندارد که قدری زاید در موضع تخلف فرض توانیم کرد پس این
امثال عدم تخلف است از یکدیگر نه مثال تساوی فضیلت و قدر و مرتبه باشد و اما دویم پس
میگوییم تحقیق این مسئله بسیار امر عظیمی است و لب از او بستن بهتر است لکن چون علمای امامیه متعرض
تحقیق شده‌اند مولف هم خطاب تربیت میگوید ما هم قدری که فهم میرسد مذکور مینماییم بدانکه
بعضی گفته‌اند که قرآن افضل است و حجت خود را ظاهر آن احادیث که وارد شده است بلفظ اکبر
و لفظ افضل نموده‌اند و بعضی از اینها بلفظ اطول گرفته‌اند که هر یک بحسب ظاهر دلالت دارد بر زیادتی
قرآن چنین است و لکن چگونه عقل تجویز کند که الفاظ و عبارات صادره از پادشاه بواسطه
پیغامبر ما بسوی کسی افضل از آن کس باشد و رقعی را بر کما فرستاده شود از سلطان از برای حاکم و فضیلت و
زیادتی باشد و هر گاه ابا کند از افضلیت قرآن بر رسول خدا پس باید ابا کند از افضلیت بر ولی

اولیاء

اولیاء و سید اوصیا زیرا که خداوند آنجناب را نفس پیغمبر گرفت و اطلاق انفسنا بر او نموده در آیه
مباهله و باجماع مفسرین از شیعه و سنی مراد بانفسنا امیر المؤمنین بود و هر گاه امیر المؤمنین نفس
پیغمبر باشد و پیغمبر افضل از قرآن بود پس آنجناب افضل از قرآن باشد و بسیار احادیث بسیار
دارد که دلالت کند بر اتحاد و تساوی پیغمبر و امیر المؤمنین از آنجمله فرموده که یا علی روحک روحی و
نفسک نفسی و لحمک لحمی و دمک دمی و بجبرئیل فرموده هو منی و انا منه و میفرموده که من و علی یکنور
بودیم که خداوند قادر ما را خلق نمود پیش از ایجاد عالم بچندین هزار سال که نه ملک مخلوق و نه
فلک و نه بسیط و نه مرکب موجود شده بود و ما در سرادقات عزت بودیم و تسبیح مینمودیم و شرک نبا و دیم
طرفة العین بخداوند و بعد از اینکه ما را واسطه ایجاد افلاک و ملائکه نمودند و ملائکه را خلق نمودند
ایشان نظر بعظمت و بها و نور ما نمودند در مقام عبودیت و تسبیح و تقدیس ما بر آمدند پس ما تسبیح نمودیم
خداوند معبود خود را ملائکه از تسبیح و تقدیس ما تقدیس و تسبیح حق نمودند و از تهلیل ما
تهلیل حق کردند اگر ما تعلیم نمیکردیم ملائکه خداوند خود را نمیشناختند و اینکه حضرت فرمودند
که پس ما را سپردند در صلب آدم و از آن جهة آدم مسجود ملائکه شد پس از صلبی برحم و از رحم بصلبی تا
اینکه در صلب عبد المطلب و از آنجا من و علی دو نیم شدیم نور من در صلب عبد الله و نور علی در صلب
ابو طالب پس هر گاه اتحاد روحا و جسما تحقق یافت میان این دو کوهر پاک دلیل فضیلت قرآن
بر یکی و مفضولیت قرآن از دیگری صورت ندارد و دیگر خود قرآن ببرکت وجود ایشان
خلق شده است و دیگر در حدیث بسیار است که قرآن تمام در مدح ما اهلبیت و مذمت دشمنان
ما و احکام مشتمل بر فرایض و سنن در اینصورت وصف افضل از موصوف میشود و تمام در مدح
ایشان باشد چگونه افضل میشود از ممدوح مجملا اجماعی که قرآن افضل میدانند اگر از قرآن
اراده کردند همین نقوش مرتسمه بر صفحه کاغذ که خالی از الفاظ و عبارات ذاله بر معانی و علوم
و حقایق و احکام و بطون قرآن است را میباشد بسیار جرئت نموده است زیرا که ما بین نقوش مرتسمه
حکایات الفاظ و کلمات مینماید در اینصورت الفاظ و عبارات قائمه بنفس مقدس جناب امیر المؤمنین
که با ذات مقدس حضرت خاتم الانبیاء در عالم انوار و اشباح و اظلال اتحاد میداشتند چگونه الفاظ
و عبارات بین الدفتین فضیلت و زیادتی داشته باشد بر جوهر قدسی حضرت مرتضی بلکه

مرتبه

شرافت و فضیلت الفاظ قرآن باعتبار معانی است که در قالب الفاظ و عبارات تجلی نموده و شرف نقوش
باعتبار حکایت از الفاظ است و شرف کاغذ باعتبار محلیت نقوش است و شرف جلد باعتبار مجاورت
با کاغذ است پس هر گاه تامل نمائی شرف امیر المؤمنین و اهلبیت عصمت و طهارت و فضیلت ایشان
بر نقش مرتسم بر قرطاس بلکه بر الفاظ و کلمات مدلول آن از نقوش بمراتب بسیار ظاهر و میرسد بلکه
میتوان گفت که مؤمن کامل الایمان شرف داشته باشد و افضل بوده باشد از ما بین دفتین
و اگر مراد از قرآن علم الهی بوده باشد و اطلاق آن بر ما بین دفتین مجاز باشد در اینصورت علم مادام
که بتجلی ظهور در خارج ننموده باشد عین ذات مقدس الهی است که را یارای آنست که سخن گوید و هر گاه
علم را باعتبار تجلی و ظهور در مظاهر ملاحظه مینمایند یک مظهر از مظاهر علم الهی میباشد
مظهر و کتاب و بیان صفات کمالات حق میباشد از اینجهت از خود خبر داد که انا ید الله و انا قدرة الله انا
عین الله انا جنب الله انا لسان الله انا کلام الله و قرآن بجز اینکه بزبان حال گویا باشد کلام الله
الصامت سایر مراتب را نتوانسته نمود و در مقام بیان ادعا امیر المؤمنین فرمودند انا کلام الله
الناطق قرآن واسطه هدایت و بعد از بعثت پیغمبر مظهر علم ربانی گردید جواهر مجرده قدسیه
و رموز و نقوش قدسیه الهیه در عوالم وجود مظهر علم باریتعالی بودند و قرآن نازل شد که معلم
باشد ایشان را و ارشاد نماید بلکه نازل شد که بیان کند مناقب و محامد و مفاخر ایشان را و روشن
نماید علو شان ایشان را و اظهار کند قدر و علم ایشان را هموار منزلت و کمالات از خوف ادعا
در پرده خفا باقی مانده باینجهت غلط نشوند چنانکه حضرت رسالت فرمودند آن وقتیکه از
فتح خیبر مراجعت نمودند که یا علی میترسم که در باره تو بگویند آنچه در باره مسیح گفتند و الا هر
آینه از مدایح و کمالات ترا بجلوه بیان میاوردم و همین بس است ترا یا علی که تو از منی و من از تو و هر گاه
این فقرات در شان ایشان گفته باشد و نفس و لاینطق عن الهوی ما باشد للآیة و الروایات الدالة علی النبوة
و خصایصهما پس نتوان بر او کلام الله ترجیح داد چه جای اینکه بر ما بین الدفتین ادعا کنند تشمئز منه النفوس
و ینتفر منه القلوب و همین فقره در فضیلت مظلوم کربلا جناب سید الشهداء از قول
پیغمبر وارد گردیده که انا من حسین و حسین منی و از اسرار انا من حسین آنکه مودت و محبت جناب
سید الشهداء عین محبت و مودت رسولخدا است و بر عکس حیث قال من احب حسینا فقد احبنی

ومن ابغضه فقد ابغضنی و نیز فرمود من آذاه فقد آذانی و نیز فرمود احب الله من احب الحسین حسینا
نکته انا من حسین این باشد که چون نور پاک جناب رسولخدا از جبین مبین حضرت اسمعیل طلوع نمود و او حامل
آن نور گردید و از اینطرف هم ابراهیم مأمور بذبح اسمعیل گردید بان تفصیل که در مجالس
مذکور و مسطور است از صاحب کتاب مناهج الطالبین از حضرت صادق آل طه و یس نقل میکند که حقتعالی
چون ابراهیم را از ذبح اسمعیل باز داشت ابراهیم متامل شد که آیا حکمت در منع چه بود مبادا تقصیری
در اطاعت فرمان پدید آمده باشد حقتعالی وحی فرستاد که من اسمعیل را بجهة آن از قربان کردن مستثنا
کرده و محافظت نمودم که حامل نور محمد خاتم الانبیا است و در آنحال اجبار ابراهیم داشت و مراتب درجات و
منزلت محمد را بحضرت ابراهیم عرض فرمود و گفت اینها همه فرزندان اسمعیلند و در میان اینها حضرت
ابراهیم جناب امام حسین را بدید و درجات شهادت او را مشاهده کرده گفت بار خدایا در میان آل محمد
این مراتب کراست فرمودند که فرزند اسمعیل حسین است که دختر زاده رسول آخر الزمانست جناب
ابراهیم عرض کرد یارب من حسین را دوستتر از اسمعیل میدارم حقتعالی فرمود که ما او را بفدیه
اسمعیل قبول کردیم پس بقول حضرت ذبح عظیم حسین بن علی میباشد و فدیه اسمعیل واقعا او است نه
کبش که آن خود سنتی است که قرار داده اند و گوسفند را تحمل و مقام نمیباشد که خداوند علی و
عظیم در کلام خویش ذبح عظیم خواند و فدیناه بذبح عظیم پس از اینجا معلوم شد که امام حسین
سبب حیات اسمعیل که حامل نور پاک پیغمبر آخر الزمان بود پس پیغمبر از فدیه شدن امام حسین بر اسمعیل
بعالم وجود جسمانی تشریف آورد و در صاحب مجالس المتقین از تفسیر اهل سنت نقل کرده است که خطاب رسید
بابراهیم که ارفع راسک فکشف الغطاء فرای یوم العاشورا که گویا دید حال علی اکبر و قاسم و عباس
که بی سر و علی اصغر را دید تیر در گلو و از یکطرف اسب بر آن جسدها میتازند و با اهل بیت اهل
حرم گذاشته و از یک طرف جناب زینب و سایر حرم و اولاد امام سرها گشاده و موی پریشان شده و گوشها
پاره و خون بر رخسار شان جاری گشته پس ابراهیم بجزع آمد و دلش بدرد آمد گریان شد پس حقتعالی ندا
کرد که یا ابرهیم قد فدیت جزعک علی ابنک اسمعیل لو ذبحته بیدک بجزعک علی الحسین
و قتله و اوجبت لک ارفع درجات اهل الثواب علی المصائب و ذلک قوله عز و جل و فدیناه
الی آخره هر گاه جناب اسمعیل مذبوح میشد سایر انبیاء و اولیاء و اوصیاء حتی خاتم الانبیاء

۲۶۴ که از اولاد اسمعیل بد بوجو نمیامد بلی امام حسین عوض از مد بوحی و مقطوع علی کل انبیا و اولیا و
اوصیا باشد الا لعنة الله علی القوم الظالمین مجلس شصت و یکم بسم الله الرحمن الرحیم سبح اسم
ربک الاعلی الذی خلق فسوی والذی قدر فهدی ابی بن کعب از حضرت رسول روایت کرده که هر که
این سوره را قرائت نماید حقتعالی بعدد هر حرفی که بر ابراهیم و موسی و محمد نازل فرموده ده حسنه در
نامه اعمال او بنویسد و ترجمه تنزیه کن نام پروردگار خود را که برتر است از آن نام از الحاد نمودن در آن بتاویلات
زایغه و اطلاق بر غیر حق کردن یعنی منزه دان اسم او را از هر چه صحیح نیست از اسم بر آن چو حمل آن بر جبر
و تشبیه و غیر آن و اطلاق آن بر غیر او و نسبتها بلکه اسما او را استعمال کن در معنای که لایق او باشد مثل
آنکه تفسیر نمائی اعلی را بعلو که بمعنی قهر است و اقتدار نه بمعنی علو در مکان و استوای او بر عرش بر سبیل حقیقت
یا اینکه اسم رحمن و رحیم و صمد و عظیم و علی اطلاق نمودن آنها بر مردم بلکه این نوع باید اطلاق کنند که عبد
الرحمن و عبد الرحیم و عبد الصمد و عبد العظیم و عبد العلی و عبد الجبار و عبد الستار و بدین وجه
اطلاق این اسما بر غیر روا و سزاوار نمیباشد و ذکر او کن بر وجه خضوع و تعظیم و اعتقاد بر طریق استهزا
و گویند مراد تنزیه اسم تعظیم مسمی است و میتواند بود که اعلی صفت رب باشد یعنی خداوندی که برتر است
از دیگران در اقتدار و قدرت و قهر که هیچ چیز از او فوق نیست بلکه همه در تحت قدرت او و بندهایند برتر است از مشابهه
او باعراض و اجسام و جواهر عن عقبة بن عامر الجهنی قال لما نزلت فسبح باسم ربک العظیم قال لنا رسول
الله ص اجعلوها فی رکوعکم فلما نزلت سبح اسم ربک الاعلی قال لنا رسول الله اجعلوها فی
سجودکم ابن شهراشوب عن تفسیر القطان قال ابن مسعود قال علی یا رسول الله ص ما اقول فی الرکوع
فنزل فسبح باسم ربک العظیم قال ما اقول فی السجود فنزل سبح اسم ربک الاعلی فنزل و کانوا یقولون
فی الرکوع اللهم لک رکعت و فی السجود اللهم لک سجدت و قیل معناه نزه ربک عن کل ما
لا یلیق به من الصفات المذمومة و الافعال القبیحة لان التسبیح هو التنزیه لله عما لا یجوز علیه نحو ان
تقول لا اله الا هو فتنفی ما لا یجوز فی صفته من شریک فی عبادته مع الاقرار بانه واحد فی
الهیته و ابن عباس چنین تفسیر فرموده که وصل باسم ربک الاعلی و گویند که معنی آنست که قل
سبحان ربی الاعلی الذی خلق آنخدائیکه خلق بیافرید همه چیزها را فسوی پس تسویه فرمود خلقانرا یعنی
راست کردانید اعضا و اجزای ایشانرا بر قانون حکمت مراد از احکام و اتقان و تعدیل اعضا آنست

کردانس

کرد انست یعنی آنکه خالق آن علیم و حکیم و قدیر است و زجاج گفته که مراد بتسویه آن تعدیل قامت انسانست یعنی او را ۲۶۵
منکوس نیافرید چون بهایم و دواب و الذی قدر و آنخدائیکه تقدیر کرد اجناس اشیا و انواع و اشخاص
و مقادیر و صفات و افعال و آجال و ارزاق آنها یا مقدر ساخت از برای هر حیوانی که آنچه صلاح در آنست
فهدی پس راه نمود او را و شناسا ساخت او را بوجه انتفاع او و از طریق الهامات و دلالات همچنانکه طفل را
بپستان مادر راه نمود و یا تقدیر ذکور و اناث نمود و تقدیر روزی اطفال نمود و طلب آن مادر و پدر و
چهارپایان را بمرتع مجاهد گفته که هدایت کرد او را بخیر و شر تا بخیر مرتکب شود و از شر مجتنب گردد و گفته
اند که تقدیر منافع فرمود در اشیا و انسان را هدایت کرد باستخراج منافع از آن پس بعضی را از اغذیه
خوکر داینده و بعضی را دوا و برخی را سم و برخی را برای آلات و ادوات خود یا هدایت کرد آدمی را
در دین بالطاف و توفیق و اقدار و تمکین و ازاحه علت و نصب ادله و کشف آیات بینات در حدیث قدسی قال
الله تعالی یا ابن آدم انی لم اخلقکم عبثا و لا جعلتکم سدی و لا انا غافل عما تعملون و انکم لا تنالوا ما
عندی الا بالصبر علی ما تکرهون فی طلب رضای و الصبر علی طاعتی ایسر علیکم من حر النار و عذاب الدنیا
ایسر علیکم من عذاب الاخرة یا ابن آدم کلکم ضال الا من هدیته و کلکم مریض الا من شفیته و
کلکم فقیر الا من اغنیته و کلکم هالک الا من انجیته و کلکم عاص الا من عصمته فتوبوا الی ارحمکم
و لا تهتکوا استارکم عند من لا یخفی علیه اسرارکم و اصح آنست که ابد علی عمومها باشد یعنی از برای
هر حیوانی آنچه صلاح ایشان در آنست تقدیر فرمود و ایشان را بآن معرفت نمود و طریق انتفاع
ایشان را بآن الهام فرمود و در اخبار آمده که افعی چون بهزار سال رسد کور میشود و حقتعالی او را الهام
میفرماید که چشم خود را بر رازیانه تازه بمالد نور باصره او عود میکند و اگر در زمینیکه رازیانه خشک باشد
که میان او و سبزه چند روزه راه باشد با وجود طول مسافت و عمی آن طی مسافت میکند تا آنکه خود را به بعضی
بساتین و سبزه زار میرساند و در میان اشجار و نباتات کثیره شجر رازیانه پیدا میکند و چشم خود را بان میمالد
روشن میشود بفرمان خدایتعالی و هدایت و بسیار نسبت بانسان از مصالح دنیویه و دینیه و الهامات
بهایم و طیور و هوام ارضیه و جهتیست که از حد احصا متجاوز و از دایره حصر و عد بیرونست که بوصف
هیچ واصفی احاطه نتوان نمود و لکن ازین نتوان رسید و ما نیز بحسب مناسبت بعضی از عجایب آن الهی ذکر نمائیم
از آنجمله کرگدن از کلب طبایع الحیوان آورده که جهان بسیار اندکست و نیز آن نادر بجهة آنکه ماده کرگدن زاید و

ملة

مدت حملش مدت طویل باشد و هنگام وضع حمل بچه سر از فرج او بیرون کند و گیاه زمین کنده بخورد و تن او
در اندرون رحم مادر باشد تا آنگاه که قوت گیرد بیکبار خود را بیرون اندازد و از مادر بتک و پو بگریزد
و سبب دوری او از مادر آنکه زبان کرگدن بغایت درشت و خشن است چنانکه از سوهان اشد تراشنده است و درشت
تر و چون وضع حمل کند بچه را از غایت محبت بلیسد بجهت درشتی زبانش بچه هلاک گردد لاجرم مادر تا توانا
و حکیم دانا او را حسی کرامت فرموده است که بفطرت خود را از شر مادر خلاص میکند و جثه کرگدن برابر
گاو میش میشود و پاهایش متشابه پای فیل است و یک شاخ از پیشانی او رسته است و نیروی او از فیل زیاده است
و چون اندامش از عرق تر گردد هیچ سلاح در پوستش کار نکند مگر بر مخرج سفلش و از پوست او جامه ساخته
در معارک پوشند تیغ و تیر و تفنگ بر او کار نکند و کرگدن را بجهت پوستش بدین طریق صید کنند که جمعی
سواران خود را ابدو نمایند و فوجی تیر اندازان در کمین نشینند چون کرگدن در آن سواران حمله کرده از
عقب ایشان آغاز دویدن بکند در اثنای آن دم خود را علم کرده سواران کمین گشوده هر یک تیری بر منفذ
اسفل او گشاده هنگ بضرب پیکان از پای در آرند و پیکانی که بجهت صید کردن کرگدن سازند بسی بزرگ
و تیز سازند الحاصل تماثیل و کلبی گفته اند که حمار انست که تمیز ذکور و اناث نمود و ذکور را الهام نمود
که با جفت خود چگونه خلوت کند تا از وی فرزند بیافریند شد فرمود که تقید نمود ولد را در شکم در نه
ماه اکثر یا بیشتر و هدایت نمود او را به بیرون آمدن در وقتی که تمام خلقت باشد فائده اقل مدت حمل
انسان شش ماه است و در مرغان بیست و یک روز و در سگ چهل روز و در گربه دو ماه و در گوسفند پنج
ماه و در شتر و اسب و خر یکسال است و در فیل دو سال و بعضی هفت سال و بعضی یازده سال گفته اند ذکر
الصفدی من العاشر فی شرح اللامیة العجم انه ولد الضحاک بن مزاحم لستة عشر شهراً و سبعة ولد لسنتین
و هرم بن حیان ولد لاربع سنین و مالک بن انس حمل به اکثر من ثلث سنین و الشافعی حمل به اربع
سنین و الحجاج بن یوسف ولد لثلثین شهراً اقول لا یخفی ان الحمل لا یکون اکثر من تسعة اشهر
ولکن هولاء ولدوا بعد وفاة ابیهم بالمدة المذکورة لا انهم حملوا فی جمیع هذه المدة خالی از سستی
نیست از مسعودی مرویست که حجاج لعین متولد شد دبری نداشت پس سوراخ کردند برای او و پستان
مادر خود را نمیگرفت پس عاجز شدند در امر او و گفته شده است که شیطان بصورت حارث بن کلده مصور
شد و گفت بایشان چیست شما را گفتند متولد شده است از برای یوسف ولدی که نمیگیرد پستان مادر

خود را

خود را شیطان گفت بزغالهٔ سیاه را ذبح کنید خون او را بحلق او بریزید و در روز دوم باز چنین کنید در
روز سیم بز نری را بجهت او ذبح کنید خون او را بخورد او دهید بعد از آن بز مسن پیر را بکشید و خون
او را بخورد وی دهید و بر روی او بمالید که قبول خواهد کرد پستان مادر در روز چهارم پس ایشان چنین کردند
از اینجا بود که آن خبیث صبر نمیکرد از ریختن خونها و آن لعین میگفت که لذت بزرگ من در ریختن خونهاست
و بعضی گفته اند که مخنث بود و میگرفت خنفسا را بر مقعد خود میگذاشت تا بگزد آن موضع را و ساکن
شود بعضی از علت او و روزی نماز میکرد در سجاده خود خنفسا آمد و جستن نمود پس گفت او را دور
کنید از من که آن شکل شیطانست و در مدت حکومت او بیست سال کشید که بنا میریخت خون طالبیین و
بنا هتک کننده بود حرمت سادات علویین را سعی کننده بود در آوردن سید ساجدین نزد عبد
الملک بن مروان لعین بن لعین و هتک کننده بود حرمت دختران هاشمیات و فاطمیات حتی اینکه نقل
شده است که آن لعین شمردند اشخاصی را که بقتل آورد سوای آنچه در جنگ کشته شده بود یکصد و بیست هزار
بود چون شمردند حاصل شد پنجاه هزار مرد از زهاد و عباد و سی هزار زن عابده در زندان او
محبوس بودند که میخواست همه آنها را بقتل رساند و از نوادر حکایات مرویست که یکصد و چهار هزار مرد
و بیست هزار زن در محبس او بود که چهار هزار از آنها عریان بودند و مرد و زن یکجا بودند و قلعه
کشیده بود و در میان آن قلعه محبوس بودند که سقف نداشت چون محبوسین بسبب حرارت آفتاب با
دیوار میرفتند پاسبانان ایشان را با سنگ و کلوخ میزدند و میخورانیدند بایشان نان جو مخلوط بنمک و
خاکستر و میآشامیدند ایشان را آب بسیار شور و میپوشانیدند ایشان را مگر قلیلی چون زنان اندکی در
حبس میماندند سیاه میشدند از حرارت گویا از اهل زنگ میباشند حتی اینکه پسری را حبس نمود بعد
از چند روزی که مادر او باحوال پرسی آمد نشناخت فرزند خود را و گفت این بعضی از زنج هستند
آن پسر گفت نه بخدا قسم ای مادر من پسر توام اسم تو فلانه است و اسم من فلان چون مادر شناخت
فرزند خود را شهقه زد و روح پرواز نمود ای عزادار آن نمیدانم چه حال داشت مادر علی اکبر
در قتلگاه در مفتاح در ریاض الشهاده و تحفه کرمانشاهی مسطور است گویا وقتیکه قاتل علی
اکبر نزد آن جوان ماه پیکر رسید معلوم است البته خواهد دید که مانند ماهی بسمل بخاک و خون غلطید
ولله در القائل دل هر مستمع از قصهٔ اکبر خونست هیچکس را خبری نیست که لیلا چونست

چها

خال فرزند بند اند بجز از مادر او واقف از عشوه لیلی که بود مجنونست البتّه باید انکافر غدار بان لیلای دلفکار بگوید که ای بیچاره در بدل از بالین این جوان برخیز که امروز راستیز رستخیز آه در کدام مذهب و ملت روا و سزا است که سر فرزند در پیش مادر بریده شود و تن بیجان را در کفن پیچد اراضیم که مرا بعوض این شبیه رسول خدا بقتل رسانی و دست از این جوان برداری دید که ان لعین سخن نمیخواهد شنید * فالقت نفسها الی جسد ابنها و تمرغت به و قالت وا ولداه وا قرة عیناه وا ثمرة فؤاداه وا رکنا عین البکاء منقولست که هر قاتل اراده نمود که سر مقتول خود را از بدنش جدا کند در ان حال مادر علی اکبر بان قاتل کافر فرمود صبر کن تا اول مرا ودع واز ود منه فانه ولدی و فلذة کبدی نظم دعوه دعوه لا حرقتم فؤادیا انادی الهی قد لقیت الدواهیا دعونی امت هما و غما و کربة ایا ویح قلبی من به مثل ما بیا برانی حزن لو یرضو لهدّه و لو بثبیر عاد رمسا و سافیا الا لعنة الله علی القوم الظالمین مجلس شصت و دوم قال الله تعالی فی سورة الاعلی والذی اخرج المرعی فجعله غثاء احوی سنقرئک فلا تنسی انچنان است که بیرون آورد از زمین چراگاه را یعنی برویانید چیزها که چهارپایان بخورند از اینس کرد انید انگاه بعد سبز انکیاه خشک خورد مرده و ریزنده و سیاه و تیره و در هر دو حال قوت بهایمست قوله فجعله بعد الخضرة غثاء ای هشیما جافا کالغثاء الذی تراه فوق السیل احوی ای اسود بعد الخضرة و ذلک ان الکلاء اذا یبس اسود و قیل معناه اخرج العشب و ما ترعاه النعم لحوی شدید الخضرة یضرب الی السواد من شدة خضرته فجعله غثاء ای یابسا بعدما کان رطبا و هو قوت البهایم فی الحالین فسبحان من دبّر هذا التدبیر و قدّر هذا التقدیر و قیل انه ضربه الله تعالی لذهاب الدنیا بعد نضارتها محققان از مضمون این آیه فهم کرده اند که چراگاه متمتعات دنیویست اگرچه اول تازه و سبز و سبز و خرم نماید اما در اندک وقتی بسبب هبوب ریاح خزان حوادث تیره و بیطراوت خواهد شد قال ابن مسعود انما انتم فی الدنیا فی اموال منقوصة و اعمال محفوظة و الموت یاتی بغتة فمن یزرع خیرا یحصد رغبة و من یزرع شرا یحصد ندامة و لکل زارع مثل ما زرع لا یسبق بطیئ بحظه و لا یدرک حریص ما لم یقدّر له و من یعطی خیرا فالله اعطاه و من وقی شرا فالله وقاه المتقون سادة و الفقهاء قادة و مجالستهم زیادة و لو لم یکن فینا الا احبابنا لما ابغض الله و هی الدنیا لکفی به ذنبا و قد قال النبی حب الدنیا راس کل خطیئة الا تری کیف احب ما ابغضه الله ای خطیئة اشد جرما من هذا

و مفتاح کل سیئة و سبب احباط کل حسنة و العجب ان الله تعالی انما اموالکم و اولادکم فتنة و الناس یجمعونها و یحبونها مع علمهم انهم مفارقوها و محاسبون علیها و لقد احسن من قال فیها شعرا * هی الدنیا تقول لمن علیها حذار حذار من بطشی و فتکی فلا یغررکم حسن ابتسامی فقولی مضحک و الفعل مبکی الحاصل از ابن عباس مرویست که چون جبرئیل با بیّ و با بوده از قرآن نازل شدی و بر پیغمبر خواندی انحضرت پیش از انکه جبرئیل از اتمام خواندی شروع در قرائت ان فرمودی بسبب انکه فراموش کند حقتعالی این آیه فرستاد که سنقرئک فلا تنسی زود باشد که بر تو خوانیم قرآن از ابلغ جبرئیل با مر ما بر تو خواند با تو قاری گردانیم با لهام قرائت پس فراموش نکنی آنرا بجهت قوة حفظی که بتو ارزانی داشتیم یا انکه تو امّیی تا حافظ اینهمه سور و آیات شوی و این علامت دیگر باشد بر رسالت تو با انکه اخبار از مستقبل و وقوع دلایل نیز از آیات باهره و معجزات ظاهره است بر نبوة تو یک معجزه نیز از معجزات ذکر نمائیم در حیاة القلوب انحضرت نقل که بمکه تشریف آورد در هنگام خطبه و موعظه پشت مبارک را باسطوانه از چوب خرما که در مسجد بود پس صحابه گفتند یا رسول الله مردم بسیار شده اند و میخواهند که بسوی تو نظر کنند در وقت خطبه اگر رخصت فرمائی منبری بسازیم که چند پایه داشته باشد که در خطبه بر آن منبر برائی و همه کس ترا ببینند حضرت ایشانرا رخصت فرمود و منبر ساختند چون روز جمعه شد و انحضرت بمسجد تشریف آورد و از استون گذشت و بر منبر بالا رفت آنچوب خرما از مفارقت آن سید انبیا شیون گرفت مانند شیون زن فرزند مرده و ناله کرد مانند ناله ناقه که او را از فرزندش جدا کرده باشند پس جمیع اهل مسجد از گریه ان بفغان آمدند و از ناله ان بفریاد آمدند پس انحضرت رؤوف رحیم از منبر بتعظیم و تکریم فرود آمد از روی لطف استون را در آغوش نمود و دست مبارک بر آن مالید و آتش حرقت انسوخته نایره فراق را بزلال لطف تسکین نمود و فرمود که ای رسول خدا از تو نگذشتم برای تهاون بحق تو یا استخفاف بحرمت تو و لکن میخواستم که مصلحت بندگان خدا کامل تر باشد و جلالت و فضل تو بر طرف نمیشود چونکه مسند و تکیه گاه محمد رسول خدا بوده پس ناله ان نهال جد یقین عرفان بدل لوازی محبوب قلوب مقربان ساکن گردید حضرت بمنبر معاودت نمود و فرمود که ای گروه مسلمانان این ستون چوبین از مفارقت رسول رب العالمین ناله میکند از دوری او اندوهگین میشود و در میان شما کسی هم کسانی هستند که پروا نمیکنند از دوری و نزدیکی رسول خدا اگر من این چوب را در بر نمیگرفتم و دست بر آن نمیکشیدم

هر کریه و ناله‌ای که شما میشنوید در روز قیامت بلند میشود که هستند بعضی از بندگان و کنیزان خدا که ناله میکنند از
مفارقت محمد رسول خدا و علی مانند ناله‌ای که شنیدید و همچنین بهتر است مؤمن را که دلش بچسبد با شوق محبت محمد
و علی و آل پاکیزه ایشان یاد دیدن ناله حزین ایشان بهتر است بهتر از مصاحبت سید المرسلین و چگونه شاد نشوند
حضرت او زاده برکرفت کفتند بلی یا رسول الله فرمودند که سوگند میخورم بخدا و بندیکه مرا براستی بحق
فرستاده است که شوق و ناله حزین ایشان بهشت و حوران و غلمان و قصور و بساتین و منازل آن بسوی
دوستان و معتقدان محمد و آل الطیبین ایشان و بیزاری جویندگان از دشمنان ایشان زیاده از شوق
ناله ایشان است بسوی رسول خدا و چیزیکه حنین و انین ایشان را تسکین بخشد صلوات فرستادن شیعیان
علیست بر محمد و آل پاکان او و یا بیمن نافله که کنند و یا تصدقی که بدهند یا روزه که بگیرند و بیشتر چیزیکه
باعث تسکین ایشان میگردد آنست که بایشان برسد خبر احسان کردن شیعیان و یاری کردن ایشان برادران
مؤمن خود را چون اینخبرها بایشان میرسد بیکدیگر میگویند که تعجیل مکنید که صاحبان شما بر آیین دین نزد
شما میایند که درجات او در بهشت زیاده کردید بسبب نیکی کردن نسبت ببرادران مؤمن خود و بزرگترین چیزیکه
موجب تسلی خاطر ایشان از الم مفارقت مؤمنان میگردد آنست که حقتعالی ساکنان و خازنان بهشت و
حوران و غلمان را اعلام مینماید که شیعیانکه صاحبان شمایند در دست دشمنان و ناصبیان گرفتارند و تحمل
مشقتهای عظیم از ایشان مینمایند و با ایشان بتقیه سلوک میکنند و صبر بر این شدتها مینمایند پس ایشان
میگویند ما نیز بر مفارقت ایشان صبر مینماییم چنانکه ایشان صبر میکنند بر شنیدن مکروههادر حق
پیشوایان و بزرگان خود و چنانچه جرعهای خشم را فرو میبرند و ساکتند از اظهار حق میباشند در وقتیکه
مشاهده مینمایند ستمهای گروهی را که قادر بر دفع ستم ایشان نیستند پس در اینوقت پروردگار ما ندا
میکند ایشان را که ای ساکنان بهشت و ای خزینه‌داران بهشت من از مدد شوهران و آقایان و یاران شما را
نزد شما تأخیر نکرده‌ام از بر بخل ولکن برای آن تأخیر کرده‌ام که کامل گردانند بهره خود را از کرامت
من بسبب نیکیها و احسانها که با برادران مؤمن خود میکنند و بسبب فریادرسی بیچارگان و دادرسی
مظلومان و صبر کردن بر تقیه از فاسقان و کافران پس چون بسبب این اعمال حسنه مستحق کرامتهای
بزرگ من گردند ایشان را بسوی شما نقل خواهم کرد بر بهترین احوال پس بشارت باد شما را چون این ندا بایشان
برسد حنین و ناله و انین ایشان ساکن گردد کدام احسان و نیکوییست که از گریه کردن و یاری نمودن

بفاطمه زهرا بهتر و نیکوتر بوده باشد کما فی خبر زرارة عن الصادق ع وما من باک یبکیه ای الحسین الا وقد وصل
فاطمة ع واسعدها علیه ووصل رسول الله وادی حقنا بدانکه سلسلهٔ انبیای عظام دایم از خوف
الهی گریان و اشک ریزان بودند ولکن در مقام و هنگام اضطرار متوسل بائمه اطهار شده لا سیما بجناب
سید الشهدا گریان و نالان گردیدند و نجات مییافتند پس معلوم شد که گریه افضل از خشیه است این
قول بر بسند معتبر از امام محمد باقر ع روایت میکند که هر وقت رسول الله صلعم سید الشهدا را میدید
و میگفت یا علی حسین را نگهدار پس او را میگرفت و گلوی او را میبوسید و اشک از دیده میبارید
امام حسین ع عرض کرد یا جداه لم تبکی آنحضرت فرمود یا بنی اقبل موضع سیوف الاعداء منک
وابکی ای جان جد محل شمشیر دشمنان را میبوسم و میگریم عرض کرد یا جداه انی اقتل فرمود بلی والله
ابوک واخوک وانت بلی بخدا قسم پدرت و برادرت و تو هم کشته شوی عرض کرد یا جداه فصار
قبرنا شتی فرمود بلی عرض کرد فهل یزورنا بعد قتلنا احدا یا کسی میشود که بعد از قتل ما را
زیارت کند فرمود یا بنی لا یزورنی ولا یزور اباک واخاک وانت الا الصدیقون من امتی
از ذرهٔ نایحه مشهور است و از نیز بود که در هر وقت که اطفال مردم میمردند در عزای او نوحه
و زاری میکرد او میگوید که یکشب خاتون قیامت فاطمه زهرا ع را در خواب دیدم سلام کردم التفات
نفرمودند و روی از من گردانیدند من بسیار عجز و بینامود عرض کردم فدایت شوم تقصیر من چیست که التفات
نمیفرمایید فرمودند ای ذره مگر حسین من از اطفال مردم کمتر است که در عزای فرزندم نوحه گری
نمیکنی ذره میگوید پس از خواب بیدار شده بعزاداری و نوحه گری آنحضرت قیام و اقدام نمودم
و نیز همین ذرهٔ نایحه میگوید شبی حضرت فاطمه را در خواب دیدم که در کربلا در نزد قبر امام حسین ع
ایستاده میگریست چون مرا دید گفت ای ذره این اشعار را بخوان و بر جگر گوشهٔ من گریه کن و
مضمون آن اشعار این بود که ای دیده اشک حسرت بباری بر کشته که در صف کربلا شهید شد
و سینهٔ او را از ضرب تیر و نیزه خورد کردند که من در بیمار بحاضر نکردید و در ماتم او اشک حسرت
از دیده بباریدند الا لعنة الله علی القوم الظالمین ع مطلب شریف قال الله تعالی فی سورة
الاعلی سنقرئک فلا تنسی الا ما شاء الله انه یعلم الجهر وما یخفی و نیسرک للیسری زود
باشد که بر تو خوانیم قرآن را پس تو فراموش نکنی از آنجهت و تحفظی که بتو ارزانی داشتیم مگر آنچه

خواهد خدا که آنرا فراموش کنی و آن گاهی باشد که تلاوة آن منسوخ کردند و حقتعالی از صفحهٔ خاطر تو آنرا
محو فرماید کقوله تعالی اَو نُنسِها نَأتِ بِخَیرٍ مِنها اَو مِثلِها یا فراموش کنیم آنرا و از دلها میبریم میاوریم
بهتر از آن آیهٔ منسوخه در نفع بندگان یا مثل او دریم مانند آنچه نسخ کرده ایم در منفعة و مثوبة یا وجود رعایة
مصلحت چون تحویل قبله از بیت المقدس آورده اند که جهودان یا مشرکان طعن میزدند و میگفتند محمد
رای متین و ثابت نیست چه گاهی حکم میکند و بعد از آن پشیمان میشود و حکمی دیگر بخلاف آن میکند
حقتعالی رد قول ایشان کرده فرمود که اینکار تعلق بما دارد نه با او و همچنانکه نبوة تابع مصلحتست احکام
شرعیه نیز تابع مصلحت است پس هم چنانکه در وقتی مصلحت ما آن بود که موسی پیغمبر ایشان باشد و
توریة کتاب ایشان باشد و وقتی دیگر مقتضی آنکه عیسی پیغمبر ایشان باشد و انجیل کتاب ایشان باشد و اکنون
مصلحت ما آنست که محمد مبعوث شد پیغمبر ما باشد و کتاب او قرآن و احکام شریعت نیز چنین است چه بعضی
اوقات تقاضای حکمی میکند و در زمان دیگر مقتضی خلاف آنست پس بجهة مصلحت خلقان در تکالیف و عبادات
که ایشان علم بآن ندارند از آیتی بآیتی و حکمی بحکمی منسوخ میسازیم بدانکه اذهاب آیت از قلوب چنانکه در روایت
آمده که مردی در مجلس رسول برپای برخاست گفت یا رسول الله چند آیهٔ قرآن میدانستم و در نماز میخواندند
شب خواستم فراموش کرده بودم و هر چند خواستم که یاد من آید میسر نشد و دیگری برخاست و گفت مرا
نیز هم چنین قضیه دست داد و دیگری همچنین گفت پیغمبر فرمود هیچ میدانید که سبب این چیست گفتند
الله و رسوله اعلم فرمود این بجهة آنست که حقتعالی آنرا نسخ فرمود و هر گاه آیتی را نسخ نماید آنرا از یاد
مردمان ببرد و آن هنگام ما نَنسَخ مِن آیَةٍ نَأتِ بِخَیرٍ مِنها اَو مِثلِها هر چه منسوخ میگردانیم از آیات قرآن
بروفق مصالح خلق و مقتضای زمان یا فراموش میگردانیم آنرا و از دلها میبریم میاوریم بهتر از آن آیه
منسوخه در نفع عباد یا مثل او دریم مانند آنچه نسخ کرده ایم در منفعة و مثوبة یا وجود رعایة مصلحة بدانکه نسخ
در لغة ابطال شیء است و اقامهٔ غیر آن در مقام آن یقال نسخت الشمس الظل ای اذهبته و حلّت محلّه
و یا ابدال صورتی بصورتی و تناسخ از این مأخوذ است مراد به نسخ آیه ازالهٔ لفظ یا معنی یا هر دو است یا بدل غیر
آن در مکان او پس ناسخ حکم شرعیست که دلالت کند بر ازالهٔ حکمی که قبل از آن ثابت بود باشد و منسوخ حکمی
که از آن ذکر کرده شد باشد اِنَّهُ یَعلَمُ الجَهرَ وَ ما یَخفی بدرستی که او دانسته که میداند آشکارا از اقوال و
افعال شما و آنچه پنهانست از اطوار و احوال شما یا او میداند آنچه مصلحت دین و دنیای شما در آنست یا او میداند

خواندن

خواندن قرائة تو با جبرئیل و آنچه پنهانست در نفس تو از آنچه داعی نسیانست مجمل که آن خوف نسیانست پس اندیشه بخود
راه مده که من حافظ توام از نسیان آنچه صلاح در ابقای آنست در خاطر و مُنسی آنچه در آن مصلحت نسیانست و
نُیَسِّرُکَ لِلیُسری یعنی سازگار گردانیم و توفیق دهیم ترا برای سلوک طریقه که ایسر و اسهلست و آن حفظ وحی است
یا شریعه که ایسر شرایع است و اسهل ملل است در اخذ و تعلیم و گویند که جنت است که سر اکبر نسبت ای نیسرک
دخول الجنة فی الصافی سَنُقرِئُکَ ای نعلمک فَلا تَنسی اِلّا ما شاءَ الله القمی ثم استثنی لانه لا
یؤمن علیه النسیان لان الذی لا ینسی هو الله فی تفسیر البرهان عن سعد بن طریف الخفاف قال
قلت لابی جعفر ما تقول فیمن اخذ عنکم علما فنسیه قال لا حجة علیه انما الحجة علی من سمع منا حدیثا
فانکره او بلغه فلم یؤمن به فکفر فاما النسیان فهو موضوع منکم ان اول سورة نزلت علی رسول
الله سَبِّحِ اسمَ رَبِّکَ الاَعلی فنسیها لم یلزمه حجة فی نسیانه ولکن الله تبارک امضی له ذلک ثم قال سنقرئک
فلا تنسی فی مجمع البیان سنقرئک فلا تنسی ای سنأخذ علیک قرائة القرآن فلا تنسی و قیل معناه
سیقرء علیک جبرئیل القرآن بامرنا فتحفظه و لا تنساه قال ابن عباس کان النبی اذا نزل علیه
جبرئیل بالوحی یقرءه مخافة ان ینساه فکان لا یفرغ جبرئیل من آخر الوحی حتی یتکلم هو باوله فلما نزلت
هذه الآیة لم ینس بعد ذلک شیئا و نیسرک للیسری نوفقک للشریعة الیسری و هی الحنیفیة و نهون
علیک الوحی و نسهله حتی تحفظه و لا تنساه و تعمل به و لا تخالفه آورده اند که حضرت رسالت
در مکه بوقت نماز توجه بکعبه فرمودی بعد از هجرت بمدینه فرمان الهی در رسید که روی به بیت المقدس کرده
نماز گذارد یهود از این صورت مبتهج و مسرور شدند گفتند اگر چه محمد دین ما ندارد اما بقبلهٔ ما نماز میگذارد
و بروایتی دیگر مشرکان زبان طعن دراز کرده گفتند محمد متحیر است در امر قبله گاهی روی بکعبه میکند و
گاهی به بیت المقدس حقتعالی قبل از آنکه ایشان قائل این لفظ شوند او را خبر داد سَیَقُولُ السُّفَهاءُ
مِنَ النّاسِ ما وَلّاهُم عَن قِبلَتِهِمُ الَّتی کانُوا عَلَیها زود باشد که گویند بیخردان از مردمان یعنی یهودان
و مشرکان و منافقان چه باز گردانید مسلمانان را از قبلهٔ ایشان آن قبله که ثابت بودند بر آن قُل لِلّهِ
المَشرِقُ وَ المَغرِبُ یَهدی مَن یَشاءُ اِلی صِراطٍ مُستَقیمٍ بگو ای محمد در جواب ایشان مر خدا راست جهة
مشرق که خانهٔ کعبه در آن جانب واقعست و هم مغرب که بیت المقدس در آن سو نسبت یعنی مالک جهة مشرق
و مغرب و میان آنهاست و مختص نیست با مکانی دون مکانی بجهة خاصیت ذاتیهٔ آن که مانع اقامه

غیر

غیر باشد که مقام آن بلکه عبره در این باب تمام امر اوست نه مخصوص مکان راه مینماید بالطاف خود
بسوی راه راست که امور دینیه است و از جمله چیزهایست که حکم او مرتضی است و مصلحت این مقتضی آن و آن
بیت المقدس است یکبار و مکه معظمه بار دیگر پس اگر صلاح در این بیند که روی بشرق آرند امر
فرماید و اگر مصلحت او این باشد که توجه بمغرب کنند بآن امر نماید و از جمله مصلحت اینست که فرموده لنعلم من یتبع
الرسول ممن ینقلب علی عقبیه تا اینکه بدانیم یعنی امتحان نمائیم باین وجه که معامله آزمایندگان کنیم آنکس یعنی یهود را
که پیروی رسول کنند بعد از آن تحویل در گذاردن نماز بجانب کعبه از آنکس یعنی یهودانی که انکار کردند برپاشنهای خود
و سبب تحویل آن بود که یهود سرزنش کردند و میگفتند باو که تو تابع مائی چه نماز بقبله ما میگذاری و آنحضرت
از این قول بسیار غمگین بود در روزی جبرئیل نزد وی آمد گفت یا جبرئیل وددت ان الله صرفنی عن قبلة الیهود الی
غیرها جواب داد که یا رسول الله انا عبد مثلک وانت کریم علی ربک فسله و چون جبرئیل برفت آنحضرت
پیوسته بر هوا مینگریست بامید آنکه در این باب وحی نازل شود این آیه نازل شد قد نری تقلب وجهک فی السماء
فلنولینک قبلة ترضیها بدرستیکه می بینیم گردیدن روی ترا در جهة آسمان برای مطلع وحی پس متمکن سازیم
ترا از روی او آوردن بآن قبله که تو میخواهی و می پسندی روایتست که اول نسخی که در قرآن واقع شد حکم قبله است و
کلینی بسند حسن روایت کرده است که از حضرت صادق پرسیدند که آیا حضرت رسول رو بجانب بیت المقدس
نماز کرد گفت بلی پرسیدند که آیا کعبه را پشت سر میگرفت فرمود که تا در مکه بودند و چون بمدینه آمد پشت بجانب
کعبه و رو بجانب بیت المقدس نماز نمیکرد تا گردانیدند او را بسوی کعبه و ابن بابویه روایت کرده است که جناب
رسول بعد از پیغمبری سیزده سال در مکه و نوزده ماه در مدینه رو بجانب بیت المقدس نماز کرد پس یهودان
آنجناب را تعییر کردند و گفتند تو تابع مائی و آنجناب بسیار غمگین شد در شب بیرون میآمد و بجانب آسمان
نظر میکرد و منتظر وحی حقتعالی بود و چون نماز بامداد را ادا کرد و منتظر وحی بود تا ظهر و چون دو رکعت
نماز ظهر ادا کرد جبرئیل نازل شد گفت قد نری تقلب وجهک فی السماء فلنولینک قبلة ترضیها بتحقیق که می
بینیم گردانیدن روی ترا بسوی آسمان پس البته ترا برمیگردانیم بسوی قبله که می پسندی از آن پس جبرئیل دست آنجناب را
گرفت در اثنای نماز و حضرت را بجانب دیگر مسجد برد و روی آنحضرت را بجانب کعبه گردانید و آنها که در عقب آنحضرت
بودند همه رو بجانب کعبه گردانیدند تا آنکه مردان بجای زنان ایستادند و زنان بجای مردان پس اول نماز بجانب
بیت المقدس بود و آخر نماز بجانب کعبه پس این خبر رسید بمسجدی در مدینه که اهل آن مسجد دو رکعت از نماز کرده

بودند و باقیمانده را در اثنای نماز رو بجانب کعبه کردند و باین سبب آن مسجد مسمی شد به مسجد قبلتین پس مسلمانان گفتند
که آیا نمازهائی که بجانب بیت المقدس کردیم ضایع شد حقتعالی این آیه نازل فرمود که وما کان الله لیضیع ایمانکم یعنی
و نخواهد بود که خدا ضایع نماید ایمان شما را یعنی نماز شما را که بجانب بیت المقدس کرده اید و این تا در مکه بود پس
معنی آنست که امر کردیم ترا بتوجه به بیت المقدس تا ممتاز شوند کسانیکه تابع تواند از مشرکان مکه زیرا که مشرکان متالف
بودند بتوجه بکعبه و یا در مدینه پس معنی آنست که امر کردیم ترا بتوجه بکعبه تا ممتاز شوند منافقان و یهود زیرا که
ایشان متوجه به بیت المقدس بودند و این آیه دلالت بر آنکه احکام الله معلل بغرض اند و ان کانت لکبیرة یعنی بدرستی
که تولیه یا تحویله بمعنی گردیدن از قبله و یا بتحقیق که قبله برنده گرانست و شاق بر مردمان الا علی الذین
هدی الله مگر بآنانیکه راه نموده است خدا ایشان را بحکم احکام ایمان و بآن ثابت و راسخ گشته اند و امتثال
او امر او کرده اند یعنی کسانیکه ظهور آیات دال بر هدایت که محض لطف و توفیق الهیست دلیل طریق اهتدا سلوک
نموده اند و احکام دین او شد بآن رسوخ و ثبوت ورزیده اند و فرط رسوخ ایمان امیرالمؤمنین از اینجا
معلوم میتوان کرد که در اثنای نماز ظهر که پیغمبر مامور شد بتحول بجانب کعبه چون آنحضرت متحول شد حضرت
امیرالمؤمنین با بعضی از مومنان راسخ الایمان بلاتوقف بجانب کعبه توجه فرمودند و باقی ماموین بجهة
ضعف ایمان و نفاق بر حال خود ماندند و لهذا در حق امیرالمؤمنین واقع شد که المصلی الی القبلتین و موافق
و مخالف در این قول اتفاق دارند و از مناقب مشاهره آنحضرتست و هیچکس بآن نتوانند کرد و
عن ابن عباس ان آیة السابقون السابقون اولئک المقربون نزلت فی امیرالمؤمنین سبق الناس کلهم
بالایمان وصلی الی القبلتین وبایع البیعتین بیعة بدر وبیعة الرضوان وهاجر الهجرتین مع جعفر
من مکة الی الحبشة ومن الحبشة الی المدینة و شعبی روایت کرده که ما در بصره بودیم نزد حجاج بن یوسف
لعنه الله و جمعی از اولاد مهاجر و انصار و اکثر قراء امیه و شام آنجا حاضر بودند هر یک بر مرتبه خود نشسته
حسن بصری از در درآمد حجاج گفت تا برای او کرسی نهادند در مقابل تخت وی و او را بر آن تخت نشاندند و اکرام
و تعظیم تمام در حق وی مرعی داشته و بمکالمه و محاوره مشغول شدند در اثنای کلام حدیث امیرالمؤمنین را
در میان انداختند حجاج بر آنحضرت نفرین کرد و ناسزا گفت و ما نیز از خوف و متابعه وی گردیدیم حسن بصری
خاموش بود و هیچ نمیگفت حجاج رو بوی کرده گفت یا ابا سعید در حق علی چه میگوئی و رای تو در باب او
چیست گفت حقتعالی میفرماید وما جعلنا القبلة التی کنت علیها الا لنعلم تا اینجا که الا علی الذین

هدی الله تلاوت کرد بعد از آن گفت فعلی ممن هدی الله وهو ابن عم رسول الله وختنه علی ابنته واحب الناس
علیه واقربهم الیه یعنی علی از آنکسانیست که حق تعالی شرف هدایت و رسوخ ایمان باو ارزانی فرموده
بحویل قبله بر او شاق نیامد و اول کسی بود که در تحویل اقتدا بحضرت رسالت نمود و او پسر عم حضرت
و داماد اوست و دوست ترین خلقان و نزدیکترین مردمان باو و او را نزد خدا سابقه هست که نه
تو و نه کسی دیگر از مردمان دغا ان تو انکرد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء حجاج چون این شنید ساکت
شد و هیچ نگفت در کتاب امالی از اصبغ بن نباته قال قال امیر المؤمنین ذات یوم علی منبر الکوفة انا سید
الوصیین و وصی سید النبیین انا امام المسلمین وقائد المتقین وولی المؤمنین وزوج سیدة
نساء العالمین انا المتختم بالیمین والمعفر للجبین انا الذی هاجرت الهجرتین وبایعت البیعتین انا
صاحب بدر وحنین انا الضارب بالسیفین والحامل علی الفرسین انا وارث علم الاولین وحجة الله علی العالمین
بعد الانبیاء محمد بن عبد الله خاتم النبیین اهل موالاتی مرحومون واهل عداوتی ملعونون ولقد کان
حبیبی رسول الله صلی الله علیه وآله کثیرا ما یقول یا علی حبک تقوی وایمان وبغضک کفر ونفاق وانا بیت الحکمة و
انت مفتاحه وکذب من زعم انه یحبنی ویبغضک وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین الطیبین و جابر رسول الله
در باب امام حسین هم میفرمود ابن بابویه بسند معتبر از حذیفه روایت کرده است که گفت دیدم روزی حضرت رسول را
که دست جناب امام حسین را گرفته بود و میفرمود که ای گروه مردم اینست حسین بن علی پس بشناسید او را سوگند بآن
خدائی که جانم بدست قدرت اوست که او در بهشت است و دوستان او در بهشتند و دوست دوستان او در
بهشتند فی الامالی عن سعد عن ابن عباس فی خبر طویل قال ان النبی صلی الله علیه وآله قال واما الحسین فانه منی وهو ابنی وولدی
وخیر الخلق بعد اخیه وهو امام المسلمین ومولی المؤمنین وخلیفة رب العالمین وغیاث المستغیثین وکهف
المستجیرین وحجة الله علی الخلق اجمعین وهو سید شباب اهل الجنة وباب نجاة الامة امره امری وطاعته
طاعتی من تبعه فانه منی ومن عصاه فلیس منی در بحار ابن مولویه از ابو ذر روایت کرده است که گفت دیدم
روزی حضرت رسالت امام حسین را میبوسید و میفرمود که هر که دوست دارد حسن و حسین را و ذریه ایشان را
از روی اخلاص باو آتش جهنم نرسد هر چند گناهان او مثل ریگ بیابان باشد مگر آنکه گناهی داشته باشد
که او را از ایمان بدر برد ایمان و شیعیان ملاحظه کنید باین تاکید اکید و سفارش شدید جناب رسول خدا و عید
و ظایف بلیه چه کردند بعد از حضرت رسالت پناه با پدر و برادر و از آنکه جناب امام حسن بود در هر جفا کشیدند

و جناب امام حسین را از وطن دور و از خانه خدا مهجور نموده در صحرای کربلا بر دور و شرار دمها تمام و اجتماع نمودند الا
کلام کرده و از آب فرات که مهر مادرش بود ممنوع کردند تا آخر کار بجائی رسید که اولاد آنحضرت از تشنگی میمردند
چنانکه در مفتاح از تحفه نقلا عن ابن نما صاحب مثیر الاحزان انه قال لما کان وداع مولانا الحسین
روحنا فداه دعا اخته زینب الکبری وقال لها یا اختاه هذا وداع لا تلاقی بعد ذلک ایتینی بالاطفال
لاودعهم فانهم لا یرونی بعد هذا الوقت قال فاحضرت زینب عنده منهم واحدا بعد واحد فجعل
یودعه وداع فراق والم وبکاء وحزن الی ان بقی منهم طفلان لاصقان بطونهما علی الارض من شدة
العطش والجوع فلن یقدرا ان یقوما من کثرة الضعف والعجز لانهما کان عطشهما اشد من سایر من
من اهل البیت فاخبروا حالهما بالحسین و توجه الیهما لیتفقد احوالهما فاذا قدماتا و انتقلا
الی الجنة وخلصا من الکربة قال فبکوا بکاء شدیدا و صرخوا صراخا عظیما فی مصیبتهما و سایر
الشهداء بحیث بکی ببکائهم من کان حاضرا الا لعنة الله علی القوم الظالمین مجلس شصت و چهار
قال الله تعالی در سوره الاعلی فذکر ان نفعت الذکری سیذکر من یخشی پس پند ده مرد مانرا بقرآن
اگر سود کند پند دادن و میتواند بود که این شرطیه بعد از تکریر تذکیر باشد و حصول یاس از بعضی تا
آنحضرت متعب بنفس خود نباشد و متاسف نباشد بر ایشان کقوله فما انت علیهم فذکر بالقرآن
من یخاف وعید و یا بجهة ذم متذکرین باشد یا استبعاد تاثیر ذکری در ایشان و بنا بر این ظاهر
این شرطیست و معنی این ذم یا بجهة اشعار بآنکه تذکیر در صورتی واجبست که نفع آن متصور باشد و از
اینجهة است که آنحضرت مامور شد باعراض نمودن از کسی که متولی شود و دور و گردد از پند گرفتن
کقوله واعرض عنهم وقل سلام فسوف یعلمون و گویند که معنی آنست که پند ده ایشان را اگر
نفع دهد موعظه زیرا که آنحضرت مبعوث بود بر انذار دین بر او تذکیر واجب بود در حالت نفع و عدم
ذکر حالت ثانیه بجهة اکتفا است باحد الضدین کقوله تقیکم الحر و حق سبحانه بر تفصیل حالتین تنبیه
فرموده بقوله سیذکر زود باشد که پند پذیرد من یخشی کسی که بترسد از خدا چه او تفکر در آن کرده
و از سوء عاقبت خود اندیشه خواهد نمود بحقیقت آن عالم خواهد شد و بآن پند خواهد گرفت و
این شامل عارف و متردد هر دو هست و کسی که خشیت نداشته باشد قبول موعظه نخواهد کرد فی
الامالی قال قیس بن عاصم وفدت مع جماعة من بنی تمیم الی النبی صلی الله علیه وآله فدخلت وعنده الصلصال بن الدلهمس

فقلت يا نبي الله عظنا موعظة ننتفع بها فانا قوم نعبر في البرية فقال رسول الله صلى الله عليه وآله يا قيس ان مع
العز ذلا وان مع الحياة موتا وان مع الدنيا آخرة وان لكل شيء حسيبا وعلى كل شيء رقيبا وان
لكل حسنة ثوابا ولكل سيئة عقابا ولكل اجل كتابا وانه لا بد لك يا قيس من قرين يدفن معك و
هو حي وتدفن معه وانت ميت فان كان كريما اكرمك وان كان لئيما اسلمك ثم لا
يحشر الا معك ولا تبعث الا معه ولا تسأل الا عنه فلا تجعله الا صالحا فانه ان صلح انست به وان فسد
لا تستوحش الا منه وهو فعلك فقال يا نبي الله احب ان يكون هذا الكلام في ابيات من الشعر نفخر به
على من يلينا من العرب وندخره فامر النبي من ياتيه بحسان قال فاقبلت افكر فيما اشبه هذه العظة من
الشعر فاستتب لي القول قبل مجيء حسان فقلت يا رسول الله قد حضرتني ابيات احسبها توافق ما
تريد فقال النبي قل يا قيس فقلت تخير خليطا من فعالك انما قرين الفتى في القبر ما كان يفعل
ولا بد بعد الموت من ان تعده ليوم ينادى المرء فيه فيقبل فان كنت مشغولا بشيء فلا تكن بغير
الذي يرضى به الله تشغل فلن يصحب الانسان من بعد موته ومن قبله الا الذي كان يعمل الا انما
الانسان ضيف لاهله يقيم قليلا بينهم ثم يرحل في المجمع فذكر ان نفعت الذكرى امر النبي ان يذكر
الخلق ويعظهم وانما قال ذلك وذكراه ينفع لا محالة في عمل الايمان والامتناع من العصيان لانه ليس
بشرط حقيقة وانما هو اخبار عن انه ينفع لا محالة في زيادة الطاعة والانتهاء عن المعصية كما يقال سله
ان نفع السؤال وقيل معناه عظهم ان نفعت الموعظة او لم تنفع لانه بعث للاعذار والانذار فعليه
التذكير في كل حال نفع او لم ينفع در بحر السعادة آورده اند كه پنج چيز است كه در آن شكي نيست و هر كس ازا
ميداند الا از مقدار كسي معلوم نيست اول آن مرگ است يقين ميدانيم كه هست و خواهد بود اما نميدانيم كي
خواهد بود دوم دانستن بشارت بهشت يا دوزخ پس جاي خوف و ترس است و اين فكر بايد كرد دوم گور است كه
آن جاي تنگ و تاريك است و تنها بسر بايد برد و شكي نيست و حضرت رسول خبر داده است كه روضة من رياض
الجنان او حفرة من حفر النيران اينهم معلوم نيست كه كدام خواهد بود سيم در آمدن قيامت شكي نيست كه
خلايق در آن روز كه برخيزند بعضي روسفيد و بعضي روسياه معلوم نيست كه از كدام گروه خواهد بود
پس جاي ترس است چهارم در گذشتن پل صراط است و همه بايد از آن بگذرند بعضي گذشته ببهشت روند و
بعضي بقدم اول بدوزخ در افتند معلوم نيست كه تو از كدام يكي از ايشان هستي پنجم قرارگاه خلايق

بعضا

دو جا خواهد بود يا بهشت يا دوزخ فريق في الجنة وفريق في النار و هيچكس نداند كه جاي او در بهشت است
يا دوزخ محل خطر است جاي ترس است حديث كافيست و مغني از هر قسم موعظه و نصيحت في المجالس عن عبد
الرحمن بن سمرة قال كنا عند رسول الله صلى الله عليه وآله يوما فقال رأيت البارحة عجائب قال فقلنا يا رسول الله ما
رأيت فحدثنا به فداك انفسنا واهلونا واولادنا فقال رأيت رجلا من امتي وقد اتاه ملك ليقبض
روحه فجاءه بره بوالديه فمنعه منه ورأيت رجلا من امتي قد بسط عليه عذاب القبر فجاءه وضوئه
فمنعه منه ورأيت رجلا من امتي قد احتوشته ملائكة العذاب فجاءته صلوته فمنعته منه ورأيت
رجلا من امتي يلهث عطشا كلما ورد حوضا منع فجاءه صيام شهر رمضان فسقاه وارواه ورأيت
رجلا من امتي والنبيون حلقا حلقا كلما اتى حلقة طرد فجاءه اغتساله من الجنابة فاخذه بيده
فاجلسه الى جنبي ورأيت رجلا من امتي بين يديه ظلمة ومن خلفه ظلمة وعن يمينه ظلمة وعن شماله ظلمة
ومن تحته ظلمة مستنقعا في الظلمة فجاءه حجه وعمرته فاخرجاه من الظلمة وادخلاه في النور ورأيت
رجلا يكلم المؤمنين فلا يكلمونه فجاءته صلته للرحم فقال يا معشر المؤمنين كلموه فانه كان واصلا
لرحمه فكلمه المؤمنون وصافحوه وكان معهم ورأيت رجلا من امتي يتقي وهج النيران وشررها بيده
ووجهه فجاءته صدقته فكانت ظلا على رأسه وسترا على وجهه ورأيت رجلا من امتي قد اخذته الزبانية
من كل مكان فجاءه امره بالمعروف ونهيه عن المنكر فخلصاه من بينهم وجعلاه مع ملائكة الرحمة
ورأيت رجلا من امتي جاثيا على ركبتيه بينه وبين رحمة الله حجاب فجاءه حسن خلقه فاخذ بيده
وادخله في رحمة الله ورأيت رجلا من امتي قد هوت صحيفته قبل شماله فجاءه خوفه من الله عز و
جل فاخذ صحيفته فجعلها في يمينه ورأيت رجلا من امتي قد خفت موازينه فجاءه افراطه في صلوته
فثقلت موازينه ورأيت رجلا من امتي قد هوى في النار فجاءته دموعه التي بكى من خشية الله فاخرجته
من ذلك ورأيت رجلا من امتي على الصراط يرتعد كما ترتعد السعفة في يوم ريح عاصف فجاءه حسن ظنه بالله
فسكن رعدته ومضى على الصراط ورأيت رجلا من امتي يزحف ويحبو احيانا ويتعلق احيانا فجاءته
صلواته علي فاقامته على قدميه ومضى على الصراط ورأيت رجلا من امتي انتهى الى ابواب الجنة كلما
انتهى الى باب اغلق دونه فجاءته شهادة ان لا اله الا الله صادقا بها ففتحت له الابواب ودخل
الجنة در كفاية الخصام ابو المؤيد محمد بن احمد كه از اعيان علماي عامه است در كتاب فضايل امير المؤمنين

بسند

بشنید خوارزمی بصری از عبدالله روایت کرده است که رسول خدا فرمودند چون روز قیامت شود علی بن ابیطالب
بر فردوس نشیند بر بالای کرسی از نور که از پیش او تسنیم جاری باشد و تسنیم چشمه ایست از شراب و کبیر بن شرابهای
بهشت و فردوس کوهیست که مشرف بر جنت دیگر و فوق آن عرش خداست و از زیر آن نهرهای بهشت جاری
شوند و در بهشتها متفرق کردند آنحضرت در آنجا نشیند احدی از صراط نگذرد مگر آنکه با او باشد
خط آزادی و برات ولایت علی و ولایت اهلبیت و آنحضرت مشرفست بر بهشت دوستان خود را داخل
بهشت کنند و دشمنان خود را داخل جهنم کردانند بعز آزادان کدام برات و خط آزادی است که از گریه کردن بر
حسین بهتر و نیکوتر باشد در کتاب فخریه مذکور است که ملائکه با بال خود اشک چشم تعزیه داران را
میگیرند در روز قیامت بمیزان اعمال میاورند فکان میزان یوضع فیه قارورة و فیها دمعة علی
الحسین توجه کفة المیزان علی الجبال من الذنوب فی الدیوان پس هر تا روی اعمال ثواب که کم باشد
در مصیبت سید الشهداء که گریه کرده است در دنیا ملائکها در شیشها ضبط کرده اند ان شیشه را
بکفه میزان میگذارند زیاده میکند آن شیشه اشک چشم اگر چه گناه عزادار سنگینی کوهها باشد باز
ثواب بیشتر میشود چه ثوابهای عظیم خداوند کریم به تعزیه داران حسین مظلوم قرار داده است که بشرح نیاید
خدا لعنت نماید قومی را که احترام آن بزرگوار را رعایت نکردند بلکه خود و اطفالش را اذیتها کردند
آه آه و امصیبتاه که در روز عاشورا خود آنجناب دو فرزند کوچک و یک نفر بزرگش را بقتل رسانیدند
چنانکه در بیت الاحزان در کتاب عوالم و غیر آن از کتب معتبره روایت شده که در روز عاشورا چون امام
بر خامس آل عبا بنهایت شور رسید و ابواب هموم از هر طرف گشود و جمیع اصحاب و اعوان و دوستان
کشته و مجموع برادران و برادرزادگان و خواهرزادگان که قابل جهاد بودند بدرجه رفیعه شهادت
رسیدند پس آن غریب وحید بهر طرف که نظر کرد کسی از اصحاب ندید پس بمیان لشکرگاه آمد و بانگ بلند
از برای اتمام حجت عجز فرمود یا قوم هل من ذابٍّ یذبُّ عن حرم رسول الله و هل من موحّدٍ یخاف الله فینا
و هل من مغیثٍ یرجو الله فی اغاثتنا و اجرنا آن قوم بی ایمان استغاثهٔ آن بزرگوار را شنیدند اصلا
جواب ندادند فارتفعت اصوات النساء بالعویل و چون آنجناب نالهٔ زنان خود شنید عنان ذو
الجناح را بجانب خیمه گاه کردانید چون بخیمها رسید از سبب آن ناله و غوغا پرسید مادر جناب
علی اصغر پیش آمد و عرض کرد که ای مولا این طفل از بی شیری لبهایش کبود شده که مشرف بر هلاک است فقال

ناولونی

ناولونی ابنی الطفل علیّ احتی اودّعه فناولوه الصبی فجعل یقبّله و هو یقول ویل لهؤلاء القوم اذا کان
جدّک محمد المصطفی خصمهم روی ان الصبی کان فی حجره اذ رماه حرملة بن کاهل الاسدی بسهم فذبحه فی
حجر الحسین و در بعضی از کتب اصحابست که آقای مظلومان آنکودک را بر روی دست گرفته و بجانب لشکر عمر سعد آورده
و از برای اتمام حجت بایشان فرمود که ای قوم اگر من بزعم شما گناهکارم این کودک شیرخواره بنابر همه مذهب
گناهی ندارد و از بی شیری پستان مادرش خشک شده و این طفل شیرخوارهٔ من از بی شیری نزدیک
بهلاکت رسیده چه میشود که از این آب فرات که سگ و خوک و یهود و نصاری از آن میاشامند جرعه آب
بچشانید که بر روی دست من هلاک نشود که ناگاه ملعونی فریاد کرد که یا حسین اگر همه روی زمین آب فرا
گیرد بتو و فرزندت قطره نخواهیم داد و در بعضی از کتب اصحاب روایت شده است که تیر حرمله ملعون
از گلوی نازک علی اصغر در گذشت و بر بازوی جناب سید الشهداء نشست و مظلوما که آن بزرگوار تیر را
از حلقوم علی اصغر و بازوی خود کشید پس آن طفل مظلوم چشمهای خود را بر روی پدر بزرگوار خود گشود
و جان را بجان آفرین تسلیم نمود و در بعضی از روایات آن طفل را بدر خیمه آورده بندای بلند فرمود که
ای مادر علی اصغر بیا و طفل شیرخوارهٔ خود را از من بستان با جمعی از زنان خون جگر از خیام طاهرات
بیرون دویدند و چون بخدمت آقای لب تشنگان رسیدند و امصیبتاه چون نظر ایشان بقنداقهٔ
بخون آن طفل معصوم شهید افتاد هر یکی از ملاحظه این احوال و دیدن لبهای خشک شده کبود گردیده
و گلوی پاره پاره شده علی اصغر تیر خورده نالهٔ وا محمداه و وا علیاه از جگر بر کشیدند لعنت خدا بر آن
گروهی باد که بر کوچک و بزرگ اهلبیت رسالت رحم نکردند الا لعنة الله علی القوم الظالمین مجلس شصت و پنجم
قال الله تعالی فی سورة الاعلی و یتجنّبها الاشقی الذی یصلی النار الکبری ثم لا یموت فیها و لا یحیی و کسی
که خشیت نداشته باشد قبول موعظه نخواهد کرد و پهلو تهی کند از موعظه بدبخت ترین یعنی کافر که
اشقی است از فاسق یا از کفره بجهة توغل او در کفر و عداوت رسول و گویند این آیه در حق ولید بن مغیره
و عقبة بن ربیعه نازل گشته الذی یصلی الخ آنکسی که اشقی است داخل باید باتش بزرگ یعنی آتش درکهٔ جهنم که آن
از آتش دیگر بیشتر و سوزنده تر است پس بدبخترین امم دو ما ن بمیرد در آن نار کبری تا آسایش یابد و نه زنده
باشد زندگی که از آن راحت یابد بلکه آن حیات وبال او باشد پیوسته تمنای زوال آن کند بجهة آنکه آن
حیات و تمنا قطع از صلیبست پس آن مراحل از صلی باشد در مراتب سلة فی البحار الاشقی ای اشقی

العصاة

العصاة وهو الذي كفر بالله وتوحيده وعبد غيره الذي يصلى النار الكبرى اي يلزم اشد النيران وهي نار
جهنم والنار الصغرى نار الدنيا وقيل النار الكبرى هي النار في الطبقة السفلى من جهنم وفيه عن ابي بصير
قال قلت له يا ابن رسول الله خوفني فان قلبي قد قسى فقال يا ابا محمد استعد للحياة الطويلة فان جبرئيل
جاء الى النبي وهو قاطب وقد كان قبل ذلك يجيء وهو متبسم فقال رسول الله يا جبرئيل جئتني اليوم
قاطبا فقال يا محمد قد وضعت منافخ النار فقال وما منافخ النار يا جبرئيل فقال يا محمد ان الله
تعالى امر بالنار فنفخ عليها الف عام حتى ابيضت ثم نفخ عليها الف عام حتى احمرت ثم نفخ عليها الف
عام حتى اسودت فهي سوداء مظلمة لو ان قطرة من الضريع قطرت في شراب اهل الدنيا لمات اهلها من
نتنها ولو ان حلقة واحدة من السلسلة التي طولها سبعون ذراعا وضعت على الدنيا لذابت الدنيا
من حرها ولو ان سربالا من سرابيل اهل النار علق بين السماء والارض لمات اهل الدنيا من ريحه قال
فبكى رسول الله وبكى جبرئيل فبعث الله اليهما ملكا فقال لهما ان ربكما يقرئكما السلام ويقول قد امنتكما
ان تذنبا ذنبا اعذبكما عليه فقال ابو عبد الله فما رأى رسول الله جبرئيل متبسما بعد ذلك ثم
قال ان اهل النار يعظمون النار وان اهل الجنة يعظمون الجنة والنعيم وان جهنم اذا دخلوها هووا
فيها مسيرة سبعين عاما واذا بلغوا اعلاها قمعوا بمقامع الحديد فهذه حالهم وهو قول الله عز وجل
كلما ارادوا ان يخرجوا منها من غم اعيدوا فيها وذوقوا عذاب الحريق ثم تبدل جلودهم غير الجلود التي
كانت عليهم قال ابو عبد الله حسبك يا ابا محمد قلت حسبي حسبي من جملة مواعظه امير المؤمنين ايها
الناس انه لا كنز انفع من العلم ولا عز ارفع من الحلم ولا حسب ابلغ من الادب ولا نصب اوضع من
الغضب ولا جمال احسن من العقل ولا قرين اشر من الجهل ولا سوءة اسوء من الكذب ولا حافظ
احفظ من الصمت ولا غائب اقرب من الموت ايها الناس من نظر في عيب نفسه شغل عن عيب الناس ومن
رضي برزق الله لم يأسف على ما في يد غيره ومن سل سيف البغي قتل به ومن حفر لاخيه بئرا
وقع فيه ومن هتك حجاب غيره انكشفت عورات بيته ومن نسي زلله استعظم زلل غيره ومن اعجب
برأي غيره ضل ومن استغنى بعقله زل ومن تكبر على الناس ذل ومن سفه على الناس شتم ومن خالط
العلماء وقر ومن خالط الانذال حقر ومن حمل ما لا يطيق عجز في البحار عن الصادق جعفر بن محمد عن ابائه
عن علي قال قال رسول الله اربعة يؤذون اهل النار على ما بهم من الاذى يسقون من الحميم في الجحيم

ينادون

ينادون بالويل والثبور يقول اهل النار بعضهم لبعض ما بال هؤلاء الاربعة قد اذونا على ما بنا من الاذى
فرجل معلق في تابوت من جمر ورجل يجر امعاءه ورجل يسيل فوه قيحا ودما ورجل يأكل لحمه فيقال
لصاحب التابوت ما بال الابعد قد اذانا على ما بنا من الاذى فيقول ان الابعد قد مات وفي عنقه اموال
الناس لم يجد لها في نفسه اداء ولا وفاء ثم يقال للذي يجر امعاءه ما بال الابعد قد اذانا على ما بنا من
الاذى فيقول ان الابعد كان لا يبالي اين اصاب البول من جسده ثم يقال للذي يسيل فوه قيحا ودما
ما بال الابعد قد اذانا على ما بنا من الاذى فيقول ان الابعد كان يحاكي فينظر الى كل كلمة خبيثة فيسندها
ويحاكي بها ثم يقال للذي يأكل لحمه ما بال الابعد قد اذانا على ما بنا من الاذى فيقول ان الابعد كان يأكل
لحوم الناس بالغيبة ويمشي بالنميمة ودر حديث آمده كه اين آتش دنيا جزويست از هفتاد جزو آتش
جهنم وگفته اند نار كبرى در طبقه سفلى است كه جاى فرعون ومنافقان ومنكران مائده عيسى باشد
ونار صغرى در طبقه عليا كه جاى گنهكاران امت سيد انبياست ونيز روايتست كه روزى جبرئيل امين بر رسول رب
العالمين نازل شد اين آيه را آورد وان جهنم لموعدهم اجمعين لها سبعة ابواب لكل باب منهم جزء مقسوم بعد گفت
كه يا محمد جهنم وعده گاه ايشانست واز براى جهنم هفت طبقه است كه هر طبقه را فوجى داخل ميكنند حضرت
فرمود طبقات جهنم را بشمار جبرئيل عرضه كرد سقر حطمه لظى وجحيم جهنم وهاويه وسعير حضرت فرمود اين طبقات جاى
كيانند عرضه كرد در طبقه اول يهود ودويم نصارى سيم مجوس چهارم ترسايان پنجم خدانشناسان جهودان واهل
يكطبقه را نگفت حضرت فرمود چرا عذاب اهل عقاب اين طبقه را نميگوئى گفت از همه طبقات آسانتر است حضرت گفت
اهلش كيست جبرئيل از خجالت سر بزير افكند جواب نگفت حضرت تاكيد كرد جبرئيل بگريه گفت اين گنهكاران امت رسول
الله كه گنهكاران امت تو باشند حضرت شنيد گريان شد بيهوش افتاد جبرئيل بهوش آورد وبر عمامه گريه كنان
داخل حجره شد ومدت سه روز از حجره بيرون نيامد مگر وقت نماز صحابه از اين حال مضطرب شدند سلمان بدر خانه
فاطمه زهرا آمد جناب بتول را از اين مقدمه خبردار كردند چون حضرت فاطمه مطلع شد دست امام حسين گرفته
داخل حجره پدر بزرگوار گرديد ديد در حركتست ميكايل حضرت ملتفت نشده نزديك كه اشك ديدهايش بر رخساره
جاريست جبرئيل امين بر آنحضرت نازل شد عرضه كرد يا رسول الله در را واكن پسرت حسين اگر او گريه كند
ملائك هفت آسمان گريه ميكنند حضرت برخواست ودر را گشود جناب امام حسين را داخل حجره كرد آمد
بر روى زانوى مبارك نشاندند پس جناب امام حسين عرضه كرد يا جداه سبب چيست كه سه روز است بحجره رفته

ودر

ونداشت که بر وی خود بسته و در غم و الم گریه ما گشوده اید فرمود ای بود دیدها عاصیان امت من در جهنم است باین
سبب میگریم جناب امام حسین عرضکرد یا جدا اگر مرا اذن دهی در حق امتان تو دعا بکنم حضرت فرمود مختاری
دعا بکن جناب امام حسین دست برداشت ملائکهای بیت المعمور جمع شدند که ببینند جناب امام حسین در
حق امت عاصیان رسول رب العالمین چگونه دعا میکند یکمرتبه دیدند جناب امام سر برداشت عرضکرد خداوندا
بحرمت اول قطره خونی که از گلوی من بر زمین کربلا میریزد از سر تقصیرات امت جدم در گذر هنوز دستهای
مبارک آن گوهر پاک بدرگاه خداوند عالم بلند بود که جبرئیل نازل شد عرضکرد خداوند عالم میفرماید
که بر حسین بگو که دیگر گریه نکند جمیع گنهکاران امت را بحسین بخشیدم ای عزیزان ببینید قدر و منزلت سید الشهدا
را در درگاه احدیت و کلمه از فضیلت گریستن بر آن مظلوم بشنو تا دیدهات روشن شود و این نعمت
عظمی که خداوند عالم کرامت فرموده سهل و خوار مشمارید در مجلس تعزیه با شوق تمام بر آنحضرت گریه
نمائید چنانچه در مشکوة ذکر شده است که چون روز قیامت شود جهنم را با زنجیرهای آتشین بسوی عاصیان
و مجرمان میکشند چنان زبانه میکشد بسوی اهل محشر که از هیبت او عقلها حیران و عاصیان امت گریان
و از خوف او دیده گریان و وانفسا گویان همه مضطرب و نالان میگردند تذهل کل مرضعة عما ارضعت
ناگاه در آنوقت جناب خاتم الانبیا محمد مصطفی صلعم و امتی گویان پای شفاعت بر زمین کنار جهنم می
گذارد و خطاب میکند ای جهنم ترا قسم میدهم بآنکسانیکه در دنیا باولاد من جفا داده اند و بآنکسانیکه
احسان کرده اند دور شو امتان مرا زیاده از این مترسان جهنم باهمان مهابت میشود و دور نمیشود بار
دیگر آنسرور گوید ای جهنم ترا قسم میدهم بآنهاکه در دار دنیا زکوة داده اند و در راه خدا جهاد کرده اند
از امتان من دور شو و بیش از این امتان مرا در خوف و بیم مکن از جهنم تا آتشش زیاده میشود و بیش
آید تا بآنکه گروه خلایق از مشاهدهٔ آنحال مضطرب میشوند دست از جان و دل بر میدارند آنحال رسول
ذوالجلال با چشم تر بستم خطاب کند که ای نایرهٔ غضب ترا قسم میدهم بآن قطرهای اشک که در عزای
فرزندم حسین ریخته اند و بآن آه دردناک که از سینهها امت در مصیبت اهلبیت من بلند شده آ
دور باش که دوستان حسین تاب دیدن تو ندارند و از مشاهدهٔ تو بخود میلرزند و میگریست که چون جهنم
اسم شهید کربلا را میشنود یکنعره میکشد که تمام اهل محشر بر رو میافتند از نظر خلق هفتاد ساله
راه دور میشود ای محبان الحال گریه نمائید بر مصائبی که در روز عاشوراء روی داد که از شنیدن آنها هیچ

مومن

مؤمن و مؤمنه نمیتواند خود را از گریه منع دارد چو همهٔ اعوان و انصار و اقربای مظلوم کربلا شهید شدند
و آن بزرگوار دید که هفتاد و دو نفر از دوستان و یاوران او همه بر خاک هلاک افتاده بودند منافقین هم بعضی از بنی
مبارز میطلبیدند و دیگر کسی نماند که بجهاد رود و لا بد و لا علاج خود بشهادت داده از برای وداع بخیام حرم
و زنان بیکس نزدیک خیمهها تشریف برد و بصدای بلند فرمود که یا سکینة و یا رقیة و یا زینب و یا ام کلثوم
علیکن منی السلام آه آه که همه آن بیکسان بدر آقای مظلوم جمع شدند پس اول سکینه پیش آمد و گلای
عرضکرد که ای بابا اشکها از چشمها جاری میکردند فقالت یا ابا عبد الله استسلمت للموت فقال کیف لا
یستسلم للموت من لا ناصر له و لا معین له پس سکینه مظلومه گفت یا ابتاه ردنا الی حرم جدنا فرمود هیهات لو ترک
القطا لنام یعنی اگر مرا بحال خود گذارده بودند هرگز ترک وطن و حرم جد خود نمیکردم پس چون آنجناب اینکلام
فرمود زنان مظلومه مضطرب شدند و یقین کردند که آن بیکس غریب بکشته شدن داده پس همه ایشان یکدفعه
صداها بناله و افغان بلند کردند پس آنحضرت ایشانرا امر بصبر فرمود ساکت کردانید و وداع نا تمام گذا
رد روانه میدان شد و فرمود که کجاست عمر سعد آنملعون نزدیک آمد آنحضرت فرمود که ترا مخیر کردانم در میان
سه کار یکی را اختیار کنی آن بیحیا عرض کرد که آنها کدامست آنحضرت فرمود ترکنی حتی ارجع الی المدینة الی حرم
جدی رسول الله قال اللعین ما لی الی ذلک من سبیل الثانی قال اسقنی شربة من الماء قال اللعین بن
اللعین و لا الی الثانیة من سبیل قال ان کان لا بد من قتلی فلیبرز الی رجلا بعد رجل پس آنملعون
این را قبول کرد و فرمان داد که بسم الله اینجماعت لشکر مشغول جهاد و قتال شوید و آنجناب نیز مشغول مقاتله
شد و بر و بازوی حیدری از طرف راست و چپ میزد و میکشت و میانداخت و از کشته پشته میساخت حتی
قتل منهم مقتلة عظیمة تا آنکه کشتن آن بزرگوار و آن شجاع نامدار از ایشان کشته بسیار بجهنم فرستادتا
آنکه همهٔ ایشان از پیش روی آنسرور دوران فرار بر قرار اختیار نموده و احدی را تاب مقابله آنفرزند حیدر
کرار نماند پس عمر سعد لعنة الله خوف آن نمود که لشکر از هم متفرق شوند فریاد زد که ای قوم وای بر
شما آیا نمیدانید که با که مقاتله میکنید هذا ابن الانزع البطین هذا ابن قتال العرب و شما هلاک
میگردید و نمیشوید اینها جانب را و حمله کنید او را و احاطه کنید او را چهار هزار تیر انداز از آن کافران بجانب
اطراف آنسید اخرو جابر را گرفتند بجانب آن امام معصوم مثل باران تیر باران کردند الا لعنة الله علی
القوم الظالمین مجلس شصت و ششم قال الله تعالی فی سورة الاعلی قد افلح من تزکی و ذکر اسم ربه فصلی

بدستور

ملد ستی که رستکاری یافت انکه متطهر شد از کفر و معصیت و یاد کرد نام پروردکار خود را بدل و زبان پس
صلوة افرستاد بر محمد و ال محمد و قال من صلى على مرة خلق الله تعالى يوم القيمة على راسه نورا و على
يمينه نورا و على شماله نورا و من فوقه نورا و على تحته نورا و في جميع اعضائه نورا و جابر بن
عبد الله فرمود که بتفسیر این از رسول خدا پرسید فرمود که معنی انست که رستکار شد هر که
باطن خود را از خبث کفر پاک کرد و شبهاتی افراز نمود و پس پنج نماز یومیه محافظت نمود ابن عباس
گفته قد افلح من تزکی ای قد ظفر بالبغية من صار زاكيا بالاعمال الصالحة والورع و قال علي طهروا
نفوسكم من دنس الشهوات تدركوا رفيع الدرجات طهروا قلوبكم من درن السيئات تتضاعف
لكم الحسنات و قال طوبى لمن صلحت سريرته و حسنت علانيته و عزل شره طوبى لمن اخلص
لله عمله و علمه و حبه و بغضه و اخذه و تركه و كلامه و صمته طوبى لمن بادر العمل قبل ان ينقطع اسبابه
طوبى لمن كذب نفسه و اخرب دنياه و عمر اخراه طوبى لمن بادر و اهله قبل ان تغلق ابواب ابعزهان
انشه مهما امکن در اینها صفیه دل و تنقیه قلب به کم خوردن و کرسنه ماندن و تشنه شدن و کریه کردن
از خوف الهی و توبه نمودن از کناهان و مناجات با خدا و نادمشان و بیداری کشیدن در شبها و تصدق دادن
بمسکینان و تلاوت قران و افطار مومنین بعمل امد اما بمقتضی حدیث شریف الابقاء على العمل اشد من
العمل و بفحوای ایه مبارکه یا ایها الذين امنوا اطيعوا الله و رسوله اطيعوا الرسول و لا تبطلوا اعمالكم
و در حدیث وارد شده که روزی حضرت رسول با اصحاب فرمود که هر که بکوید سبحان الله غرس نماید خدا از برای او درختی
در بهشت و هر که بکوید لا اله الا الله حق تعالی غرس نماید از برای او درختی در بهشت مردی از قریش گفت یا
رسول الله ان شجرتنا في الجنة لكثير حضرت فرمودند نعم و لكن اياكم ان ترسلوا نيرانا فتحرقوها پس هر عملی که
ممزوج و مشوب بغیر از رضای خدا و غم عالم شد از برای محض خوشنودی خدا نکردید از ان عمل بهره و ثمر ندارد بلکه
تا عمل خالص نشود از بی زشتی شیطان رها نمیشوی زیرا که ان ملعون قسم بذات رب العزة یاد نموده که همه بندکان را
کمراه نماید مکر اهل اخلاص چنانکه از زبان ان ملعون در قران مجید ذکر شده فبعزتك لاغوينهم اجمعين
الا عبادك منهم المخلصين حنیفه بیان و الکند که از پیغمبر خدا پرسیدند که اخلاص چیست فرمود از جبرئیل
سؤال کردم گفت من از حضرت رب العزة پرسید فرمود هو سر من سري استودعه قلب من احببته من
عبادی و ابو ادریس خولانی از حضرت رسالت نقل کرده که ان لكل حق حقيقة و ما بلغ عبد حقيقة

الاخلاص

الاخلاص حتى لا يحب ان يحمد على شيء من عمل الله و بنده بحقیقت اخلاص نرسد تا انکه دوست نداشته باشد که مردمان
او را بر ان کار یکه از برای خدا میکند مدح او نمایند و سعید بن جبیر گفته که الاخلاص ان يخلص العبد دينه
و عمله لله و لا يشرك به في دينه و لا يرائي بعمله احدا یعنی اخلاص انست که بنده دین و عمل خود را پاکیزه کرداند
از شرک و ریا و در دین خود شریک نکیرد بخدا و عمل خود را بمردمان ننماید و مؤید این مطلب انست که از سراج
وارد شده در زبدة التصانیف که درختی بود که جمعی او را میپرستیدند و عابدی در بنی اسرائیل بر ان مطلع
شد غیرت ایمان او را بر ان داشت که تیشه برداشته روانه شد که ان شجره را قطع کند در راه شیطان بصورت
مردی با او دچار شد گفت بکجا میروی گفت درختیست بجای پروردگار او را میپرستند میروم از قطع
نمایم گفت ترا با این چه کار و گفتگو میان ایشان بطول انجامید تا امر بان منجر شد که دست بگریبان شدند بالاخره
عابد شیطان را بر زمین افکند و چون شیطان خود را عاجز دید گفت مصلحت که تو این عمل بجهة ثواب
رضای خدا میکنی و من از برای تو عملی قرار میدهم که ثواب ان بیشتر باشد هر روز مبلغ فلان در زیر
سجاده تو میگذارم از برداشته بفقرا عطا کن عابد فریب شیطان را خورده از عزم قطع درخت در گذشت
و بخانه برگشت و هر روز که سجاده خود را بر میچید همان مبلغ را در انجا میدید بر میداشت و تصدق مینمود
و چون چند روز بر این بگذشت شیطان قطع وظیفه را نمود دیگر در زیر سجاده خود زر نیافت عابد تیشه
برداشته روی بقطع درخت نمود و شیطان سر راه بر او گرفت باز بر سر مجادله امدند این مرتبه شیطان
بر عابد غالب شد او را بر زمین افکند عابد حیران ماند از شیطان پرسید که چگونه این دفعه بر من غالب
امدی گفت بواسطه اینکه در ابتداء امر نیت تو خالص بود بجهة خدا قطع درخت را قصد کرده بودی
و این دفعه بجهة الود که طمع و قصد ان نمودی و نیت تو خالص نیست با این جهة من بر تو غالب شدم نعم ما
قیل طاعت ناقص من موجب غفران نشود راضیم کر ملک عصیان نشود و بباید دانست که
تزکیه نفس و تصفیه دل حاصل کردد که دل از لوث تعلق بما سوی مصفی کردد و همکی خاطر مصروف
بر عبادت کرداند و بالکلیه مستغرق بمطالعه جمال پروردکار شود چنانچه بروایت کشف الغمه جناب سید السجاد
در نماز بحمد بیم شب چنان محو عظمت خداوند بود که شیطان بصورت اژدها شد که شاید بسبب تفرقه
حواس شکستی در انحضور قلبش اورد انحضرت اصلا التفات نفرمود و قطع نماز نکرد بعد از
فراغ بالهام سلطانی دانست که شیطان بوده دشنام داده و سیلی باو زد و فرمود دور شو

ای ملعون

ایملعون و از این جهت ملقب بزین العابدین شد بلی با این قسم فدائی فی الله نشود چگونه مقتدی باشد با ثار بدیعه
و اسطه احیا ملیه میشود چنانچه در مجالس المتقین بروایت منتخب که مومن بلخی سال الحاج ببیت الله و زیارت
قبر رسول الله و سید السجاد با هدایا و تحف مینمود در یکسفری زوجه او گفت هدایا ای نبیا ازبرای
سید سجاد میبری نمی بینم که در عوض چیزی بتو داده باشد آنمرد گفت این او امام و خلیفه و حجة خدا است
و انچه در دست ما است همه که تحت تملک او است آنزن ساکت شد آنمرد بعد از ان در سفر حج بخدمت
ان امام رسید بعد از اذن و سلام دست و پای انجناب بوسید و از طعامیکه نزد انجناب بود بعد از
امر انحضرت خورد و انجناب طشت طلبید با ابریق آب آنمرد ابریق گرفت که آب بدست انحضرت بریزد انجناب
فرمود ایشیخ تو مهمانی و شایسته نیست آنمرد اصرار نمود که دلم میخواهد باین خدمت مفتخر شوم انجناب
فرمود حالا که چنین کردی اجر ترا ظاهر نمایم که مسرور شوی آنمرد آب میریخت بدست انحضرت تا ثلث طشت
پر آب شد فرمود چیست در این طشت گفت آب فرمود بلکه یاقوت سرخ است چون مومن بلخی نگاه کرد دید
جمیع آب آنحضرت یاقوت سرخ شده پس انجناب فرمود آب بریز پس ریخت تا دو ثلث طشت پر آب شد حضرت
فرمود چیست گفت آب فرمود بلکه زمرد است نگاه کرد دید که چنین است پس فرمود آب بریز ریخت تا طشت
پر شد فرمود چیست گفت آب فرمود در سفید است نگاه کرد دید که چنین است پس طشت پر شد از سه رنگ
جواهر یاقوت و زمرد و در سفید بلخی متعجب شد خود را بدست و پای انجناب انداخته میبوسید انجناب
فرمود ایشیخ نزد ما چیزی نبود که در عوض هدایای تو دهم اینها را بعوض بردار و عذر ما را از زوجه
خود بخواه که بر ما عتاب کرد بلخی خجل شده عرض کرد ای آقای من سخن زن مرا که بشما خبر داد و شکی
نیست که اهلبیت نبوتی پس آنمرد بعد از وداع با حضرت جواهر را برداشته تا بلخ نزد زوجه خود آورد و
حکایت را نقل نمود زن گفت که او را مطلع نمود گفت من نگفتم که او از خانواده علم و امامت است پس ان
زوجه قسم داد زوج خود را که بهمراه او بخدمت انجناب برسد سال دیگر آنمرد زن را برداشته روانه مدینه
شدند در اثنای راه زن بیمار شد نزدیک بمدینه وفات نمود آنمرد با دیده گریان بخدمت ان امام زمان
رسید و واقعه را عرض نمود انجناب ملتفت باو شد فرمود برخیز و نزد زوجه خود برو که خداوند او را
زنده کرد پس آنمرد بسرعت بخیمه آمد دید زوجه اش در خیمه نشسته است صحیح المزاج و سرور و اعتقادش زیاده
شده آنزن بخداوند چگونه زنده کرد گفت بخدا قسم که ملک الموت آمد و قبض روح من نمود آنگاه مردی

آمد که فلان و فلان صفت داشت و اوصاف انحضرت را میشمرد بزوج او گفت این صفتها که تو میشمری صفت مولای
من امام زین العابدین است آنزن گفت همین که ملک الموت او را دید بقدمهای او افتاد و بوسید گفت السلام
علیک یا حجة الله فی ارضه السلام علیک یا زین العابدین جواب سلام او گفت فرمود بملک الموت برگردان روح
او را بجسد او که قصد زیارت من کرده و من از خداوند خود خواستم سی سال دیگر عمر باو دهد که زندگانی
پاکیزه کند در دنیا که بزیارت من آید که زوار از ما حقی واجب دارند چون ملک الموت این کلام را شنید عرض
نمود سمعا و طاعة بعد روح مرا بر گردانید ببدن من و من ملاحظه مینمودم که ملک الموت دست انجناب بوسید و از
نزد من رفت پس آنمرد دست زوجه خود را گرفته بخدمت ان امام آورد و وارد مجلس امام شد انجناب در
میان اصحاب خود بود که آنزن خود را بروی زانوی انجناب انداخت و میبوسید و میگفت بخدا قسم سید مولای
من این است انکسیکه خداوند عالم بدعای او مرا زنده کرد پس آنمرد با زوجه خود در خدمت انجناب بسر برد بقیه
عمر در مدینه متبرکه گذرانیدند تا اینکه وفات یافتند ای شیعه اهلبیت نبوت همین امام را که از اوصاف او شنیدی
که بعد از درجه شهادت پدرش بگردن مبارکش غل جامعه انداخته شد با الخائن اسیر و دستگیر شهرها را
بر گردانیدند و وارد شام کردند و که در دروازه نگاهداشتند شهر را آیین بستند و زنان و مردان با
زینتها و خضابها و سرمه و سرود و لباسها فاخر بیرون آمدند که روز شادی آل ابوسفیان است تا اینکه دلهای
اهلبیت را بیشتر بدرد آورند و شماتت و سرزنش مینمودند بروایت سهل ساعدی ثم ازدحم الناس خرجوا من
باب الساعة و النساء مکشوفات الوجوه و الرؤس علی الرماح فقال اهل الشام و الله ما رأینا سبایا
احسن من هؤلاء ثم اتوا بهم حتی وقفوا بهم علی باب القصر و قد احدق الناس النظر الی زین العابدین و
هو موثوق بالرباط فلما رأی الامام ذلک انشاء و قال اقاد ذلیلا فی دمشق کانّنی من الزنج عبد
غاب عنه نصیره و جدی رسول الله فی کل مشهد و شیخی امیر المؤمنین و زیره فیا لیت امی لم تلدنی
و لم اک یزید یرانی فی البلاد اسیره الا لعنة الله علی القوم الظالمین مجلس شصت و هفتم قال الله تعالی
فی سورة الاعلی قد افلح من تزکی و ذکر اسم ربه فصلی ای اعطی زکوة ماله و ذکر اسم ربه فصلی ای ذکر
معاده و موقفه بین یدی ربه فصلی له و گفته اند مراد بذکر توجه قلب است بنماز و تصور ثواب و
خوف عقاب و خشوع در نماز بسبب خوف و رجا است پس اسم رجا صادق است بر انتظار محبوبی که مهید جمیع اسباب
که در تحت قدرت و اختیار بنده است موجود نماید چیزی فرو گذار نکرده باشد سوای انچه در تحت او

نیست که این بنا در لطف و رحمت خدا بدفع موانع و مفسدات از زراعت قبل از نزول برکات و ملخ و سرما و عروض دردی
و ورود عساکر ظلم و ستم فاسقان و امثال این ها مرتکب شد تخم ایمان را در قلب خود غرس نماید و باب طاعات او را
مشرف و مهیا سازد و باعمال حسنه و ریاضات خصلتها از آنکه عبادات از شرك و کفر و نافرمانیهاست قلع سازد و از فضل خدا
منتظر این باشد که او را با خصلت ثابت بدارد تا وقت مرگ که خاتمه او بخوبی و عاقبت او با مرزش منتهی شود
این انتظار رجای حقیقی است و در بعض امر محمود است و امید هست که خداوند تخم ایمان او را از شر شیطان
و شر راهزنان نفس اماره که در کمین بنی نوع انسانست محفوظ دارد اما اگر تخم ایمان را در دل نکارد لکن
باب طاعت و فرمانبرداری را اثر ندهد و زمین دل را از خلقهای ذمیمه و افعال شنیعه پاک نسازد و مشغول لذتهای
دنیا شود و با این حال منتظر آمرزش باشد این انتظار محض حماقت و غرور است مؤید این است این حدیث شریف که شخصی
نزد حضرت صادق عرض نمود که اِنَّ قَوْماً مِنْ مَوالیكَ یُلِمُّونَ بِالمَعاصی و یَقُولُونَ نَرْجُو فَقالَ کَذَبُوا لَیْسُوا لَنا بِمَوالٍ
اُولٰئِكَ قَوْمٌ تَرَجَّحَتْ بِهِمُ الاَمانِیُّ مَنْ رَجا شَیْئاً عَمِلَ لَهُ وَ مَنْ خافَ شَیْئاً هَرَبَ مِنْهُ یعنی جمعی از شیعیان شما مرتکب
معصیت مینمایند و با این حال میگویند بخدا امیدواریم آنحضرت فرمودند که ایشان دروغ میگویند از شیعیان ما
نیستند ایشان جمعی هستند که آرزوها با ایشان غالب شده و قالَ رَجُلٌ لِلْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ ع یَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ اَنا مِنْ
شیعَتِکُمْ قالَ اتَّقِ اللهَ وَ لا تَدَّعِیَنَّ شَیْئاً یَقُولُ اللهُ لَكَ کَذَبْتَ وَ فَجَرْتَ فی دَعْواكَ اِنَّ شیعَتَنا مَنْ سَلِمَتْ قُلُوبُهُمْ
مِنْ کُلِّ غِشٍّ وَ غِلٍّ وَ دَغَلٍ وَ لٰکِنْ قُلْ اَنا مِنْ مَوالیکُمْ وَ مُحِبّیکُمْ وَ قالَ رَجُلٌ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ ع اِنّی مِنْ شیعَتِکُمْ فَقالَ الحَسَنُ
یا عَبْدَ اللهِ اِنْ کُنْتَ لَنا فی اَوامِرِنا وَ زَواجِرِنا مُطیعاً فَقَدْ صَدَقْتَ وَ اِنْ کُنْتَ بِخِلافِ ذٰلِكَ
فَلا تَزِدْ فی ذُنُوبِكَ بِدَعْواكَ مَرْتَبَةً شَریفَةً لَسْتَ مِنْ اَهْلِها لا تَقُلْ اَنا مِنْ شیعَتِکُمْ وَ لٰکِنْ قُلْ اَنا مِنْ
مَوالیکُمْ وَ مُحِبّیکُمْ وَ مُعادی اَعْدائِکُمْ وَ اَنْتَ فی خَیْرٍ وَ اِلیٰ خَیْرٍ الحاصل امام جعفر صادق فرمودند که مؤمن
مؤمن نمیباشد تا اینکه ترسان و امیدوار باشد و خائف و راجی نمیشود تا اینکه عمل کند از برای آنچه میترسد
و آنچه امید دارد پس در این هنگام بنده که سعی نماید در طاعتها و اجتناب نماید از معصیتها سزاوار است که از
فضل و رحمت خدا ناامید نشود و منتظر تمامی نعمت باشد که دخول بهشت باشد لکن رجا تا حدی نیکوست که
زیادتر از آن نباشد که بمرتبه ایمن از انتقام خدا باشد که آن خسران خواهد بود چنانچه در آیه شریفه وارد شده است
که وَ لا یَأْمَنُ مَکْرَ اللهِ اِلَّا القَوْمُ الخاسِرُونَ و همچنین خوف از خدا محمود است و نیکوست تا جائی که بحد قنوط نرسد
که اگر بمرتبه ناامیدی برسد محض گمراهی است چنانچه در آیه شریفه است وَ مَنْ یَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ اِلَّا الضّالُّونَ

و از جمله کلمات لقمان آن بود که ای اولاد ای فرزند من این چند کلمه را یاد بگیر که در آن علم اولین و آخرین مندرج است اول آنکه عمل تو برای
دنیا بقدر لبث تو باشد در آن دوم آنکه عمل تو برای آخرت بقدر مکث تو باشد در او سیم آنکه غرض تو از
مولای آزادی تو باشد از دوزخ چهارم جرأت تو بر معصیت بقدر صبر تو باشد بر آتش پنجم هرگاه اراده نافرمانی
مولای خود کنی قصد جائی کن که او ترا نبیند الحاصل در تفسیر قَدْ اَفْلَحَ مَنْ تَزَکّٰی از حضرت امیرالمؤمنین مرویست فرمودند
تَزَکّٰی تَصَدَّقَ بِصَدَقَةِ الفِطْرِ وَ لا اُبالی اَنْ لا اَجِدَ فی کِتابی غَیْرَها لِقَوْلِهِ قَدْ اَفْلَحَ مَنْ تَزَکّٰی اَیْ اَعْطیٰ زَکوٰةَ الفِطْرِ
فَتَوَجَّهَ اِلَی المُصَلّٰی فَصَلّٰی صَلوٰةَ العیدِ و بسند معتبر وارد است که حضرت صادق فرمودند مَنْ خَتَمَ صِیامَهُ بِقَوْلٍ صالِحٍ اَوْ عَمَلٍ
صالِحٍ تَقَبَّلَ اللهُ مِنْهُ صِیامَهُ پس کسی عرض نمود که یا ابن رسول الله چیست گفتار صالح و شایسته و کردار
لایقه فرمود گفتار شایسته شهادة ان لا اله الا الله و کردار لایقه اخراج فطره است که از قبولی روزه فطره
دادن است چنانکه از قبولی نماز دادن زکوة مالست چنانچه از حضرت صادق روایت شده است که فرمودند
که از تمام روزه دادن زکوة فطره است چنانچه صلوة بر محمد و آل محمد از تمامی نماز است روزه دارد و زکوة
فطره خود را ندهد روزه او مقبول نیست و دیگر آنکه چنانچه زکوة مال باعث پاکیزگی مال میشود و مال را از
تلف شدن حفظ نماید چنانچه منقولست که هیچ مالی در دریا یا صحرائی تلف نباشد مگر به ندادن زکوة
و همچنین زکوة فطره بدن را پاکیزه میگرداند از نجاستها و کثافات و او را تا سال دیگر از بلاها محفوظ میدارد
چنانچه بسند معتبر منقولست که حضرت صادق با معتب وکیل خرج خود فرمودند که برو و فطره جمیع عیالان و غلامان
و کنیزان ما را بده و یکی از ایشان را ترك مکن که زکوة او را ندهی زیرا که اگر یکی را ترك کنی میترسم که در عرض سال بمیرد
باید که مستحق فطره ایمان داشته باشد و فقیر نیز بوده باشد یعنی قادر بر مؤونه سنه خود و عیال لازم النفقه
نباشد و فقرای ارحام افضلست از سایرین بدانکه بعضی از علما رحم را در اینجا مخصوص دانسته اند بقرابتی که حرام
باشد نکاح و زناشوهری و ظاهر آنست که مراد از رحم مطلق خویشان و قرابت است اگرچه قرابت و خویشی او دور
باشد و سبب حرمت نکاح نشود و مؤید این است آنچه علی بن ابراهیم در تفسیر آیه کریمه فَهَلْ عَسَیْتُمْ اِنْ تَوَلَّیْتُمْ اَنْ تُفْسِدُوا
فِی الاَرْضِ وَ تُقَطِّعُوا اَرْحامَکُمْ نقل کرده و گفته است که آیه مذکوره در خصوص بنی امیه نازل شده است بواسطه
سرزنش و توبیخ ایشان بر آنچه از ایشان نسبت بائمه اهل بیت صادر شده است چه نسبت خویشی بنی امیه با ایشان
است که دورتر است از آنکه احتمال حرمت نکاح شوهری میان ایشان کند مؤید عموم مذکور است آنچه در تاریخ ابن
خلکان نقل شده که هرگاه عباسی در حینی که امام موسی کاظم را از مدینه به بغداد طلبید امر بجلب آنحضرت نموده بود در واقعه

زیرا که هر که

و عمدا بنیران و کشاده کرده برآورده آسمان و هر که بپای دارد این شب یعنی زنده دارد بیامرزد خدای تعالی او را و پاک گرداند
او را از جمیع گناهان نماز روز بیست و سیم هر که روز بیست و سیم ماه روزه بدارد و این دعا بخواند بنا کند حق تعالی برای وی قبه در جنة الفردوس من
زمرد سفید بدرازای هزار هزار فرسخ باشد از نور لامع و در پایین آن هزار هزار تخت که بر هر تختی از آن حوری از حور العین بهشت که روی
ایشان روشن‌تر از آفتاب هزار مرتبه که ناظر را حیرت رساند و در آن داخل شود هر روز هفتاد هزار ملک با تحفه‌ها و هدیه‌ها از جانب
خدای تعالی اللّهم ارزقنی فیه الذهن والتنبیه وباعدنی فیه من السفاهة والتمویه واجعل لی نصیبا من کل خیر تنزل فیه بجودک
یا اجود الاجودین نماز شب بیست و چهارم هشت رکعت در هر رکعت حمد و بیست مرتبه انا انزلناه هر که این نماز را بگذارد بالا برد
حق تعالی عمل او را در آن شب که درجه قبول مثل هفت پیغمبر از آنانکه تبلیغ رسالت پروردگار خود کرده باشد و اداء آن کما ینبغی
فرموده دعای روز بیست و چهارم هر که این روز روزه بدارد و این دعا بخواند عطا فرماید حق تعالی او را در بهشت نعیم هفتاد هزار خانه در هر خانه
از آن خانه‌ها چهل هزار تخت و بر هر یک از آن تختها نشسته باشد حوری که در خدمت او باشد هزار کنیز قیمتی که قیمت یکی از آنها
برابر قیمت دنیا باشد و هر چه بدو است اللّهم قوّنی فیه علی اقامة امرک واذقنی فیه حلاوة ذکرک واوزعنی فیه
لاداء شکرک بکرمک واحفظنی فیه بحفظک وسترک یا ابصر الناظرین نماز شب بیست و پنجم دو رکعت در هر رکعت حمد
یکمرتبه و پنجاه مرتبه توحید و بعد از سلام صد مرتبه اللّهم صل علی محمد وآل محمد هر که این نماز را بگذارد ملاقات کند روز قیامت
بر در جنت پیغمبر را دعای روز بیست و پنجم هر که روز بیست و پنجم ماه را روزه بدارد و این دعا بخواند حق تعالی عطا فرماید او را در بهشت هفتاد شهر
و در هر شهری چهل هزار مائده که عبارت از خوان نعمتی باشد و در هر یک از آن خوانها هزار کاسه لعل و یاقوت که در آن
باشد چهل هزار لون طعام و انواع نعمت در حق تعالی عجب بنیت اللّهم اجعلنی فیه من المستغفرین واجعلنی فیه من
عبادک الصالحین القانتین واجعلنی فیه من اولیائک المقربین برأفتک یا ارحم الراحمین نماز شب بیست و ششم چهار
رکعت در هر رکعت حمد و سوره تبارک الذی بیده الملک هر که این نماز را بگذارد گویا دریافته است شب قدر را
یعنی ثواب عبادت او را دعای روز بیست و ششم هر که این روز روزه بدارد و این دعا بخواند خدای تعالی او را در دار السلام
چهل هزار هزار شهر بنا کند که باشد در هر یک از آن چهل هزار هزار تخت که هر یک از آن هزار کنیز باشد بر هر یک
از آن سریر کنیزی باشد که آن کنیزان را هفتاد خادم باشد از مشک بهشت اللّهم لا تخذلنی فیه لتعرض معصیتک ولا
تضربنی بسیاط نقمتک وزحزحنی فیه من موجبات سخطک بمنک وایادیک یا منتهی رغبة الراغبین نماز
شب بیست و هفتم چهار رکعت در هر رکعت یکمرتبه حمد و سیزده مرتبه انا انزلناه هر که این نماز را بگذارد حق تعالی او را در
بهشت علیین که ذکر آن در کرامت قصری از طلای احمر عطا فرماید و باز دارد امان خدای اکبر تا ماه رمضان دیگر دعای روز بیست و هفتم

هرکه

هرکه روز بیست و هفتم این ماه را روزه بدارد و این دعا بخواند عطا فرماید حق تعالی او را در جنات النعیم آنچه عطا فرموده باشد بعدد
شهداء انبیا و اولیاء را اللّهم اعنّی علی صیامه وقیامه وجنبنی فیه من هفواته وآثامه وارزقنی فیه ذکرک بدوام
بتوفیقک یا هادی المضلین نماز شب بیست و هشتم دو رکعت در هر رکعت حمد و ده مرتبه توحید و بعد از
سلام هزار مرتبه سبحان الله هر که این نماز را بگذارد بگشایند از برای اکرام او هشت در بهشت پس داخل شود
از هر دری که خواهد دعای روز بیست و هشتم هر که روز بیست و هشتم این ماه را روزه بدارد و این دعا بخواند ثواب عمل خود را
حق تعالی برابر چهل صدیق در نامه عمل او بنویسد اللّهم ارزقنی فیه رحمة الایتام واطعام الطعام وافشاء السلام
ومجانبة اللئام وصحبة الکرام بطولک یا ملجأ الآملین نماز شب بیست و نهم شش رکعت میان شام و خفتن در هر رکعت
حمد و هفت مرتبه آیة الکرسی و بعد از تمام پنجاه مرتبه اللّهم صل علی محمد وآل محمد هر که این نماز بگذارد بالا برند
عمل او را که در ثواب و منزلت مثل عمل متقیان و شهیدان و صالحان باشد دعای روز بیست و نهم هر که این روز را روزه
بدارد و این دعا بخواند حق تعالی او را ثواب بنی اسرائیل کرامت فرماید اللّهم اجعل لی فیه نصیبا من رحمتک الواسعة
واهدنی فیه لبراهینک الساطعة وخذ بناصیتی الی مرضاتک الجامعة بمحبتک یا امل المشتاقین نماز شب
سیم هشت رکعت در هر رکعت حمد و سی مرتبه توحید هر که این نماز را بگذارد گشاده گرداند حق تعالی بر او درهای
روزی را او را در سلک سالکان ببرد دعای روز سیم هر که این روز را روزه بدارد و این دعا بخواند از چشم
زخم خلایق او را خدای تعالی نگاه دارد و در نظر جمیع خلایق معزز و محترم گردد و استغفار کنند از برای او آفتاب و ماه
و ستارگان و کوهها و درختها و چهارپایان و حشرات الارض و سنگها و ریگها و هر تر و خشکی که در روی
زمین باشد اللّهم اجعلنی فیه من المتوکلین واجعلنی فیه من الفائزین لدیک واجعلنی فیه من المقربین الیک
باحسانک یا غایة الطالبین نماز شب یازدهم دو رکعت در هر رکعت حمد بیست و پنج مرتبه سوره انا اعطیناک
هر که این نماز را بگذارد پیروی نکند گناه او روز او یعنی او بنماید گناه برود و اگر چه ابلیس آنچه نهایت سعی است
در اضلال آن به تقدیم رساند دعای روز یازدهم هر که این روز روزه بدارد و این دعا بخواند بنویسد
خدای تعالی در دیوان اعمال او حجی مقبول که با حضرت رسول بجا آورده باشد و عمره که با اولاد کرام او کرده
باشد و هر حجی که با حضرت رسول گذارند برابر هفتاد هزار حج و عمره است که با غیر ایشان گذارده شود اللّهم
حبب الی فیه الاحسان وکره الی فیه الفسوق والعصیان وحرم علی فیه السخط والنیران بعونک یا غیاث
المستغیثین نماز شب دوازدهم هشت رکعت در هر رکعت حمد و سی مرتبه انا انزلناه هر که این نماز بگذارد

عطا

عطا فرماید حقتعالی و ثواب شاکران و باشد روز قیامت از رستگاران دعاء روز نوزدهم هرکه این روز را روزه
بدارد و این دعا بخواند حقتعالی بدیهای او را به نیکوئی مبدل گرداند و بیامرزد او را از گناهان که او را از
بنا واقع شده باشد اللهم زینی فیه بالستر والعفاف واسترنی فیه بلباس القنوع والکفاف واحملنی فیه علی
العدل والانصاف وآمنی فیه من کل ما احذر واخاف بعصمتک یا عصمة الخائفین نماز شب بیستم هشت
رکعت در هر رکعت حمد یکی و بیست مرتبه توحید هرکه این نماز را بگذارد بگذرد از پل صراط چون برق جهنده
دعاء روز بیستم هرکه این روز را روزه بدارد و این دعا بخواند حقتعالی عطا فرماید بعدد هر سنگ ریزه
و کلوخی که در روی زمین داشته باشد و هر جنبنده که حرکت کنند در روی زمین حسنه و درجه در جنت
اللهم طهرنی فیه من الدنس والاقذار وصبرنی فیه علی کائنات الاقدار ووفقنی فیه للتقی وصحبة الابرار
بعونک یا قرة عین المساکین نماز شب بیست و یکم شش رکعت در هر رکعت حمد یکی و سی مرتبه اذا زلزلت الارض
هرکه این نماز را بگذارد آسان گرداند خدای تعالی بر او سکرات موت را و امر منکر و نکیر را دعاء روز بیست و یکم
هرکه این روز را روزه بدارد و این دعا بخواند همچنانست که با نبیین و صدیقین و شهداء و صالحین
روزه داشته باشد و ثواب ایشان را دریافته باشد و در این روز امام محمد تقی و امام حسن عسکری متولد
شده است اللهم لا تؤاخذنی فیه بالعثرات واقلنی فیه من الخطایا والهفوات ولا تجعلنی فیه غرضا
للبلایا والآفات بعزتک یا عز المسلمین نماز شب بیست و دوم چهار رکعت در هر دو رکعت اول حمد و
صد مرتبه توحید و در هر دو رکعت دیگر حمد و پنجاه مرتبه توحید هرکه این نماز را بگذارد
بیامرزد حقتعالی گناهان او را اگرچه بعدد کف دریاها و بسیار ستارگان آسمان و برگ درختان بود
دعاء روز بیست و دوم هرکه این روز را روزه بدارد و این دعا بخواند حقتعالی بر او رد کرده اند صد حاجت
او را هشتاد حاجت در دنیا و بیست حاجت در آخرت و بر میدارد درجه او در فردوس هزار هزار مدینه
از نور که مثل لؤلؤ باشد و همیشه ابنیه باشد و در هر یک از مدینه هزار حجره و در هر حجره آنچه
نفسهای ایشان رغبت کند از جنس مأکولات و ملبوسات و مشروبات و غیر آن و لذت یابد چشمهای
ایشان بدانچه مطلوب نظر ایشان باشد و خدای تعالی میفرماید که این جزای عمل شماست که اطاعت امر من
کرده اید اللهم ارزقنی فیه طاعة الخاشعین واشرح فیه صدری بانابة المخبتین بامانک یا امان الخائفین
نماز شب بیست و سوم دوازده رکعت در هر رکعت حمد و دوازده مرتبه الهیکم التکاثر هرکه این نماز را

بگذارد

بگذارد بیرون نیاید از دنیا و حال آنکه سیراب باشد در روزی که همه مردمان العطش زنان باشند و منادی ندا کند
بشهادت ان لا اله الا الله محمد را بعرصه قیامت پس از جانب حقتعالی امر در رسد که او را بجنان بهشت برند
دعاء روز بیست و سوم هرکه این روز را روزه بدارد و این دعا بخواند حقتعالی او را عطا نماید جنتی که از قبر بیرون آید
و بوی بهشت خرامد با نوری که نزد ناظر او باشد در رفتن و حله در او پوشانند از حلهای بهشت و
ناقه که سوار شود و شربتی از شربتهای بهشت که بیاشامد و گوید ای بنده من بخرام بسوی جنت المأوی
اللهم وفقنی فیه لموافقة الابرار وجنبنی فیه مرافقة الاشرار وآونی فیه برحمتک الی دار
القرار بالهیتک یا اله العالمین نماز شب بیست و چهارم دو رکعت در هر رکعت حمد و هر سوره که خواهد
و در هر رکعت دو بار حمد و صد مرتبه توحید و بعد از سلام صد مرتبه لا اله الا الله هرکه این نماز را
بگذارد دیگر استغفر ماید او را ثواب هزار هزار حج مقبول و عمره مشکور و غزای مبرور دعاء
روز بیست و چهارم هرکه این روز را روزه بدارد و این دعا بخواند حقتعالی میفرماید ملائکه را که گواه
باشید که من که خداوندم بیامرزیدم گناهان این بنده را اگرچه در دنیا بمقامی باشد که بعدد تعداد
بیاید اللهم اهدنی فیه لصالح الاعمال واقض لی فیه الحوائج والآمال یا من لا یحتاج الی
التفسیر والسؤال یا عالما بما فی صدور العالمین نماز شب بیست و پنجم چهار رکعت در هر رکعت
حمد و بیست و پنج مرتبه انا اعطیناک الکوثر هرکه این نماز را بگذارد بیرون نرود از دنیا تا بشارت دهد
او را ملک الموت بآنکه حقتعالی از آن خوشنود است و راضی و بر او غضبناک نیست دعاء روز بیست و پنجم
هرکه این روز را روزه بدارد و این دعا بخواند حقتعالی عطا فرماید باو ثواب هفتاد نبی مرسل اللهم نبهنی
فیه لبرکات اسحاره ونور فیه قلبی بضیاء انواره وخذ بکل اعضائی الی اتباع آثاره بنورک
یا منور قلوب العارفین نماز شب بیست و ششم پنجاه رکعت در هر رکعت حمد و پنجاه مرتبه اذا زلزلت
الارض گویا مراد آن باشد که هر رکعت یک مرتبه بخواند زیرا که مشکل است در یک شب ده هزار و
پانصد مرتبه اذا زلزلت الارض بخواند هرکه این نماز را بخواند ملاقات کند برحمت حقتعالی در روز
قیامت مثل کسی که حج تمام و عمره تمام الاکلام بجای آورده باشد دعاء روز بیست و ششم هرکه این روز را
روزه بدارد و این دعا بخواند نباشد در هفت آسمان و هفت زمین ملکی که نخواند تسبیح و دعا
جهت او اللهم وفر فیه حظی من برکاته وسهل سبیلی الی خیراته ولا تحرمنی فیه قبول حسناته یا

هادیا

هادیاً اِلَی الحَقِّ المُبین نماز شب بیستم هشت رکعت در هر رکعت حمد و ده بار سوره که میسر شود هر که این نماز ابگذارد
حق تعالی بیامرزد گناهان گذشته و آینده او را دعای روز بیستم هر که این روز را روزه بدارد و این دعا
بخواند بفرستد خدای تعالی هفتاد هزار ملک که او را نگاه دارند از تمام شیاطین و سلطان جابر او را
و بنویسد از برای او هر روز از نماز و روزه ثواب شصت ساله که مقبول الله تعالی باشد و میگرداند میان
او و میان آتش هفتاد خندق که هر خندقی چون میان آسمان و زمین باشد اللّهم افتح لی فیه ابواب الجنان و
اغلق فیه عنی ابواب النیران و وفقنی فیه لتلاوة القرآن یا منزل السکینة فی قلوب المؤمنین نماز
شب بیست و یکم هشت رکعت بهر سوره که میسر شود دعای روز بیست و یکم هر که این روز را روزه بدارد و
این دعا بخواند حق تعالی کشاده کرداند قبر او را و سفید کرداند روی او را از سیاهی گناه و نور ایمان در دل
او اندازد اللّهم اجعل لی فیه الی مرضاتک دلیلا و لا تجعل للشیطان فیه علی سبیلا و اجعل الجنة
لی منزلا و مقیلا یا قاضی حوائج الطالبین نماز شب بیست و دوم هشت رکعت بهر سوره که میسر شود
دعای روز بیست و دوم هر که این روز را روزه بدارد و این دعا بخواند آسان کرداند بر او خدای تعالی سکرات
مرگ را و سبک کرداند بر او سؤال منکر و نکیر را و ثابت کرداند او را بر قول ثابت اللّهم افتح لی ابواب
فضلک و انزل علی برکاتک و وفقنی فیه لموجبات مرضاتک و اسکنی فیه بحبوحات جناتک یا مجیب
دعوة المضطرین نماز شب بیست و سیم هشت رکعت بهر سوره که میسر شود دعای روز بیست و سیم هر که
این روز را روزه بدارد و این دعا بخواند بگذرد از صراط مانند برق و جهنده با انبیا و شهدا و صلحا اللّهم اغسلنی
فیه من الذنوب و طهرنی فیه من العیوب و امتحن قلبی فیه بتقوی القلوب یا مقیل عثرات المذنبین نماز
شب بیست و چهارم هشت رکعت بهر سوره که میسر شود دعای روز بیست و چهارم هر که این روز را روزه
بدارد و این دعا فرماید حق تعالی بعدد هر موئی که بر سر و جسد او باشد در روز قیامت خادمه که عبارت از کنیز
باشد و غلامی چون یاقوت و مرجان در حسن و شمائل که او را خدمت کنند اللّهم انی اسئلک فیه ما
یرضیک و اعوذ بک فیه مما یؤذیک و اسئلک التوفیق فیه لان اطیعک و لا اعصیک یا جواد
السائلین نماز شب بیست و پنجم هشت رکعت در هر رکعت حمد و ده مرتبه توحید هر که این نماز را بگذارد
بنویسد خدای تعالی از برای او در صحیفه اعمال او ثواب عابدان دعای روز بیست و پنجم هر که این روز را روزه
بدارد و این دعا بخواند بنا کند خدای تعالی از برای او در زیر عرش صد برج که بر سر هر برج از آن خیمه سبزی

باشد

باشد و گوید ای بنده من ساکن شو در زیر عرش بخور و بیاشام بآنچه عمل کرده برای من و طاعت نموده در
روزهائی که خالی گذشت بود قوله تعالی فی الایام الخالیة اللّهم اجعلنی فیه محبا لاولیائک و معادیا لاعدائک
مستنا بسنة خاتم انبیائک یا عاصم قلوب النبیین نماز شب بیست و ششم هشت رکعت در هر رکعت
حمد و ده مرتبه توحید هر که این نماز را بگذارد کشاده کردد برای او هفت در آسمان بآنچه او را است نزد
حق تعالی کریم از مزید نعمت دعای روز بیست و ششم هر که این روز را روزه بدارد و این دعا بخواند حق تعالی
متکلم شود با او در روز قیامت و میگوید ای بنده من مترس و محزون مباش بدرستیکه تراست امن نزد من اللّهم
اجعل سعیی فیه مشکورا و ذنبی فیه مغفورا و عملی فیه مقبولا و عیبی فیه مستورا و اغننی فیه
بجودک یا اسمع السامعین نماز شب بیست و هفتم چهار رکعت در هر رکعت حمد و تبارک الذی بیده
الملک و اگر نتواند بیست و پنج مرتبه توحید هر که این نماز را بگذارد حق تعالی پدر و مادر او را بیامرزد
دعای روز بیست و هفتم هر که این روز را روزه بدارد چنان باشد که هر گرسنه و تشنه را طعام و آب داده
باشد در دار دنیا و گرامی داشته باشد اللّهم ارزقنی فیه فضل لیلة القدر و صیر فیه اموری
من العسر الی الیسر و اقبل معاذیری و حط عنی الوزر یا رؤفا بعباده الصالحین نماز شب بیست و هشتم
شش رکعت در هر رکعت بعد از حمد صد مرتبه آیة الکرسی و صد مرتبه توحید و صد مرتبه کوثر و بعد از
نماز صد مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد هر که این نماز را بگذارد بیامرزد حق تعالی گناهان او را دعای روز
بیست و هشتم هر که این روز را روزه بدارد و این دعا بخواند میگرداند خدای تعالی جهنه و نصیبی و افر در جنة
که اگر قیاس کنند او را مساوی بود با جهل برابر آنچه در دنیا باشد اللّهم وفر حظی فیه من النوافل و اکرمنی
فیه باحضار المسائل و قرب فیه وسیلتی الیک من بین الوسائل یا من لا یشغله الحاح الملحین نماز شب
بیست و نهم ده رکعت در هر رکعت حمد یکبار و پنج مرتبه توحید هر که این نماز را بگذارد باشد او از مرحومان
و برده شود نامه اعمال او در زیر هفت آسمان دعای روز بیست و نهم هر که این روز را روزه بدارد و این دعا
بخواند میگرداند خدای تعالی در جنت هزار شهر برای او از طلا و نقره و زبرجد و لؤلؤ که عبارت از مروارید
باشد اللّهم غشنی فیه بالرحمة و ارزقنی فیه التوفیق و العصمة و طهر قلبی من غیاهب التهمة یا رحیما بعباده
المؤمنین نماز شب سی ام دوازده رکعت در هر رکعت بعد از حمد بیست مرتبه توحید و بعد از فراغ
صد مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد فرستد هر که این نماز را بگذارد حق تعالی خاتمه حال و عاقبت اعمال

اورا

او را برحمت بی‌غایت خود قرین کرده اند دعا بر سبیل آنکه هر که این روز را روزه بدارد و این دعا بخواند حقتعالی
او را امر کرده اند بکرامتی که بانبیا و مرسلان اکرامی داشته باشد اللهم اجعل صیامی فیه بالشکر والقبول
علی ما ترضاه و یرضاه الرسول محکمة فروعه بالاصول بحق سیدنا محمد و آله الطاهرین والحمد لله رب
العالمین و کفعمی دعا روز بیست و هفتم را در بیست و نهم ذکر کرده است و موافق مذهب شیعه در روز
بیست و سیم خواندن و در بیست و یکم انسب باشد والله یعلم و اما اعمال شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سیم
پس دو نوع است اول آنکه در هر سه شب باید کرد دوم آنکه مخصوص است بهر شبی اما اول از حضرت رسول
منقولست که هر که در شب قدر دو رکعت نماز بجا آورد و در هر رکعتی بعد از حمد هفت مرتبه قل هو الله احد
بخواند و بعد از فارغ شدن هفتاد مرتبه استغفر الله و اتوب الیه بگوید از جای خود بر نخیزد تا حقتعالی او را
و پدر و مادر او را بیامرزد و ملکی چند بفرستد که حسنات برای او بنویسند تا سال آینده و ملکی چند
بفرستد بسوی بهشت که درختها برای او غرس نمایند و قصرها برای او بنا کنند و نهرها برای او جاری گردانند
و از دنیا بیرون نرود تا همه را مشاهده نماید و غسل در این سه شب سنت مؤکد است و غسل این شبها مقارن
غروب آفتاب کردن بهتر است که نماز شام را با غسل کند و مستحب است در این شبها که قرآن مجید را بدست
بگیرد و بگشاید و این دعا را بخواند اللهم انی اسئلک بکتابک المنزل و ما فیه و فیه اسمک الاکبر و
اسمائک الحسنی و ما یخاف و یرجی ان تجعلنی من عتقائک من النار و تقضی حوائجی للدنیا والآخرة
پس حاجات خود را از حقتعالی طلب نماید که انشاء الله برآورده است و این دعا از حضرت امام محمد باقر منقولست
و از حضرت صادق ع منقولست که مصحف را بگیرد و بر سر گذارد و بگوید اللهم بحق هذا القرآن و بحق من
ارسلته به و بحق کل مؤمن مدحته فیه و بحقک علیهم فلا احد اعرف بحقک منک پس ده مرتبه
بگوید بک یا الله و ده مرتبه بمحمد و ده مرتبه بعلی و ده مرتبه بفاطمة و ده مرتبه بالحسن و ده مرتبه
بالحسین و ده مرتبه بعلی بن الحسین و ده مرتبه بمحمد بن علی و ده مرتبه بجعفر بن محمد و ده مرتبه
بموسی بن جعفر و ده مرتبه بعلی بن موسی و ده مرتبه بمحمد بن علی و ده مرتبه بعلی بن محمد و ده مرتبه
بالحسن بن علی و ده مرتبه بالحجة پس هر حاجت که داری طلب کن و زیارت حضرت امام حسین در
هر یک از این سه شب سنت مؤکد است و در هر یک خصوصا شب بیست و سیم صد رکعت نماز سنت است
هر دو رکعت بیک سلام و در هر رکعت بعد از حمد ده مرتبه سوره توحید بخواند و در بعضی از روایات

معتبره وارد شده است که هفت مرتبه یا پنج مرتبه یا سه مرتبه یا یک مرتبه قل هو الله اکتفا میتوان نمود و احادیث بسیار
در فضیلت این صد رکعت وارد شده است و باید که این صد رکعت غیر نافله شب بوده باشد و اگر ضعف
داشته باشد نشسته هم میتواند کرد و بهترین دعاها و اعمال در این شبها طلب آمرزش و دعا برای
مطالب دنیا و آخرت خود است و پدر و مادر و خویشان خود و برادران مؤمن زنده و مرده ایشان و
اذکار و صلوات بر محمد و آل محمد آنچه مقدور شود و در بعضی از روایات وارد شده است که دعای
جوشن کبیر را در هر یک از این سه شب بخواند و اما دوم پس اعمال مخصوص شب نوزدهم است
که صد مرتبه بگوید استغفر الله ربی و اتوب الیه و صد مرتبه اللهم العن قتلة امیر المؤمنین
و یک دعای مختصری در زاد المعاد هست بخواند پس حوائج خود را از حقتعالی طلب نماید و شب بیست
و یکم فضیلتش زیاده از شب سابق است و غسل و اعمال سابقه همه را باید بعمل آورد و در این دهه
اول اعتکاف در مساجد جامع سنت است و در دهه استجابت دعا است و بسند بسیار معتبر از امام موسی کاظم ع
منقولست که در شب بیست و یکم و بیست و سیم صد رکعت نماز بکن و در هر رکعت بعد از حمد ده مرتبه توحید
بخواند و در حدیث معتبر دیگر منقولست که حضرت امام محمد باقر ع این دو شب را احیا میکرد و در نصف اول
شب مشغول دعا میشد و در نصف آخر شب مشغول نماز و بسند موثق از حضرت صادق ع مرویست
که اگر توانی در شب بیست و یکم و بیست و سیم ماه رمضان در هر یک صد رکعت نماز بکن بغیر از سیزده رکعت
نماز شب و نافله صبح و تا صبح بیدار باش و مستحب است که مشغول دعا و نماز و تضرع باشی بدرستیکه
امید شب قدر در یکی از اینها هست و شب قدر بهتر است از هزار ماه و فرمود یعنی از عمل در هزار ماه
و هر امری که در آن سال واقع میشود در شب قدر مقدر میگردد و دعای این شب در ضمن دعاها
دهه آخر که در زاد المعاد است بخواند و اما شب بیست و سیم اکثر احادیث معتبره دلالت میکند
بر آنکه از شب قدر است و در آن دو غسل سنت است یکی در اول شب و یکی در آخر شب و حضرت صادق
فرمود که شب بیست و سیم شب جهنی است و در آن شب جمیع امور بر وفق حکمت مقدر میگردد و در
آن شب مقدر میگردد عمرها و بلاها و اجلها و روزیها و قضاها و آنچه در آن سال واقع می
شود تا شب قدر آینده پس خوشا حال بنده که احیا کند آن شب را و بیدار باشد بعبادت و گاه در رکوع
باشد و گاه در سجود و گناهان خود را در برابر دیده خود متمثل کرده اند و بر آنها بگرید چون چنین کند

۳۱۵ امید دارم که از فضیلت شب قدر محروم نکردانم و فرمود که حق تعالی امر میکند ملکی را که ندا میکند
در هر روز ماه رمضان در هوا که بشارت باد شما را ای بندگان من که بخشیدم گناهان گذشته
شما را و در شب قدر شفاعت شما را در حق یکدیگر قبول میکنم و دعای شما را در حق یکدیگر مستجاب
میگردانم مگر کسیکه روزه را افطار کند بر مست کننده یا کینه برادر مؤمن را در دل داشته باشد
و بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که هرکه سورهٔ عنکبوت و روم را در شب بیست و سیم بخواند
والله که او از اهل بهشت است و استثنا نمیکنم در آن ابدا و نمیترسم که خدا در این سوگند بر من
گناهی بنویسد و این دو سوره را نزد خدا مرتبهٔ عظیم هست و ایضا از آنحضرت بسند معتبر منقول
که هرکه در شب بیست و سیم ماه مبارک رمضان هزار مرتبه سورهٔ انا انزلناه بخواند هر اینه صبح کند
با یقین شدید و اعتراف بآنچه مخصوص ماست از کرامتها در این شب بسبب آنچه در خواب ببیند و سورهٔ حم
دخان نیز سنت است که در این شب بخواند و از حضرت امام محمد تقی منقولست که هرکه زیارت کند
حضرت امام حسین را در شب بیست و سیم که امید شب قدر در آن هست و در آن هر امری مقدر می
گردد و مصافحه کند با او ارواح صد و بیست و چهار هزار پیغمبر که همه در این شب رخصت می طلبند
از حق تعالی در زیارت آنحضرت و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که هرکه
احیا کند شب بیست و سیم ماه مبارک رمضان را و صد رکعت نماز کند حق تعالی روزی او را فراخ گرداند
در دنیا و شر دشمنان را از او کفایت کند و پناه دهد او را از غرق شدن و خانه بر سرش خراب شدن
و لقمهٔ درنده گرفتن و از شر درندگان و دفع کند از او هول نکیر و منکر را و از قبر بیرون آید او را
نوری باشد که روشنائی بخشد اهل محشر را و نامه اش را بدست راستش دهند و بنویسند برای
او برات بیزاری از آتش جهنم و گذشتن بر صراط را و ایمنی از عذاب را و داخل بهشت شود بی حساب
و در بهشت او را از رفیقان پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان گردانند و نیکو
رفیقانند ایشان و دعای این شب را از جمله دعاهای دههٔ آخر که در زاد المعاد است بخوانند و هر مقدار
از قرآن که ممکن باشد در این شب بخوانند و دعاهای صحیفهٔ کامله را بخوانند خصوصا دعای مکارم
الاخلاق و دعای توبه و روز این شبها را نیز باید حرمت داشت و بعبادت و تلاوت و دعا بسر آورد
زیرا که در احادیث معتبره وارد شده است که روز قدر نیز در فضیلت مثل شب قدر است الخطبة

۳۱۶ المروية عن امير المؤمنين بعد صلوة الفطر الحمد لله الذي خلق السموات والارض وجعل
الظلمات والنور ثم الذين كفروا بربهم يعدلون لا نشرك بالله شيئا ولا نتخذ من دونه وليا
والحمد لله الذي له ما في السموات وما في الارض وله الحمد في الدنيا والآخرة وهو الحكيم الخبير يعلم
ما يلج في الارض وما يخرج منها وما ينزل من السماء وما يعرج فيها وهو الرحيم الغفور كذلك الله لا
اله الا هو اليه المصير والحمد لله الذي يمسك السماء ان تقع على الارض الا باذنه ان الله بالناس
لرؤف رحيم اللهم ارحمنا برحمتك واعممنا بمغفرتك انك انت العلي الكبير والحمد لله
الذي لا مقنوط من رحمته ولا مخلو من نعمته ولا مستنكف عن عبادته الذي بكلمته قامت السموات
السبع واستقرت الارض المهاد وثبتت الجبال الرواسي وجرت الرياح اللواقح وسار في جو السماء
السحاب وقامت على حدودها البحار وهو الله القاهر يذل له المتعززون ويتضاءل له المتكبرون
نحمده كما حمد نفسه وكما هو اهله ونستعينه ونستغفره ونستهديه ونشهد ان لا اله الا الله وحده لا
شريك له يعلم ما تخفي النفوس وما تجن البحار وما توارى منه ظلمة ولا تغيب عنه غائبة وما
تسقط من ورقة من شجرة ولا حبة في ظلمات الارض الا يعلمها لا اله الا هو ولا رطب ولا يابس
الا في كتاب مبين ويعلم ما يعمل العاملون واي مجرى يجرون والى اي منقلب ينقلبون و
نستهدي الله بالهدى ونشهد ان محمدا عبده ونبيه ورسوله الى الخلق وامينه على وحيه
وانه قد بلغ رسالات ربه وجاهد في الله وعبد الله حتى اتاه اليقين صلى الله عليه وآله و
سلم اوصيكم عباد الله بتقوى الله الذي لا تبرح منه نعمة ولا تنفد منه رحمة الذي رغب في
التقوى وزهد في الدنيا وحذر المعاصي وتعزز بالبقاء وذلل خلقه بالموت والفناء والموت
غاية المخلوقين وسبيل العالمين ومعقود بنواصي الباقين لا يعجزه اباق الهاربين وعند حلوله
يهدم كل لذة ويزيل كل نعمة ويقطع كل بهجة والدنيا دار كتب الله لها الفناء ولاهلها منها
الجلاء واكثرهم ينوي بقاءها ويعظم بناءها وهي حلوة خضرة قد عجلت للطالب والتبست بقلب الناظر
فارتحلوا منها يرحمكم الله باحسن ما بحضرتكم ولا تطلبوا منها اكثر من القليل ولا تسألوا منها فوق
الكفاف وارضوا منها باليسير الا ان الدنيا قد تنكرت وادبرت واحلولت وآذنت بوداع الا وان
الآخرة قد رحلت واقبلت واشرفت وآذنت باطلاع الا وان المضمار اليوم والسباق غدا الا و

انّ السبقة الجنّة والغاية النار افلا تائب من خطيئته قبل يوم منيته الا عامل لنفسه قبل يوم بؤسه
وفقره جعلنا الله وايّاكم ممن يخافه ويرجو ثوابه الا انّ هذا اليوم يوم جعل الله لكم عيدًا و
جعلكم له اهلاً فاذكروا الله يذكركم وادعوه يستجب لكم وادّوا فطرتكم فانها سنّة نبيّكم وفريضة
واجبة فليؤدّها كل امرء منكم عن عياله ذكرهم وانثاهم وصغيرهم وكبيرهم وحرّهم ومملوكهم
عن كل انسان منهم صاعًا من بُرّ او صاعًا من تمر او صاعًا من شعير واطيعوا الله فيما فرض عليكم و او صاعًا من زبيب
امركم به من اقام الصلوة وايتاء الزكوة وحج البيت وصوم شهر رمضان والامر بالمعروف والنهي
عن المنكر والاحسان الى نسائكم وما ملكت ايمانكم واطيعوا الله فيما نهيكم عنه من قذف المحصنة و
اتيان الفاحشة وشرب الخمر وبخس المكيال ونقص الميزان وشهادة الزور والفرار من الزحف عصمنا الله
واياكم بالتقوى وجعل الاخرة خيرًا لنا ولكم من الاولى انّ احسن الحديث وابلغ الموعظة كتاب الله الحكيم العزيز
اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم قل هو الله احد الله الصمد لم يلد ولم يولد ولم يكن له
كفوًا احد ثم يجلس جلسة كجلسة عجلان ثم يقوم ويقرء هذه الخطبة الثانية الحمد لله نحمده ونستعينه ونؤمن
به ونتوكل عليه ونشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له وانّ محمدًا عبده ورسوله صلوات الله
وسلامه عليه واله اللهم صلّ على محمد عبدك ورسولك ونبيك صلوة نامية زاكية ترفع بها
درجته وتبيّن بها فضله وصلّ على محمد وال محمد وبارك على محمد وال محمد كما صليت وباركت
وترحمت على ابراهيم وال ابراهيم انك حميد مجيد اللهم عذّب كفرة اهل الكتاب الذين يصدّون
عن سبيلك ويجحدون اياتك ويكذبون رسلك اللهم انصر جيوش المسلمين وسراياهم ومرابطيهم
في مشارق الارض ومغاربها انك على كل شيء قدير اللهم اغفر للمؤمنين والمؤمنات والمسلمين و
المسلمات اللهم اجعل التقوى زادهم والايمان والحكمة في قلوبهم اللهم اغفر لمن توفي من المؤمنين
والمؤمنات والمسلمين والمسلمات ولمن لا حق بهم من بعدهم انك انت العزيز الحكيم انّ الله يأمر بالعدل
والاحسان وايتاء ذي القربى وينهى عن الفحشاء والمنكر والبغي يعظكم لعلكم تذكرون اذكروا الله
يذكركم وانه ذاكر لمن ذكره واسئلوا الله من رحمته وفضله فانه لا يخيب عليه داع دعاه ربنا
اتنا في الدنيا حسنة وفي الاخرة حسنة وقنا عذاب النار

حديث الكساء

في المنتخب الكبير عن فاطمة الزهراء سلام الله عليها قالت دخل علىّ ابي رسول الله صلى الله عليه واله

في بعض الايام فقال لي يا فاطمة انّي لاجد في بدني ضعفًا فقالت له فاطمة اعيذك بالله يا ابتاه من الضعف
فقال يا فاطمة ايتيني بالكساء اليماني وغطيني به قالت فاطمة فغطيته به فصرت انظر اليه واذا وجهه
يتلألؤ كانه البدر في ليلة تمامه وكماله وقالت فاطمة فما كانت الا ساعة واذا بولدي الحسن قد اقبل
وقال السلام عليك يا اماه فقلت وعليك السلام يا ولدي ويا قرة عيني وثمرة فؤادي فقال لي
يا اماه انّي لاشم عندك رائحة طيبة كانها رائحة جدي رسول الله فقلت انّ جدك نائم تحت الكساء
فاقبل الحسن نحو الكساء وقال السلام عليك يا جداه يا رسول الله اتأذن لي ان ادخل معك تحت
الكساء فقال له قد اذنت لك فدخل معه ثم اقبل الحسين وقال السلام عليك يا اماه قلت و
عليك السلام يا ولدي ويا قرة عيني قال يا اماه انّي لاشم عندك رائحة طيبة كانها رائحة جدي
رسول الله فقلت نعم ها هو مع اخيك الحسن نائمان تحت الكساء فدنى منهما وقال السلام عليك يا
جداه يا رسول الله اتأذن لي ان ادخل معكما تحت الكساء قال نعم فدخل معهما ثم اقبل امير المؤمنين وقال
السلام عليك يا فاطمة قلت وعليك السلام يا ابن عم رسول الله قال يا فاطمة انّي لاشم عندك رائحة
طيبة كانها رائحة ابن عمي رسول الله فقلت نعم ها هو نائم مع ولديك تحت الكساء فاقبل نحو
الكساء وقال السلام عليك يا رسول الله اتأذن لي ان ادخل معكم تحت الكساء قال نعم فدخل معهم
فدنوت وقلت السلام عليك يا ابتاه يا رسول الله اتأذن لي ان ادخل معكم تحت الكساء قال
نعم قد اذنت لك يا فاطمة فدخلت فلما استكملنا قال الله عز وجل يا ملائكتي ويا سكان سماواتي
وعزتي وجلالي ما خلقت سماء مبنية ولا ارضًا مدحية ولا قمرًا منيرًا ولا شمسًا مضيئة ولا فلكًا
يدور ولا بحرًا يجري ولا فلكًا يسري الا لاجل هؤلاء الخمسة الذين هم تحت الكساء فقال الامين
جبرائيل يا رب ومن تحت الكساء قال هم فاطمة وابوها وبعلها وولداها فقال الامين جبرائيل
يا رب اتأذن لي ان اهبط الى الارض لاكون لهم سادسًا قال نعم قد اذنت لك فنزل الامين جبرائيل
وقال السلام عليك يا رسول الله العلي الاعلى يقرئك السلام ويخصك بالتحية والاكرام
ويقول يا ملائكتي ويا سكان سماواتي وعزتي وجلالي ما خلقت سماء مبنية ولا ارضًا مدحية و
لا قمرًا منيرًا ولا شمسًا مضيئة ولا فلكًا يدور ولا بحرًا يجري ولا فلكًا يسري الا لاجلكم ومحبتكم
وقد اذن لي ان ادخل معكم تحت الكساء فهل انت تأذن لي يا رسول الله قال نعم قد اذنت لك

فدخل

فدخل معهم وهو يقول قال الشاعر من قائل انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم
تطهيرا فقال علي ع يا رسول الله اخبرنا ما لجلوسنا هذا من فضل عند الله عز وجل قال رسول الله
والذي بعثني بالحق نبيا واصطفاني بالرسالة نجيا ما ذكر خبرنا هذا في محفل من محافل اهل الارض
وفيه جمع من شيعتنا ومحبينا الا ونزلت عليهم الرحمة وحفت بهم الملائكة واستغفرت لهم الى
ان يتفرقوا فقال علي ع اذا والله فزنا وسعدنا وكذلك شيعتنا فازوا وسعدوا فقال
رسول الله والذي بعثني بالحق نبيا واصطفاني بالرسالة نجيا ما ذكر خبرنا هذا في محفل
محافل اهل الارض وفيه جمع من شيعتنا ومحبينا وفيهم مهموم الا وفرج الله همه ولا مغموم
الا وكشف الله غمه ولا طالب حاجة الا وقضى الله حاجته فقال علي ع اذا والله فزنا وسعدنا
وكذلك شيعتنا فازوا وسعدوا

وقد تمت كتاب جنة الصائمين من لقاء عزيز رحمة رب العالمين جناب تبطا خير الحاج كاظم تبريزي
از امكاة آخوند ملا علي ابن مرحمت الملقب بواعظ شبستري والشهير بعبا طاب ثراه وجعل الجنة
مثواه اللهم اغفر له وتجاوز عن سيئاته
ولحشره مع مواليه
من الطاهرين
بحسب
الفرمايش الشيخ
الأعز عالي الجناب قدسي نصاب
خير الزائرين كشهدي مير محمد احمد باد

خلف ارشد مصنف مرحوم نوشته شد ببدا اقل الخلا ابن حرمها واكثرهم جرما العبد ابن محمد از
المؤلف المغفور طبع كرد كارخانه برادر كربلائي محمد اقا مطبوع كرديد اللهم اغفر له
ولوالديه ومصححه وكاتبه وعمله طبعه بمحمد وآله الطاهرين تحرير في ٥ اشهر محرم الحرام ١٣١٣

دعبغر لغت سدري اكرشد انها هم از كاتب است
الهاشر وعا دارم